

مجموعه مقالات حقوقی و اجتماعی

تألیف

دکتر حاج نورعلی تابنده

تابنده، نورعلی، ۱۳۰۶ -
مجموعه مقالات حقوقی و اجتماعی / نورعلی تابنده. - تهران: حقیقت،
۱۳۸۱.
۳۱۳ ص.
ISBN 964-7040-36-9 ریال: ۲۵۰۰۰
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. حقوق - ایران - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. علوم اجتماعی - مقاله‌ها و
خطابه‌ها. الف. عنوان.
۳ م ۲ ت / KMHV۴
۳۴۹/۵۵
کتابخانه ملی ایران
۳۹۱۸۰ - ۸۱ م

مجموعه مقالات حقوقی و اجتماعی

مؤلف: حاج دکتر نورعلی تابنده

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴

مجموعه محبوب: شماره ۶

صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۳۳۵۷

تلفن: ۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۷۹۱۶۵۲

تلفن مرکز پخش: ۵۶۳۳۱۵۱

چاپ اول: ۱۳۸۱

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

بهاء: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۷۰۴۰-۳۶-۹

ISBN: 964 - 7040 - 36 - 9

فهرست مندرجات

۱	قانون واکنش فیزیکی در اجتماع
۶	قضات و فعالیت سیاسی
۱۰	نقش قوه قضائیه در دموکراسی‌ها
۱۹	هیچ کس مسئول را معرفی نمی‌کند، چرا؟
۲۳	هیأت عمومی دیوان عالی کشور
۲۶	نامه به یکی از دوستان
۳۳	بهبان‌های تفرقه - هشدار به نهضت
۳۸	احتراز از اشتباه
۴۵	اهمیت و رسمیت عید غدیر
۴۷	اعمال فشار بر قاضی
۴۹	اجرای قوانین و مقررات دوران تحوّل
۵۱	تبلیغات اسلامی
۵۵	روز کارگر
۵۸	نامه انتقاد به دادستان کل کشور
۶۱	نامه به وزیر ارشاد ملی در مورد مطالب نادرست رادیوها و جراید خارجی
۶۲	مظلومی به نام قانون اساسی

- ۷۰ بررسی مقدمات رسمی آزادی گروگان‌ها از نظر قانون اساسی
- ۸۵ تقویم و زبان فرهنگ اسلامی
- ۸۷ تاریخچه مختصر مبارزات ملت - نیاز وافر کنونی به وحدت
- ۹۵ طلسم اجتماعی ما
- ۱۰۰ چرا مبارزات حقوق‌دانان را فراموش کرده‌اید؟
- ۱۰۲ نامه سرگشاده به وزیر دادگستری در مورد سازمان دادگستری
- ۱۱۳ قانون یا خودکامگی؟! نامه‌ای به جامعه روحانیت مبارز
- ۱۲۳ نماز جمعه - وحدت آفرین یا وحدت شکن؟!
- ۱۲۷ خدایا
- ۱۳۲ تملق‌گو - وارث شهید!؟
- ۱۳۶ استقلال قوه قضائیه - بی‌طرفی قضات
- ۱۴۳ خط سرخ تاریخ
- ۱۴۹ حفظ یادگارهای باستانی
- ۱۵۶ نامه درباره گزارش هیأت داورى دعاوى ایران و امریکا
- ۱۵۹ مشکل کشاورزی ایران: آب؟ زمین؟ و یا...
- ۱۶۲ بررسی عملکرد دوره اول شورای عالی قضایی
- ۱۷۰ انقلاب به کجا رسیده است؟
- ۱۷۶ کنترل مقررات مصوبه: نامه به شورای محترم نگهبان قانون اساسی
- ۱۸۰ فرهنگ استعماری
- ۱۸۵ سازمان قوه قضائیه: نامه به ریاست محترم مجلس شورای اسلامی
- ۱۹۱ میثاق با دولت
- ۱۹۷ مستشرقین - اسماعیلیه
- ۲۰۲ استرداد آثار موقوفه باستانی
- ۲۰۴ نکاتی بر «نکته»

۲۰۹ نامه به ریاست محترم قوه قضائیه در مورد وکلا و وکالت دادگستری
۲۱۳ شورائی بودن ریاست قوه قضائیه
۲۱۹ پایان دیکتاتور
۲۲۵ استقلال قضات شرط پایداری و ثبات مملکت است
۲۲۹ کانون وکلا: نهادی ناظر بر حکومت قانون
۲۳۳ یادی از دکتر اسدالله مبشری
۲۳۶ تفکیک و استقلال قوای ناشیه از حاکمیت ملی
۲۴۶ سرقت قرآن نفیس مربوط به دوران خلیفه سوم
۲۴۹ استقلال قوای حاکمه
۲۵۶ فرهنگ ایرانی: نامه به بنیاد نیشابور
۲۵۹ به یادبود مردی بزرگ: حضرت آیت الله زنجانی
۲۶۶ تشخیص صلاحیت کاندیداها و آزادی انتخابات
۲۷۱ رعایت قانون در محاکمات
۲۷۷ در حاشیه تحریم تسلیحاتی بوسنی
۲۸۰ تجدیدنظر در قانون مطبوعات
۲۸۸ ایران فرهنگی: نامه به اداره مجله هستی
۲۹۴ تهاجم فرهنگی و هویت
۳۰۱ فهرست‌ها

مقدمه

هو

۱۲۱

کتاب حاضر مجموعه مقالاتی است که در تاریخ‌های مختلف در جراید درج شده است. گرچه به لحاظ اهمیت فعلی (در مقابل گذشته) آنها را چندان با ارزش نمی‌دانم؛ ولی چون در درج آنها فوایدی متصور بود لذا توصیه بعضی دوستان را بر نظر شخصی ترجیح دادم و بعد از تصحیح آنها را در اختیارشان قرار دادم که به صورت مجموعه‌ای چاپ شود و دوستان و خوانندگان را به نکات ذیل توجه می‌دهم.

چون این مقالات برحسب تاریخ درج آنها در این مجموعه جمع‌آوری شده است، با توجه به تاریخ‌های آن، مسیر حرکت فکری جماعتی نه‌چندان قلیل را روشن می‌سازد و برای کسی که بخواهد آثار تغییر و تحولات را از سال ۱۳۵۷ به بعد مطالعه نماید کورسویی خواهد بود و مسلماً هر نوشته‌ای در درجه اول رهنمون به سوی افکار و تحولات فکری نویسنده است.

در خلال این نوشته‌ها از بسیاری اشخاص و یا بسیاری تصمیمات اشخاص مختلف ذکری شده است که توجه به تاریخ آن و تحولات بعدی در شناسایی‌های ما مؤثر خواهد بود.

بیشتر توجه این مقالات معطوف به پیشنهاد راه‌حل‌های مفید به قوه قضائیه است. در مورد بعضی قوانین نیز قبلاً مقالاتی منتشر شد که در مجموعه‌ای جمع‌آوری و تحت عنوان مجموعه مقالات فقهی و اجتماعی در سال ۱۳۷۸ از طرف انتشارات حقیقت چاپ و منتشر شد. مجموعه فعلی بیشتر به سازمان و عملکرد معطوف است. بسیاری از پیشنهادات در تاریخ تقدیم (و درج در جراید یا ارسال نامه) مورد توجه واقع نشد و تب تند و هیجانی زمان مانع شد که به آنها عمل شود ولی بعدها بعضی از آنها مورد قبول و عمل قرار گرفت که اکنون نیز مرور مجدد بر این پیشنهادها در بعضی موارد مسلماً راه‌گشا خواهد بود.

از کلیه کارکنان انتشارات حقیقت تشکر می‌کنم. از آقای مهدی خواجه مدیر چاپخانه خواجه که نتیجه کارهایشان چاپ و انتشار بسیار زیبای این کتاب و بسیاری کتاب دیگر است، نیز امتنان دارم.

دکتر نورعلی تابنده

قانونواکنش فیزیک در اجتماع^۱

قطعاً همه یک شاخه درخت را با دست پایین آورده‌اید؟ پس از آنکه آن را رها ساختید، نه تنها به جای اول خود برمی‌گردد بلکه از آن هم مقداری می‌گذرد، دو مرتبه برمی‌گردد و این بار هم شاید از محلّ اولیه رد شود؛ خلاصه بعد از چند نوسان به حالت تعادل درمی‌آید. این قاعده را در فیزیک به نام واکنش می‌خوانند. بسیار خوب، فیزیک برای خود قانونی کشف کرده و آن را اثبات نموده است و از آن بهره می‌برد. آیا علم فیزیک از ماوراء جوّ زمین برای ما سوغات آمده است؟ آیا از عوالم ماوراء الطبیعه بحث می‌کند؟ بالاخره فیزیک هم جزئی از این جهان را در مدّ نظر می‌گیرد و تمام حواسّ خود را متوجّه آنجا می‌کند و تجلّی قاعده عمومی دنیا را در آن گوشه و از چهارچوب دایره دید خود مشاهده می‌کند. ولی به نظر من هیچ قانونی مختص به یک علم خاصّ نیست. قانون متعلّق به دنیا و طبیعت است منتها هر دسته از دانشمندان آن قانون را در آینه خاصّ خود و موضوع علمی مطالعه خویش درک می‌کنند و الاّ قانون همگانی است. آیا بین قاعده "ثبات اشیا و مواد" در علم شیمی و قاعده "حبّ حیات" در جانداران مشابهتی وجود ندارد که ثابت می‌کند هر دو قاعده یکی هستند. آیا قانون نسبیت

۱. مجله جهان امروز، ش ۴، سه‌شنبه (اول دی ماه ۱۳۴۴).

که در فیزیک شهرت یافته و مورد تجربه و استفاده اینشتین و سایر علما بوده است، در روان‌شناسی و علوم فلسفی مورد قبول نیست؟ به همین نحو مسلماً قانون واکنش از ذهن بشر، در سیر اجتماع و در افکار عمومی نیز اثر می‌کند و بخصوص آنچه افکار عمومی نامیده می‌شود، در مقابل این قانون حساسیت عجیبی داشته و تحت شرایط این قانون همواره متموج است؛ نه تنها افکار عمومی بلکه افکار خاصه و علمی نیز دچار این وضع هستند. مدت‌ها علمای طبیعی به ثبوت انواع معتقد بودند و مصرانه آن را اثبات می‌کردند. بعضی علما مخالف ثبوت اظهار نظر کردند و حتی آن‌قدر واکنش نشان دادند که می‌گفتند هر نسل با نسل قبلی فرق دارد، به همین نحو تکامل به صورت حلقه‌های متصله و مستمر ادامه دارد. مشکل حلقه مفقوده این واکنش را تعدیل نمود و مسأله جهش (موتاسیون)^۱ را مورد قبول قرار داد؛ یا مثلاً قبل از فروید بحث و مطالعه و حتی دم‌زدن از مسائل جنسی را گناه می‌شمردند، اما فروید در بیان عقاید علمی دچار افراط شد و مخالفین او نیز در حمله به وی کوتاهی نکردند. این حملات افراط او را بیشتر نمود به گونه‌ای که او دایره مدار زندگی را مسأله جنسیت قرار داده است، اما علمای روان‌کاوی بعدی تعدیلی قائل شدند و علم روان‌کاوی را از حالت انزوا و خصمانه بیرون آوردند.

در سیر ادیان نیز اگر به طور مجمل مطالعه کنیم این نکته به چشم می‌خورد. مثلاً قوم بنی‌اسرائیل در زجر و شکنجه بسر می‌بردند: حق حیات مستقل و آزادی نداشتند. موسی (ع) از جانب پروردگار مأمور نجات آنها شد و به دستور حق آنان را نجات داد و بنای یک ملت مستقل را برای آنها چید. عکس‌العمل دوران بردگی و حقارت و زجر آن بود که بنی‌اسرائیل خود را مافوق همه ملل دانستند و می‌گفتند تمام ملل باید در زیر یوغ ما باشند و این روش را هم در دوران سلطه و حکومت داشتند و هم در دوران انحلال و به صورت اقلیت زیستن؛ منتها با در دست گرفتن

نبض کارهای ملل دیگر و دخالت‌ها به نفع ملیت خود، تا جایی که فلسفه نژادی یهود عکس‌العملش فلسفه نژادی ضد یهود و وحشیانه نازی‌ها بود. قهر و غلبه و خشونت مدّت‌ها در بنی اسرائیل بود تا در زمان عیسی (ع) واکنش آن به صورت مقاومت منفی و مبارزه اخلاقی و تسلیم عیسی (ع) بود. اما اسلام این خصوصیت و کمال را داشته و در حدّ اعتدال است و قابلیت تطبیق با همه شرایط و محیط‌ها را در خود دارد.

ما حوادث تاریخ را می‌توانیم از بسیاری جهات، واکنش‌ها بدانیم و رفرم‌ها را از نوع تعادل محسوب داریم. گذشته از سیر در تاریخ و از مننه قدیم حتی اگر مطالعه خود را به مدّت کوتاهی نیز محدود کنیم از این واکنش‌ها (یا بسیار بندرت از تعادل‌ها) نمونه‌هایی خواهیم یافت. انقلاب کبیر فرانسه و واکنش فشار طبقه اعیان و اشراف بود. نتیجه آن شد که حتی داشتن اسم اشرافی کافی بود جان کسی را از او بگیرد. در این راه، چه فجایی که مرتکب نشدند و عذرشان هم آن بود که قرن‌ها اشراف (مسلماً نه فقط اشراف موجود بلکه اجداد و اسلاف آنها) ظلم و ستم کردند، مدّتی هم ظلم بینند و نتیجه آنکه ظلم مرتفع نشد بلکه ظالم و مظلوم مدّت‌ها جای خود را عوض کردند، به تدریج که توازنی در قوا پیدا شد و آزادی موجب بروز مسائل و پدیده‌های جدیدی شد؛ مالکین جای اشراف را گرفتند. مالک ده یا مالک مستقل شهرها به مستأجر ستم می‌کردند، اثاثیه او را بیرون می‌ریختند. قوانینی آمد و آن‌چنان محدودیت‌هایی ایجاد کرد که در واقع مالک دیگر اختیاری نداشت. ظالم دیروزی مظلوم امروزی گردید بدون اینکه ظلم و ستم نابود گردد. هم‌چنین در کارخانه‌ها مظلومی نسبت به کارگران مبدول می‌شد. بعداً چنان قوانینی آمد که اختیار را به کلی به دست کارگران داد و آنها را بر سرنوشت کارفرما مسلط نمود. از خصوصیات هر واکنش این است که ظلم را از بین نمی‌برد بلکه جای ظالم و مظلوم را عوض می‌کند. آن وقت نه تنها مجرم و بی‌گناه به پای هم می‌سوزند بلکه جرایم اسلاف نیز به پای فرزندان‌شان نوشته می‌شود. اما بیشتر این

حرف‌ها را در انگلستان به‌نحو ملایم و تدریجی و به‌صورت رفرم عملی کردند و این امر از روحیه عمومی حقوق آن ملت که مبتنی بر عرف و عادت است استنباط می‌گردد. انگلیسیان چنان به حفظ سنن و شعائر ملی پای‌بند هستند که به سهولت و سرعت آن را از دست نمی‌دهند بلکه آن را با شرایط جدید وفق می‌دهند. فرانسه در اثر انقلاب کبیر و حوادث قهری بعد از آن به کلی از اعتبار افتاد و حال آنکه انگلستان تا مدت‌ها بعد یعنی قریب دو قرن بعد از انقلاب کبیر فرانسه در دنیا نیروی اول محسوب می‌شد.

اما بعضی تغییرات هست، مثلاً انقلاب کبیر فرانسه، که ظاهراً جز با واکنش شدید قابل عمل نیست. اما در تاریخ، مظلومی هم بدون واکنش شدید و انقلاب و خونریزی از بین رفته است، به تاریخ و تعلیمات اسلامی بنگرید. در محیطی که برده مثل حیوانات تلقی می‌شد، به ارباب بگویند تو و برده‌ات هر کدام پرهیزگار باشید بهترید، مثل این است که امروز شما به دوستان بگویید: تو و این بلبل هر کدام بهتر آواز بخوانید من بیشتر دوستان دارم؛ یا سایر تعلیمات. اما همان تعلیمات با متانت و وقار و مبارزه - یک تنه و سپس دسته‌جمعی هماهنگ و از روی اعتقاد - عملی شده است. چرا؟ چون کسی که این حرف را زد غلام خود را آزاد کرد و او را مثل فرزند خویش خواند. سلمان را که برده بود خریدند، آزاد کردند و گفت: سلمان مثل فامیل من است. آنچه ثروت و مال انبوهی که داشت در راه اعتقاد خود خرج کرد و بعد که گفت مال خود را در راه خدا بدهید، ابوبکر یا عثمان یا امثال آنان که ثروتمند بودند چون دیدند به آنچه می‌گویند عمل می‌کند در آنها نیز اعتقاد دیده شد و ثروتشان را حتی آنچه در خارج شهر و در دسترس عامه داشتند در راه خدا خرج نمودند.

از لحاظ مبارزه سیاسی نیز طرز عمل و روش کارگاندی و دوستانش چنین بود. گاندی و نهرو و همکارانشان می‌گفتند برای حفظ وطن باید از جان گذشت. خودشان هم بارها از جان گذشتگی و فداکاری کردند. می‌گفتند باید هند روی پای

خود بایستد و خودشان هم در تمام عمر جنس خارجی مصرف نکردند. نهرویی که در دنیا شخصیت اول بود، قیمت سر تا پای لباس او شاید به سی چهل تومان نمی‌رسید و لذا از مجلس خواست حقوقش را زیاد کنند. مجلس هم چون قبول نکرد، ناچار نهرو با نوشتن خاطرات خویش امرار معاش می‌نمود. دیدیم که هند بدون واکنش شدید به استقلال و ترقیاتی نایل آمد و ارکان ملت خویش را مستقر ساخت (بحث در ملیت و به‌عنوان نمونه ملت هند را جداگانه شاید مفصلاً مجال شود بیان نمایم). با توجه به این دو نمونه که اسلام در تمام موضوعات مذهبی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی توفیق یافت و هندوستان صرفاً در یک مبارزه سیاسی ملی پیروزی یافت و جالب‌ترین تکامل را به صورت تعادل و رعایت و تشخیص واقعیات تحقق بخشید، متوجه هستیم چنانچه مسیر تکامل و مصالح واقعی اجتماع درک گردد و هدف‌هایی که صلاح و فلاح مردم را متضمن است مورد توجه قرار گیرد، حصول پیروزی حتمی است. مثلاً در هند، رهبران هند چنان می‌زیستند و می‌زیند که اعتقاد به اصول بر تمام شئون زندگی‌شان حکومت می‌کند و چنان زندگی دارند که حتی نمی‌توان گفت یک کارگر عادی و ساده نیز وضعیتش با آنها تفاوت چندانی دارد و مردم محروم به زندگی آنها حسرت می‌خورند. در چنین شرایطی حتی شاهدگان محلی که بعضی طالب نفوذ انگلستان بودند نیز تسلیم رهبران هند شدند و نقشه استقلال و عظمت هند علی‌رغم مصالح مالی و ظاهری آن دسته تحقق یافت.

قضات و فعالیت سیاسی

جناب آقای وزیر دادگستری^۱

با تقدیم احترام:

اخیراً لایحه‌ای به منظور نسخ ماده ۲۵۱ تشکیلات دادگستری به مجلس داده شده است که این جانب به عنوان فردی علاقه‌مند به شغل خویش توجه آن جناب را به نکات زیر جلب می‌نماید:

یک جامعه مترقی همواره باید در تحوّل باشد و هرگونه نقص یا عیبی در مقرّرات قانونی دید درصدد رفع آن برآید. چنین است که به قوه مجریّه و مقننه اجازه داده شده است همواره درصدد اصلاح قوانین به صورت تغییر یا نسخ آنها باشند و حتی اگر قانون اساسی نیز محتاج به اصلاح بود، طبق اصل ملحقه با تشریفات خاصّی اقدام نمایند.

اما در برابر این تحوّل نوجوش و برای اطمینان به ثبات مملکت به قوه قضایی مأموریت داده شده است که حافظ نظام مملکتی موجود باشد. وظیفه قوه قضائیه عبارت است از حفظ نظام موجود یعنی اجرای قوانین اساسی و عادی

۱. این نامه در دوم اردیبهشت ۱۳۵۴ نوشته شده است.

۲. لایحه منع شرکت قضات در احزاب و فعالیت سیاسی پیشنهاد شده بود. این ماده در مورد حزب رستاخیز لغو شد.

مصوبه با دهانی بسته از تبلیغ، ایمانی راسخ مقتید به سوگند و چشمانی بی طرف. سیاست مظهر تحوّل و نوگرایی است و به عهده قوای مقننه و مجریه، عدالت مظهر ثبات و حفظ نظام فعلی است و به عهده قوه قضائیه؛ لذا قوه قضائیه مظهر ثبات و جنبه ایستایی (Statisme) جامعه است و سیاست مظهر تحوّل و جنبه پویایی (Dynamisme) و این دو خصیلت مانند آب و آتش است در عین اینکه هر دو ضروری هستند، ولی با یکدیگر قابل جمع نمی باشند.

هیچ گاه و در هیچ زمانی و مکانی قوه قضائیه کودتا نکرده و با هر ضربه به قانون اساسی مقاومت کرده است و کودتاها در دنیا ناشی از دو قوه دیگر بوده است.

قوه قضائیه و سیاست همانند کشتی متحرکی است که بر روی آب آرام دریا حرکت می کند. هیجان آب موجد طوفان است و رخنه در کشتی موجب غرق. آب در کشتی هلاک کشتی است آب در بیرون کشتی پشتی است قوه قضائیه نه تنها به قانون اساسی و بالتّیجه به نظام حکومت مشروطه سلطنتی که در آن مقرر شده است، همچنین به کلیه قوانین و مقررات مصوبه مملکتی، معتقد است و اعتقاد خود را در بدو شروع به کار با قید قسم محکم کرده است بلکه ضمانت اجرایی این قوانین محسوب می شود. سرمایه قوه قضائیه پاسداری تمام نهادهای قانون اساسی است و جز این مایه ای ندارد.

منظور از تنظیم ماده ۵۲ آن بوده است که به منظور «حفظ بی طرفی کامل در انجام وظیفه و رعایت احترام شئون قضایی» قضات نه تنها از عضویت در احزاب ممنوع باشند، بلکه مطلقاً از دخالت در سیاست منع شوند. حکمت کلی که در تنظیم ماده مذکور مورد نظر بوده است و ضمناً بیان شد همواره به قوت خود باقی است و لغو این ممنوعیت نه تنها سودی ندارد و از جهاتی تحصیل حاصل محسوب می شود؛ بلکه مضراتی را نیز در بردارد. در ابقای این ممنوعیت هیچ گونه توهم رخنه ای در وحدت ملی نمی رود، زیرا:

اولاً، قوه قضائیه شمشیر قانونی و نیروهای مسلح شمشیر اجرایی نظام مملکتی بوده و طبق مقررات قانون اساسی هر دو تحت ریاست عالی و مستقیم پادشاه قرار دارند، علی‌هذا هر دو از دخالت در سیاست و احزاب منع شده‌اند. ورود در سیاست و حزب آنان را تابع دستورات اجرایی حزب و بالتیجه تابع دولت حزبی و قوه مجریه قرار می‌دهد.

ثانیاً، لغو این ممنوعیت اثر بین‌المللی نامطلوبی داشته و موجب حملات ناروایی از طرف دیگران می‌شود و حال آنکه تعداد معدود قضات رقمی است قلیل و به نسبت جمعیت مملکت بسیار ناچیز. کم‌اینکه افراد نیروهای مسلح که تعدادشان زیاد و شاید صد یا صدها برابر قضات باشد باکمال روشن بینی از شرکت در سیاست منع شده‌اند.

ثالثاً، قضات در بدو شروع به کار اجرای مطالبی را که در سوگندنامه آنان آمده است با قید قسم به گردن می‌گیرند و حال آنکه در حزب سیاسی اعضا سوگند یاد نمی‌کنند.

رابعاً، هرگاه ملت مقتضی دید که از یک قاضی در مشاغل سیاسی استفاده شود یا خود او به این امر تمایل داشت، می‌تواند از کسوت قضا درآمده و اعتقادات خود را که تا آن تاریخ و در لباس قضا، حق تبلیغ نداشت از آن پشت تریبون سیاست تبلیغ کند.

همان‌طور که بیان شده است محتملاً عده معدودی از مردم ممکن است بی‌اعتنا بمانند و هم صف نشوند، ولی به هر جهت در زیر پوشش قوانین محفوظ خواهند بود. هرگاه بین چنین کس و فردی حزبی تنازعی رخ دهد، مصلحت جامعه و آبروی بین‌المللی اقتضا دارد قوه قضائیه بی‌طرفی در آن میان دآوری کند نه دادرسی که با یکی از آنان هم صف است. همچنین باتوجه به روابط ایران با سایر ممالک و سرمایه‌گذاری‌های هنگفت، مصلحت اقتصادی در جلب اعتماد بین‌المللی است به داشتن قوه قضائیه‌ای مستقل و بی‌طرف. دیدیم که در محاکمه

ایران در دیوان دادرسی لاهه قاضی انگلیسی با کمال بی طرفی و علی رغم سیاست احزاب انگلستان رأی به حق داد و برای ملت و پادشاه خود افتخار آفرید. سیاست آن مملکت نیز راه خود را ادامه داد.

اکنون که گزارش هیأت مخصوص بررسی سیستم قضایی آنگلوساکسون تنظیم شده و با توجه به اینکه محاسن خاص این سیستم مورد توجه قرار گرفته است حق آن است در درجه اول بی طرفی و استقلال و سپس رفاه مادی قضات که در آن سیستم معمول است مورد نمونه برداری قرار گیرد.

با تقدیم احترام - دکتر نورعلی تابنده

رونوشت به مقام معظم ریاست عالی دیوان عالی کشور تقدیم می گردد.

نقش قوه قضائیه در دموکراسی ها^۱

گرچه تفکیک و تقسیم قدرت حاکمه جامعه به سه قوه قضائیه، مجریه و مقننه، تقریباً تا حدی مقتضی طبع حکومت است و هر حکومتی این سه جنبه را حایز می باشد - منتها در دیکتاتوری ها هر سه نیرو از یک منشأ سرچشمه می گیرد - مع هذا می توان گفت که اول بار منتسکیو این تقسیم بندی را به طور روشنی بیان داشت و لزوم تفکیک آنها را از یکدیگر اعلام نمود.

به نظر منتسکیو و تمام دانشمندان مکتب دموکراسی، قوه مقننه باید مستقل باشد تا بتواند به ملت تأمین اجتماعی ببخشد.

در این تقسیم بندی و نتایج حاصله از آن می توان وظایف قوه قضائیه و نقش آن را در نظام دموکراسی چنین خلاصه کرد:

۱. حفظ نظام موجود

یک جامعه مترقی همواره باید در تحوّل باشد و هرگونه نقص یا عیبی در مقررات قانونی دید، در صدد رفع آن برآید. چنین است که به قوه مجریه و مقننه اجازه داده شده است همواره در صدد رفع نواقص برآیند و قوانین - حتی قانون

۱. کانون وکلا، مجله علمی حقوقی انتقادی، سال بیست و هشتم، (بهار - تابستان ۱۳۵۵).

اساسی – را اگر محتاج به اصلاح دیدند، با تشریفات خاصی اصلاح نمایند. اما در برابر این تحوّل و نوجویی و برای اطمینان به ثبات مملکت به قوه قضائیه مأموریت داده شده است که حافظ نظام موجود مملکتی باشد. وظیفه قوه قضائیه عبارت است از "حفظ نظام موجود" یعنی اجرای قوانین اساسی و عادی مصوّبه با دهانی بسته از تبلیغ، ایمانی راسخ و مقید به سوگند و چشمانی بی طرف.

سیاست مظهر تحوّل و نوگرایی است و بوده و به عهده قوای مقتنه و مجریه است و عدالت مظهر ثبات و امنیت است و به عهده قوه قضائیه. هیچ‌گاه و در هیچ زمان و مکانی قوه قضائیه کودتا نکرده و با هر ضربه به قانون اساسی مقاومت کرده است و کودتاها در دنیا ناشی از دو قوه دیگر بوده است.

چنین است که می‌بینیم وقتی انقلاب کبیر فرانسه شروع شد و هدف آن تغییر نظام موجود بود، اوّل بار پارلمان‌های قدیم را منحل کردند (دادگاه‌هایی که حکم کلی می‌دادند و لذا احکام آنان هم قاطع دعوی مطروحه بود و هم برای آتیه قانون تلقی می‌شد). زیرا ملت می‌دانست که این قضات و حقوقدانان عالی قدر به اصول نظام موجود پای‌بند می‌باشند و این اعلام وفاداری موجود و عدم تسلیم به انقلاب را جزء طبیعت آنان می‌دانست و از آن نگران نبود بلکه موجب گردید که به این قضات اعتماد بیشتری پیدا کند و بعد از پیروزی انقلاب دوم مرتبه همان‌ها را به کار دعوت کرده و حفظ نظام جدید را (که اینک نظام موجود شده بود) به آنان محوّل نماید.

در این زمینه برای روشن تر شدن مطلب مثالی بزنیم. فرض کنیم رادیو یا تلویزیون محتاج به تعمیر است تا فی‌المثل امواج جدیدی را که در جهان پخش می‌شود بتواند جذب کرده و به ما ارائه دهد تا از کانال‌های جدید الاحداث نیز استفاده کنیم. بدیهی است اگر وقتی رادیو یا تلویزیون، طبق معمول سابق، به برق وصل بوده و کماکان مشغول کار است دست به ترمیم بزنیم تعمیرکننده را برق می‌گیرد. این تعمیرکننده هرچه اصرار به "برق" کرده و او را بخواهد مطمئن سازد

که نظر سویی ندارد، در برق مؤثر نیست و برق اگر قوی باشد مسلماً مزاحم تعمیرکننده است (مگر برق ضعیف باشد که در آن صورت هیچگاه قابل استفاده نخواهد بود و باید به تقویت آن همت گماشت). در این حالت باید برق اصلی را قطع کرد و تعمیر را شروع نمود. در جریان تعمیر اگر نیاز به گردش کار بعضی اجزا داشتیم باید از پیل یا برق‌های جزئی به‌طور موقت استفاده کرد. بعد از خاتمه تعمیر دیگر باید پیل‌های متفرقه را دور ریخت و مجدداً از همان برق قوی استفاده کرد تا تلویزیون ما قابل استفاده باشد. برق قوی همان قوه قضائیه است و پیل‌ها مراجع کوچک موقتی اختصاصی.

بدیهی است این وظیفه در تمام نظام‌های مختلف جهان برای قوه قضائیه مقرر شده است. تفاوت نمی‌کند که مملکت دیکتاتوری باشد یا دموکراسی، سلطنتی باشد یا جمهوری. موریس دوورژه^۱ استاد حقوق اساسی در این زمینه می‌گوید: برای فرانسوی تعجب آور است وقتی می‌شنود که در بلژیک رژیم سلطنتی وجود دارد و نخست‌وزیر آن کشور (فان آکر^۲ نخست‌وزیر بعد از جنگ دوم) می‌گوید: این رژیم مانند نان ضرورت دارد و سلطنت مانند خانواده قابل احترام است و یا اینکه در انگلستان شاه سلطنت می‌کند که مسؤولیت کارهای او با وزرا است. وی اضافه می‌کند که این رژیم ناشی از این اعتقاد و لازم و ملزوم آن است که «ممکن و محتمل نیست که شاه بدی کند. او غیرقابل عزل و مقدس است. همه خوبی‌ها از او ناشی می‌شود.» آن‌گاه در مورد مسؤولیت وزرا به‌دنباله بحث فوق می‌افزاید: «... وزرا با مسؤول بودن خویش در واقع زمان خشم و غضب ملت مانند پرده‌ای جلو قرار گرفته، این مقام مقدس را از هدف خشم ملت واقع شدن حفظ می‌کنند و بالعکس در موقع خود کنار می‌روند تا ملت نشانه‌های تجلیل و حق‌شناسی را نسبت به آن ابراز دارد. و وای اگر خلاف این کنند.» این نقش قوه قضائیه را

1. M. Duverger

2. Van Aker

می‌توان گفت از اهم وظایف وی در طول تاریخ بوده است. برای درک اهمیت این نقش دو داستان تاریخی را مثال می‌آوریم.

بعد از اشغال بلژیک توسط آلمان‌ها و در خلال جنگ دوم جهانی، هیأت دولت و اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس بلژیک به خارج گریختند. اینان در خارج به عنوان حکومت واقعی بلژیک (بلژیک آزاد) اتخاذ تصمیماتی نموده و آن را از رادیو پاریس و رادیو لندن پخش می‌کردند. در داخله بلژیک نیز لئوپلده پادشاه و هیأت دولتی که آلمان‌ها تحمیل کرده بودند زیر سرنیزه آلمان تصمیماتی می‌گرفتند. قوه قضائیه بلژیک تصمیمات بلژیک آزاد را به عنوان دولت قانونی پذیرفت و تصمیمات متخذه لئوپلده را قانونی ندانست. می‌گویند همان‌طور که قشون و اسلحه به پشتیبانی وطن‌دوستی ملت جنگ را بُرد، قوه قضائیه بود که رژیم مملکت و سلطنت را در بلژیک حفظ نمود. بلژیک اگر تمام بودجه خود را اسلحه می‌خرید نمی‌توانست با آلمان نازی رقابت کند و قشون رسمی او بسیار قلیل بود. قوه قضائیه با القای احساس ثبات و امنیت همه مردم را تجهیز کرد. در بلژیک قوه قضائیه و ارتش (رسمی و غیررسمی) بود که جنگ را برد و رژیم را حفظ کرد نه اسلحه. زیرا با اعتقاد به ثبات، تمام ملت، ارتش (غیررسمی) شدند و تمام خانه‌ها، سنگر. باز هم در خلال جنگ دوم بود که پرفسور میلیان^۱ استاد حقوقدان سویسی مقاله‌ای علیه هیتلر نوشت. دولت آلمان اعتراض کرد و این مقاله را دلیل بر آن دانست که سوییس دیگر بی‌طرف نیست. اما قوه قضائیه با محکوم کردن پرفسور میلیان و استناد به اینکه «مصالح عالیه مملکت و حفظ بی‌طرفی که رکنی از نظام موجود است، سفسطه‌های ظاهراً قانونی را نمی‌پذیرد» رأی صادر نمود و مملکت را از هجوم نازی‌ها حفظ کرد.

1. Milliand

۲. تأمین مردم

تحت تأثیر افکار فلاسفه آزادیخواه قرن هجده و بخصوص منتسکیو، اصل تقسیم قوای مملکت به مقننه، مجریه و قضائیه و استقلال آنها مورد پذیرش دمکراسی‌ها قرار گرفت. برحسب این اصول اختیار قانونگذاری به قوه مقننه سپرده شد. به قول ژرژ ریپر^۱، پارلمان قائم مقام قدرت مطلقه گردید؛ اما این قائم مقام استبداد و قدرت خود را حتی از دیکتاتورهای پیشین بیشتر کرد. لویی چهاردهم گرچه معتقد بود "قانون یعنی من" اما هرگز نمی‌توانست و به خود اجازه نمی‌داد که در مسائل عاطفی مردم و فی‌المثل روابط زوجین و تعداد اولاد و امثال ذلک دخالت کند؛ اما جانشین او یعنی پارلمان خود را مجاز و مختار مطلق می‌داند که در همه جزئیات زندگی ملت دستورالعمل آمرانه صادر نماید. به‌دنبال این مبحث ریپر اضافه می‌کند. «چه تصوّر بیهوده‌ای است که افزایش عددی مقررات را ترقی بدانیم. اما درست جهت معکوس هدف انقلاب کبیر ۱۷۸۹ را در پیش گرفته‌ایم. اسلاف ما معتقد بودند که چند اصل قانونی می‌تواند برای هدایت مردم کافی باشد، اما ما دچار این توهم هستیم که زیادی قانون و ریزه‌کاری‌های آن می‌تواند با آزادی هماهنگ باشد. قدرت و استقلال قوه قضائیه است که ضامن حقوق مردم بوده و نتیجه آزادی است نه...».

بدین نحو در هرگونه رژیم قوه قضائیه است که در صورت قدرت و استقلال می‌تواند به مردم تأمین بخشد و آنان را در برابر خودکامگی حتی مقننه تا حدود امکان حفظ کند. در بعضی رژیم‌ها مانند امریکا و هندوستان قوه قضائیه حق دارد حتی قوانین مخالف قانون اساسی را ملغی نماید؛ اما در فرانسه و کشورهای نظیر آن کنترل مذکور شامل قوانین نمی‌گردد.

امیرکبیر مرد مقتدر و وطن‌دوست دوران اخیر ایران به‌عنوان اینکه

بست‌نشینی در خانه‌ی علما را ملغی سازد، دستور داد طویله‌های آنان را خراب کنند زیرا معمولاً متهمی که محکوم شده بود خود را به آخور یکی از این طویله‌ها رسانده و در آنجا بست می‌نشست و از مجازات فرار می‌کرد. مشهور است که دستور خراب‌کردن طویله‌ی امام‌جمعه را صادر نمود و خود نزد کارگران ایستاده‌کار آنان را نظارت می‌کرد. امام‌جمعه از منزل بیرون آمد و به امیرکبیر رو کرده و گفت: «امیر، یکی از آخورها را برای خود نگاه‌دار!» و دیدیم که در شرایط آن زمان حرف او بجا بود.

به تحلیل این داستان پردازیم: در شرایط آن زمان علما نماینده‌ی واقعی مردم بودند. مسأله‌ی خیانت که به بعضی از آنان نسبت می‌دهند و یا نسبت وارد نبودن به اوضاع جهان، امر جداگانه‌ای است و خدای نکرده بر فرض صحت‌قلیلی از این انتسابات به‌نمایندگی آنان از ملت خللی وارد نمی‌شود. اگر انتخابات واقعی به‌عمل می‌آمد مجموعه‌ی علما مظهر اراده‌ی ملت بودند و اگر هم این مجموعه نارسا بود علامت نارسایی مردم بود. دولت هم گرچه در بسیاری موارد ظلم می‌کرد، ولی هرگز علی‌رغم این مجموعه نمی‌توانست کاری بکند. بست‌نشینی گرچه در بعضی موارد مجرم را فرار می‌داد؛ ولی در بسیاری موارد دیگر بی‌گناهی را نجات داد، و قبل از اینکه یک قوه قضائیه قوی و مستقل ایجاد شود، "خراب کردن آخورها" به‌منزله‌ی خراب‌کردن یک سنگر ملت بود.

۳. وظیفه‌ی زنگ خطر

قوه قضائیه‌ای که اصیل باشد قوانین را صحیحاً اجرا می‌کند و نظام موجود را حفظ می‌نماید. هرگاه مردم اظهار نارضایی از قوه قضائیه کردند علامت آن است که قوانین موجود را نمی‌پسندند. زیرا مردم قانون را در وجود قاضی متجلی می‌بینند و در این هنگام است که سازمان مملکتی و نیروهای سیاسی باید توجه کنند و نظام مملکتی را در مسیر عدالت تحویل بخشند. همان‌گونه که در بدن انسان

درد به منزلهٔ اعلام خطر است که شخص را به جستجوی درمان وا می‌دارد، قوهٔ قضائیه نیز وظیفهٔ مجموعه اعصاب را به عهده دارد.

کم کردن صلاحیت و قدرت قوهٔ قضائیه و احاله آن به سایر مراجع مانند آن است که به جای درمان درد مرتباً به بیمار قرص مسکن و مخدر داده شود تا درد را حس نکند. چنین بیماری مسلماً به زودی در اثر حمله شدید مرض و عمومیت بیماری در بدن از پا درخواهد افتاد. باید بیمار را درمان کرد و البته در جریان درمان می‌توان به‌طور موقت از مسکن استفاده نمود.

قوانین نارسا و غلط مربوط به مالک و مستأجر، اقدام دادگستری به تشویق مستأجرین که حتی سازش قبلی را ندیده بگیرند (درس خلاف اخلاق دادن به مردم) که جمعاً موجب تشکیل پانزده هزار پرونده در تهران شد، به‌بهانهٔ تسریع دادرسی عدالت را پایمال کردن و فدا کردن عدالت در برابر سرعت، قوانین نارسا و تند خانوادگی که موجب اضمحلال خانواده‌ها و روابط اخلاقی شده است، همه و همه به‌منزلهٔ مسکن و مخدری است که به‌بهانهٔ حمایت از قوهٔ قضائیه تجویز می‌شود.

۴. تجربه‌گیری

قوهٔ قضائیه به‌منزلهٔ آزمایشگاه علم حقوق است که همواره در تدوین مقررات باید از تجربیات این آزمایشگاه استفاده نمود. نحوهٔ تهیهٔ قانون باید طوری باشد که تجربیات تمام اهل فن مورد استفاده قرار گیرد نه اینکه این امر در انحصار گروه معدودی باشد که نتیجهٔ کار آنان در عمل مشکلات نوینی فراهم سازد.

برای اینکه قوهٔ قضائیه‌ای بتواند نقش خود را دقیقاً به‌عهده گیرد باید سه شرط تحقق یابد: استقلال، قدرت و برخورداری از مدیریت صحیح. قوهٔ قضائیه باید در برابر دو قوهٔ دیگر مستقل باشد و شیشه عمرش به‌دست دیگری نباشد تا بتواند وظایف خود را دقیقاً انجام دهد؛ هم‌چنین باید دارای اقتدار کافی باشد تا بتواند

اجرای قوانین را در سراسر مملکت کنترل نماید و هیچ امر قضایی از حیطة قدرت او بیرون نباشد، نه اینکه مانند اسلحه‌ای قتال؛ ولی بی‌جان به دست مجریه افتد تا هر که را خواهد بکشد و هر که را خواهد برکشد.

مدیریت صحیح نیز لازم است که اداره قوه قضائیه و ترقیات قضات برحسب ضوابط باشد نه روابط تا قاضی خوب و بی‌طرف بتواند ترقی کند و در هر حال وظیفه خود را انجام دهد. هم‌چون قاضی انگلیسی دادگاه لاهه که با رأی پرارزش خویش برای ملت و پادشاه خود افتخار آفرید. قدرت و سیادت انگلستان مرهون داشتن چنین قضات و چنین قوه قضائیه‌ای است.

در این زمینه چند پیشنهاد که در مورد قوه قضائیه ایران قبلاً در مجله فردوسی شرح داده بودم با اصلاحاتی یادآور می‌شوم:

۱. همیشه درصد معینی (مثلاً سی درصد) از بودجه کل مملکت در اختیار دادگستری گذارده شود (همان‌گونه که بودجه مجلس از دولت جداست) تا خود به‌نحو مقتضی آن را خرج کند و روزی خود را در دست دولت نبیند.

۲. لااقل در مورد مستشاران دیوان عالی کشور (و مقامات بالاتر) قضات انتخابی باشند، بدین معنی که برای این مشاغل قبلاً ضوابط قانونی خاصی تدوین گردد. وزارت دادگستری همیشه فهرستی از قضات که حایز شرایط می‌باشند آماده داشته باشد، به هر صورتی که سمت مستشاری از بین رفت (مثلاً انتقال، فوت، بازنشستگی و غیره) هیأت عمومی دیوان کشور از فهرست مذکور یک نفر را انتخاب می‌کند و وزارتخانه انتخاب او را به وی اعلام می‌کند.

۳. رؤسای شعب، رئیس دیوان عالی کشور، رئیس و مستشاران دادگاه عالی انتظامی قضات و تجدیدنظر نیز به همین نحو انتخاب می‌گردند.

۴. در شرایط فعلی وزیر دادگستری نماینده قوه مجریه است در قوه قضائیه و رابط اعمال نفوذ دولت در عدلیه. حقاً باید وزیر دادگستری نماینده عدلیه باشد در دولت نه نماینده دولت در دادگستری، با هر تغییر کابینه هیأت عمومی دیوان

عالی کشور سه نفر حایز شرایط را انتخاب و پیشنهاد می‌نماید که یک نفر از آنان برگزیده شده و سمت دادستانی کل کشور و وزارت دادگستری را توأمأً به عهده داشته باشد.

۵. بارها مشاهده شده است که محکمه انتظامی برای ارفاق به یک قاضی او را تبرئه کرده و مدل غلط به قضات داده است (یا بالعکس) لذا محکمه انتظامی طی یک رأی تصمیم قاضی را مورد نظر قرار می‌دهد و صحت یا سقم آن را اعلام می‌دارد. اگر تصمیم مورد بحث را سقیم تشخیص داد در مورد محکومیت یا براءت قاضی (برحسب خصوصیات شخصی او) رأی جداگانه صادر می‌کند، و نیز هر وقت محکمه انتظامی و دادگاه تجدیدنظر دو رأی متفاوت دارند؛ موضوع در هیأت عمومی دیوان کشور مطرح شده و رأی وحدت رویه صادر گردد.

هیچ کس مسئول را معرفی نمی‌کند، چرا؟^۱

در این گرماگرم مقاله‌نویسی‌ها قصد نداشتم چیزی بنویسم، زیرا مقالاتی بسیار جالب‌تر از مقاله من تاکنون نوشته شده است؛ و از طرفی کمک به دکور صحنه‌های تئاتر تا حدی کمک به کارگردان است که چنین هنری از من بر نمی‌آید. اما با حملات ظاهراً شدید و ظاهراً منطقی جناح نوزاد به سازمان رستاخیز و اتاق اصناف و پاسخ مستدل و باز هم ظاهراً منطقی آنها، مرا به یاد داستانی تاریخی انداخت که حیفم آمد آن را یادآور نشوم:

مشهور است در صدر اسلام کسی را خواستند به مجازات شرعی برسانند. علی (ع) رسید و از مأمورین علت مجازات را پرسید. آنان جواب دادند که متهم کفر گفته است و سپس توضیح دادند که وی سه جمله کفرآمیز گفته است و معتقد است که دو گروه از یهود و نصاری مخالف اسلام هر دو راست می‌گویند (سایر جملات چون ارتباطی با بحث فعلی ندارد، برای احتراز از تطویل، ذکر نمی‌شود). حضرت فرمود: گفته او منطبق با عقاید اسلامی و آیات قرآنی است، زیرا آیه وَ

۱. این مقاله در گرماگرم بازار فضای باز سیاسی و صحنه‌سازی‌های آن در سال ۱۳۵۷ نوشته شد و در روزنامه اطلاعات (۷ مرداد ۱۳۵۷) درج گردید. هدف آنان، دستگاه حاکمه، بیشتر این بود که گناهان را از گردن شاه بردارند و کسی را بیابند که طوق گناه را به گردن او بیندازند.

قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ... (این گروه یهود می‌گویند نصاری بی‌مناست و آن گروه نصاری می‌گویند یهود بی‌مناست) مورد نظر او بوده است و گفته آنان را فقط از این نظر قبول و تصدیق کرده است.

مردم معتقدند تا آنجا که این گروه‌ها به همدیگر حمله می‌کنند و بعضی از حقایق را (که گفتنش چندان به گاو و گوسفند دیگری لطمه نمی‌زند) بیان می‌کنند حق به جانب آنهاست و ما به عنوان تماشاگر این صحنه تئاتر، برای همه بازیکن‌ها کف می‌زنیم، ولی چون هنرمند نیستیم؛ خود در این صحنه دخالتی نداریم، زیرا می‌دانیم که شمر و امام تعزیه در پشت صحنه با هم پالوده می‌خورند. اما اگر بخواهند این تئاتر را به عنوان واقعیت بخورد ما بدهند، مانند آن داستان خواهیم گفت: هر سه اشتباه کرده‌اید.

این بازیکنان در اصول با هم مشترک‌اند و در فروع چنان جار و جنجال و سر و صدایی به راه می‌اندازند که هیچ مبارزه اصولی به گرد صورت ظاهر آن نمی‌رسد. می‌خواهند با این جار و جنجال، اصولی که خود متولّی آن هستند، به عنوان "متفق‌القول همگان" قالب کنند. داستان مثنوی مولوی را به یاد بیاورید که غلام زنگی کریه‌المنظری کودکی را در آغوش داشت. کودک از کراهت سیمای او متوحّش بود و می‌گریست و غلام به او دل‌داری می‌داد که از چه می‌ترسی؟ نترس، من با تو هستم. صاحب‌دلی رسید و گفت: همان وجود توست که مایه ترس است. بازیکنان چنان با سهولت لغت "فضای باز سیاسی" را استعمال می‌کنند و از آن لذت برده، تغذیه می‌نمایند که کودک شیرخوار از پستان مادر؛ دیگران را هم دعوت می‌کنند که به همین نحو تغذیه کنند و حال آنکه نوشیدن شیر از پستان گرگ، جز بر زاده‌های خود او مباح نیست.

مگر مشروطه خواهان برای چه قیام کردند؟ خون‌های مجاهدان تبریزی برای چه به زمین ریخت؟ آزادیخواهان شرافتمند برای چه اعدام شدند؟ مگر در هفتاد و چند سال قبل نبود که ملت با فداکاری و انقلاب، حکومت خودکامه را مجبور به تسلیم کرد و "فضای باز سیاسی" برای ملت فراهم نمود.

چرا بازیکنان نمی‌گویند مسؤولین خفقان قبلی باید محاکمه و مجازات شوند؟ چون خود آنان مسؤول هستند! گفتن این بیان یعنی بیان عطای فضای باز سیاسی به معنای آن است که قبل از مدّت "فضای خفقان" از چه تاریخی بوده است؟ چرا تمام مسؤولین این مدّت را به پای میز محاکمه نمی‌کشند و خواستار مجازات آنها نمی‌شوند؟

آزادی فطرت بشری است. مانند خوردن، نفس کشیدن و غیره. همان‌طور که غذا خوردن و نفس کشیدن محتاج به تصویب قانون نیست، آزادی نیز فطری بوده قانون من درآوردی لازم ندارد. برای آزادی هر قانونی که تصویب شده، به منزله قیدی است که بر پای آن می‌نهند.

این قانون اساسی و متمم آن را کدام یک از صاحبان قدرت به سخره می‌گیرند که معادل هر حرف آن هزاران قربانی داده شده است و دستگاه حاکمه، مقننه، قضائیه آن را فراموش کرده‌اند. ما نمی‌گوییم قوانین عادی تابع و منطبق با قانون اساسی باشد، بلکه به همین اندازه اکتفا می‌کنیم که لااقلّ قوانین اساسی به اندازه قانون عادی مدنظر قرار داده شود.

قانون اساسی و متمم آن فصولی دارد و تمام سازمان‌های مملکتی را نام می‌برد که به‌طور خلاصه چنین است: مجلس شورای ملی، مجلس سنا، حقوق ملت ایران، قوای مملکت، حقوق اعضای مجلسین، راجع به وزرا، اقتدارات محاکمات، انجمن‌های ایالتی و ولایتی، قشون و مالیه... اصل دوم خواسته است کنترل مطابقت قوانین عادی را با قوانین اساسی مستقر سازد و در این مسیر مانند شورای امنیت سازمان ملل، حق و تو برقرار نموده است. در پایان این ماده قید شده است

که این اصل همیشگی بوده و غیرقابل تغییر است. چنین قیدی در هیچ یک از فصول و اصول دیگر نشده است. متأسفانه در فضای خفقان و باز هر دو بیش از همه به این اصل تجاوز و تخطی شده است. محکم‌ترین اصل را مورد حمله قرار داده‌اند، وای به حال سایر اصول.

اصل ۲۶ متمم قانون اساسی تصریح دارد که «قوای مملکت ناشی از ملت است» طریقه استعمال آن قوا را قانون اساسی معین می‌نماید. هیچ قدرتی جز قدرت ملت وجود ندارد، آنگاه اقرار می‌شود که از این ملت سلب آزادی شده است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱

با تقدیم احترام:

آزادخواهان ملت ایران و علاقه‌مندان به حیثیت قوه قضائیه و قضات امیدوارند که در موقعیت خطیر فعلی قضات محترم و بخصوص سران قوه قضائیه یعنی تشکیل‌دهندگان هیأت عمومی توجه فرمایند که درد ملت و قوه قضائیه در فوق‌العاده‌ها، حق‌القضاء مقام و امثاله خلاصه نمی‌شود و درد واقعی چیز دیگری است. اگر خدای نکرده قوه قضائیه نیز به لاک خود سر فرو برد در معرض اتهامات قرار خواهد گرفت. در این زمینه قسمتی از مقاله مجله کانون وکلای^۲ نقل می‌شود:

«بعد از اشغال بلژیک توسط آلمان‌ها و در خلال جنگ دوم جهانی، هیأت دولت و اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس بلژیک به خارج گریختند. اینان در خارج به عنوان حکومت واقعی بلژیک (بلژیک آزاد) اتخاذ تصمیماتی نموده و آن را از رادیو پاریس و رادیو لندن پخش می‌کردند. در داخله بلژیک نیز لئوپلده پادشاه و هیأت دولتی که آلمان‌ها تحمیل کرده بودند، زیر سر نیزه آلمان تصمیماتی می‌گرفتند. قوه قضائیه بلژیک تصمیمات بلژیک آزاد را به عنوان

۱. به دنباله هیجانانگیز و تظاهرات مردم در سال ۱۳۵۷ که همواره با معارضة پلیس، ارتش، ژاندارمری مواجه می‌شد و بخصوص معارضة ارتش قوی‌تر به نظر می‌رسید، نامه بالا ارسال گردید.

۲. شماره ۱۳۴، ص ۹۹ به بعد.

دولت قانونی پذیرفت و تصمیمات متخذه لئو پلند را قانونی ندانست. می‌گویند همان‌طور که قشون و اسلحه به پشتیبانی وطن دوستی ملت جنگ را برد، قوه قضائیه بود که رژیم مملکت را در بلژیک حفظ نمود. بلژیک اگر تمام بودجه خود را اسلحه می‌خرید، نمی‌توانست با آلمان نازی رقابت کند؛ زیرا قشون رسمی او بسیار قلیل بود. قوه قضائیه با القای احساس ثبات و امنیت همه مردم را تجهیز کرد...».

اینک این شما و این گوی و میدان: شما نیز مملکت را در قلمرو صلاحیت خویش از این بحران نجات دهید. باتوجه به بیانات و اقدامات قضات رودسر، آمل، همدان، دزفول، اندیمشک، پاوه، کرمانشاه... و به مستند اختیارات شبه قانون‌گذاری خود در مورد تفسیر قوانین تقاضا می‌شود همان‌گونه که به درخواست دولت (یعنی عظیم‌ترین مستأجر) در مورد اجاره رأی وحدت رویه دادید، این بار به‌خاطر عدالت نسبت به موارد زیر رأی وحدت رویه صادر فرمایید:

۱. به صراحت ماده ۶ قانون حکومت نظامی مصوبه ۱۳۲۹ قمری که از مقام نیابت سلطنت نام برده است و باتوجه به مذاکرات مجلس قانون مذکور فقط مربوط به زمان صغر سلطان احمدشاه قاجار بوده و منسوخه تلقی می‌شود.

۲. چنانچه قانون را منسوخه نمی‌دانند، به صراحت ماده ۱۰ همان قانون حفظ نظم با پلیس است نه ارتش؛ زیرا ارتش مخصوص جنگ خارجی است. دخالت ارتش در امور انتظامی و تحریک احساسات خصمانه مردم به صلاح مملکت نیست، از طرفی مأمورین حکومت نظامی فقط می‌توانند متخلفین را به دادگاه جلب کنند و علی‌هذا تیراندازی به منزله قتل عمد و مشمول ماده ۱۷۰ است.

۳. اصل ۱۰۴ متمم قانون اساسی وظایف اهل نظام را برحسب مقررات قانون می‌داند (نه نظامنامه). از طرفی فصل ششم قانون دادرسی ارتش (از ماده ۳۵۱ به بعد) که عنوان آن تمرد و فرار است، تعریف تمرد و مجازات آن را ذکر نکرده و بنابراین به اصول کلی برمی‌گردد که اطاعت کورکورانه در هیچ منطقی قابل قبول

نیست. ماده ۴۱ قانون مجازات عمومی در مورد کسی که امر غیرقانونی را اجرا کند مقرر می‌دارد: «... مأمور به علت اشتباه قابل قبول به تصور اینکه قانونی است اجرا کند دو درجه تخفیف داده می‌شود...» نه معافیت مطلق از مجازات. ماده ۴۴ همان قانون می‌گوید: «دفاع در مقابل خروج مأمورین تأمین و انتظامی از صلاحیت خود...» جایز است علی‌هذا اعلام گردد که سرپیچی از حکم غیرقانونی نه تنها بلا اشکال است بلکه لازم است.

۴. آمر و مأموری که امریه غیرقانونی صادر و اجرا نمایند از حدود صلاحیت و وظیفه خدمت خود خارج شده‌اند و تابع هر سازمانی باشند رسیدگی به اتهام آنان در صلاحیت عدلیه است.

۵. دولت وقتی می‌تواند به این عنوان اعلان حکومت نظامی کند که انتصاب او به دنباله روی تمایل مجلسین و یا رأی اعتماد باشد. بنابراین اعلان حکومت نظامی قبل از این تشریفات صحیح نیست.

امیدواری می‌رود که با وقایع شوم آمل، زنجان... قضات محترم توجه کرده باشند که نیروهای انتظامی مسلح عدلیه را به منزله ضابط و مأمور خود تلقی می‌کنند و حتی در آتش‌سوزی زنجان صریحاً از اطفای حریق منزل رئیس دادگستری امتناع کردند، به محض اینکه قضات به مردم روی آوردند آنان بی‌دریغ خود را در اختیار گذاشتند و در راه خدمت فداکاری کردند.

اگر عدلیه و قضات یک قدم رو به مردم آورند، ملت آنان را در آغوش خویش جای می‌دهد و فردای محاسبه حسابشان را از ستمکاران جدا می‌سازد، امانت الهی را که به صورت وظیفه قضایی به شما سپرده شده است وقت تأدیه آن است.

رونوشت به جناب آقای دادستان کل تقدیم می‌گردد.

نامه به یکی از دوستان^۱

دوست عزیز... پس از سلام (این نامه من به عنوان یک نامه خصوصی تلقی شود). علاقه مندی وافر به انقلاب اسلامی و به توفیق کامل آن، میل به تقویت و قاطعیت رهبری اسلامی و حفظ آن از هرگونه شائبه، و امید به استقرار یک جامعه ایرانی با تربیت اسلامی، مرا وادار کرد که مطالبی را دوستانه با شما در میان بگذارم. بدیهی است به اعتبار فهم و درک دقیق مخاطب شرح مطلب بیش از این جایز نبود.

۱. مرحوم دکتر مصدق در دوران‌های قبل از انقلاب شاید تنها نخست‌وزیری بود که صددرصد به ملت متکی بود. وی همه چیز را با ملت در میان می‌گذاشت و از آنها کسب نظر و رأی می‌کرد. مع‌هذا دو نقیصه در حکومت او مشهود بود: اول - آنکه مشارالیه صرفاً متکی به سیاسیون وطن دوست و قشر خاصی از جامعه بود و نتوانسته بود احساسات مذهبی عامه مردم را کاملاً به کمک بگیرد، و حتی شاید در بسیاری موارد روحانیون که مجموعه آنان نمایندگان واقعی و معتمد

۱. به یکی از دوستان و هم سنگران قبلی که از اروپا برگشته و عضویت شورای انقلاب را داشت، در اوایل سال ۱۳۵۸ نوشته شد. گرچه نامه خصوصی است، ولی باتوجه به تاریخش مطالب مورد بحث روز در آن مطرح شده است. این نامه شاید در آن تاریخ مصلحت نبود که به صورت مقاله چاپ شود و چه بسا بعضی مطالب آن و نظریه‌های ابراز شده بعداً مطرود شده و بطلان آن ثابت گردید. مع‌هذا فعلاً انتشار آن مفید به نظر می‌رسد.

مردم بودند، مخالفت‌هایی هم داشتند. در انقلاب فعلی ما که مسبوق به احیای اسلام راستین بود، خوشبختانه این نقیصه وجود ندارد. رفع چنین نقیصه‌ای مشخصه روشن و امیدبخش انقلاب ماست.

دوم - آنکه آن مرحوم بیش از مقتضای طبیعت بشری به مردم و پشتیبانی آن اتکا داشت و با اعتقاد کامل به دموکراسی تکیه بر "عدد" بدون ضریب را کافی دانسته اثر تبلیغات سوء را در میان مردم به چیزی نمی‌گرفت و لذا متأسفانه دیدیم که عدّه معدودی با چند تانک و مقداری دلار ملت را شکست دادند و تا مدت‌ها حتی بر فکر آنها هم تسلط یافتند. متأسفانه این نقیصه با شکل دیگری فعلاً به چشم می‌خورد. باید توجه داشت که به اعتقادات مذهبی مردم فقط به اندازه ظرفیت فکری آنها اتکا کرد.

"مَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ لَا مَعَادَ لَهُ" را نباید از نظر دور داشت. یک گروه یا فرد ممکن است در مقابل مبلغ ناچیزی معاد خود را از دست بدهد و دیگری در مقابل مابازای بیشتر. بنابراین، آنان که معاد فروختنی دارند به هر جهت آن را خواهند فروخت؛ زیرا مشتری آن یعنی امپریالیسم در برابر این کالا هر بهایی را می‌پردازد و یا آن را در نزد اشخاصی که فروختنی نیستند فاسد و بی‌اثر و راکد می‌کند.

اگر به ظرفیت عامّه مردم توجه نشود و از عواطف مذهبی آنان زیادتر از حدّ استفاده شود موجب فرسودگی قدرت آن و ایجاد خستگی در مردم شده، قدرت خود را از دست خواهد داد.

مسئولیت عظیم ارائه اسلام واقعی به جهانیان و به مردم، ساختن ایرانی اسلامی، آباد، و آزاد (لا إكراه فی الدین) برگردن ماست. اگر از عهده آن بر نیاییم مصداق خَسِرَ الدنیا و الآخرة خواهیم بود.

۲. سخت شایع کرده‌اند که برنامه امپریالیسم آن است که مردم را خسته کرده و با تشدید و ایجاد تفرقه‌ها، انحصارطلبی‌ها، آن دلزدگی و بی‌توجهی را ایجاد نمایند

تا بعد از تقویت نیروی مسلح یک افسر با ظاهر مسلمانی بتواند کودتای خشنی به راه انداخته و رهبران ملی اسلامی فعلی را کنار گذاشته، خود با (مهر در پیشانی) حکومتی ظاهراً اسلامی بنا نهد. برای اجرای همین نقشه کارشکنی، تبلیغات سوء فراوان می‌شود، بخصوص در مورد روی کارآمدن افرادی که امتحان نداده‌اند تا روسپید درآیند و ذره‌بین گذاشتن در مورد روی کارآمدن جناح‌های متعصب و ترساندن مردم از این مسائل.

۳. در رادیو و تلویزیون که در تمام جهان عملاً سرمشق و مدل جراید است و هم‌چنین در جراید و سخنرانی‌ها و غیره همان اصطلاحات و لغات تملق‌آمیز دوران طاغوت به کار برده می‌شود و این امر بهانه‌ای به دست دشمنان اسلام می‌دهد تا با شایعه‌پراکنی، لطیفه‌سازی، سرودن شعر و ترانه، طنز و امثال آنها انقلاب اسلامی ما را تخطئه کنند.

۴. متأسفانه مردم به مجلس خبرگان بی‌توجه و کم‌علاقه شده‌اند. اعتباری که از طرز تشکیل و تصویب مصوبات شایع می‌شود ناراحت‌کننده است، بر محتوای مصوبات گرچه ایراد عمده‌ای نیست مع‌ذک طرز بیان گاهی به حدی ناصحیح است که محتوا را مقلوب می‌سازد. چند بار نظر خود را مستقیماً به آن مجلس فرستاده‌ام.

۵. مجلس خبرگان از طرف ملت برای مدت یک ماه انتخاب شد و شرط مدت جزء عقد وکالت قرار گرفت: تمدید مدت عقد وکالت از طرف وکیل به صورت یک طرفه صحیح نیست (عقد وکالت است نه جعاله). می‌گویند امپریالیسم در نظر دارد قانون اساسی نامناسبی را القا کند (یا تحریک تعصبات) که انقلاب ما مدل نشود. با گرفتاری‌های مختلف و اینکه هر مراجعه مستقیم به مردم (رفراندوم و انتخابات) اختلافات و تفرقه‌های جدیدی را به وجود می‌آورد و شکاف‌های موجود را عمیق‌تر می‌سازد، به نظر من مصلحت آن است که بلافاصله انتخابات مجلس شورای ملی در سراسر کشور برگزار شود. نسبت به مواد قانون اساسی که

مجلس خبرگان در مدت یک ماه شرط وکالت بررسی کرده است عوض مردم به صورت رفراندم رأی دهد. نسبت به سایر مواد طرح قانون اساسی مجلس ظرف سه ماه اول عمر خود قانون اساسی را بررسی و تصویب کرده و سپس به عنوان اولین دوره مجلس تلقی شود. استثنائاً اولین رئیس جمهور نیز با رأی این مجلس انتخاب شود نه انتخابات عمومی. اصلاحات در قانون اساسی در هر مبحث مخالفین منطقی دارد که ممکن است به رد آن در رفراندم منجر شود.

۶. تحمیل بر مردم - ولو به سود آنان باشد - مانند پیوند نامناسب عضوی طرد می شود. خراب کردن ساختمان های اداره املاک پهلوی (بعد از رفتن رضاشاه)، عدم همکاری با مقررات راهنمایی و رانندگی، نشانه آن است که مردم عسل را اگر با احساس تحمیل باشد دوست ندارند و رد می کنند. علی هذا باید توجه کرد در همه زمینه ها مردم سالاری واقعی - و نه دمکراسی *Dirigé* - مستقر شود. دیریژسیم بخصوص در قلمرو احساسی و عاطفی مردم سوء اثر دارد. همین که مردم درک کردند که چیزی بر آنها تحمیل می شود قبل از ارزیابی حسن و قبح آن چیز با نفی و طرد آن عکس العمل نشان می دهند.

در دوران استبداد ناصرالدین شاه (که خاندان پهلوی در ذم وی مبالغه کرده اند) می توان گفت مجموعه علما بدون تحمیل بر مردم نماینده واقعی و معتمد ملت بودند و شاه هم هرگز قدرت نداشت علی رغم اجماع (یا اکثریت کیفی و نه کمی) آنها رأی داده، اقدامی نماید. اما اگر همین نمایندگی می خواست به صورت تحمیل باشد مردم واکنش نشان می دادند.

۷. با تبلیغات طولانی و تکیه بر صورت ظاهر تحصیلات دانشگاهی (ولو نتیجه آن به دست آوردن تصدیق نامه جهل مرکب باشد) فعلاً مردم ارزش و ضریب اهمیتی برای تحصیل کرده ها تا حدی قائل اند. از طرفی اطلاق روشنفکر بر تحصیل کرده فرنگ رفته (ولو نامسلمان و غرب زده) به طور مطلق و سپس با یک چوب راندن همگی و سپس جدا کردن صریح و بدون استثنای روشنفکر از

دیگران موجب جدیدی برای تشّت و تفرقه نیروهاست.

روشنفکر امروز نظیر مرحوم دکتر شریعتی و طرفداران مکتب او و دوستان اسلامی ما از تکیه کامل بر اخلاق اسلامی و غور در فرهنگ اصیل اسلامی ایران کسب شخصیت کرده و می‌کنند؛ نه مانند روشنفکران صدر مشروطیت که تشّص خود را در غرب‌زدگی، تحقیر ایران و اسلام، و حتّی توهین به مقدّسات می‌دانستند.

در دوران مشروطیت که چنین افتراق و تفکیکی لازم بود به عمل نیامد و اینک که مضرّ است عده‌ای آن را دارند به وجود می‌آورند. خوبان هر گروه را می‌کوبند و گناه آن را به گردن خوبان گروه دیگر می‌اندازند تا از هر دو گروه خوبان را به جان هم اندازند و بدان را در حول هدف ضدّ انقلابی متحد سازند.

۸. به طور کلیّ عکس‌العمل‌های اجتماعی در مقابل روش‌های غلط غالباً بسیار شدید بوده و با شدّتی خارج از منطق عمل می‌نماید. باید سعی کرد روش فعلی که دوران سازندگی انقلاب است در آینده نزدیک یا دور عکس‌العملی برنینگیزد. انحصارطلبی‌هایی که از گوشه و کنار دیده می‌شود، نفی کلیّ غیر از خود، کم‌گرفتن اثر تبلیغات بخصوص در خارج، عدم استفاده قاطع و کامل از تحصیلکرده‌های مسلمان و وطن‌دوست خطراتی را هشدار می‌دهد.

۹. در مورد سرنوشت قوه قضائیه توجّهی کافی نمی‌شود و از خدمات قضات فعلی که از تصفیّه اخیر روسفید درآمده‌اند و در موقع انقلاب بهترین پشتیبان مردم و مرجع تحصّن‌های آنان بوده‌اند، نه تنها تجلیل نمی‌شود بلکه موجبات ناراحتی و نگرانی آنها فراهم می‌شود. اینان مردمانی شریف بوده و در طیّ خدمات خود در مقابل وساوس مختلفه شیطانیه مقاومت کرده، از امتحان روسفید درآمده‌اند. اینان قدرت استنباط قوی دارند و حکم مورد را از قانون مورد استناد می‌توانند صحیحاً استنتاج نمایند. اگر این قانون طاغوتی باشد - که بود - رأی طاغوتی خواهد بود و اگر اسلامی باشد - که از این پس خواهد بود - رأی اسلامی است. بنابراین ایراد بر

قوانین وارد است نه بر قضات.

بلا تکلیفی فعلی و حملات به قضات به طور سراسری و بدون استثنا به ضرر مملکت است. ظاهراً این حملات از ناحیه بعضی قضات تحریک می شود که به جهتی از جهات ادامه خدمت آنان در عدلیه به مصلحت نبوده است، ولی دادسرای انقلاب به علت نیاز وافر به حقوقدان آنها را به خدمت گرفته است. آنان نیز که فرصت طلبی خود را موفق دیده اند عقده خویش را به این طریق خالی می کنند. (رونوشت آخرین نامه خود را که در مورد قوه قضائیه به مجلس خبرگان نوشته ام ضمیمه کردم).

۱۰. فعلاً که محتاج به آرامش هستیم شعارهای بسیار تند، فیلم های بسیار تحریک کننده طبقات محروم (از تلویزیون دیده شده) صحیح نیست. زیرا سطح توقع و تحریک پذیری این طبقات را بالا می برد و امکان دولت را کم می کند. علی هذا زمینه تبلیغات ضد انقلابی را تحت عنوان آنکه "دولت انقلابی عمل نمی کند" فراهم می سازد. این گونه شعارها و فیلم ها به منزله آن است که به جای آنکه به یک آدم گرسنه غذای واقعی (حتی اگر نان خالی هم باشد) بدهیم در برابر او با بیان سحرآمیزی غذاهای گوارا را توصیف کرده یا فیلمش را نشان دهیم، اثری جز بیماری عصبی و زخم معده نخواهد داشت.

۱۱. توجیه آرای صادره از محاکم انقلاب ضروری است. مردم از علت اختلاف مجاز آنها در مورد جرایم مشابه بی خبرند که برای یک جرم تصور می کنند برحسب تفاوت دادگاه و حاکم آن از چند ضربه شلاق تا اعدام ممکن است حکم صادر شود.

اصولاً با شروع دوران سازندگی بایستی محاکم انقلاب جای خود را به محاکم عادی بدهند و در مناطقی هم مانند کردستان که حالت فوق العاده جنگی وجود دارد دادگاه های نظامی فوق العاده زمان جنگ تشکیل گردد نه دادگاه اسلامی.

به هر جهت کلیه سازمان های موجود در مملکت باید تحت قدرت و کنترل

دولت باشد، زیرا دولت در برابر ملت و در برابر جهانیان جوابگوی تمام جریانات باید باشد.

۱۲. علت عمده هجوم دیپلمه‌ها به کنکور و دانشگاه‌ها متأسفانه تحصیل دانش نیست و غالباً بسیاری از دیپلم‌ها تصدیق‌نامه جهل مرکب است. داوطلبان برای فرار از نظام وظیفه و هم‌چنین امکان استخدام دولتی و پشت میزنشینی وارد دانشگاه می‌شوند. تبلیغات ناروا و فراوان رژیم قبلی موجب می‌شود در جوانانی که موفق به ورود در دانشگاه نمی‌شوند عقده حقارتی ایجاد گردد.

باید با رفع این دو نقیصه کاری کرد که هدف از تحصیلات دانشگاهی کسب علم و پرورش متخصص باشد. در آن صورت داوطلبان کنکور به یک دهم تعداد فعلی تقلیل پیدا می‌کند، زیرا اگر نظام وظیفه الزامی نبود و از طرفی استخدام آس دهن‌سوزی نبوده و با دیپلم در ارتباط نباشد (بلکه متکی به تجربه باشد) این داوطلبان به دنبال کارهای تولیدی و آزاد خواهند رفت.

بها نه‌های تفرقه - هشدار به نهضت^۱

به خاطر دارم در سال ۱۳۴۱ یا ۱۳۴۲ بود که روزنامه‌ها نوشتند از طرف دادستان بندرپهلوی [بندر انزلی] ورود خانم‌ها با مایو و لباس شنا از خیابان‌های شهر ممنوع شد. از سال‌های بعد خبر ندارم. قطعاً با فلش تحولات اجتماعی در سنوات بعد آقای دادستان (نوعی نه صرفاً دادستان بندرانزلی) مسأله را زیرسبیلی رد کردند. بدیهی است در دورانی که ۱۷ دی سمبل تحوّل و ترقی زنان تلقی می‌گردید، جز این نمی‌توان توقع داشت. مگر در ۱۷ دی چه شد؟ جز آنکه با زور چادر از سر زن ایرانی برداشتند و با اعمال چنین زوری به حیثیت انسانی او لطمه زدند.

مکانیسم فلش یا پیکان که برای ارائه مسیری عرضه می‌شود، از این قرار است که به شما نشان می‌دهد از طرف دُم آن اگر یک قدم به سمت جلو برداریم به همان اندازه به مقصد نزدیک تر شده‌ایم. چه بهتر که قدم دوم و سپس سوم و چهارم و... را نیز برداریم. در ۱۷ دی مگر چه شد؟! فقط و فقط پوشش زن ایرانی را به زور کم کردند و او را به این پیشرفت و تمدن محکوم نمودند. با بوق و کرنای فراوان این عمل را ترقی و تمدن قلمداد کردند. رهبران این تحمیق کیانند؟! همان افراد

۱. در سال ۱۳۵۸ نوشته شد.

خانواده‌ای که خود نه دانش و نه بینش داشتند، پول و حیثیت ملت را بر باد دادند و حتی لیسانس یا دکترای به‌نرخ روز مملکت و با زور پدر قلدرشان نیز به‌دست نیاورده بودند. اگر حسن نیت بود چرا روزی که اولین دانشجوی زن وارد دانشگاه شد - یا روزی که اولین دانشجوی زن فارغ‌التحصیل شد - یا روزی که اولین زن به‌سمت استادی تعیین گردید به جای ۱۷ دی تعیین نگردید؟

انتخاب ۱۷ دی به این عنوان فلش غلط و خطرناکی بود که در زندگی اجتماعی نشان دادند. اگر صرفاً و منحصرأکم کردن لباس علامت تمدن و پیشرفت باشد، قدم دوم و قدم‌های بعدی آن است که فی‌المثل آستین پیراهن را کوتاه کنند - از دامن بکاهند... - و این فلش و پیکان به آنجا رهنمون می‌شود که دادستان بندرانزلی آن دستور را بدهد، و دادستان‌های دیگر دستورش را هم ندهند و زیرسبیلی رد کنند.

انتخاب ۱۸ اسفند هم چندان تفاوتی با ۱۷ دی ندارد. کشورهای اردوی سوسیالیست که حتی عضویت سازمان ملل را دارند، چنین کاری را نمی‌کنند؛ زیرا هشت مارس (که گاهی ۱۷ و گاهی ۱۸ اسفند است) از محیط کشورهای غربی اقتباس شده است که باز هم مدل آن ب. ب، لیزتایلور و امثالهماست.

اگر قرار است روزی به عنوان تجلیل از زن در ایران گرفته شود (که اصل فکر به‌نظر من صحیح نیست و تجلیل اسمی غالباً علامت عدم تجلیل واقعی است) چرا روز شهادت مبارزین زن و یا روزهای فراوانی را که در تاریخ مبارزات غنی ایران و شیعه وجود دارد انتخاب نمی‌کنید؟ اصولاً این روز را چه کسی انتخاب کرد و خواست بر زن‌های ایرانی تحمیل کند؟ چرا قبلاً از کلیه بانوان نظرخواهی نشد و عده‌ای تحت تأثیر احساسات قرار گرفتند.

انتخاب چنین روزی و تحمیل آن به‌وسیله بازی با عواطف و احساسات بعضی بانوان وطن‌دوست ایرانی و سپس استفاده از این تحمیل برای ایجاد جاروجنجال در مورد مسأله‌ای که به هیچ‌وجه تناسبی با این جاروجنجال ندارد،

نشانه وجود تحریکاتی است که برای تفرقه می‌شود. ملت ایران نیز که لااقل پنجاه و هشت سال است تحت همه‌گونه فشار و اختناق قرار گرفته است، به مصداق «مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد» آماده هیجان و احساسات است و توجه نمی‌کند که این ریسمان حبل‌المتین و عروة‌الوثقی است نه مار سیاه و سفید. آشکار شده است که گروه بسیاری از مأمورین عالی‌رتبه و مخفی‌ساواک با تمام تجهیزات و تشکیلات و بودجه‌های هنگفت وجود داشته که هیچ‌کس جز ... و ... و چند نفر دیگر آنها را نمی‌شناخته‌اند و اینان هم‌اکنون تقسیم شده‌اند و به وظیفه تخریب خود ادامه می‌دهند و صریحاً اظهار امیدواری کرده‌اند ما شاه را بر می‌گردانیم. (البته ما هم همین امید و نظر را داریم منتهی با هدفی دیگر).

دوستی در جلسه‌ای می‌گفت به امید روزی که عدالت و آزادی در ایران با جمهوری اسلامی برقرار شود. من به طیب خاطر حاضر بوده توصیه و خواهش از همسر می‌کنم که به جای موی باز با حجاب اسلامی برود... آیا برقراری یک نظم انسانی و عدالت ارزش چندین محدودیت مختصری را در مسیر نفع و سود اجتماعی ندارد؟ آیا کسی که حتی همین قدر حاضر نیست از موضع عادات و رسوم تحمیلی دستگاه فساد دست بکشد، یک لحظه وجدان خویش را داور قرار داده است؟ آیا خود را محاکمه کرده است؟ آیا بهانه به دست دشمنان نمی‌دهد که بگویند همه این ملت (یا لااقل زنان آن) آن قدر خودخواه و راحت‌طلب هستند که لیاقت آزادی را ندارند؟

امام خمینی در تمام طول اقامت خویش در پاریس و یا تهران همواره خبرنگاران خارجی و داخلی و سایر بانوان را می‌پذیرفت و بارها تصریح فرمود که حجاب مذهبی در همین حد است و اگر غیر از آن بود در همان ایام صریحاً می‌فرمود. زیرا دیدیم که ایشان در بیان حقایق و احکام دین و ارائه راه رشاد هیچ تساهل ندارند.

برای تحریک اذهان حساس و پرشور جوانان و بانوان می‌گویند که نباید هیچ

تحمیلی را تحمّل کرد. آیا طرد آثار شوم اختناق و ترک عادت‌ی که سست‌کننده زندگی آینده است، تحمیل است؟ پس چرا انقلاب شد؟ آیا همه آداب و رسوم اجتماعی را باید به‌دور ریخت به این بهانه که سالب آزادی است؟ آیین‌نامه خلافی ترجمه از اروپا بیرون آمدن با پیژاما را خلاف می‌داند و همه قبول کرده و عمل می‌کنند. در هیچ جای دنیا افراد حق ندارند نیمه‌عریان به خیابان بیایند و مقررات و عرف ملت حداقل پوشش را تحمیل می‌کند و این تحمیل نه تنها مخالف آزادی نیست بلکه ضامن آزادی و سلامت جامعه است. برای ملت ایران که اکثریت قریب به اتفاق آن مسلمان هستند، این حداقل همان است که به عنوان پوشش اسلامی مرد و زن عرضه می‌شود. همه مملکت که تهران نیست و همه تهران هم که این معترضین نیستند. اگر انصاف دهند صدی نود مردم سخت پای‌بند و علاقه‌مند به حداقل پوشش اسلامی هستند. همان‌گونه که اقلیت‌ها (مثلاً کلیمی، ارمنی و...) به احترام عواطف اکثریت در ماه محرم و صفر جشن عروسی به راه نمی‌اندازند. بانوان باید با توجه و احترام به عواطف و عادات اکثریت ملت رفتاری درخور شأن خود داشته باشند.

زن و مرد مجاهد با خلوص نیت که باشند در هر کار و هر قدم که بردارند - درسی بخوانند، کار کنند، غذا بخورند و یا استراحت نمایند - در حال عبادت و نماز تلقی می‌شوند؛ و این خلوص نیت را با اطاعت از دستور اسلامی و رعایت نظم و انضباط انقلابی در اطاعت از مقررات به دست می‌آورند. حتی بانوان منسوب به خانواده سلطنت سابق در مجالس عزاداری، در حرم‌های شریف پوشش اسلامی (و بلکه بیشتر) برمی‌داشتند تا عوام فریبی کنند و خود را مقید به رعایت عواطف و عقاید اکثریت نشان دهند.

همان‌طور که امام در سخنرانی خود فرمود: هیچ‌کس حق توهین کردن به بانوان را ندارد. مسلماً اگر کسی چنین کاری بکند از دستور اخلاقی شرع تمرد کرده است و چه بسا از تفرقه‌اندازانی است که به طینت خود عمل می‌کند. چنین

کسانی را باید به هر نحو که ممکن است به کمیته‌ها کشاند تا درباره او بررسی دقیقی به عمل آید.

از همه اینها گذشته بانوان ایرانی باید نشان دهند که با آن زن - عروسک که در سال‌های گذشته از او ساخته بودند، فرق دارد. آن عادات را که هیچ قدرت معنوی جز عادت بودن ندارد می‌تواند به سهولت ترک کند، و به‌عنوان سمبلیک و نشان دادن این تفاوت پوشش اسلامی را رعایت نماید. مگر عده زیادی از همین بانوان نبودند که در بیشتر راه‌پیمایی‌ها برای نشان دادن چنین تفاوتی به طیب‌خاطر روسری و حتی چادر به سر می‌کردند؟ چطور شد که امروز این‌گونه رفتار می‌کنند؟

تفرقه‌اندازان و مأمورین مخفی و آنان که امیدوار به بازگشت چنان رژیم طاغوتی (ولو بدون شخص شاه سابق) هستند از هر بهانه‌ای استفاده می‌کنند و هر واقعه‌ای را مستمسک کار خود قرار می‌دهند. این "علی بونه‌گیر"ها از گاه کوهی می‌سازند، با پول فراوان و تجربه عمیقی که از شناخت روحیه‌ها دارند تحریکات خود را ادامه می‌دهند. عیب در بهانه نیست، زیرا آنها به هر جهت در بهانه تراشیدن استادند و به مصداق "از برای دل ما قحط پریشانی نیست" وسیله کار خود را می‌یابند.

امیدواریم همه ما با حسن نیت، گذشت و فداکاری، رعایت عواطف و احساسات اکثریت قریب به اتفاق مردم این مرزوبوم که در همه مملکت و نه فقط در تهران وجود دارند با حفظ نظم و انضباط انقلابی مجال به دشمنان ندهیم. نهضت و انقلاب ما تازه شروع شده است، دچار اشتباه نشویم و آن را مختومه ندانیم.

احتراز از اشتباه^۱

بین انقلاب اسلامی فعلی ما و نهضت مشروطیت تشابهات و اختلافاتی وجود دارد که بررسی آنها از این نظر مفید است تا اشتباهات گذشته تکرار نگردد. از طرف دیگر ترس بی حد و بی جا همان طور که در فرد حالت دلهره و نگرانی ایجاد کرده، او را به تجزیه شخصیت می‌کشانند؛ در جوامع نیز موجب تجزیه شخصیت اجتماع می‌گردد. تلقین ترس همه را نسبت به هم بدبین می‌سازد و اصل «حمل عمل مؤمن بر صحت» را اگر نگوییم معکوس می‌کند لاقلاً از اعتبار می‌اندازد و هر گروه با جزئی اشتباه که از گروه دیگری مشاهده کند به او می‌تازد و خطای خود را فراموش می‌کند. بدین نحو جامعه وحدت خود را از دست می‌دهد و پاره پاره می‌شود یعنی همان حالتی که روان‌شناسان در مورد فرد انسانی به نام بیماری روانی و تزلزل شخصیت نام می‌برند.

باید مراقب بود که بنا به ضرب‌المثل «عاقل از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود» اشتباه گذشته تکرار نشود. اما این امر نباید ما را به اشتباه از نوعی دیگر وادار کند. همانند ضرب‌المثل معروف «به کسی گفتند قدری عقب تر برو که از لب بام به پایین نیفتی، آن قدر عقب رفت که از آن طرف پشت بام به زمین افتاد».

۱. در روزنامه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ درج شد.

در نهضت مشروطیت دو جناح با هماهنگی یکدیگر محرک نهضت بودند: گروه معدودی از روحانیون مبارز و هم‌چنین تحصیلکرده‌های فرنگ رفته و به اصطلاح متداول روشنفکر.

ناصرالدین شاه در اثر توصیه امیرکبیر که می‌خواست شاه را به ترقیات فنی اروپا بینا کند، به اروپا رفت ولی علی‌رغم نیت مرحوم امیرکبیر چنین نتیجه‌ای حاصل نشد بلکه محصول آن از یک طرف یادگرفتن طرق جدید عیاشی بود که شاهان را از آن پس هرچندگاه یک‌بار به اروپا می‌کشاند و از طرف دیگر یک غرب‌زدگی و خودکم‌بینی (اگر نگوییم خودگم‌کنی) شدیدی بود که در او و همه اطرافیان و سپس ملت ایران به وجود آمد که آنچه را از غرب بیاید باید تجلیل کرد. باید خضوع و خشوع و اطاعت را نسبت بدان‌ها تا حد تقلید صرف و کورکورانه رساند. یادگار عمده آن سفرها از لحاظ اجتماعی تشکیل فراماسونری در ایران بوده است که اثر قطعی آن تثبیت این غرب‌زدگی بود.

گروه اصطلاحاً روشنفکری که در آن ایام به دنبال نهضت مشروطیت بود جناحی بودند که آزادی را بنابر مدل فرنگی و سازمانی خودشان می‌خواستند و در این راه گرچه خدماتی هم به ملت نموده و ذهن آنان را متوجه لغت و مسأله آزادی و حق انسانی خود می‌کردند، اما اکثر این تحصیلکرده‌های مدرن و اصطلاحاً روشنفکر روحیه اسلامی و مذهبی هماهنگ با توده مردم نداشتند بلکه مثلاً آخوندف صریحاً مذهب و آنچه را که مربوط به مشرق زمین بود نفی می‌کرد و کتب و حملات و حتی هتاک‌هایی نسبت به اسلام دارد و در عوض سر تا پا تجلیل از فراورده‌های اروپایی است. میرزا ملکم‌خان آزادی را بر مدل فراماسونری و فرنگی می‌خواست نه آنچه خواست واقعی ملت و مقررات اسلام بود. سید حسن تقی‌زاده که از جوان‌ترین آن طبقه بود در مجله کاهه اظهار نظر کرده بود که ایران برای ترقی باید همه گذشته خود را فراموش کرده حتی خط و آداب و رسوم خود را عوض کند. متأسفانه غرب‌زدگی چنان کرده بود که در آن ایام مردم یا اصطلاحاً

روشنفکر بودند یا متدین و جمع این دو صفت بنابر مثل التادُرُ كَالْمَعْدُومِ، محال بود. اما این گروه برای تحرک بخشیدن به مردم و وصول به هدف خود ناچار بودند عواطف مذهبی مردم را برانگیزند و به کمک گیرند. در این مسیر می توانستند چندگامی تا آنجا که منجر به سقوط رژیم سابق گردد با روحانیون همراه و هم فکر باشند. از این جهت در تاریخ مشروطیت می بینیم که روحانی عالی قدری مانند طباطبایی در مخالفت با استبداد فریاد آزادی خواهی برمی آورد و فریاد سیدین سندین با نغمه های آزادی خواهی دیگران درهم می آمیزد و هر دو گروه متفقاً در این راه قدم برمی دارند.

بعد از پیروزی مشروطیت همان گروه اولیه که یا با سوءنیت و یا از روی خلوص - منتها اعتقاد غلط - عقیده داشتند که باید به سیاست خارجی ها متکی بود و همه چیز را از خارج وارد کرد مشروطه ای درست کردند که دیری نپایید و تدریجاً از رژیم سابق استبداد پوچ تر و تو خالی تر شد. چنین است که می بینیم عده ای از مشروطه خواهان سابق که به مشروطه خود رسیدند همان روش قبلی را ادامه دادند و صدراعظم استبداد مجدداً صدراعظم مشروطه شد. کسانی مانند مرحوم سید محمد طباطبایی از زجر و ناراحتی در واقع دق کرد و مرحوم آخوند ملاکازم خراسانی از وضع ایران بسیار ناراحت بود.

پایه ای را که گروه غرب زده غیرمذهبی (اگر نگوئیم ضد مذهبی) دوران مشروطیت گذاشتند، موجب شد که گرچه ما اصل اول و دوم متمم قانون اساسی را داشتیم که در دنیا مذهبی تر از آن اصولی وجود نداشته و ندارد، مع هذا حکومتی بر ما مسلط شد که ضد مذهبی تر از آن در دنیا وجود نداشته و ندارد. دوران پهلوی ها سمبل ضدیت با مذهب و شکوفایی غرب زدگی بود.

اشتباه عظیم نهضت مشروطیت آن بود که مردم نظارت مستقیم خود را بر نهضت ادامه ندادند. ملت بر ترقیات اروپا آشنایی مجملی پیدا کرد و بدون آنکه از کُنهِ آن خبردار شود ترقیات مادی را علامت ترقی معنوی و اجتماعی دانست،

متوجه بی خبری و غفلت خویش در قرون گذشته گردید و عکس‌العمل آن به صورت غرب زدگی شدیدی ظاهر شد به طوری که تحصیل کرده‌های فرنگ رفته را تافته جدا بافته دانسته مقام آنان را تا اعلیٰ علیین بالا بردند.

مسئلاً باید توجه داشت که این اشتباه تکرار نشود. اما به همان اندازه باید توجه داشت که از جنبهٔ مقابل اشتباه رخ ندهد - همان‌گونه که آن عکس‌العمل شدید و بالنتیجه غیر منطقی بود - در برابر آن واکنش غیر منطقی رخ ندهد و رعایت اعتدال به عمل آید. اینک عکس‌العمل‌های غیر منطقی را بررسی کنیم:

نحوهٔ تحصیل در روال قدیم ایران و اسلام بر آن بود که طلبه هرچه در علم جلو می‌رفت، اتکای او به مردم و مردمی بودن او بیشتر می‌شد. اولین مرحله که طلبه‌ای وارد مدرسه می‌شد هیچ‌کس او را نمی‌شناخت و او هم از درد مردم جز آنچه مبتلا به خود او بود خبری نداشت. وقتی می‌توانست چند کلمه‌ای مسأله بگوید یا منبر برود تکیه او به مردم و اطلاع او از جامعه بیشتر می‌شد. وقتی می‌توانست مسجد و محرابی داشته باشد، باز هم مردمی‌تر می‌شد و بیشتر در جامعه وارد می‌شد. به همین نحو هرچه جلوتر می‌رفت مورد اعتماد عدهٔ بیشتری می‌شد. اما چون ترقی در عین حال شرط و مابازاء و یا به عبارت دیگر هم علت و هم معلول اعتماد مردم محسوب می‌شد، همیشه این خطر اخلاقی برای او وجود داشت که به بیماری عوام‌فریبی دچار شده و کمابیش غرق در این لجه شود. مثل داستان کسی که نوشت "مار" و آنکه عکس یک "مار" کشید و مردم عوام نقاش را با سوادتر دانستند. این تکیه به مردم به حدی بود که می‌توان گفت مجموعهٔ علمای ما در طی تاریخ نمایندهٔ واقعی و مظهر ملت بوده‌اند و همواره ضعف ملت به صورت ضعف قدرت روحانیت جلوه کرده و آن‌گاه که ملت خواسته است بجنبند، این تحرک او و بیداری و اعتقاد اصیلش به صورت رهبری قاطعانه و مقتدر علما ظاهر گردیده است. نهضت تنباکو، جنبش مشروطیت ایران و انقلاب اسلامی ما نمایانگر این مطلب است. اما تحصیل در روال جدید به عکس آن بود و هرچه

شخص جلوتر می‌رفت از مردم دورتر می‌شد. یک دهقان‌زاده حتی با تحصیل دیپلم دیگر حتی پدر و مادر خود را قبول نداشت و حاضر نبود در روستا با همگان بجوشد. افسر لیسانسیه‌ای را می‌شناختم که پدر و مادر خود را به مهمانان خویش به‌عنوان نوکر و کلفت معرفی می‌نمود. بدین طریق طبقه به اصطلاح روشنفکر از بدو شروع غرب‌زدگی (سفر ناصرالدین شاه به فرنگ) و تأسیس دارالفنون از توده مردم جدا شد و خود را قیم آنان دانسته، فرماندهی بی‌چون و چرا را حق خود می‌دانست. خوشبختانه انقلاب اخیر اسلامی و پیداشدن افراد مردمی و معتقدی مانند دکتر شریعتی از بین تحصیل‌کرده‌های جدید آنان را متوجه نقیصه خود کرد و متوجهشان ساخت که از توده مردم دور افتاده‌اند؛ لذا آنان رو به ملت آوردند، ولی هنوز هم باید این طبقه بیش از پیش رو به مردم آورد و در میان آنها بجوشد. رفع این نقیصه را هم علامه مجاهد آیت‌الله طالقانی تاحدی تسهیل نمود و گروه‌های مختلف مردم را از خواص و عامه به هم نزدیک نمود. نهضت اسلامی اخیر و بخصوص افکار این دو یعنی علامه مجاهد طالقانی و استاد دکتر شریعتی موجب شد روشنفکران امروز به این نهضت عظیم که به رهبری مذهبی و سیاسی امام خمینی جلو می‌رفت بپیوندند و اطاعت خود را از مقام رهبری که برگزیده ملت است و هماهنگ با آنان عملاً اعلام دارند.

روشنفکران امروز درست در مسیر عکس روشنفکران اصطلاحی صدر مشروطیت هستند. اینان تشخیص و اعتبار خود را از مبارزه با غرب‌زدگی تحصیل‌کرده‌اند نه از تبلیغ آن. شریعتی و امثال او از آن رو که خادم اسلام بودند مورد توجه قرار گرفتند نه از آن رو که دنباله‌ملکم باشند.

امروز اینان با اعتقاد کامل به اصول اسلامی و تمسک به غنای فرهنگ و تمدن عظیم گذشته ما به میدان آمده‌اند. با جهادسازندگی و شرکت فعالانه در آن به عمق روستاها می‌روند و با روستاییان می‌آمیزند. یاد می‌گیرند و یاد می‌دهند. همان را می‌گویند و می‌نویسند که مردم گفته و در رفتارند اعلام نموده‌اند.

امروز طبقه‌ای که اصطلاحاً روشنفکر گویند در همان مسیری است که توده مردم هستند. مقایسه فرد فرد روشنفکران امروزی با دوران مشروطیت مؤید و مثبت مطلب فوق و نمایانگر این تفاوت است. بنابراین تکرار اشتباه گذشته عقلاً محال است. اگر بندرت تعدادی باشند که از نوع اصطلاحاً روشنفکران غیر یا ضد مردمی باشند، باید کنار گذارده شوند تا آن اشتباه مشروطیت تکرار نشود. اما از وجود مابقی آنها - اطلاعات آنان، تجربیات و مبارزات آنان - باید استفاده شود بخصوص که در اثر تبلیغات طولانی و تکیه بیشتر بر سوادآموزی، خود طبقات عامه مردم نیز به این طبقه ارجی می‌نهند (گرچه این ارج گاهی زاید از منطق است) و چون آنان را با سواد می‌دانند برایشان فضیلت و رسالتی قائل هستند؛ لذا سواد و دانشی که توأم با اعتقاد باشد باید به خدمت ملت درآید.

از هر دو گروه - یعنی تحصیل کرده‌های علوم مذهبی قدیمه و نیز طبقه تحصیل کرده جدید یا اصطلاحاً روشنفکر - باید آنها که گفتیم در آن گروه به عوام فریبی، فرصت طلبی و انحصارجویی مبتلا هستند و در این گروه به غرب زدگی، ضد مردمی و نوکری سازمان‌های اجنبی شناخته شده‌اند، کنار گذارده شوند و مابقی از هر دو گروه دست به دست هم داده از امکانات و تجربیات اختصاصی خویش در راه خدمت به مملکت مایه بگذارند. این روش بهترین مبارزه در برابر تفرقه‌اندازان و دشمنان اسلام است که با تفرقه‌اندازی در میان امت قصد دارند از هر گروه، خوبان آن را بکوبند و گناه آن را به گردن خوبان گروه دیگر اندازند.

تصوّر می‌کنم پیشنهاد حضرت آیت‌الله منتظری در نماز جمعه ۱۳۵۸/۶/۲۳ بیانگر همین معنی بود. زیرا اگر طبق پیشنهاد معظم له طلاب علوم دینی و حوزه علمیه قم با دانشگاهیان مملکت جلسات همگانی مشترکی مرتباً تشکیل دهند راه مشترک و مورد قبول عامه مردم پیدا می‌شود و وحدت همه طبقات ملت که آرزو و خواست همه ما و دستور و توصیه رهبر انقلاب و مرحوم طالقانی بود عملی

خواهد گردید. ایجاد و تقویت این شکاف و جدایی بین دو گروه روشنفکر که هر دو به تحصیل علم و دانش پرداخته و می‌توانند خدام خوبی برای مردم باشند، بالاترین ضربه را به انقلاب وارد می‌سازد.

مرد خداشناس که تقوا طلب کند خواهی سفیدجامه و خواهی سیاه باش

اهمیت و رسمیت عید غدیر

جناب آقای وزیر دادگستری^۱

باتوجه به مسموعات و به دنباله مذاکره‌ای که شد به عرض می‌رساند:
روز ۱۸ ذی حجه حجة الوداع که پیامبر اکرم (ص) فرمان الهی «... بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...»^۲ را اجرا فرمود، گرچه از طرف بسیاری صحابه آن ایام با بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا عَلِيُّ مواجه گردید؛ ولی یقیناً از طرف مولا در ضمن اعلام آمادگی با قطراتی اشک و اندوه مواجه بوده است. زیرا بیانگر فرمان رحیل و فراق از رهبر و استاد بوده است. همان‌طور که یکی از صحابه خاص رسول اکرم (ص) بعد از نزول سوره نصر گریست و به حضرت عرض کرد: از این سوره بوی فراق می‌شنوم.
مع‌هذا بعد از تسلط معاویه و اخلاف او و الزام مسلمین به لعن علی (ع) و دیگر ائمه هدی، روز واقعه غدیر خم را به‌عنوان عید اعلام فرموده‌اند تا نقش آنان که در لباس اسلام می‌خواستند پیام نبوت را از تکمله آنکه ولایت است جدا سازند، نقش بر آب کنند و پیام الهی را که به مصداق «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»^۳ در عید غدیر ابدیت یافت به‌صورت کامل در مسیر تاریخ حفظ نمایند.

۱. این نامه در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۵ نوشته شد.

۲. سوره مائده، آیه ۶۷. ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان.

۳. همان سوره، آیه ۳. امروز دین شما را به کمال رسانیدم.

اما از آنجا که یزید و یزیدهای زمان همواره در برابر پیام الهی توطئه می‌چینند، این اظهار ارادت پیروان مکتب ائمه اثنی‌عشر (ع) در دوران‌هایی بهانه تبلیغات تفرقه‌انگیز شده بود، مثلاً عید غدیر در قانون کار مصوبه رژیم طاغوت جزء تعطیلات رسمی کارگری اعلام شده بود؛ اما عید فطر را تعطیل اعلام نکرده بودند که این جانب در دروس خود این عدم تعطیل عید فطر را به‌عنوان ضدیت با اسلام عنوان می‌کردم.

در طی تاریخ ایران و تشیع عید غدیر رکنی از ارکان مذهب و ملیت ایرانی بوده و در اذهان ایرانیان از عظمت خاصی برخوردار بوده است. این عید در ادبیات عرفانی ایران و تشیع آن قدر مورد تجلیل واقع شده و علی (ع) آن قدر نزد ما مظهریت دارد که مافوق آن متصور نیست. بنابراین تصور می‌کنم در شرایط فعلی مملکت و موقعیت خاص کردستان و بلوچستان و غیره تکیه زاید بر حد و اضافه بر سنوات قبلی، به جناح‌های مختلف افراد ضد انقلاب مجال می‌دهد که هر کدام با حربه خاص خود حمله کنند و لطماتی به وحدت ما بزنند، بالعکس از عید قربان و فطر بیش از سالیان قبل باید تجلیل کرد.

اعمال فشار بر قاضی

نامه به دادسرای انقلاب اسلامی شیراز^۱

بر طبق خبر جراید که تلگراف آقایان قضات شیراز نیز مؤید آن بود، دستور جلب رئیس دادگاه شهرستان شیراز داده شده است. یادآوری می‌شود مادام که دادگستری و قوه قضائیه منحل نشده باشد کسانی که از طرف دولت منصوب امام به سمت قاضی تعیین شده و بشوند از احترامات و خصوصیات منصب قضا باید برخوردار باشند. این احترام به منصب و کسوت آنها مربوط است نه به شخص آنها، همان‌گونه که علی (ع) نیز در دوران خلافت ظاهری خود احترامات شریح قاضی را مرعی داشته و در حضور او یعنی در واقع جلو کرسی او ایستاده از دعوی مدعی دفاع می‌فرمود؛ و امثله فراوان دیگری که از این قبیل در تاریخ اسلام حتی در دوران خلفای جور دیده شده است. فساد رژیم سابق و تجاوز آنها از حدود قانونی توأم و همراه با تضعیف قوه قضائیه بود که با یک تلفن یا یک خطابه دست‌نشانندگان چنان فشاری بر قاضی وارد می‌شد که بدون رسیدگی به اتهامات وارده او را تعویض می‌کردند. اگر در دوران انقلاب اسلامی به صرف گفته و نوشته یک فرد، ولو صد در صد

۱. به تاریخ ۱۳۵۸/۸/۲۱ از دفتر وزیر دادگستری ارسال شد.

عادل، سرنوشت قاضی مورد تجاوز قرار گیرد خشت اولی به کار گذاشته خواهد شد که بنای آن از بنای طاغوتی بدتر خواهد بود و یادآور فجایع اوایل دوران خلافت عثمان خواهد شد و اینکه مع‌هذا علی (ع) با قتل خلیفه سخت مخالف بود، زیرا می‌فرمود: «خلیفه کشی باب خواهد شد». و دیدیم که همان‌گونه شد.

توجه به این نکات بود که دادسرای کلّ انقلاب اسلامی در ماه‌های اولیه انقلاب (که حتی هنوز تصفیه قضات انجام نشده بود) بخشنامه‌ای صادر کرد و تمام دادسراها و سایر مراجع انقلابی را از توهین به قضات و تعقیب آنها بدون اجازه دادگاه عالی انتظامی منع کرد.

متأسفانه آن دادسرا حتی از بخشنامه دادسرای کلّ انقلاب که لازم‌الاتباع است پیروی نمی‌کند و خودسرانه اقدامی نموده است که عواقب وخیم فوری و درازمدت آن برای کشور گران تمام خواهد شد.

این بدعت آن دادسرا مصداق فرمایش معصوم (ع) خواهد بود که فرموده‌اند: «کسی که بدعت بگذارد گناه آن و گناه تمام آن کسانی که به آن بدعت عمل کنند تا روز قیامت به گردن بدعت‌گذار قرار می‌گیرد.» و گناه آن برعهده آن دادسرا خواهد بود.

اکیداً آن دادسرا را از رفتار خلاف اسلامی و خلاف بخشنامه مقام متبوع و برخلاف مصالح مملکت برحذر می‌دارم.

رونوشت به دادسرای کلّ انقلاب ارسال می‌گردد و در مقابل عکس‌العمل نامناسب داخلی و بین‌المللی این رفتار خلاف مصلحت، هشدار داده، تقاضا می‌شود تلگرافاً دادسرای انقلاب شیراز را ارشاد فرمایند.

اجرای قوانین و مقررات دوران تحوّل^۱

در جراید اظهارنظری در مورد تکلیف قانون اساسی با قوانین شورای انقلاب و آیین‌نامه‌ها مطالعه نمودم که به نظر من ایراداتی بر آن وارد است و اگر طبق اصول کلی حقوق و مقررات ناسخ و منسوخ که در علوم فقهی مفصلاً مورد بحث قرار گرفته است بررسی کنیم می‌بایستی به شرح زیر این مطلب را مطرح سازیم: بعد از سقوط رژیم سابق و به طریق اولی بعد از فراندم فروردین سال ۱۳۵۸ که ملت ما استقرار جمهوری اسلامی را تصویب کرد، نتیجه این فراندم به‌عنوان عالی‌ترین سند قانونی مملکت ما شمرده می‌شود و یک عبارت "جمهوری اسلامی" به‌منزله قانون اساسی و "شورای انقلاب" به‌منزله قوه مقننه تلقی می‌شود. بنابراین در این دوره نتیجه فراندم به‌عنوان سند قانونی و ناسخ ضمنی بعضی مقررات گذشته تلقی می‌گردد و می‌باید آنچه از قوانین گذشته برخلاف مقررات اسلامی است منسوخ تلقی گردد، همان‌گونه که در دوران‌های عادی ممکن است یک قانون لاحق تمام یا قسمتی از مقررات سابق را به‌طور صریح یا ضمنی نسخ کند:

چون سند قانونی لاحق فقط عبارت "جمهوری اسلامی" است؛ بنابراین نمی‌توان به صرف اینکه قانون سابق با فتوای یک یا چند نفر از صاحبان فتوا

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۹/۱۷.

مخالف است آن را منسوخ تلقی نمود، زیرا با آن فتوای دیگر موافق است و آن فتوای موافق یا مخالف را نیز نمی‌توان از شمول "جمهوری اسلامی" خارج دانست؛ به این طریق فقط قوانینی که با اجماع محصل فقها مخالف باشد منسوخ تلقی گردیده و قابل اجرا نیست.

بدیهی است چون مسأله نسخ در میان است، همه محاکم و مراجع قضایی بعد از علم قطعی به حصول اجماع مخالف موظف هستند و می‌باید از اجرای آن قانون خودداری نمایند و دیوان عالی کشور طبق وظیفه کلی در ایجاد وحدت رویه می‌باید با تشکیل هیأت عمومی موارد عمده این نسخ‌های ضمنی را اعلام دارد تا سایر محاکم دچار تشتت آرا نگردند. بعد از تصویب قانون اساسی نیز مسأله به‌همان نحو ادامه می‌یابد منتها صراحت و روشنی بیشتری در تشخیص امکان پذیر خواهد بود.

بدیهی است به محض تصویب قانون بسیاری از مقررات آن به فوریت قابل اجرا بوده، شورای انقلاب و وزارتخانه‌ها باید آن را اجرا کنند و دادگاه‌ها نیز به‌منزله عالی‌ترین سند قانونی آن را موردنظر قرار دهند.

در دوران بعد از تصویب قانون اساسی مواردی را که صریحاً در آن ذکر شده است باید نسخ صریح و ضمنی تمام مقررات قبلی دانست و مواردی را که در قانون اساسی ذکر نشده است طبق آنچه در مورد مرحله قبل بیان شد و با توجه به اجماع فقها موردنظر قرار داد.

اما در مورد مصوبات شورای انقلاب اسلامی، با توجه به اینکه این شورا در دوران پیروزی انقلاب تشکیل شده و صفت "اسلامی" هم در اسم و هم در مستای آن وجود دارد مصوبات آن به‌منزله قانون عادی تلقی می‌گردد و هیچ دادگاهی حق ندارد آن را به‌زعم خویش با قانون اساسی مطابقت کند. این مصوبات مانند قانون عادی معتبر و لازم‌الاجراست، مگر اینکه مجلس شورای ملی آنها را نسخ کند و یا شورای نگهبان آنها را لغو نماید.

تبلیغات اسلامی^۱

نظر این جانب در مورد گزارش سفیر جمهوری اسلامی ایران در کویت بدین شرح است:

۱. با توجه به گزارش معلوم می‌شود حدود چهل درصد مردم تانزانیا مسلمان هستند و اکثریت عظیمی مسیحی می‌باشند. بنابراین احترام تانزانیا به انقلاب اسلامی ایران از جنبه ضدامپریالیستی آن است که وجه مشترک دو ملت تلقی می‌شود. برای تقویت اسلام در تانزانیا (و بلکه همه جهان) باید جنبه ضد امپریالیستی اسلام را در نظر و عمل نشان داده و هم‌چنین سیاست بین‌المللی مناسب پیشرفت این هدف را اتخاذ نمود.

۲. گرچه به مصداق "مه فشانند نور و..." ما هرچه پیشرفت کنیم دنیای ضد اسلامی بهانه انتقاد و حمله پیدا خواهد کرد و لذا نباید ما صرفاً گوش به گفتار و نظرات دیگران داشته باشیم، مع‌هذا نمی‌توان تبلیغات خارجی را ندیده گرفت. این تبلیغات که به دست دولت‌های دشمن ما انجام می‌شود در ذهن ملل آنها و مردمان خالی‌الذهن جهان تأثیر بخشیده آنها را نسبت به ما و اسلام دارای پیشداوری توأم

۱. به دنبال گزارش سفیر جمهوری اسلامی ایران در کویت به شماره ۱۰۴۰/م و مورخه ۱۳۵۹/۱/۳۱ که توسط وزارت امور خارجه به وزارت ارشاد ارسال گردیده بود، نامه بالا از طرف این جانب به‌عنوان معاون وزیر ارشاد مبتنی بر پیشنهاداتی نوشته شد.

با سوءظنی می‌نماید که در مقابل تبلیغات حرفی و عملی ما جبهه بگیرند و دیوار نفوذناپذیری بسازند.

۳. بنابراین باید تبلیغات دامن‌دار وسیعی بخصوص در قاره آفریقا معمول شود. زیرا ملل بومی این قاره خالی‌الذهن بوده و به فطرت (يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ...) نزدیک‌ترند و علی‌هذا آمادگی پذیرش حق و گرایش به اسلام عزیز را دارند. این تبلیغ باید هم عملی و هم تئوری - از طرف دیگر هم در قلمرو ایدئولوژی و هم در قلمرو سیاسی - باشد.

۴. از لحاظ ایدئولوژیک دو نوع تبلیغ می‌توان تصور کرد:

الف - بیان اصول عالی‌مذهبی، اخلاقی، اجتماعی اسلام که متضمن سعادت دنیا و عقبی است برای کسانی که مسلمان نیستند. این وظیفه را باید دانشمندان و حکمای اسلامی و اسلام‌شناسان اصیل و معتقد به گردن گیرند که بتوانند همه‌گونه انتقادات را که بر اصول و احکام وارد می‌سازند صحیحاً و منطقاً جواب گویند. زیرا "دفاع بد مضرتر از حمله است".

ب - بیان احکام اسلام و مسائل شرعی برای متعهدین و برای کسانی که در اثر تبلیغ گروه اول به اسلام گرویده‌اند. چه بسا کسانی که در بیان احکام وارد و در این زمینه مبرز هستند ولی وظیفه گروه اول از عهده آنها ساخته نباشد و ارجاع وظیفه تبلیغی گروه اول به این عده نه تنها مفید نیست بلکه چه بسا مضراتی نیز داشته باشد. ۵. در زمینه سیاسی باید با افتتاح روابط و اعزام مأمورین خلیق که وَ اِنَّكَ لَعَلِيْ خُلُقٌ عَظِيْمٌ^۱ را در خاطرها زنده ساخته و هم‌چنین رفتار آنها و افراد خانواده‌شان مظهر مربی به تربیت اسلامی باشد آنها را جلب نموده و اضافه نمودن تعدادی اسلام‌شناسان و مبلغین (بند ۴) به کادر سفارت‌خانه‌ها مفید است. هم‌چنین عملاً باید همه‌گونه مساعدت‌های مالی، اقتصادی، سیاسی به عمل آورد.

۱. سوره قلم، آیه ۴. و تو راست خُلُقِ عَظِيْمٌ.

۶. در زمینه اقتصادی می‌توان از دیاد بهای نفت را در مورد این کشورها عملی نکرده یا کمک‌ها را به جای کمک نقدی نفت داده یا معادل بهای نفت یا لااقل مازاد افزایش قیمت‌ها را از آنان کالای مفید خریداری کرد.

۷. روابط تیره‌ای که به طور محسوس فضای سیاسی ما را با اکثر کشورهای رسماً مسلمان فراگرفته است، سوء اثر فراوانی دارد. زیرا اکثریت عددی ملل مسلمانی که دولت‌هایشان با ما رابطه حسنه ندارند موجب می‌شود که تبلیغات آنها علیه ما کارگر افتد.

الف - مسأله صدور انقلاب اسلامی را غالب دول به معنای دخالت صریح در امور داخلی خود می‌بینند و علی‌هذا می‌کوشند دشمنی ملت‌های مسلمان را با تبلیغات شومی علیه ما برانگیزند. اتهام نادیده گرفتن روابط بین‌المللی، اتهام ضد عرب بودن، ترویج اختلاف شیعه و سنی، تحریک بی‌جای قومیت عربی علیه ایرانی، همه وسایل کار آنهاست. اگر مطمئن شوند که ما به عنوان سیاسی و یک دولت در کار دولت آنها دخالت نداریم تیرگی روابط کمتر می‌شود.

ب - انقلاب ما ماهیتاً قابل صدور است ولو اینکه خودمان آن را بیان نکنیم؛ زیرا فکر و مکتب اصیل در جهان جای خود را پیدا می‌کند. برای صدور انقلاب کافی است که ما به مملکت خویش به عنوان مدل حکومت اسلامی پیامبر (ص) و علی (ع) سر و سامانی بدهیم و با تبلیغات ایدئولوژیک، اسلام واقعی و تشیع را به جهان بشناسانیم. فی‌المثل وقتی ما بر مشکلات پیروز شدیم شیعیان و سایر مسلمانان عراق نیز چه ما بخواهیم چه نخواهیم حکومت اسلامی ایجاد خواهند کرد. اما خدای نکرده اگر پشتمان در زیر این بار بشکند تبلیغات فایده ندارد.

ج - ملیت ایرانی بدون در نظر گرفتن اسلام و تشیع وجود خارجی ندارد و این دو در شرایط اجتماعی فعلی عموم و خصوص من وجه یا مطلق نیستند، بلکه می‌توان گفت دو مفهوم جداگانه‌ای هستند که مصداقاً واحد می‌باشند؛ بنابراین تکیه بر این مطلب و کوشیدن بر جدایی و تفکیک آن به صلاح مملکت نیست و

بالتیجه موجب می‌شود که گروهی ما را طرفدار نژاد و گروهی دیگر بالعکس انترناسیونالیست (به تعبیر خودشان) معرفی کرده و به ما حمله کنند.

د - چون اسلام از قلمرو عرب برخاست و بعداً نیز جز در دوران کوتاه خلافت علی (ع) دستگاه حاکمه دچار تعصب عربیت بود، لذا در طی تاریخ اسلام و عرب متداعی در اذهان شده و بلکه معنای واحدی را در اذهان اکثریت جهان برمی‌انگیزد. راه مبارزه با این اشتباه آن نیست که به کلی ملیت‌ها نفی شود بلکه باید ملیت‌ها و من جمله ملیت ایرانی در حدود و جَعَلْنَاكُمْ شُعوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا^۱ مورد تکیه باشد تا بتوان تساوی این ملیت‌ها و دنباله آیه را (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ)^۲ و نفی نژادپرستی را تبلیغ نمود.

۸. ایران باید بکوشد با تمام ملل و بخصوص کشورهای اسلامی و همسایگان روابط حسنه‌ای داشته باشد تا بتواند علمدار نهضت عظیم اسلامی شود و همان طور که از سفیر الجزایر نقل شده است هم جلو ارتجاع را بگیرد و هم از افتادن به دامان چپ ممانعت به عمل آورد، و تصور می‌شود تأمین این نظر در حدود امکان می‌باشد.

باشد که حدیث نبوی و بشارتی که به سلمان فارسی دادند که روزی امت این مرد بیاید و شما را که از اسلام دور افتاده‌اید به اسلام هدایت کنند، مصداق یابد. آمین.

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳. و شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید.

۲. همان سوره. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست.

روز کارگر^۱

مخصوصاً این نظریه و مقاله را بعد از برگزاری جشن ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) می‌نویسم تا مطالعه آن با جبهه‌گیری قبلی خواننده مواجه نشود و به‌عنوان مطلب قابل توجهی مورد نظر قرار گیرد.

برگزاری روزی به‌عنوان روز کارگر هم‌زمان و در تمام جهان به‌عنوان قبول این نظریه کلی است که تمام کارگران جهان صرف‌نظر از مسائل میهنی خاص خود با یکدیگر اشتراک منفعت دارند. آیا در اردوی سرمایه‌داری کارگر امریکایی - با زندگی و طرز فکر خاص خود، با آگاهی کاملی که به‌وجود رقابت اقتصادی بین دولت و ملت خود با دیگران (فی‌المثل ژاپن، فرانسه، انگلیس) دارد - با کارگران سایر کشورها عملاً منفعت مشترک دارد یا تضاد منفعت؟ از طرف دیگر کارگر امریکایی که از تخلیه یا بارگیری کشتی‌های باری به مقصد ایران خودداری می‌کند یا کارگر انگلیسی و... که همگام با دولت و کارفرمای خویش تحریم اقتصادی ملت مستضعف ما را می‌پذیرند و اجرا می‌کنند نمی‌دانند که با این عمل فشار و سختی‌ای که بر کارگر ایرانی تحمیل می‌شود آسایش او را مختل خواهد کرد و اگر به فرض محال او را از پای درآورد به نفع ستمگران داخلی و خارجی خواهد بود؟

۱. در روزنامه اطلاعات سال ۱۳۵۹ درج گردید.

مگر اینکه قایل شویم که آنان نیز با دامن زدن گرفتاری‌ها و ناراحتی‌های ما قصد دارند کارگر و ملت را به جان آورند یا اینکه بگوییم کارفرمایان ستمگر و کارگران این کشورها برای حفظ منفعت مشترک خود دست به دست هم می‌دهند تا پایه‌های استعمار را استحکام بخشند و از ثروت غارت شده ما سهم ناچیزی به کارگران و سهم عظیمی به غارتگران برسد. علی‌القاعده وقتی اشتراک در "منفعت" مبنای توافق تلقی شود هیچ مانعی ندارد که این اشتراک منفعت بین کارفرمایی ستمگر و کارگر انگلیسی، امریکایی و... به وجود آید و آنان علیه خلق مستضعف و مسلمان ایران هماهنگ شوند. اما اگر مبنای فکری و اخلاقی موجب اشتراک در "هدف انسانی" باشد در آن صورت تمام مسلمانان امروز جهان و بلکه تمام مستضعفین جهان با هم متحد و مؤتلف خواهند بود.

مسئله رقابت‌های اقتصادی دول بزرگ در اردوهای موجود جهان و دخالت عواطف میهنی به عکس گروه‌بندی "کارگر - کارفرما" در سطح جهانی که مبنای استدلالات مارکسیسم بوده است، گروه‌بندی‌هایی بر مبنای رقابت اقتصادی به وجود می‌آورد.

چند سال قبل در مصاحبه‌هایی که از طرف رادیو تلویزیون فرانسه با کارگران و نمایندگان کارگری ژاپن به عمل آمد، در مقابل سؤال خبرنگار که (آیا با کارفرما اختلاف دارید یا نه و آیا هرگز به اعتصاب یا طرق دیگر مبارزه دست زده‌اید یا نه) پاسخ داد، گرچه اختلاف داریم اما هرگز به مبارزه دست نزده‌ایم زیرا فعلاً دشمن مشترکی داریم و رقبای اقتصادی ژاپن مترصد هستند که با تضعیف اقتصادمان مملکت را بکوبند علی‌هذا مصلحت ما در کنار آمدن با کارفرماست.

علی‌هذا همان‌طور که گفتیم اگر مبنای ایدئولوژی را موجب وحدت بگیریم تمام مستضعفین جهان با هم متحدند. در انقلاب اسلامی ایران تمام مستضعفین با هم مؤتلف شدند: دهقان، کارمند، کارگر، بازرگان و... همه و همه با هم کنار آمدند. بنابراین تجلیل از چنین انقلابی مقتضی است که به جای روز کارگر از روز

مستضعف تجلیل به عمل آید.

در نظام‌های طاغوتی همان زالوهای اجتماع به خیال خود با برگزاری جشن‌هایی نظیر اول ماه مه و امثالہ می‌خواهند سرکارگران خود را نیز به اصطلاح شیرہ بمالند و آنان را گول زنند.

انتخاب اول ماه مه به این مناسبت است کہ عدہ معدودی از کارگران در شهر سانفرانسیسکو (یا شهر دیگری کہ الآن به خاطر ندارم) به اعتصاب دست زدند و این اعتصاب در اول ماه مه یک صد سال پیش به نتیجہ رسید و کارفرما را به تسلیم وادار نمود.

ہرگاہ اہمیت مبارزہ مطرح است و باید با تجلیل از یک مبارزہ مستضعفین خاطرہ آن را زنده نگہ داشت بہترین ایام را در مبارزات کارگران عزیز صنعت نفت می‌توان جستجو کرد. در اینجا ہم افتخار را کماکان می‌توان نصیب کارگران دانست، زیرا روزی کہ آنان شیرہای نفت را بہ روی جہان خواران بستند؛ پشت دنیا لرزید. امپریالیسم‌هایی کہ تا آن لحظہ سقوط رژیم طاغوتی ایران را باور نمی‌کردند یقین پیدا نمودند کہ آن رژیم رفتنی است و از همان هنگام سعی در دوری از طاغوت نمودہ و راہ آیندہ خود را بہ خیال خویش ہموار می‌کردند. علی‌ہذا چہ بہتر کہ روز کارگر یا روز مستضعف را شروع اعتصاب شکوہمند کارگران صنعت نفت بگیریم، یا اینکہ با توجہ بہ پیروزی نہایی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم طاغوتی همان کارگران کہ با اعتصاب خود کمر طاغوت را شکستند؛ بہ امر رہبر بہ کار خویش بازگشتہ و شیر نفت را برای احیای اقتصاد مملکت باز نمودند. روز بازشدن شیر نفت و جریان مجدد آن را می‌توان بہ عنوان پیروزی مستضعفان جہان جشن گرفت.

نامه انتقاد به دادستان کل کشور^۱

بسمه تعالی

حضرت آقای.... دادستان کل کشور

سلام علیکم

در مورد مصاحبه جناب عالی بر حسب دعوت خودتان که از صاحب نظران نظر خواسته‌اید، مخلص هم به عنوان اقل مبارزین انقلاب خود را موظف به لیبیک دانستم؛ فَذَكِّرْ إِنَّ الذِّكْرَ يُتَنَفَعُ الْمُؤْمِنِينَ:

۱. سازمان رادیو تلویزیون طفل یتیم بی سرپرست یا محجور و سفیه نیست هم چنین اموال آن بلاصاحب یا بلاوارث نیست که جناب عالی من باب امور حسبی در آن تصرف فرمایید.

۲. قدرت‌های حکومتی ناشی از مردم است حتی با توجه به مقدمه و نیز متن

۱. نسبت به سرپرست کانال دو تلویزیون، منصوب از طرف رئیس جمهور وقت، سوء قصدی شد و وی پس از آن به محل کار حضور نمی‌یافت. دادستان کل وقت حکم انتصاب کسی را به این سمت صادر نمود. اما این عمل مورد اعتراض فراوان قرار گرفت و ایراد شد که آقای دادستان کل چه حق دارند سرپرست تلویزیون تعیین کنند. ایشان در مقام توجیه عمل خود در یک مصاحبه تلویزیونی گفتند: چون تلویزیون بی سرپرست بود، ایشان به چنین کاری اقدام کرده‌اند و حاضرند حکم صادره را ملغی کنند. بعد از این مصاحبه نامه بالا در سال ۱۳۵۹ به ایشان نوشته شد ولی انتشار نیافت.

اصول ۵ و ۵۶ و ۱۰۷ قانون اساسی، روشن است که ولایت امر فقط به آن فقیهی تعلق دارد که مردم او را برگزینند و امام نیز در فرمان نخست‌وزیری جناب مهندس بازرگان به همین نکته اشاره فرمودند؛ اگر غیر از این بود آیه شریفه لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا، متبادر به ذهن می‌شد.

۳. قانون اساسی به معنای فتوای متبّع و مورد قبول مردم است. قبول مناصب حکومتی مستلزم اطاعت از آن فتواست نه از فتوای شخصی. صاحب هر منصب فقط همان قدر ولایت دارد که مردم به منصب او بخشیده‌اند و به هیچ بهانه‌ای حق ندارد خود را قیّم آنان دانسته، از آن حدود تجاوز کند.

۴. هیچ کس جز متولّی حقّ دخالت در موقوفه ندارد ولو با رعایت غبطه و قف. به قیاس اولویت در تولیت امور اجتماعی این قاعده لازم الرعایه است.
۵. علت عدم قبول دعوت ریاست جمهوری برای بازرسی، لابد مجاز نبودن دادستانی کل است که خود بعداً خلاف آن عمل کردید. رئیس‌جمهور مقام دوم (بدون اینکه قانون مقام سومی بشناسد) و منتخب مستقیم مردم است. مراجعه به اصل ۱۱۳ روشن می‌سازد که مقام صالح ریاست جمهوری است.

۶. متأسفانه وظایف مستقیم دادستان کل و شورای عالی قضایی معوق مانده است. دادگستری عملاً منحل است، دادگاه‌های انقلاب خودسر هستند و نظارت جناب عالی بر آنها مادون صفر است؛ امر مهمی مانند بازداشت رجل مبارز و عضو شورای انقلاب بنا به گفته خودتان بی اطلاع شما بوده است، ضابطین قوه قضائیه و مأمورین دادگاه‌های انقلاب و دادسرای آن خودسرانه عمل می‌کنند و یا شما خبر ندارید یا تجاهل و تسامح می‌کنید؛ محاکماتی برخلاف لحن صریح قانون اساسی و با پایمال کردن حقوق منصوبه مردم جریان می‌یابد و شما قدرت یا علاقه به نظارت و دخالت ندارید. تعجب است که از نظر جناب عالی ارتکاب بعضی

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۲. اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله می‌بود، هر دو تباہ می‌شدند.

اعمال اشکالی ندارد اما بیان آنها به هم زدن وحدت است. آن‌گاه این همه وظایف سنگین را فراموش فرموده، برای سازمان رادیو تلویزیون که هیچ‌گونه ارتباطی با قوه قضائیه ندارد نگران می‌شوید.

۷. در مصاحبه فرمودید که اشکالی ندارد می‌توان احکام را الغا کرد. متأسفانه این عبارت، هم‌چنین پیشنهاد شما به آقای مبلغی مبنی بر مصالحه نشان می‌دهد که مشاغل و وظایف را ملک طلق و مایملک شخصی می‌دانید که قابل مصالحه است. این کجا و فرمایش علی (ع) کجا در موقع عزل معاویه. بهترین کار آن است که به جای الغا آن احکام ضمن بیانیه‌ای اقرار به خطا فرموده و به کفاره آن استعفا فرماید.

در خاتمه با تجدید عرض ارادت داستان برادر عرب صدر اسلام را یاد آور می‌شوم؛ برادری که خلیفه را در مقام تخطی از قانون به شمشیر حواله داد. امیدوارم با سعه صدر اسلامی خویش مرا ببخشید که به دنباله مبارزات ولو حقیرانه خویش در طول عمر خود حیفم آمد که به آن برادر عرب تأسی نکنم. وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی.

نامه به وزیر ارشاد ملی در مورد مطالب نادرست رادیوها و جراید خارجی^۱

جناب آقای وزیر ارشاد ملی

بعضی رادیوها و جراید خارجی به قراری که نشریه‌های محرمانه ما گزارش می‌دهند مزخرفات و دروغ‌های عجیبی می‌گویند که به نظر من مغرضانه بودن آن از متن آن پیداست. منتها متأسفانه به صورت مخفیانه و درگوشی بین مردم رایج می‌شود. گاهی حرف‌ها آن چنان دروغ است که مثل عامیانه مستهجن "منار و گنجشک" را به خاطر می‌آورد. به نظر من بهترین طریق مبارزه و جلوگیری از شایعات غلط آن است که عین بعضی اخبار و گفته‌های مغرضانه آنها (و حتی گاهی نواری که گرفته می‌شود) در برنامه معینی از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش شود که مردم بدانند چه دروغ‌ها گفته شده است و ضد انقلاب نیز دروغ‌ها را به عنوان اخبار مخفی منتشر نکنند. پیشنهاد فوق چنانچه به تصویب شورای انقلاب برسد اجرای آن به نظر من مفید خواهد بود.

۱. در تاریخ ۱۳۵۹/۳/۲۲ نوشته شد.

مظلومی به نام قانون اساسی^۱

تعیین مجازات‌های زمان جنگ

قانون اساسی ما که تبلور خون شهدای تاریخ است، فریادِ هَلْ مِنْ ناصِرٍ یُنْصُرُنِی برمی آورد. آن را بشنوید. بشنوید که فریاد می زند استحکام مرا به خاطر قدرت طلبی و به بهانه حفظ وحدت درهم شکنید. وحدت تمام اقشار مردم ضرورت دارد و هرگونه عملی (عمل و نه تنها گفتار و یا نوشته) وحدت شکن مضرّ است. اما اغتنام فرصت از این وضعیت و زیر سپر این سکوت تجاوزکردن به حدود مقرّره قانون اساسی گناه کبیره است. اینجاست که در مقابل چنین گناهی سکوت نه تنها وحدت شکن نیست، بلکه خود گناه کبیره دیگری به حساب می آید. وحدتی که با ارتکاب چنین کبیره‌ای قابل تحصیل باشد (که نیست) وحدت خفقان آوری است که در گورستان بین مرده‌ها دیده می شود. مبنای تشخیص اعمال همه مراجع و مردم قانون اساسی است. قانونی که امام آن را تنفیذ و امضا فرموده‌اند و به پیروی از سنت نبی اکرم (ص) که بعد از تشریح هر قانون خود نیز از آن اطاعت می فرمود، آن را محترم شمرده و اجرای آن را توصیه می فرمایند.

۱. روزنامه انقلاب اسلامی، (شنبه ۱۵ آذرماه ۱۳۵۹)، ش ۴۱۷.

مردم به هر جهت باید در جریان امور قرار گیرند. عقاید مختلف را بشناسند تا باطل را طرد نموده، از حق پیروی و آن را تقویت نمایند. بنا به دستور آیه نُه سوره حجرات که می فرماید: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدِيهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِي إِلَى أَمْرِ اللَّهِ... (اگر دو گروه از مؤمنین با یکدیگر جدال کردند، بکوشید بین آنها صلح برقرار شود؛ پس هرگاه دیدید یکی از آن دو گروه به دیگری ستم و تجاوز می کند با تجاوزگر بجنگید تا به اطاعت امر خدا بازگردد) مردم موظفند در این تعارض عقاید و نظرات وارد شده، اعمال (و نه تنها اقوال که موضوع تقاضای سکوت است) رجال مملکت را ارزیابی نمایند و آن گاه جانب حق را بگیرند و لذا دخالت مردم قهری است و نمی توان از آنان خواست وارد این مباحث نشوند، زیرا این بررسی مقدمه دخالت در سرنوشت است و مقدمه واجب واجب است.

مصوبه اخیر شورای عالی قضایی که نام آیین نامه و بخشنامه بدان اطلاق شده است به طور روشن و بدیهی با قانون اساسی مخالف است و هیچ گونه توجیه و استدلالی نمی تواند آن را بیوشاند زیرا آفتاب را با گل نمی توان پوشاند: آفتاب آمد دلیل آفتاب.

تسمیه این مصوبه به عنوان آیین نامه یا بخشنامه به هیچ وجه ماهیت آن را تغییر نمی دهد و این تسمیه طنز مشهور را یادآور می شود که بقالی برای گول زدن مگس ها روی شیشه عسل نوشت: "سرکه".

تازه، آیین نامه و بخشنامه را نیز وزرا و هیأت دولت (طبق اصل ۱۳۸ قانون اساسی) باید بنویسند. شورای عالی قضایی حق تهیه و تدوین لوایح قانونی دارد که این لوایح بنا به تصریح اصل ۷۴ پس از تصویب هیأت وزیران به مجلس تقدیم می شود.

این مصوبه بنا به جهات زیر مخالف قانون اساسی است و هیچ توجیه منطقی برای آن وجود ندارد:

۱. ماده ۱۲ آیین‌نامه دادگاه‌های انقلاب مصوبه ۱۳۵۸/۳/۲۷ شورای انقلاب که برای توجیه امر مورد استناد قرار گرفته است، چنین است: «مجازات‌ها طبق حدود شرع اسلام و شامل اعدام، حبس، تبعید و ضبط اموالی که از راه غیر مشروع به دست آمده پس از تسویه دیون خواهد بود - تبصره: در مورد ضبط اموال غیر مشروع در صورتی که محکوم علیه دارایی مشروعی نداشته باشد نفقه قانونی اشخاص واجب‌النفقه او به تشخیص دادگاه با دولت خواهد بود.»

ملاحظه می‌فرمایید که از عبارت این ماده به هیچ وجه استنباط نمی‌شود که به شورای عالی قضایی (که در تاریخ تصویب ماده وجود خارجی نداشته است) اجازه قانون‌گذاری داده شده باشد.

۲. ماده ۲ آیین‌نامه سابق الذکر می‌گوید: «رسیدگی به جرایم زیر در صلاحیت دادگاه‌های انقلاب اسلامی است...» و بنابراین ماده ۱۲ ناظر به مواردی است که رسیدگی به جرم در صلاحیت دادگاه انقلاب باشد و به هیچ وجه شورای عالی قضایی حق ندارد صلاحیت جدیدی را برای دادگاه‌های انقلاب مقرر کند و یا رسیدگی به جرایمی را از دادگاه صالحه گرفته و به دادگاهی که خود تأسیس می‌کند اعطا کند؛ زیرا به موجب اصل ۳۴: «... هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.» و به موجب اصل ۱۵۹ قانون اساسی، مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است.

۳. آیین‌نامه‌ای که مواد ۲ و ۱۲ آن ذکر شد در جلسه ۱۳۵۸/۳/۲۷ به تصویب شورای انقلاب رسیده و به شماره ۷/۲۴۸۲ ثبت گردیده است، اما شورای انقلاب در ۱۳۵۸/۴/۵ لایحه قانونی دادگاه فوق‌العاده رسیدگی به جرایم ضد انقلاب را به شماره ۷/۲۸۰۵ تصویب نمود که آیین‌نامه سابق الذکر را نسخ می‌کند. نسخ و مسائل مربوط به آن از مباحثی است که تمام فقهای اسلام شرح مفصّلی در مورد آن بیان کرده‌اند. بعد از تصویب قانون نسخ، اجرای قانون منسوخه برخلاف شرع

بوده و خود مستوجب مجازات می‌باشد. در لایحه ناسخ به وزیر دادگستری وظایفی محول شده است که امید می‌رود با تعیین وزیر و شروع به کار او وظایف مرقوم اجرا گردد. هم‌چنین مجازات‌های اعدام و حبس ابد قابل فرجام در دیوان عالی کشور شناخته شده است. متأسفانه تصوّر نمی‌شود این قاعده حتی در یک مورد اجرا شده باشد.

۴. آیین‌نامه سابق الذّکر یک بار دیگر نیز نسخ شده است، زیرا با تصویب مستقیم قانون اساسی در آبان‌ماه ۱۳۵۸ کلیه مقرّرات مخالف با آن منسوخه تلقی می‌گردد و بنابر جهاتی که ذیلاً شرح داده خواهد شد و مقرّرات قوه قضائیه و حقوق ملّت مندرج در قانون اساسی ناسخ مقرّرات آیین‌نامه سابق الذّکر می‌باشد. اصولی که ذکر شد و متن اصولی که بعداً بیان خواهد شد ناسخ آیین‌نامه است.

۵. اصل ۱۶۹ قانون اساسی مقرّر می‌دارد: «هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمی‌شود.» که استعمال لغت قانون و مدلول این اصل آن است که هیچ عملی جرم نیست مگر قانون آن را جرم بداند (نه به اصطلاح آیین‌نامه).

۶. اصل ۳۶ قانون اساسی مقرّر می‌دارد: «حکم مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.» و دادگاه صالح طبق اصل ۱۵۹ که سابقاً ذکر شد دادگاهی است که قانون آن را تأسیس کرده باشد. بنابراین فقط قانون است که می‌تواند اعمال مجازی را تحریم کرده، به آن عنوان جرم اعطا کند و مجازات تعیین نماید.

۷. اصل ۵۸ قانون اساسی مقرّر می‌دارد: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای ملی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوّبات آن پس از طیّ مراحلی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می‌گردد.» و لذا وظیفه قانون‌گذاری منحصرأ در صلاحیت مجلس است و هیچ مرجعی حق ندارد به صلاحیت مجلس شورای اسلامی تجاوز کند.

اصل ۵۷ این منع را به عنوان تفکیک قوا موسوم نموده و مقرر می‌دارد: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت است و بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند و ارتباط میان آنها به وسیله رئیس‌جمهور برقرار می‌گردد.»

۸. طبق اصل ۱۵۹ که مذکور شد تشکیل دادگاه و تعیین صلاحیت آن منحصرأ باید به وسیله قانون باشد، بنابراین هر سازمان و افرادی که به خود نام دادگاه یا قاضی دادگاه اطلاق کنند بدون اینکه قانون مصوبه مجلس شورای اسلامی اجازه داده باشد متخلف بوده و اگر نگوییم به منزله قیام علیه جمهوری اسلامی است لا اقل اعمال آنها بر حسب مورد، مستوجب قصاص، دیه یا مجازات خواهد بود.

همچنین جرایمی از قبیل احتکار، گرانفروشی، سد معبر و غیره... که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه‌های قانونی است نمی‌تواند در دادگاه دیگری رسیدگی شود زیرا تغییر صلاحیت یا نفی آن نیز باید به موجب قانون باشد.

۹. اصل ۱۶۶ مقرر می‌دارد که احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانونی (نه مصوبه اصطلاحاً آیین‌نامه شورای عالی قضایی) باشد و اصل ۱۷۱ ضمان حاصله از این مسؤولیت را چنین بیان می‌دارد: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد.» ان شاء الله به زودی ضد انقلاب واقعی و دشمنان جمهوری اصیل اسلامی سرکوب می‌شوند و قانون اساسی استقرار می‌یابد. در آن روز آمرین و صادرکنندگان احکام دادگاه غیرقانونی و محکومیت به مجازات‌های غیرقانونی موجب تقاضای قصاص یا دیه و احیاناً حد یا تعزیر متخلفین

خواهد بود.

۱۰. توصیف این مصوبه به عنوان تعیین تعزیرات و توضیحات بعدی آن صحیح نیست. جامع عباسی در مطلب سوم از باب نوزدهم می‌نویسد: «... و آن [تعزیر] در لغت به معنی تأدیب است و به حسب شرع عقوبت و یا اهانتی است که به جماعتی تعلق دارد که گناہانی که موجب حد نباشد کرده باشند و مقدار آن را شارع معین نساخته مگر در پنج مورد که مذکور خواهد شد...».

و همچنین در تکملة المنہاج، جلد اول، مسأله ۲۸۲ مستوجب تعزیر را چنین بیان می‌کند «مَنْ فَعَلَ مُحَرَّمًا أَوْ تَرَكَ وَاجِبًا أَلْهِيَ عَالِمًا عَامِدًا عَزَّرَهُ الْحَاكِمُ بِحَسَبِ مَا يَرَاهُ مِنَ الْمصلحة...».

مسالك چنین بیان می‌دارد: «التعزير لغة التأديب و شرعاً عقوبة أو اهانة لا تقدير لها بأصل الشرع غالباً والأصل فيها الكتاب و السنة والإجماع.» تعاریف مذکور که معنای واحدی را در عبارات متفاوت بیان می‌کند اجماعی است به نحوی که غالب متأخرین از فقها لازم ندیده‌اند که در رسالات خود تعریف جدیدی را عنوان کنند و مستقیماً به ذکر احکام تعزیر پرداخته‌اند که با توجه به این تعاریف و احکام فقها:

الف - صرف نظر از محرقات منصوصه ممکن است بنا به مقتضیات زمان و از باب اجتهاد، فقیه حرمتی را اعلام کند فی‌المثل مرحوم میرزای شیرازی به حرمت تنباکو و مرحوم آقای بروجردی به حرمت پپسی‌کولا نظر دادند، تا چنین رأیی صادر نشده بود استفاده از این دو شیء مجاز بود؛ اما با صدور آن فتوا حرمت ایجاد شده و بر مقلدین خطا کار تعزیر واجب گردید.

موارد مذکور در مصوبه شورای عالی قضایی غالباً در شرایط عادی زندگی امری مجاز تلقی می‌شود و لذا بدو باید مرجع صالح حرمت آنها را بنا به مقتضیات زمان جنگ اعلام دارد تا بتوان برای آن حکم به تعزیر داد.

بنا به مدلول اصل ۱۶۹ که سابقاً ذکر شد، فقط قانون مصوبه مجلس شورای

اسلامی است که می‌تواند امر مباحی را تحریم کند و ممنوع نماید.
 ب - در مصوبه شورای عالی قضایی در بعضی موارد ذکر شده است: «گذشته از ... حبس، دادگاه متهم را تعزیر می‌کند» و مجازات حبس را با تعزیر جمع کرده است که روشن می‌شود منظور شورا، تعیین مجازات‌هایی اضافه بر تعزیر بوده است. تعیین هرگونه مجازات نیز بر طبق اصل ۳۶ که سابقاً ذکر شد باید به موجب قانون مصوبه مجلس باشد.

ج - بنابر نوشته جامع عباسی، تعزیر «بر حسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت مختلف می‌شود و در هر شهر به نحو خاصی اجرا می‌گردد». بنابراین اختلاف در تعزیر (جز پنج مورد که مشخص شده است) جزء ذات آن است و نمی‌توان تعزیر را از قبل تعیین کرده و در قالب خاص درآورد.

تحلیل این مقررات و الزام اجرای آن بر مجتهدینی که متصدی دادگاه انقلاب هستند به منزله الزام آنها به تقلید از شورای عالی قضایی است و حال آنکه تقلید بر مجتهد حرام است.

د - بر فرض ضرورت داشته باشد که تعزیرات در قالب درآیند، تعیین این قوالب باید از ناحیه مجلس شورای اسلامی باشد که حق دارند با تشخیص اقتضای زمان و من باب اجتهاد مقررات جدید تصویب نمایند؛ زیرا مردم با تصویب و امام با امضای قانون اساسی ولایت امر را از این حیث به مجلس شورا واگذار نموده‌اند و شورای عالی قضایی در این زمینه ولایتی ندارد که نظر خود را بر دادگاه‌ها تحمیل نماید.

اولاً - از امام امت خواستاریم به اولیای امور تأکید کنند این قانون اساسی که مرگب آن خون صدها هزار شهید بوده و ذیل آن به امضای ایشان مزین شده است لازم‌الاتباع می‌باشد و به هیچ بهانه و هیچ کس و هیچ مقامی حق ندارد آن را لگدمال کند.

یادآوری فرمایند که ولایت هر یک از مقامات محدود به صلاحیتی است که

در قانون برایش مقرر شده است.

یادآوری فرمایند که باید از سرنوشت قانون اساسی سابق و لگدمال‌کنندگان آن عبرت گرفت. متأسفانه راهی را که آن قانون طی سالیان دراز پیمود و به کاغذ پاره بی‌اعتباری بدل شد، این قانون در مدت کوتاهی طی کرد. این طفل یک شبه ره صدساله می‌رود.

ثانیاً - از مجلس شورای اسلامی خواستاریم وظیفه صلاحیت و اختیاراتی که مردم به موجب قانون اساسی به آنها سپرده‌اند به عنوان امانت تلقی کرده حتی به قیمت جان از آن پاسداری کرده و اجازه ندهند به قلم و صلاحیت آن تجاوز شود.

عجبا مجلس به موجب اصل ۱۰ موظف به نظارت عالیه در همه امور است، اما متأسفانه تجاوز به حدود صلاحیت خویش را که موجب تضعیف واقعی قوه مقننه است ندیده می‌گیرد و دم بر نمی‌آورد. اعمال خلاف قانون اساسی وحدت‌شکن است نه انتقاد و نظارت مردم یا مجلس.

ثالثاً - بر طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی «پس از مقام رهبری رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسؤولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود به عهده دارد». از ریاست جمهوری می‌خواهیم وظیفه مذکور در این اصل را اجرا کرده و مانع نقض قانون اساسی گردند.

رابعاً - از وزیر دادگستری می‌خواهیم فوراً این مصوبه قانونی را (محض رضای خدا و محض کمتر شدن بار گناه مرتکبین) با قید فوریت‌های فراوان به مجلس شورای اسلامی تقدیم دارد. باشد که با تصویب آن مسؤولیت‌های مدنی، جزایی و انتظامی تقلیل یابد.

بررسی مقدمات رسمی آزادی گروگان‌ها از نظر قانون اساسی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برنامه و موضوع سخنرانی امروز "بررسی مقدمات رسمی آزادی گروگان‌ها است" که از مسأله گروگان‌ها فقط مقدمات رسمی آن و آن هم از دید حقوقی مورد بحث قرار خواهد گرفت. گرچه از شروع مقدمات امر، مقالات و نوشته‌های فراوانی در این باره نوشته شده است، ولی مع هذا بعضی نکات ناگفته مانده است. اینکه گفته می‌شود: «صحیح نیست که دیگر از یک مسأله مرده بحث کنیم» استدلال درستی نیست. محمدرضاخان هم در طبیعت و هم در سرنوشت ما مرده است، مع هذا باید هر روز از رژیم او یاد کنیم تا علاقه ما به استقرار جمهوری عدل اسلامی افزون‌تر گردد؛ و اکنون بررسی مسأله با بی‌طرفی و دور از احساسات امکان بیشتری دارد.

در شروع سخن باید از مسؤولین امر که بخصوص این چند هفته و روزهای اخیر قضیه خواب و خوراک را بر خود حرام کردند و کوشیدند تا این مسأله را به هر نحوی شده حل کنند، متشکرم. ای کاش خیلی زودتر این کار را می‌کردند و

۱. متن کامل سخنرانی در سمینار حقوق بررسی مسائل روز به تاریخ ۱۳۵۹/۱۲/۶ که قسمت اول آن در روزنامه میزان، ش ۱۴۲، (۱۴ اسفندماه ۱۳۵۹) و قسمت دوم در همان روزنامه، ش ۱۴۵، (۱۷ اسفندماه ۱۳۵۹)، چاپ شد.

همان‌طور که گفته شده است از موضع قدرت (نه قدرت شخصی بلکه قدرت دولت جمهوری اسلامی در روابط بین‌المللی) آن را حل می‌کردند تا ناچار به حل آن از موضع ضعف نشویم و پوزۀ امریکا را با قدرت بر خاک می‌مالیدیم نه با ضعف، اما افسوس....

نکته‌ای که در مرحله اول باید بررسی شود تسمیه‌ای است که به این پنجاه و دو نفر امریکایی اطلاق شده است، چه بسا تصور شود که نام‌گذاری اهمیت‌ی ندارد؛ ولی همواره در مسائل حقوقی به خود نام‌گذاری نیز باید توجه نمود. در روزنامه‌ها و لسان مردم و حتی اوراق و اسناد رسمی دولتی اینان را گاهی گروگان، گاهی جاسوس، متهم یا مجرم نامیدند.

ملت ایران به دنباله نفرت شدیدی که نسبت به تجاوزات امریکا و دخالت‌های آن دولت در سرنوشت خود احساس می‌کرد، عکس‌العمل مناسبی می‌خواست نشان دهد و لذا عمل گروگان‌گیری را با وجود اینکه از مقدمات امر، سازمان مجری و ترتیبات آن آگاهی نداشت تأیید نمود و از آن لحظه می‌توان گفت این پنجاه و دو نفر گروگان ملت بودند. ملت فریاد می‌زد: شاه را تحویل دهید و اموال او را مسترد سازید تا گروگان‌ها را آزاد کنیم. شاه که مرد، اموال او را هم که پس ندادند؛ مع‌هذا گروگان‌ها آزاد شدند زیرا آنها هم از ما گروگان گرفتند یعنی پول ما را توقیف نمودند. برای امریکا که صدها هزار نفر خود را در جنگ از دست می‌دهد، پول و دلار آن هم به میلیارد مهم است نه جان پنجاه و دو نفر.

ملت این گروگان‌ها را به اعتبار کارمند سفارت بودن و ابزار جاسوسی بودن، جاسوس و مجرم می‌دانست. احساسات و عواطف ملت حکم محکومیت این پنجاه و دو نفر را اعلام و تبلیغ نمود؛ بنابراین گروگان بودن آنها به منزله حکم بازداشت موقتی بود که دادگستری در مورد متهمین صادر می‌کند و آنها را در انتظار محاکمه در دسترس خویش نگه می‌دارد. علی‌هذا اصول کلی حکم می‌کند دولتی که نماینده و مظهر خواست‌های مردم است بلافاصله بعد از تحویل گرفتن

آنها به محاکمه‌شان اقدام نماید و اگر هم مصالح عالی‌ه سیاسی و بین‌المللی اقتضا دارد آنها را آزاد کنند، بعد از صدور حکم محکومیت آنها را به دولت متبوعه‌شان (یا به دولت الجزایر) تسلیم نماید و الا ننگه‌داشتن پنجاه و دو نفر به‌عنوان گروگان از طرف دولت رسمی و قانونی صحیح نیست و در هیچ شرع و عرفی پذیرفته نمی‌شود؛ اینها گروگان نبودند بلکه در انتظار محاکمه در بازداشت دولت قرار داشتند.

درست است که مجلس و مجلسیان نماینده مردم بوده و باید همان حرفی را بزنند که موکلینشان می‌گویند، اما در عین حال باید به حدود صلاحیتی که ملت به آنها واگذار کرده است نیز توجه کنند. ملت قانون‌گذاری را به مجلس محول کرده، ولی محاکمه و اعلام مجرمیت را به‌قوه قضائیه محول کرده است. گزارش کمیسیون ویژه گروگان‌ها به مجلس رسید. در مقدمه و متن بارها از "پنجاه و دو مجرم امریکایی" سخن گفته است. حال آنکه بعد از تصویب قانون اساسی و تقسیم صلاحیت‌ها وظیفه محاکمه و دادرسی با‌قوه قضائیه است و فقط احکام دادگاه‌های صالحه قانونی می‌تواند صفت و عنوان "مجرم" به فردی اعطا کند و به یک بازداشتی اطلاق مجرم نماید، به این طریق مجلس در صلاحیت قوه قضائیه دخالت کرده است. این مصوبه نه به نظر شورای نگهبان رسیده است تا این نکته را تذکر دهند و نه دستور و اجرای آن از طرف رئیس‌جمهور صادر شده است.

ممکن است تصور شود که چون این مصوبه قانون نیست محتاج به این تشریفات نمی‌باشد، اما باید توجه داشت که از اهم تصمیمات مجلس بوده و باید مطابقت آن با قانون اساسی تأیید شود. زیرا بخصوص در متون رسمی که باید به‌دولت دیگری ابلاغ شود، رعایت کلیه جوانب و احترام قانون اساسی حتی در جزئیات باید ملحوظ گردد؛ به کار بردن اصطلاحات نادرست حقوقی آثار بسیار ناروایی دارد که برای محکوم کردن ما در جهان و انزوای سیاسی‌مان همواره مایه تبلیغی برای دشمنان انقلاب و اسلام بوده است و این مستمسک را هم همیشه

خود ما، یعنی رجال غیرمتخصص ما، به دست دشمن داده‌اند.

مدّت‌ها مسأله عملاً مسکوت ماند تا در جلسه ۱۳۵۹/۱۰/۲۴ قانون حلّ اختلافات مالی و حقوقی در دولت جمهوری اسلامی ایران با دولت امریکا تصویب شد و به دولت اجازه داد در مورد اختلافات مالی و حقوقی «فیما بین دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت امریکا موضوع را به داوری ارجاع نماید. در تبصره الحاقی قید شده است در مورد اختلافاتی که رسیدگی در محاکم صالحه ایران در قرارداد مربوطه پیش‌بینی شده است از شمول این ماده واحده مستثنی خواهد بود.»

این دو مصوّبه صرف‌نظر از بحث در محتوای آن باید دستورالعمل دولت قرار گیرد و وی در تمام اقدامات، امضاها و مصاحبه‌ها اطاعت از آنها را نصب‌العین قرار دهد. متأسفانه رسم قانون‌شکنی و تجاوز هر قوه به صلاحیت قوه دیگر که در قدم‌های اولیه در جمهوری اسلامی ایران متداول گردید، دولت را نیز به راهی کشاند که خود را مقتید به رعایت مصوّبه مجلس ندید.

بر طبق اصول کلی قانون اساسی و هم‌چنین دستورالعمل مقام رهبری حلّ مسأله گروگان‌ها به مجلس واگذار گردیده است و بنابراین تصمیم‌نهایی در این راه حل به عهده مجلس است. مجلس به موجب گزارش کمیسیون ویژه که در جلسه تصویب شد، دولت را موظف به اقدام نمود و بدیهی است که چون مجلس مأمور حلّ قضیه است باید منتظر گزارش رسمی مأمور خویش یعنی دولت باشد و مادام که گزارش واصله را تصویب نکند، راه حل قطعیت نمی‌یابد. مقام رهبری مسأله را به مجلس، مجلس به دولت، دولت به وزیر مشاور واگذار کرد؛ ولی حلّ‌نهایی با مجلس باید باشد.

دولت مذاکرات و امضای اسناد را به وزیر مشاور واگذار کرد. صرف‌نظر از آنکه به کار بردن اصطلاح «بیانیه» در اینجا برای دور زدن یک مشکل قانونی و احتراز از آن است، (قرارداد را بیانیه نامیده‌اند که بعداً در این زمینه بحث می‌شود)

اصولاً قوه مجریه تحت ریاست مقام ریاست جمهوری قرار دارد. فصل نهم از قانون اساسی به قوه مجریه اختصاص دارد که به چند مبحث تقسیم شده است. مبحث اول ریاست جمهور و مبحث دوم نخست وزیر و وزرا... بنابراین چرا قوه مجریه وظیفه‌ای را که از طرف مجلس به او واگذار شده است بدون نظارت رئیس خود اعمال می‌نماید؟ آیا چنین اعمال و امضائاتی معتبر و بدون مسؤولیت است؟ آقای وزیر مشاور در مصاحبه‌های خود گفتند که مقام ریاست جمهوری را در جریان مذاکرات گذاشته‌اند اما بلافاصله دفتر ریاست جمهوری این ادعا را تکذیب نمود. معلوم گردید همان‌گونه که قانون سازمان رادیو تلویزیون برای ریاست جمهوری فقط "حق اطلاع" از تعیین نماینده قوه مجریه قایل شده است، دولت نیز به آن قانون تاسی کرده و برای ریاست جمهوری فقط حق اطلاع قایل شده است. تصویب‌نامه ارجاع اختیار به وزیر مشاور باید به امضای ریاست جمهوری برسد تا مطابقت آن با قانون از جانب وی تأیید گردد، در غیراین صورت فقط وزرا هستند که طبق اصل ۱۳۷ مسؤولیت مشترک دارند.

از این مطلب بگذریم و ببینیم آنچه را "بیانیه" نامیده‌اند از لحاظ فقه اسلامی و حقوق بین‌المللی چه می‌توان نامید؟ در فقه اسلامی و قوانین مدنی ما عقد یا عهد و تعهد و قرارداد آن است که "لا اقل" دو شخص در برابر یکدیگر تعهدات متقابل به گردن بگیرند. کنوانسیون وین سال ۱۹۶۹ تسمیه اسناد مبادله شده بین کشورها و اسمی را که آنان برای سند انتخاب می‌کنند قاطع ندانسته و محتوا را ملاک عمل می‌داند. کنوانسیون اعتبار این گونه اسناد را مستقیماً به میزان دلخواه تعهد دولت‌های امضاکننده مربوط می‌داند.

در مصوبه کمیسیون مخصوص مجلس به کرات اعلام شده است که امریکا باید "تعهد و تضمین نماید"... و یا از روابط مالی فیما بین دولتین نام برده شده است. در خاتمه مصوبه نیز مقرر گردیده است که در مقام پاسخ به این تعهدات و تضمینات دولت ایران نیز پنجاه و دو مجرم را پس خواهد داد. یعنی تعهدات

متقابلی را دستور داده است.

همچنین در قانون ۱۳۵۹/۱۰/۲۴ نیز از اختلافات مالی و حقوقی بین دولتین ایران و امریکا نام برده شده و اجازه حلّ و فصل آنها به دولت داده شده است. آقای نوربخش سرپرست وزارت دارایی در مصاحبه خود (روزنامه‌های ۱۳۵۹/۱۱/۲۰) از آن به‌عنوان قرارداد نام می‌برد، منتها می‌گوید "قراردادی که با الجزایر بستیم" و حال آنکه خود الجزایر در مقدمه به اصطلاح بیانیه تصریح می‌کند که دولتین ایران و امریکا از او خواسته‌اند که به‌عنوان واسطه عمل نماید! آقای وزیر مشاور امضاکننده سند در مصاحبه خود (روزنامه‌های ۱۳۵۹/۱۱/۷) می‌گوید: «دولت هیچ قرارداد و تعهدنامه‌ای با کسی نبسته است که نیازمند به‌رعایت اصل ۱۲۵ قانون اساسی باشد، اما در چند سطر بعد می‌خوانیم که می‌گویند (اگر امریکا به تعهد خود عمل نکند تعهدات بین‌المللی را زیر پا نهاده است!)»، تصوّر می‌کنم حتی اشخاص غیرمتخصّص نیز این تعارض را درک می‌کنند. زیرا تعهد بین‌المللی نتیجه و محتوای یک قرارداد است. خود مصاحبه‌کننده در چند سطر بعد سند را به‌عنوان "توافق‌نامه" نام می‌برد.

حتّی به هر شخص غیرمتخصّصی که این خصوصیات را اعلام کنند، خواهد گفت: سندی که در مقام اجرای این دو مصوّبه مجلس تنظیم شود و دارای خصوصیات سابق‌الذّکر باشد مسلماً قرارداد یا عهدنامه یا هر لغتی از این قبیل خواهد بود. زیرا هرگاه دو شخصیت در برابر هم تعهداتی را متقابلاً به عهده بگیرند، نام چنین سندی قرارداد یا عهدنامه است.

در مقدمه سند موسوم به بیانیه آمده است که الجزایر فقط نقش رابط و واسطه دارد و با «دو دولت درباره تعهداتی که هر یک آماده است برای حلّ این بحران... به عمل آورد» مذاکره نموده است، متأسّفانه عبارت فارسی غلط و نارساست. در ادامه این بیانیه حتّی از این ظاهرسازی و ماسک "دولت الجزایر" نیز خسته شده‌اند و در ماده دو ذکر شده است که ایران و ایالات متحده از آن به بعد "طرفین"

خوانده می‌شوند. طرفین مربوط به عقد تعهد، قرارداد و عهدنامه است نه بیانیه! عنوان بیانیه دادن به این سند مانند مثل آن بقالی است که برای گول زدن مگس‌ها روی شیشه عسل برچسب "سرکه" الصاق نمود!

اصل ۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطلبی را بیان می‌کند که اصل ۱۲۵ آن را به صورت کامل تر تکرار نموده و مقرر می‌دارد: «امضای عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای دولت ایران با سایر دولت‌ها و همچنین امضای پیمان‌های مربوط به اتّحادیه‌های بین‌المللی پس از تصویب مجلس شورای ملی با رئیس جمهوری یا نماینده قانونی اوست.» علی‌هذا:

الف - متن قراردادها باید به مجلس تقدیم و پس از تصویب مجلس به امضای ریاست جمهور برسد و آن‌گاه اجرا گردد نه بدون این تشریفات.

ب - اگر دولت مصوّبه کمیسیون خاصّ مجلس را همچنین قانون حلّ و فصل دعاوی را کافی می‌داند و معتقد است که این سند را چون با اجازه قبلی مجلس امضا کرده است، باید تصویب شده مجلس تلقی نمود. در این صورت امضای آن و لازم‌الاجرا شدن آن موکول به امضای ریاست جمهوری است و لذا به هر صورت تصویب هیأت وزرا و امضای وزیر مشاور برای اجرای آن کافی نیست.

فرضاً متقاعد شدیم که این سند بیانیه ساده‌ای است که دولت برحسب دستور مجلس امضا کرده است، ببینیم آیا محتویات آن با اختیارات اعطایی از طرف مجلس مطابقت دارد یا نه؟ و با قانون اساسی مغایرت دارد یا نه؟

۱. نکتهٔ اساسی مصوّبه مجلس آن است که «دولت امریکا در گذشته همواره در امور داخلی ایران دخالت‌های گوناگون سیاسی و نظامی کرده است لهذا باید تعهد و تضمین نماید که از این پس هیچ‌گونه دخالت مستقیم و غیرمستقیم سیاسی و نظامی در امور جمهوری اسلامی ایران ننماید.»

تعجب است که از شیطان بزرگ تعهد می‌خواهند که اغواگری ننماید و حال آنکه خداوند تا روز قیامت به شیطان مهلت اغواگری داده است و این انسان‌ها

هستند که باید در برابر اغواگری او مقاومت نمایند و امریکا چه تعهد بکند و چه تعهد نکند به کوشش‌های استعماری خود ادامه خواهد داد. این ملت ایران است که باید بیدار باشد و در مملکت خود تن به حکومت خودکامه و استبدادی که در پیچه ورود امریکاست ندهد. زیرا همیشه استبداد تکیه‌گاه استعمار و استثمار است. متأسفانه مسأله از موضع قدرت حل نشد که این شرط نیز لااقل به‌طور ضمنی و سمبلیک مورد تأیید امریکا و مراجع بین‌المللی قرار گیرد.

سند موسوم به بیانیه می‌گوید: «ایالات متّحد امریکا تعهد می‌نماید که سیاست ایالات متّحد این است و از این پس این خواهد بود که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم، سیاسی و یا نظامی در امور داخلی ایران مداخله ننماید.»

صرف نظر از غلط و نارسا بودن عبارت فارسی (باتوجه به اینکه طبق مصوّبه مجلس نسخه فارسی سند باید اصل تلقی گردد و این مطلب در سند موسوم به بیانیه تصریح نشده است) معنای این بند به‌منزله تکذیب مصوّبه مجلس ایران است و آقای وزیر مشاور و دولت نیز بر آن صحّه گذاشته و تصدیق کرده‌اند که سیاست دولت امریکا از اول عدم مداخله بوده است. بنابراین دولت تصدیق کرده است که کودتای ۲۸ مرداد امریکایی نیست؛ شاه را امریکا مسلّط نکرد؛ ساواک را امریکا تعلیم نداد؛ کاپیتولاسیون را ملت به طیب خاطر پذیرفت؛ ۱۵ خرداد یک عمل خرابکارانه بود و بالاخره تبعید امام خمینی نیز خواسته امریکا نبود و... و... و هزاران از این قبیل چگونه دولت جرأت کرده و به‌خود اجازه داده است چنین سندی را امضا کند و چرا رئیس‌جمهور که «مسئول اجرای قانون اساسی» است فریاد بر نمی‌آورد و به مجلس که باید رأی اعتماد دهد، هشدار نمی‌دهد؟ و مجلس چرا ساکت است؟

۲. شرط دوم که مجلس مقرّر داشته است «آزاد کردن تمامی سرمایه‌های ما... دستور ۱۳۵۸/۸/۲۳ رئیس‌جمهور امریکا و دستورهای پس از آن کان لم یکن تلقی گردد.» در مورد میزان اموال استردادی مقالات و نوشته‌های مستند و مستدل

زیادی نوشته شده است که از تکرار آن خودداری می‌شود، ملخصاً می‌گوییم: از حدود ۱۴ میلیارد دلار سرمایه‌های ما فعلاً و به‌طور فوری قرار بوده است فقط حدود ۲/۸ میلیارد دلار در اختیار ما گذاشته شود. متأسفانه ظاهراً آن هم عملی نگردید. توجه شما را به مصاحبه رئیس کل بانک مرکزی (روزنامه‌های ۱۳۵۹/۱۲/۵) جلب می‌کنم که می‌گوید: «یعنی هنوز پول‌های ما در امریکا مسدود است و عملاً از لحاظ حقوقی دستور لغو آنها صادر نشده است و تازه دولت ریگان گفته است در روز پنجشنبه ۱۳۵۹/۱۲/۷ قرار است که به دادگاه برود و دادگاه اظهار نظر کند که آزاد کند یا نه.»

در بند الف سند موسوم به بیانیه قید شده است: ایالات متحد "حتی الامکان" وضعیت مالی ایران را به صورت قبل از گروگان‌گیری در خواهد آورد که قید شرط "حتی الامکان" مغایر مصوبه مجلس است. از مطالعه متن سند موسوم به بیانیه می‌توان درک کرد امضاکننده آن به حقوق و مقررات کشور امریکا وارد نبوده و نمی‌دانسته است حدود اختیارات ریاست جمهوری امریکا چیست!

به یاد آوریم که قوه قضائیه امریکا کاملاً قوی، مقتدر و محافظ اجرای قانون است - قانون خوب است یا بد کاری نداریم اما به هر جهت قانونی که خود نوشته‌اند و تصویب کرده‌اند با قدرت اجرا می‌شود - و این سر قدرت آنهاست که یک دادگاه بخش امریکا توانست نیکسون را به استعفا وادار سازد. نظام حقوقی امریکا آن طور نیست که رئیس جمهور و رهبر حزب برنده هر چه بگوید بلافاصله اجرا گردد. نمی‌دانیم این سند را چه کسی از طرف امریکا امضا کرده و آیا امضای او در نظام حقوقی امریکا معتبر است یا نه؟ بر فرض اعتبار آن امضا، سند از نظر نظام حقوقی امریکا اعتبار قطعی نداشته و ریگان محتاج به تنفیذ آن در دادگاه است. همه روزنامه‌ها هم بعد از آزادی گروگان‌ها خبر دادند که ریگان قبول قرارداد را محتاج به مطالعه مجدد دانسته است و بعداً مژده دادند که آقای ریگان و وزیر امور خارجه او گفته‌اند چون مطلب غیر قابل قبولی در قرارداد ندیده‌اند آن را

قبول دارند!

۳. در نظام حقوقی امریکا چنین سندی مسلماً باید در کنگره تصویب شود تا مورد قبول و عمل دادگاه‌ها قرار گیرد و این امر را امضاکنندگان آن یا نمی‌دانسته‌اند و یا دانسته از آن گذشته‌اند که قاصر یا مقصّر خواهند بود زیرا «لغو و ابطال تمامی دعاوی و ادعاهای دولت امریکا و مؤسسات و شرکت‌های امریکایی علیه ایران... و عدم طرح دعوا» چیزی نیست که در قدرت رئیس‌جمهور امریکا باشد. چون در آن کشور هیچ‌کس را نمی‌توان از اقامه دعوا منع کرد و یا دعوایی را ابطال و الغا نمود.

ممکن است بگوییم رئیس‌جمهور امریکا گرچه نمی‌تواند جلو دعوا را بگیرد اما می‌تواند همان‌طور که بند سوم سند موسوم به بیانیه مقرر داشته است دولت را متعهد و ضامن درک این شرط قرار دهد، ولی به عهده گرفتن چنین تعهد و ضمانتی که احیاناً مستلزم پرداخت میلیون‌ها و چه بسا میلیارد دلار از بودجه دولت امریکا است از قدرت ریاست جمهوری خارج است و فقط قوه مقننه چنین حقی را دارد که آن هم مسلماً حالا که ریش خود را از گرو درآورده است چنین اقدامی نخواهد کرد.

۴. شرط چهارم مصوبه مجلس بازپس دادن اموال شاه معدوم است و رئیس‌جمهور امریکا باید ترتیبی دهد این اموال که (طبق قوانین ایران) متعلق به ملت ایران است، مسترد شود. اینک نظری به سند موسوم به بیانیه در این مورد بیفکنیم: طبق اصول کلی بین‌المللی، دادگاه محل وقوع جرم صلاحیت رسیدگی به جرم و صدور حکم به استرداد اموال ناشی از جرم را دارد. جرایم شاه و اموال باید مورد صدور حکم دادگاه ایرانی قرار گیرد و مصوبه مجلس نیز با قید "طبق قوانین ایران" این مطلب را تأیید کرده است، ولی در بیانیه صادره رسیدگی به این امور در صلاحیت دادگاه‌های امریکا شناخته شده است که این تصمیم توهین عظیمی به حاکمیت ملی ماست.

جناب ریاست جمهوری امریکا محبت کرده و تعهد فرموده‌اند (ماده ۴ بند ۱۲) که اگر دادگاه امریکا دستور داد این‌گونه اموال را تا پایان دآوری در توقیف نگه دارد! اگر دادگاه دستور دهد مگر رئیس جمهوری می‌توانست غیر از آن بکند؟! هم‌چنین تعهد کرده است از مردم امریکا بخواهد به ملت ایران کمک کرده و اموال شاه را نشان دهد. یقیناً با دو سال تبلیغات ضد ایرانی و جو مخالفت با انقلاب اسلامی ما که در امریکا به وجود آمده است، مردم نه تنها کمک نخواهند کرد بلکه بالعکس اموال آن غارتگران را از معرض دید ما دور کرده و به امحای اسناد کمک خواهند کرد.

گویی بچه گول زده‌اند و ما هم مجبوریم یک چنین بیانیه پرطمطراق تهی از محتوا را به‌عنوان پیروزی قبول کنیم! آقای وزیر مشاور گفتند: «اصلاً اموال شاه چیست و چقدر است؟ شما بگویید تا من بگیرم اصلاً معلوم نیست!» چرا این حرف را امروز می‌زنند و روز اول گروگان‌گیری به ملت نگفتند؟!

۵. قانون مصوبه در مورد رفع اختلافات مالی به دولت اختیاراتی داده است اما دولت از این اختیارات تجاوز نموده است.

اولاً: قانون مذکور فقط ناظر به دعاوی بین دولت ایران با دولت امریکا است و حال آنکه در قرارداد دعاوی اتباع ایران و اتباع امریکا را نیز مورد نظر قرار داده است.

ثانیاً: در قانون مصوبه دعاوی‌ای که در صلاحیت دادگاه‌های ایران می‌باشد مستثنی گردیده، اما در بیانیه صادره این استثنا مشهود نیست.

ثالثاً: در بند موسوم به بیانیه حل اختلافات و ارجاع به دآوری به قیمت سلب صلاحیت از دادگاه‌های ایران و امریکا برای هیأت دآوری ایجاد صلاحیت شده است. در حقوق امریکا و حقوق ایران (اصل ۳۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) هیچ کس را نمی‌توان از دادگاه که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد. چنین تصمیمی محتاج به تصویب مقنن است. بنابراین دادگاه‌های ایران

این بیانیه را لازم‌الاجرا نمی‌دانند مگر آنکه در مجلس ایران تصویب شود. هم‌چنین دادگاه‌های امریکا تصویب مقننه را لازم خواهند دانست تا این قسمت را اجرا کنند. بدیهی است امریکا چون در این قرارداد چیزی از دست نداده است، آن را تصویب خواهد کرد. هنوز هم مرتباً در روزنامه‌ها می‌خوانید که هر روز خبر می‌دهند مؤسسه یا شخص حقیقی (مثلاً گروگان‌ها) اقامه دعوا می‌کنند!

۶. وام‌های طولی‌مدت و با بهره بسیار کم و مناسب را به بهانه اینکه تضمین دادن خلاف حیثیت ماست لغو نموده و پرداخت کرده‌اند.

بدیهی است وقتی ما از امریکا تضمین می‌خواهیم، او هم از ما تضمین می‌خواهد و اگر تضمین دادن خلاف شأن و حیثیت ماست (که همین‌طور است) چرا برای دعاوی واهی یک میلیارد تضمین سپرده و تعهد کرده‌اند؟! و این تضمین هرگز از پانصد میلیون کمتر نشود؟ همه اینها تناقضاتی است که در هر مورد مضرّ به حال ما اتخاذ شده است. از طرفی تفاوت این بهره (بهره مناسب که برای وام‌ها می‌دهیم و بهره امروزی نرخ بسیار بالا که تفاوت آن از ۱۴ الی ۱۶ درصد می‌شود) شاید یک قطره بسیار ناچیز از دریا و یک قسمت از میلیون‌ها نسبت به ضررهای اقتصادی و غارت‌هایی است که امریکا نسبت به ثروت ملی ما معمول داشته است و لذا نمی‌توان به آن نام ربا داد بلکه به منزله جبران جزء بسیار کوچکی از خسارات است.

۷. یکی از این گروگان‌ها متهم به تجاوز به یک دختر ایرانی است و در دادگستری پرونده دارد که تمام جرایم خبر آن را دارند، با وجود اینکه این اتهام امری جداگانه است آن را ندیده گرفته‌وی را آزاد کرده‌اند.

در یک کلمه ببینیم در مقابل تحمیل جنگ و محاصره اقتصادی (به تحریک امریکا) میلیارد‌ها دلار دلالی که به علت محاصره به سایر دول داده‌ایم، واقعه طبس، جریان کودتا و غیره چه به دست آورده‌ایم؟ چه داشتیم و چه داریم؟ چه خواستیم و به چه رسیدیم؟ خلاصه لازم است بیلان سیاسی و اقتصادی آزادکردن

گروگان‌ها را تنظیم نماییم.

اینک ببینیم مسئولیت‌ها متوجه کیست؟

در حالی که آقای وزیر مشاور در اولین مصاحبه خود گفتند: پوزه امریکا را به خاک مالیدیم، آقای نوربخش سرپرست وزارت دارایی در مصاحبه خود (روزنامه‌های ۱۳۵۹/۱۱/۲۰) می‌گوید: «... نمی‌گوییم در مسأله گروگان‌ها شاهکار کردیم یا کمر امریکا را شکستیم و غیره... ولی آن‌طور تبلیغ نکنید که ایران شکست خورده کلاه سرش رفت.» و این در حالی بود که آقای وزیر مشاور امضاکننده در مصاحبه‌های خود گفته بودند: یکی از آثار گروگان‌گیری به زیر کشیدن آنانی بود که بر مسند قدرت بودند و اضافه کرده بودند: «دولت در موضع سختی قرار گرفته و مسأله گروگان‌ها از نظر دولت خاتمه یافته است و این را تبدیل به یک مسأله جدید کردن برای مصالح انقلاب کار درستی نیست». به نظر می‌رسد مصلحت انقلاب و مردم همیشه در آن است که ملت از حقایق کاملاً آگاهی یافته به تحلیل وقایع پردازد.

عبدالناصر بعد از شکست جنگ با اسرائیل با کمال شجاعت نزد ملت خویش برپا ایستاد و اقرار به قصور نموده، شکست را به گردن گرفت و با کمال رشادت اخلاقی استعفا داد. مردم چون به وطن دوستی و خلوص نیت او اطمینان داشتند استعفای او را نپذیرفتند و هم‌چنان او را بر مسند قدرت نگاه داشتند. دولت اگر این رشادت را می‌داشت که اقرار نماید: ما می‌خواستیم ریگان نیاید و لذا مجبور بودیم با عجله اقدام کنیم که هم چوب را خوردیم هم پیاز را، اقرار می‌کرد که ادامه نگه‌داری گروگان‌ها در سیاست ما ثمربخش نبود بلکه مضر بود و این مشکل مانند غده سرطانی شده بود که باید به فوریت عمل می‌شد و ما هم عجله کردیم تا همه را راحت کنیم... آن‌گاه اگر شجاعت عبدالناصر را داشت استعفا می‌داد چون ملت می‌دانست که دولت با حسن نیت و زحمت شبانه‌روزی و با خلوص نیت اقدامی کرده است، لذا او را بدون پاداش نمی‌گذاشت.

اما آقای رئیس جمهور: شما رئیس قوه مجریه هستید. شما تنها مرجع سیاسی صرف هستید که مستقیماً از طرف مردم انتخاب شده‌اند. چرا قانون اساسی را که از هر گوشه پایمال می‌شود حفظ نمی‌کنید؟! شما باید تمام اقدامات خود را صریحاً به اطلاع مردم برسانید و به منتخبین خود گزارش دهید، احیاناً اکتفا کردن به مکاتبات ساده و محرمانه ماندن آنها و بی‌اطلاع ماندن ملت، رافع مسؤولیت نیست و مردم از شما مسؤولیت می‌خواهند.

ملت به موجب اصل ۱۱۳ قانون اساسی: «مسؤولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه مجریه را جزو اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود» به ریاست جمهوری واگذار کرده و در اصل ۱۲۲ مقرر داشته است: «رئیس جمهور در حدود اختیارات و وظایف خویش در برابر ملت مسؤول است.»

بنابراین ملت از ریاست جمهور نیز مسؤولیت می‌خواهد. قوه مجریه مستقیماً تابع ریاست جمهوری و سایر قوا تحت نظارت عالیه اوست. هر جا خلافی می‌بیند باید یادآور شود و به مرجع صالح اعلام کرده، تعقیب متناسب متخلف را بخواهد. و چون ملت دادگاه عالیه است باید همه این اقدامات به اطلاع آنها برسد تا اگر مرجع تعقیب هم کوتاهی کرد خود او تعقیب شود.

آقای رئیس جمهور: شما با به عهده گرفتن فرماندهی کل قوا بر کلیه نیروهای مسلح ارتش تا سپاه پاسداران، ژاندارمری و پلیس و ستاد بسیج مستضعفین فرماندهی دارید و طبق اصول کلی و تصریح مکرر امام همه آنان باید تحت فرماندهی و اطاعت انضباطی از شما باشند. علی‌هذا مسؤول کلیه اموری هستید که در کشور می‌گذرد. نیروهای مسلح سهم عمده‌ای را در دفاع از تجاوز عراق داشته و دارد و مردم این فداکاری را که شاید در تاریخ ما بی‌نظیر باشد هرگز از خاطر نخواهد برد. اما شما هم فراموش نکنید که یکی از صفات مؤمن آن است که لا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ؛ اگر جنگ و وظیفه شماست ولی نظم داخلی اجرای قانون اساسی

و... نیز وظیفه شماست و بلکه هدف از جنگ همین استقرار آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی است که در قانون اساسی آمده است. جنگ نمی تواند مستمسک قانونی صحیحی باشد که شما این وظایف را فراموش کرده یا اجرای آن را به حدّ یک سخنرانی یا حرف یا مکاتبه تنزّل دهید. ملت از شما مسؤلیت می خواهد و می خواهد که همه اقدامات خود را در زمینه اجرای صحیح قانون اساسی به اطلاع او برسانید.

تقویم و زبان فرهنگ اسلامی^۱

جناب آقای سفیر کبیر محترم دولت کویت و بانو ایدهما الله تعالی
کارت دعوت برای روز ششم اسفندماه ۱۳۵۸ (هشتم ربیع الثانی ۱۴۰۰) در
صبح روز ششم اسفند زیارت شد. چون میعاد لازم دیگری داشتم که نتوانستم آن را
به تأخیر اندازم، علی‌هذا با کمال اشتیاقی که به دیدار آن برادران اسلامی دارم؛
متأسفانه توفیق شرفیابی دست نداد. روز مّلی را به برادران کویتی تبریک
می‌گویم. موقع را مناسب می‌دانم مطلبی را که مدّت‌هاست در خاطرم خلجان دارد
به مناسبت وصول کارت عرضه می‌دارم و امیدوارم این نظر من به مقامات عالیه
ملل مسلمان برادر برسد:

۱. زبان عربی زبان مقدّس ماست و زیربنای دوران شکوفایی تمدّن اسلامی
به حساب می‌آید و بعد از آن زبان فارسی اهمّیت بسزایی در پی‌ریزی تمدّن اسلام
دارد. متأسفانه دو برادر مسلمان ناچارند در مکاتبات و محاورات از زبان ثالثی که
زبان استعمارگران و دشمنان اسلام است، استفاده نمایند.
۲. خوشبختانه انقلاب اسلامی ایران به این نکته توجّه خاصّ کرده است.

۱. زمانی که در وزارت ارشاد مّلی به سمت معاون وزیر مشغول خدمت بودم، از طرف سفارت کویت
کارتی رسید که برای یکی از جشن‌های مّلی کویت دعوت کرده بودند. کارت به زبان انگلیسی و تاریخ
میلادی بود. از این رو نامه زیر را به سفارت نوشتم و آنان نیز به زبان فارسی به من پاسخ دادند.

گرچه حلّ این مشکل باید با قوانین عادی باشد اما انقلاب ما به منظور نشان دادن اهمیت امر، موادی را در قانون اساسی مصوّبه به این مطلب اختصاص داده است. ۳. این اشتباه از ناحیه بعضی برادران ما تا به آن حدّ رسید که رسم الخطّ خود را

نیز عوض کرده و رسم الخطّ زیبای عربی - فارسی را به لاتین تبدیل کردند.

۴. مبدأ تاریخ مسلمانان جهان هجرت نبی اکرم (ص) است که اینک ۱۳۵۸ سال شمسی و ۱۴۰۰ سال قمری از آن می‌گذرد.

۵. اگر تقویم را بر مبنای سال قمری بگذاریم ماه‌های سال از محرّم شروع و به ذی‌حجّة الحرام تمام می‌شود و اگر مبنای سال شمسی بگذاریم از فروردین (حمل) شروع و به اسفند (حوت) تمام می‌شود.

اسامی بروج (حمل... حوت) به زبان عربی است و استعمال آن سهل و ساده است. از طرف دیگر استعمال و قبول ماه‌های فارسی (فروردین... اسفند) بر قبول ماه‌های فرنگی (ژانویه... دسامبر) تقدّم دارد.

۶. تقویم جلالی از طرف حکیم و ریاضی‌دان تمدّن اسلامی، خیام، استخراج گردیده. وی در ۵۱۵ یا ۵۱۷ هجری وفات یافت. اروپا متجاوز از چهارصد سال بعد (۱۵۸۲ میلادی) به توصیه پاپ گرگوار سوم درصدد اصلاح تقویم برآمد و دانسته یا ندانسته همان تقویم خیام را قبول کرد منتها تعصّب ضدّ اسلامی آنان موجب گردید که بدون رعایت امانت‌داری علمی نام "تقویم گرگورین" به آن بدهند. برای ملل مسلمان شایسته‌تر آن است که تقویم جلالی یا تقویم قمری و بر مبنای هجرت مورد قبول قرارگیرد. قانون اساسی انقلاب اسلامی ما این نکته را تصویب کرده است.

در خاتمه مجدّداً تحیات خود را تجدید کرده و از اینکه برادرانه مدّتی وقت شما را به عنوان نماینده برادران کوییتی - بلکه همه برادران اسلامی جهان - گرفتم معذرت می‌خواهم.

تاریخچه مختصر مبارزات ملت-نیاز وافر کنونی به وحدت^۱

گروه ضد مذهبی در نهضت مشروطه به عنوان تجلیل از دمکراسی تشریفاتی و نوع مدلی که خود می خواستند، دوران ناصرالدین شاه را حد اعلای خودکامگی معرفی می کردند. در دوران پهلوی نیز که قصد داشتند خانواده قاجار را در نظر مردم به همه معایب آراسته معرفی کنند تا کودتای خویش را توجیه نمایند و حکومت "عدل پهلوی" را به زور بر افکار مردم تحمیل کنند، همین تبلیغات را ادامه می دادند.

بدون اینکه بخواهیم از ناصرالدین شاه یا سلسله قاجار دفاع کرده و یا اعمال آنها را توجیه نماییم، فقط همین نکته را مورد بررسی قرار می دهیم:

مشهور است که بعد از فتوای حرمت تنباکو از طرف مرحوم میرزای شیرازی اعلی الله مقامه و پیروی همه علمای آن روز، این دستور با چنان قدرت و قاطعیتی اجرا شد که حتی آن روز از اندرون برای ناصرالدین شاه قلیان آماده نکردند. وی از همسری که مأمور تهیه قلیان بود، پرسیده بود: چرا قلیان آماده نکرده ای؟

— قلیان را آقا به حکم شرع حرام کرده است.

— کدام آقا؟

۱. این مقاله در ش ۳۶۴، (سه شنبه ۸ مهرماه ۱۳۵۹) و ش ۳۶۵، (چهارشنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۹) روزنامه انقلاب اسلامی درج گردید.

— همان آقا و شرعی که مرا بر تو حلال کرده است.

می‌بینیم ناصرالدین شاه در حرم خود قدرت نداشت برخلاف اراده همگانی مردم که از طرف علما بیان شده بود قدمی بردارد.

و باز هم جریان گران شدن نان، رفتن مردم به دربار، مذاکره تند و شدیدالحن مرحوم سیدعلی اکبر تفرشی رحمة الله علیه را با شاه شنیده‌ایم.

در آن دوران علما مجموعاً مورد اعتماد و اطمینان مردم بودند. فرضاً گروهی از آنان به جمع مال و کسب قدرت، یا خدای نکرده مسائل دیگری، مشغول بوده‌اند؛ اما به هیچ وجه شکی در موقعیت اجتماعی و مردمی آنها نیست و به هر جهت همان اشخاص هم مورد اطمینان مقلدین خویش بودند.

به این نحو می‌توان قاطعاً ادعا کرد که اگر به مردم می‌گفتند کسانی را تعیین کنید تا از طرف شما قانون بنویسند، مالیات و عوارض وضع کنند، در مسائل خانوادگی شما مقررات وضع نمایند و بالاخره در کار حکومت نظارت کنند و آن‌گاه برای تعیین چنین اشخاص و نمایندگان انتخابات صحیح و صددرصد درستی انجام می‌شد، علما انتخاب می‌شدند.

مجموعه آرای این علما رأی ملت بود و هیچ شاهی از آغامحمدخان و فتحعلی شاه تا اواخر قاجار جرأت نداشت علی‌رغم رأی علما یعنی مظهر رأی ملت اقدامی معمول دارد. این دمکراسی بسیار واقعی‌تر و اصیل‌تر از هرگونه دمکراسی غربی به حساب می‌آید.

اما چرا دمکراسی عوام‌فریبانه مدل غرب برای مغرب زمین آزادی، علم و... ارمغان آورد اما دمکراسی حقیقی ما نه تنها چنین ارمغانی نیاورد، بلکه بالعکس دوران خفقان و نکبت بار تاریخ اخیر را فراهم ساخت.

در حکومت مردم و نظام‌هایی که (به هر شکل باشد) حاکمیت مردم استقرار دارد، این حاکمیت مستقیماً توسط آحاد ملت نمی‌تواند اعمال شود؛ بلکه به نحوی از انجا باید عده کمتری که مورد اعتماد و منتخب مردم هستند رهبری ملت را

به عهده بگیرند. وظیفه رهبری اقتضا دارد که توده مردم را به جریانات روز مملکت و جهان آشنا سازد. رهبران معتمد مردم باید در کمال امانت صرفاً آنچه را به مصلحت مردم است بگویند و بکنند نه آنچه خواسته عاطفی و هیجانی آنهاست. از قدیم می‌گفتند مرضی که دمکراسی‌ها در معرض خطر آن هستند عوام‌فریبی است بدین معنی که رهبران برای حفظ موقعیت خود و پیروزی بر رقبای و جلب آرا، به مصلحت مردم توجه نمی‌کنند بلکه به خواسته آنان می‌نگرند. حرفی می‌زنند و کاری می‌کنند که توده مردم خوششان بیاید نه آنچه به مصلحت آنان است.

این بیماری وقتی رژیم را فاسد می‌سازد که رهبران هدفشان فقط حکومت بر مردم باشد. در این صورت به هر نحو که عمل شود بیماری عارض خواهد شد. اما اگر کسی روش و هدف خود را تقوی، علم، آگاهی و خدمت به خلق (که عیال الله محسوب می‌شوند) قرار داد، از گفته مردم باکی ندارد. چنین است که می‌بینیم در نهضت فعلی ما در دورانی که (اگر نگوییم همه) لاقلاً نود و چند درصد مردم با تعبیر غلطی که از تقیه داشتند تن به ظلم می‌دادند، رهبران حقیقی مردم - روحانیت مبارز و در رأس آنها امام خمینی - این نحوه تقیه را محکوم دانسته ظاهراً علی‌رغم جریان آب شنا می‌کردند. و حال آنکه با توجه به آیه فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيُذْهِبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ^۱، مسیر واقعی آب یعنی تکامل بشری همان بود و فقط استنباط ظاهرینان حرکت انقلابی را برخلاف مسیر آب می‌دانست.

می‌بینیم در این دوران که رهبران معتمد منتخب ملت وظیفه روشنگری خود را انجام دادند، به پیروزی رسیدیم و تا هروقت این روش ادامه یابد قدم‌های دیگری رو به پیروزی خواهیم رفت.

از اواخر دوران صفویه متأسفانه رهبران به این قسمت از وظیفه رهبری

۱. سوره رعد، آیه ۱۷. اما کف به کناری افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است پایدار بماند.

توجهی نداشتند و ما در عین حال که علما و دانشمندان والا و رهبران عالی قدر و معتمدی داشتیم، رو به سقوط و اضمحلال نهادیم. بعد از شاه سلیمان برای تعیین جانشین او بحث درگرفت. با وجود اینکه فقط مرتضی میرزا پسر او (که طرفدارانی هم داشت) لیاقت داشت، عده‌ای معتقد به طرفداری از شاه سلطان حسین بودند. زیرا می‌گفتند علم او به مسائل شرعی (بنا به تعبیری که آن روز از شرع داشتند نه شرع راستین) بیشتر است. گروه اول که ضعیف‌تر بودند ناچار به استخاره با قرآن رضایت دادند. برای انتخاب شاه سلطان حسین آیه‌ای آمد که با "اتَّقُوا" شروع شده و از عذاب الهی بیم می‌داد. مع‌هذا و علی‌رغم این صراحت طرفداران شاه سلطان حسین با جار و جنجال گفتند که چون آیه با فعل امر شروع شده است به منزله امر به انتخاب او است و دیدیم که این انتخاب چه‌ها که با ملت نکرد.

از آن پس متأسفانه رهبران فکری مردم آنان را در همان رکودی که بودند وا گذاشتند و خود نیز همانند آنان از مقتضیات روز و پیشرفت‌های جهان بی‌خبر و بی‌بهره ماندند و آن‌گاه که ملت و آنان به عقب‌افتادگی امت پی بردند برای راضی کردن دل خویش و اینکه در دل قبول کنند و به دیگران هم بقبولانند که مسؤولیتی نداشته و ندارند، زمزمه جدایی دین از سیاست پیدا شد. استعمارگران هم که این باور را به سود خود می‌دانستند از آن پس شروع به تبلیغ این عقیده نمودند. اینجا بود که با وجود معتمد بودن رهبران و با وجود استقرار یک نحوه دمکراسی که شرح دادیم، بعضی از رهبران از کارها کناره می‌گرفتند و بعضی دیگر با دستگاه‌های حاکم می‌ساختند.

از اواخر دوران ناصرالدین شاه به بعد در برابر این امر در جامعه ایرانی دو نوع عکس‌العمل پیدا شد: گروهی که از اسلام راستین بی‌بهره بودند تحت تأثیر تبلیغات طولانی استعمارگران باور داشتند (و یا نشان می‌دادند که باور دارند) که باید اسلام و سابقه فرهنگ قدیم خود را به دور ریخت. بسیاری از به‌اصطلاح

روشنفکران صدر مشروطیت از این قبیل بودند. حتی کتبی که از طرف بعضی مشاهیر آن دوران نوشته شده و آنها که هنوز هم به روشنفکری و آزادی خواهی نامشان باقی مانده است (در برابر عده‌ای که یا از اول عامل اجنبی بودند یا بعداً خود را فروخته و دانش و موقعیت خود را در اختیار بیگانه گذاشتند و اظهار نظر می‌کردند که باید ایران همه چیز خود را عوض کند حتی خط، مذهب، عادات و رسوم....) سراسر مملو از غربزدگی و تمجید زندگی غربی اعم از سرمایه‌داری یا مارکسیستی است. اینان که به اصطلاح روشنفکر بودند به واسطه آنکه در خلاف مسیر عواطف مذهبی توده مردم قرار داشتند، از آنان دور گشتند و پایگاه مردمی نداشتند.

گروهی دیگر توجه نمودند که این اسلام متداول آن چیزی نیست که پیامبر (ص) و علی (ع) اجرا می‌کردند. به احیای اسلام راستین توجه کردند و فریاد آزادی خواهی اسلامی برآوردند. اما چون این گروه به آن حد که باید مراقب اوضاع نبودند، مشروطیت ما جز چند سال اولیه در مسیر باقی نماند و سپس در زیر چکمه خاندان پهلوی و دست اجانب که از آستین آنها درآمد بود خرد شد.

در تفسیر *أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ* در آیه *أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ*، نظرات فرق اسلام متفاوت است. تفسیری که شیعه از آن می‌نماید موجب شده است که در طی تاریخ پانزده قرن اسلام همه جنبش‌های آزادی خواهانه و ملی وابستگی به این مکتب داشتند. متأسفانه نهضت فعلی ما به جهاتی که بعضی از آن ذکر شد بعد از پیروزی نتوانسته است به همان قاطعیت و وحدت سابق ادامه یابد و نظرات و کارشکنی‌هایی می‌خواهند رکود و انحرافی بر آن تحمیل کنند. مهم‌ترین عامل پیروزی اعتقاد قوی مردم به مکتب اسلام و اعتماد کامل به روحانیت و تسلیم عاشقانه در برابر مقام رهبری بوده است. این عامل به هر قیمتی شده باشد

۱. سوره نساء، آیه ۵۹. از خدا و از رسول و از اولی الامر خویش اطاعت کنید.

ولو با گذشت و ایثار و خود را فدا کردن - قبول کار یا کنار رفتن از کار - خلاصه و خلاصه به هر قیمتی که هست باید حفظ و تقویت شود. مقام رهبری که عملاً به دست آمده باید به همان نحو حفظ گردد نه به صورت الزامی. قانون تا وقتی ملت مستعد نباشد که از معنا و روح آن دفاع کند به هر نحو قابل تفسیر است حتی تفسیری کاملاً متضاداً با منظور مقنن. نمونه آن مواد صریح و روشن و جالب قانون اساسی قبلی و متمم آن و روشی است که چکمه‌های پهلوی در برابر آن داشت. مگر به خاطر نداریم در مجلس شورای ملی سابق، عدم محکومیت به سلب حقوق اجتماعی به طور ابد را به "موقت" تفسیر کردند و اعتبارنامه و کیلی را تصویب نمودند. یا ایرانی الاصل بودن را تفسیر کردند و لقب ایرانی الاصل به فوزیه اعطا نمودند.

مگر اتفاق آرایی که علیه خاندان پهلوی در مردم به وجود آمد منطبق با قانون بود؟ نه تنها منطبق با قانون نبود بلکه درست در خلاف آن بود. در حالی که عبارات قانون هرگونه حرکات مردم را مجازات می‌کرد، مردم قیام کردند تا قانون و مقننش را با هم دور بریزند.

این وحدت و هماهنگی و قبول رهبری واحد بدون هیچ‌گونه تحمیلی به عمل آمد و مردم در دوران انقلاب با تفکر و تدبیر و تصمیم‌گیری شخصاً این کار را انجام دادند و اکنون نیز ادامه آن باید به همین نحو باشد. به خاطر دارم شروع خاموشی‌های عمدی برق به عنوان اعلام اعتصاب بود و ایامی بعد از شروع این خاموشی‌ها دوستانی که در شرکت برق بودند اعلام کردند که ما متوجه شده‌ایم اگر ساعات خاموشی یکنواخت باشد مردم عادت می‌کنند و اهمیت مبارزاتی آن تقلیل می‌یابد، به همین جهت این ساعات را تغییر می‌دادند. شروع این اعتصاب و تغییر ساعت آن هیچ یک تحمیلی نبود و خود مردم در تفکر خویش بدان رسیدند. همیشه باید همین باشد و وحدت به دنباله تفکر آزاد ملی به وجود آید. وحدت باید نتیجه تفکر و تصمیم آزاد باشد نه وحدت در اطاعت صرف.

متأسفانه غالب ندهای وحدت که به گوش می‌رسد سرپوشی است برای دعوت و تبلیغ. بلندگویی وحدت را چنان عرضه می‌دارد که معنایش آن است که مردم، گروه‌ها، همه و همه زیر لوای من و زیر فریاد من سینه بزنید. بدیهی است فریادهایی از این قبیل نمی‌توانند با یکدیگر هماهنگ شوند و هر ندای آنها به تفرقه و تشتت دامن می‌زند.^۱

وحدت در حوصله و تحمل عقاید مختلف است. وحدت در پیدا کردن مشترکات بین گروه‌ها و افراد متدین و وطن‌دوست مخلص است. وحدت در فشرده‌گی صفوف است در مقام مقابله با دشمن واحد و احساس خطر واحد. هم‌اکنون خطر دشمنان داخلی و خارجی، خطر خودکامگی‌های دوستان نادان - و حتی مخلص که مستمسک به دست دشمنان می‌دهد - خطر تبلیغات عظیم دشمنان خارجی که با صحنه‌سازی‌ها و نقل و نبات‌ها سم رادیوها و جراید خود را در پوشه شیرینی می‌پیچند تا به خورد ما بدهند، خطر سست شدن و رکود فکری و انقلابی که تقلیل تدریجی رأی‌دهندگان انتخاب‌ها نشان‌دهنده آن است، سخت ما را تهدید می‌کند. دشمن سعی دارد نیروی محرکه این انقلاب را فلج کند و از کار بیندازد یا در مسیر حمله و هجوم به خودمان آن را بی‌اثر سازد. نیروی محرکه انقلاب ما نود و نه درصد اعتقادات اصیل مذهبی و مبارزات روحانیون اصیل بود. خطر تبلیغات عظیم دشمن را که می‌خواهد اشتباهات عمرو و زید را به حساب اساس این اعتقادات بگذارد و مردم را دلسرد و بلکه درخلاف جهت اصیل انقلاب قرار دهد، نباید دست‌کم گرفت. این خطر بسیار عظیم است. همگان و بخصوص رهبران باید این خطر را با تمام وجود احساس کنند. در مقام معارضه با آن و تقویت اعتقادات مردم و نیروبخشیدن به این اعتقادات هرچه زودتر اقدام

۱. این مطلب به‌نحو بسیار روشن و آموزنده‌ای در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت نوشته آقای مهندس بازرگان آمده است. وحدت اولیه و خودجوش مردم را به شعار "همه با هم" تعبیر نمود و بوق و کرناهای فعلی طالب وحدت را به شعار "همه با من" تعبیر نموده است.

نمایند.

هرگونه فداکاری و گذشت، هرگونه ایثاری که در این راه لازم است، معمول دارند و همان صفّ واحد مبارزات قبل از پیروزی انقلاب را تشکیل دهند. به جلوه‌های زودگذر احساسات و عواطف عالیه مذهبی اکتفا نکرده و دل خوش نمایند، زیرا که مورّیانه تبلیغات خارجی و اشتباهات داخلی ممکن است ساختمان عظیمی را از درون پوک سازد و حال آنکه ما به نمای ساختمان دل خوش کرده‌ایم. هنوز مرکب قانون اساسی ما خشک نشده است و هنوز قطرات عرق از سر و صورت رأی‌دهندگان که در گرما و سرما برای رأی‌گیری‌های مختلف صف می‌بستند، می‌چکد که از طرف عالی‌ترین مراجع مقرّرات آن نقض می‌شود و علی‌رغم صراحت مواد مختلفه آن عمل می‌گردد.

طلسم اجتماعی ما^۱

اصل تفکیک قوای حکومت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گنجانده شده است. در این قانون برای اولین بار قوه دیگری نیز به قوای سه گانه کلاسیک اضافه شده است و آن شورای نگهبان می باشد که ترمزی در برابر حاکمیت مطلقه قوه مقننه (در قوانین کلاسیک) به شمار می رود. گرچه بعضی مدعی هستند اصل تفکیک قوا جدید است اما رویه های اسلامی بالاخص شیعی به طور روشن آثار این تفکیک - بخصوص مسأله قدرت قاضی و عدم وابستگی او به حکومت و سیاست - را نشان می دهد. اسلام و بخصوص مکتب تشیع، جامعیت و سعه صدری دارد که در هر زمان می تواند مشکلات جوامع بشری را در چارچوب هدف عالی اسلامی حل نماید. حتی مستشرقین و حقوقدانانی که از هر بهانه ای برای حمله به اسلام استفاده می کنند به این نظر ناچارند معتقد باشند. قبول و تنفیذ عرف و عادات ملل (مادام که با اصول کلی و اساسی توحیدی اسلام مخالف نباشد) و همچنین مفتوح بودن باب اجتهاد دو دریچه است به سوی آینده و موجب تحرک و غنی شدن حقوق اسلام می شود.

این تحرک از جنبه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز وجود دارد و می تواند

۱. روزنامه انقلاب اسلامی، ش ۳۶۸، (یکشنبه ۱۳ مهرماه ۱۳۵۹).

همواره نیازهای جامعه را برآورد و ادامه همین تحرک است که می‌توان آن را "تداوم واقعی انقلاب" دانست.

تداوم واقعی حرکت اصیل انقلابی را می‌توان عرفاً به "سیاست حکومت" تعبیر نمود؛ زیرا سیاست نوجو بوده و جنبه پویایی (دینامیک) جامعه را هدایت می‌کند. همیشه دولت‌ها باید به آنچه که هست اکتفا نکرده و به وقوف در موقف فعلی خود قناعت نورزیده، در تکاپوی معنویت بیشتر باشند و تربیت جامعه را به سوی ایده آل بشری حرکت دهند و نیز درصدد باشند روزبه‌روز نیازهای اجتماعی و اقتصادی جامعه را بهتر برآورده سازند. از به‌وجود آمدن و جوشش نیازهای زاید جلوگیری کرده، بالعکس نیازهای معنوی و مادی مفید را برانگیزند. تا حرکت جامعه به سوی رفع نیازها، تکامل را ادامه داده و اجتماع را از رکود و سکون بازدارد.

انجام این وظیفه به عهده رجال دولت است که به اتکای مجلس و نمایندگان مردم این حرکت را تنظیم کنند. در این پویایی، عقاید مختلف جلوه‌گر می‌شود. احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی با دیدگاه‌های گوناگون شکل می‌گیرند و هر یک سعی در توجیه نظر خود و جلب آرای موافق دارند.

صرف نظر از بعضی رجال یا گروه‌هایی که احیاناً به حسن نیت آنها اعتماد نیست باید گفت اختلاف آرا و روش مسلماً در تمام مکاتب و اصیل‌ترین پیروان یک مکتب به‌وجود می‌آید و امری کاملاً طبیعی است. بنابراین اگر چنین تفاوت‌های فکری در میان مخلصین و وفاداران به انقلاب اسلامی نیز موجود باشد نباید از چنین اختلافی واهمه داشت. پیغمبر اکرم فرمود: اختلاف امتی (یا اختلاف علماء امتی) رحمة. علی‌هذا اگر بکوشیم مصداق "امتی" باشیم، از اختلافات نگرانی نداریم. منتها نگرانی از آن است که منشأ اختلافات انحصارطلبی، قدرت‌جویی، و کسب غنیمت باشد که در آن صورت بر ما همان رود که بر نافرمانان جنگ احد رفت. این تحرک که مستلزم عدم ثبات و طرد سکون است لازمه سیاست واقعی

است که نمی‌خواهد جامعه را در وضع فعلی نگه دارد. اما همان‌گونه که در هر ماشین عامل تندکننده (گاز) و ترمز هر دو وجود دارد، در گردش اجتماع نیز وجود هر دو عامل ضروری است.

اجتماع برای کسب تأمین قضایی و اجتماعی نیاز به ثبات و ادامه دارد. نیاز به استقرار حکومت قانون و جلوگیری از خودسری‌ها دارد. نیاز دارد که به همه این حرکت‌های مختلف و نهادها تفهیم شود. حق‌ندارید نظریه خود را خارج از صلاحیت خویش اجرا کنید و قانون را به زعم خود تأویل نمایید. نیاز دارد به استانداران و سایر نهادها تفهیم گردد که همان قانونی که به شما قدرتی بخشیده است در قلمرو خارج از صلاحیتتان از شما سلب اختیار کرده است. نیاز دارد از ملوک الطوایفی اداری جلوگیری شود تا خدای نکرده به ملوک الطوایفی سیاسی و تجزیه مملکت منجر نگردد. احساس ثبات و امنیت و اعتماد به احترام حقوق مکتسبه یعنی جنبه ایستایی (استاتیک) جامعه برای حفظ آن ضروری است و در هر جامعه این وظیفه به عهده قوه قضائیه واگذار شده که باید استقلال قدرت و وحدت مراجع داشته باشد. قاضی و قوه قضائیه مظهر سکون و ثبات است و نباید به هیچ طرف تمایل یابد. داستان‌های قضاوت تاریخ اسلام پر است از شجاعت‌های قضات که هیچ‌گونه عقیده سیاسی و اجتماعی خود را در جانبداری از یک طرف دعوا دخالت نمی‌دادند.

این دو عنصر ظاهراً متضاد - قضاوت و سیاست یا ثبات و حرکت - باید در جای خود قرار گیرند. وجود آنها، تعادل میان آنها و استقلال هر یک ضرورت جامعه‌ای رشید می‌باشد. آنان مانند دوبالی هستند که گرچه در دو جهت مخالف می‌باشند اما پرواز را تأمین می‌کنند. به عبارت دیگر سیاست و قضاوت با هم سازگار نیستند و جمع آنها به منزله جمع اضداد است که موجب فساد هر دو خواهد شد. مثل آنها مانند آب و کشتی است که

آب در کشتی هلاک کشتی است آب در بیرون کشتی پستی است

متأسفانه طلسم کار مملکت ما آن است که هیچ چیز به جای خود قرار نگرفته است. از وزیر یعنی مظهر سیاست و تحوّل و نوجویی می‌خواهند که در هیچ حزب و گروه سیاسی نباشد و بالعکس قاضی را قدرت و صلاحیت سیاسی می‌بخشند و سیاستمدار را به قضاوت می‌گمارند. اینجاست که هر دو قلمرو را فاسد می‌کنند و هر دو شخص را غیر مؤثر و یا زیان‌آور.

اگر داستان‌ها و فولکلورهای ایران را دقت کنید - بخصوص هزار و یکشب و امثال آن - پر است از داستان‌های طلسم‌شکن. در غالب این داستان‌ها می‌بینید قهرمان داستان باید هرچیز را که در جای نامناسب قرار دارد به جای واقعی خویش منتقل کند، مثلاً استخوان را جلو سگ و علف را جلو اسب بگذارد یا چرخ‌های درشکه را که در بالا قرار دارد در جای خود قرار دهد و امثال اینها. قهرمان طلسم‌شکن داستان بعد از توفیق در این قسمت به عاطفی‌ترین مانع برخورد می‌کند مثلاً مادر، پدر، یا نزدیک‌ترین دوست خود را می‌بیند، ولی واقع این تصویر که جلو چشم او مجسم شده است دوست او نیست و لذا نباید به حرف او اعتنا کند.

داستان طلسم اجتماعی ما نیز همین‌گونه است. هرکس در مقامی غیر از موقعیت خویش قرار دارد، هم خود را فاسد یا لااقل بی‌اثر می‌سازد و هم مقام اشغال شده را. مهره‌ها باید به جای خویش باشند و آنگاه دوست نمایانی را که ظاهر می‌شوند باید طرد کرد. گفتنی بسیار است که این سخن بگذار تا وقت دگر. جریان محاکمه ایران را در دادگاه لاهه ۱۳۳۱ به‌خاطر بیاورید. قاضی انگلیسی به نفع ایران رأی می‌داد. در آن روز همه تصوّر می‌کردیم قطعاً دوز و کلکی در کار است، با او صحبت کردند و در برابر سؤالی که از این قاضی شد، پاسخ داد: «سیاست از طرف هم‌وطنان من به عهده رجال حکومت محوّل شده است نه من و بر آنهاست که مصالح ملی را در نظر بگیرند و در تأمین آن بکوشند. وظیفه‌ای که ملت به من محوّل کرده است انطباق و اجرای قوانینی است که به تصویب مجلس

رسیده است. بنابراین وظیفه من اقتضا دارد به استناد همین قانون به نفع ایران رأی بدهم. من حق ندارم به بهانه مصلحت‌جویی و به عذر مصالح سیاسی وظیفه خود را ترک کنم.» در تاریخ صدر اسلام جنگ احد را به یاد آوریم، آن‌گاه که چند نفری وظیفه نگهبانی را رها کردند و به تفسیر خود دستور پیغمبر را تأویل نمودند شکست به سراغشان آمد.

سرّ قدرت جهنمی بریتانیا در طی قرون که مصداق المَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ... می‌باشد، در اینجا است. اما باید بدانیم که در محیط غیر کفر، المَلِكُ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ مصداق دارد. ظلم را به "وَضَعِ شَيْءٌ" در غیر "مَا وُضِعَ لَهُ" یعنی همان داستان طلسم تعبیر می‌کنند.

چرا مبارزات حقوق‌دانان را فراموش کرده‌اید؟^۱

اداره روزنامه میزان

از بدو انتشار آن روزنامه مرتباً (جز استثنای معدود) مورد استفاده‌ام بوده است. ستون "واپسین ایام دو سال به انقلاب" تقویم بسیار جالب و مفیدی است. اما متأسفانه جو ناسالم و تهمت‌خیزی که به وجود آمده است، گرچه مورد قبول روزنامه میزان نبوده است، مع‌هذا حتی خود آن روزنامه هم لااقل در این ستون از هوای این جو استنشاق کرده و به بیماری قبول انحصارطلبی دچار شده است. توجه فرمایید بیماری "قبول انحصارطلبی" نه اینکه خود انحصار طلب باشد و بلکه بالعکس خدمات سایرین را نیز ندیده گرفته و از آن یادی نکرده است مبادا به رگ انحصارطلبی بعضی‌ها بر بخورد و آنان را به خشم آورد.

مسلم است که رهبری توده نود و چند درصدی مردم با عواطف خالص مذهبی بوده و روحانیون شریف، مبارز و در رأس همه امام خمینی نقش قاطع و مؤثری داشته‌اند. اما از همین جا باید نتیجه‌گیری دیگری کرد. اگر آیت‌الله طاهری

۱. در روزنامه میزان وقایع دو سال آخر مبارزه انقلاب اسلامی (۱۳۵۶-۱۳۵۷) به صورت تقویم چاپ می‌شد. انتقادی بر طرز تهیه آن نوشته و فرستادم که عیناً در ش ۲۴، (۱۵ مهرماه ۱۳۵۹)، چاپ شده و در بالا به نظر می‌رسد.

در اصفهان دستگیر می‌شود و به خاطر این امر بازار اصفهان تعطیل می‌گردد،^۱ امری طبیعی است. اما اگر وکلای دادگستری که کتک می‌خورند، زخمی می‌شوند؛ بازداشت می‌گردند و به خاطر آنها حتی یک مغازه تعطیل نمی‌شود رشادت کنند و صریحاً وکالت زندانیان، تبعیدی‌های رژیم... را به عهده بگیرند و یا قضات شرافتمندی که نترسیدند و رأی به حق دادند و حتی دادیارانی که بطلان کیفر خواست را اعلام نمودند، نباید خدمات ارزنده آنها فراموش شود. اگر در سخنرانی‌ها و وعظ و خطابه‌ها که ده‌ها هزار نفر حاضر و صدها هزار نفر مستمع و طرفدار داشته‌اند به رژیم حمله می‌شود، نباید آن را از امضای بیانیته‌ای که جناب مهندس بازرگان و سایرین صریحاً شاه را منعزل می‌دانند برتر دانست. شما چرا خود تحت تأثیر جوّ تصنعی قرار گرفته، از خدمات جمعیت‌های حقوق بشر و حقوق‌داناان (که مقتضای مبارزه زمان بود و با تغییر مقتضیات دیگر عملاً موجودیتی نداشت) و وکلای دادگستری که در ساری، آمل، اصفهان، شیراز، تهران جلسات دادگاه را به تریبون‌های تبلیغات سیاسی ضدّ رژیم تبدیل کرده بودند، نامی نمی‌برید و می‌ترسید که شما را بکوبند... قولوا الحقّ. تمام آیات عظام، طاهری، ربّانی شیرازی، ربّانی املشی و سایر طبقات مردم یا دانشجویان و بازاریان... که حبس و تبعید می‌شدند و متّکی به لطف خداوند و پشتیبانی مردم بودند برای دفاع از خود و در معنا برای ادامه مبارزه وکیل می‌گرفتند و این وکلا بدون داشتن آن پشتوانه توده‌ای و عموم مردم که روحانیت از آن برخوردار است، همان نظرات و بیانات را در مراجع رسمی بیان می‌کردند و به گوش تمام جهانیان می‌رساندند. شجاعت این وکلا و نقش آنان کمتر از موکلینشان نبود. مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْخَلْقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ.

۱. روزنامه‌میزان، (۱۳ مهرماه ۱۳۵۹).

نامه سرگشاده به وزیر دادگستری در مورد سازمان دادگستری^۱

بسمه تعالی

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا^۲.

جناب آقای وزیر دادگستری، سلام علیکم...

از اینکه بالاخره بعد از مدت‌ها برای وزارت دادگستری مقام مسؤولی تعیین گردید، همه خرسندیم. امیدوارم این سنگر مهم انقلاب اسلامی را که در اختیار شما گذاشته‌اند، توفیق خدمت به شما بدهد تا اضافه بر تبریک تشریفاتی فعلی بعد از موفقیت تبریک واقعی بگوییم. نکاتی به خاطر رسید که خود را موظف به بیان آنها می‌دانم:

شما از این پس در دادگستری سمت وزارت را به عهده خواهید داشت نه منشی و قطعاً با آشنایی که به اهمیت قوه قضائیه دارید مسؤولیت سنگینی را که به گردن شماست، احساس می‌کنید. امید است بکوشید – و بتوانید موفق شوید –

۱. روزنامه انقلاب اسلامی، ش ۴۰۵، (شنبه ۱ آذر ماه ۱۳۵۹). خطاب به اولین وزیر دادگستری که طبق قانون اساسی انتخاب شد.

۲. آیه ۷۲، سوره احزاب (ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم. آنها از حمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت را بردوش گرفت که او ستمکار و نادان بود).

قوة قضائیه را که اینک متلاشی شده است دوباره منسجم کرده به آن استقلال و قدرت ببخشید. هم‌اکنون مسؤلیت مجموعه وزارت دادگستری به عهده شماست و گردش نارسای آن را مردم متوجه شما خواهند دانست. این مسؤلیت از نوع همان بار سنگینی است که پیغمبر با نزول آیه فَاَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ^۱، احساس کرده و فرمود: شَیْئَتِنِ سُوْرَةُ هُوْدٍ^۲.

عمده‌ترین حمله‌ای که به رژیم طاغوت می‌شد و ام‌الفساد آن دوران به حساب می‌آمد عدم استقلال و ضعف قوة قضائیه و قضات و همچنین وفور مراکز تصمیم‌گیری قضایی بود که هر مرجع به میل خود تصمیم می‌گرفت و اجرا می‌نمود. متأسفانه این عیب و نقیصه فعلاً شدیدتر از آن ایام نیز وجود دارد. هم‌اکنون قاضی را از گوشه تاریک‌خانه اداره یعنی از محل خلوت و دور از ملاء عمومی و بدون اینکه محلّ تجاهر به حساب آید، به جرم روزه‌خواری شلاق می‌زنند، فرماندار سیلی به گوش قاضی می‌زند؛ استاندار به بهانه حضور و غیاب توهین می‌کند، در دادگستری شهرستان را از طرف استاندار گیل می‌گیرند؛ از تریبون‌های مردمی و اسلامی برای تهدید قاضی استفاده می‌شود، به وزارت دادگستری از طریق همین خطبه‌ها اولتیماتوم می‌دهند که در فلان مهلت قاضی نشسته‌ای را عوض کنند والا....

اگر اینها قاضی نیستند آنان را طرد کنید یا عدلیه را که عملاً منحل است رسماً نیز منحل نمایید و اگر قاضی هستند احترام قاضی و قضاوت را ملحوظ داشته، اجازه به هیچ‌کس ندهید جزئی‌ترین توهینی بنمایید. اگر مردم عادت کنند به قاضی توهین نمایند یا شاهد توهین به او باشند، فردا نخواهید توانست جلوی این عادت را که خود بر مردم تحمیل کرده‌اید بگیرید. در روزنامه‌های چند روز قبل آمده بود که «رئیس دادگاه انقلاب... و...»

۱. آیه ۱۱۲، سوره هود (ثابت قدم باش چنان‌که مأمور شده‌ای همراه با آنان که با تو رو به خدا آورده‌اند).

۲. سوره هود مرا پیر کرد.

به‌عنوان ارتکاب جرایم عدیده‌ای که روزنامه ذکر کرده بود بازداشت شده‌اند.» من در طول بیش از سی سال خدمات قضایی به خاطر ندارم و هیچ یک از دوستان مسن‌تر از من نیز به خاطر ندارند که دیده یا شنیده باشد که در تاریخ عدلیه هیچ قاضی دادگستری این همه جرم یا حتی اتهام داشته باشد.

اکثریت قریب به اتفاق قضات فعلی از بوته امتحان درآمده‌اند. در معرض وساوس مالی، ناموسی، مقام دوستی قرار گرفته و توفیق الهی آنها را از جرم حفظ کرده است و از امتحان درآمدن آن قدر مهم است که حضرت حق ابراهیم(ع) را امتحان کرد (اِذَا ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ) و آن‌گاه او را به امامت و خُلت برگزید. این قضات امتحان شده را دل‌سرد نکنید، زیرا مصلحت مملکت نیست که امتحان نشده‌ها جای آنها را بگیرند. پول، مقام و شهرت شیاطینی هستند که کمتر کسی در مقام امتحان و در مواجهه با این اغواگران توانسته است بر همه آنها پیروز شود.

تقسیم وظایف

ممکن است به استناد رویه فعلی متداول و مصوبه شورای انقلاب (که برخلاف قانون اساسی وظیفه اجرایی را به عهده مرجع قضایی گذاشته است) از خود سلب مسؤولیت کنید، اما سرنوشت دادگستری به هر جهت کلاً و جزئاً به شما سپرده شده و توقعات متوجه شماست.

قدرت بدون مسؤولیت صحیح نیست. چه لطماتی که ما در دوران پهلوی از قدرت بدون مسؤولیت تحمل کردیم. از طرف دیگر هیچ مسؤولیتی نیز بدون قدرت قابل تصور نیست. وظیفه یا قدرت و مسؤولیت پشت و روی یک سکه هستند.

در مرحله اول همه در برابر خداوند مسؤولیم. در مرحله ثانی همه در برابر ملت ایران و امت اسلامی که چشم به انقلاب ما دوخته‌اند مسؤولیت داریم. در مرحله سوم هر فرد در برابر شخص یا مرجعی که او را منصوب کرده است

مسئولیت دارد. شما در برابر مجلس و شورای عالی قضایی و موکلین آن شورا (قضات ایران) مسئولیت دارید. اعضای شورای عالی قضایی نیز در برابر ملت و انتخاب‌کنندگان خود مسئولیت دارند و شما در عین اینکه بر این مسئولیت نظارت دارید، در روش کار مجری تصمیماتی هستید که شورای عالی قضایی در مقام انجام وظیفه قانونی خویش اتخاذ می‌نماید.

الف - اصل ۱۶۰ قانون اساسی در فصلی بعد از قوه مجریه اختیار خاصی را به وزیر دادگستری می‌دهد. این عبارت مفید حصر نیست بلکه حاکی از آن است که وجود وزیری در وزارت دادگستری با همه اختیارات سیاسی اجرایی و مالی که برای سایر وزرا مقرر است مفروع عنه می‌باشد.

ب - تمام اختیارات اجرایی وزرا و من جمله حق عزل و نصب کارمندان بر طبق اصل ۱۳۸ در دادگستری نیز به عهده وزیر آن است مگر آنچه صریحاً مستثنی شده باشد که ذیلاً بررسی خواهد شد.

ج - شورای عالی قضایی طبق اصل ۱۷۵ «بالاترین مقام قوه قضائیه است». دخالت شورا در عزل و نصب جز آنچه که ذکر خواهیم نمود که در صلاحیت استثنایی آن است و در امور اجرایی مخالف اصل تفکیک قواست.

د - نقل و انتقالات و انتصابات هرگاه بدون ضابطه باشد، مضر است خواه از طرف شخصی به نام وزیر یا مرجعی به نام شورا معمول گردد. وجود ضابطه و ضمانت اجرایی برای آن در درجه اول اهمیت قرار دارد.

تجاوز از حدود اختیارات و وظایف صحیح نیست. متأسفانه در تاریخ ما فراوان دیده شده است که بعضی مقام‌ها به اعتبار شخصی که شاغل آن است و به اعتبار قدرت او از حدود قانونی تجاوز نموده، بر سایر مشاغل اعمال قدرت کرده است حال آنکه قدرت مشاغل دولتی بستگی به مسند و حدود قانونی دارد نه شخصی که شاغل آن است. باید حدود و وظایف هر مسند دقیقاً تعیین گردد و بدون توجه به شاغل آن شغل تجاوز یا قصور را مانع شد.

رابطهٔ وزیر دادگستری با قضات

قاضی به معنای اخص کسی است که آمر (حکمت بذلک) می‌باشد و اصطلاحاً به وی قاضی نشست می‌گویند و در معنای اعم تمامی دارندگان رتبهٔ قضایی را که در شغل نشسته کار می‌کنند یا در سمت ایستاده یا در سایر قسمت‌های وابسته اشتغال دارند شامل می‌شود.

لغت قاضی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به معنای اعم و اخص هر دو استعمال شده است که با توجه به جهات زیر:

الف - درک منظور مقنن از عبارت مندرجه در قانون با مطالعه دقیق صورت مجالس مجلس خبرگان.

ب - اصل ۱۶۴ قانون اساسی و منع تغییر قضات.

ج - تطبیق و تلفیق اصل مذکور و بخصوص عبارت "اعضای" شورای عالی قضایی (و نه شورای عالی قضایی) به اتفاق آرا با شق سه اصل ۱۵۰، اختیارات وزیر دادگستری در مورد قضات به شرح زیر است:

اولاً: ذکر شرط "عادل" در بند سه سابق الذکر نشانهٔ آن است که نصب قضات نشسته که حکم می‌دهند و مصداق شرعی لغت قاضی می‌باشند - چه ابتدائاً و چه به صورت انتقال از سایر قسمت‌های عدلیه - باید با تصویب شورای عالی قضایی باشد.

ثانیاً: عزل قضات نشست و تغییر آنها به اتفاق آرای اعضای شورای عالی قضایی است.

ثالثاً: نقل و انتقال قضات ایستاده و کارمندان کماکان و مانند سایر وزارتخانه‌ها در اختیار وزیر دادگستری است.

رابعاً: اصل ۱۵۷ قانون اساسی به منظور انجام مسؤولیت‌های قوهٔ قضائیه تشکیل شورای عالی قضایی را مقرر می‌دارد. وظیفهٔ این شورا منحصر در کلیات وظایف مرقوم در اصل ۱۵۶ می‌باشد و نباید سطح عظمت و معنویت آن را تا حد

مرجع اداری تنزل داد. کلیات امر و روش کلی مدیریت را شورا تعیین می‌کند و وظیفه اجرای آن با وزیر دادگستری است. ممکن است این توهم پیش آید که محدود کردن اختیارات وزیر دادگستری مطلوب و مفید است. اختیار بدون ضابطه مضر است و الا صرف سلب اختیار از وزیر و اعطای همان اختیار با دامنه وسیع‌تر به شخص یا مرجع دیگری رفع معایب نمی‌کند، بلکه چندین وزیر از نوع قدیم می‌آفریند.

تأمین بی‌طرفی قضات

مردم باید چنان اعتمادی به قوه قضائیه و قاضی داشته باشند که معتقد گردند «دستی که قاضی ببرد حتی درد هم ندارد».

برای تأمین این نظر باید تمام کوشش را به کار برد که قاضی بی‌طرف باشد. هیچ‌گونه پیش‌داوری، عقده و جانبداری بر وی مسلط نگردد. اهمیت این موضوع تا به آن حد است که حضرت صادق(ع) بعد از بیان لزوم بی‌طرفی قاضی اضافه می‌فرماید: «اگر قاضی در عمق ضمیر خویش مایل و علاقه‌مند باشد که کاش در این دعوا حق به جانب فلان‌کس باشد و من بتوانم به نفع او رأی بدهم» چنین قاضی ولو در صدور رأی رعایت بی‌طرفی را نیز کرده باشد در برابر خداوند مسؤولیت دارد.

اقل شرطی که در این مورد باید رعایت شود (و در مورد نیروهای مسلح نیز تحقق این شرط لازم‌الاتباع به نظر می‌رسد) آن است که قاضی و (سپاهی) از دخالت در جریانات حاد سیاسی و شرکت در احزاب ممنوع گردند. مشهور است که اگر سیاست از در ورودی به دادگاه وارد شود عدالت از پنجره فرار می‌کند.

قدرت و استقلال

مسؤولیت شدیدی که به این نحو برای قاضی مقرر است مقتضی استقلال و

قدرت اوست. در تاریخ اسلام فراوان دیده شده است که امیر و حتی خلیفه در محضر قاضی ایستاده‌اند. حتی خلفای طاغوتی نیز چنین منظره‌هایی را شاهد بوده و از ترس مردم نتوانسته‌اند جلو آن را بگیرند.

مسأله وظایف قوه قضائیه را طی نامه‌های مکرری به وزارت دادگستری یادآور شده و مشروحاً طی مقاله‌ای در مجله کانون وکلا، شماره (۱۳۵ - ۱۳۳) نوشته‌ام که اگر مجال مطالعه آن را داشتید تصوّر می‌کنم مفید باشد.

استقلال قاضی و قوه قضائیه در وحدت مراجع قضایی و قدرت تصمیم‌گیری و اجرایی است. تمام مراجعی که فعلاً در همه امور دخالت کرده، خود رأساً قضاوت کرده و خود بلافاصله اجرا می‌نمایند، باید مطیع قوه قضائیه باشند. تمام مراجع باید مجری رأی قاضی باشند.

مسئولیت مشترک

در هر انقلاب چون نظم قبلی ساقط می‌شود تا زمانی که نظام جدید مستقر نشده است حالت خاصی به وجود می‌آید که می‌توان گفت هیچ قانونی جز حصول هدف وجود ندارد. در این دوران کوتاه می‌توان گفت که حالت قدس و عظمت هدف وسیله را توجیه می‌کند. اما بعد از استقرار قانون و بعد از آنکه ملت قانون اساسی خود را تصویب کرد دیگر آن دوران بحرانی تمام شده است و نمی‌توان به بهانه انقلاب و عمل انقلابی حتی از یک حرف قانون اساسی تخطی کرد. شما رابط قوه قضائیه با دو قوه دیگر هستید و در عین حال ناظر قوه قضائیه در دولت بوده و با آنان مسئولیت مشترک دارید، به هیچ وجه به بهانه مصلحت‌اندیشی و عمل انقلابی نمی‌توان قانون اساسی را ندیده گرفت و تجاوز به این قانون به منزله قیام علیه جمهوری اسلامی است که شما به‌تکای مسئولیت مشترک موظف به تعقیب آن هستید.

تدوین، تفسیر و اجرای قوانین

چون رویه‌ای که اکنون اتخاذ شود برای آینده ملاک عمل خواهد بود، از طرفی دیگر رویه و قوانینی که از طرف وزارتخانه‌ها (و به طریق اولی دادگستری) اجرا و تهیه می‌شود باید منطبق با اصول و قانون اساسی باشد، رویه و مقررات مخالف را ملغی کنید.

در شرح و تفسیر و تحقق قانون اساسی بخصوص اصطلاحات خاصی که برای اولین بار مطرح می‌گردد باید دقت وافر معمول داشت و قوانین متعددی را که برای اجرای اصول قانون اساسی در مبحث قوه قضائیه باید تنظیم نمود با رعایت نکات زیرین تنظیم کرد:

الف - اصل ۱۶۹ مقرر می‌دارد: «هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعداً وضع می‌شود قابل مجازات نیست.» بدیهی است با توجه به لغت "وضع" منظور اصلی آن است که ملاک سنجش اعمال قوانینی خواهد بود که به تصویب مجلس برسد.

ب - اصل ۱۶۷ این نتیجه را با صراحت بیشتری بیان کرده، قاضی را موظف می‌نماید حکم قضیه را مستنداً به مواد قانونی مدونه صادر نماید.

ج - اختلاف فتاوی مجتهدین شیعه موجب آن است که عمل به همه آنها محال و یا موجب تفرقه و تشتت گردد. حقاً باید در این میان فتوای مورد تقلید اکثریت (که به صورت اکثریت آرای نمایندگان مجلس تجلی می‌کند) مورد عمل قرار گیرد.

د - بنابراین چون قاضی باید بتواند حکم دعوا را از قوانین مصوبه مجلس که به زبان فارسی است، استخراج کند لذا منظور از مجتهد و اجتهاد در همه جا معنای شرعی آن نیست؛ بلکه منظور آن است که قاضی از اصول کلی حقوق اسلامی مطلع بوده و قدرت استنباط داشته باشد و بتواند حکم قضیه را از قوانین فارسی مصوبه (مثلاً قانون مدنی که منطبق با شرع انور است یا قوانین جزایی که با عنایت به اصل

۱۶۹ قابل اجرا خواهد بود) استخراج نماید. هر جا به دنبال لغت قاضی صفت مجتهد اضافه شده است، این معنا مراد است.

بالعکس فی‌المثل در تعیین رئیس و دادستان دیوان عالی کشور که لغت قاضی به کار برده نشده است منظور قانون اساسی مجتهد به معنای شرعی آن می‌باشد که باید تمام صفات مذکور در مقبوله عمر بن حنظله را حایز باشد. منتها در این مورد چون قانون شرط "آگاه به امور قضایی" را اضافه می‌نماید، از این نظر مشورت با متخصصین امور قضایی یعنی قضات دیوان عالی کشور را شرط می‌داند، همان‌گونه که خداوند پیغمبر معصوم را که دچار اشتباه نمی‌شود و عمل او برای ما به عنوان سنت جنبه تشریح دارد امر به مشورت کرده، تصمیم او را که شارع است مشروط به مشورت نموده و خطاب به وی می‌فرماید: *و شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ!*

کارمندان و کادر اداری دادگستری

کادر اداری دادگستری را غالباً مردمان زحمتکش، امین و مطلع تشکیل می‌دهند. بعد از تصفیه لازم و دقیق می‌باید توجه خاصی به تأمین معیشت و امکان پیشرفت قانون مبذول داشت تا چرخ عدالت بهتر و تندتر بگردد.

اینان چون در طول کار به تجربیاتی نایل می‌شوند می‌باید امکان داد تا سوابق تجربی آنها در بسیاری موارد بتواند قائم مقام تحصیلات و مدرک تحصیلی گردیده پیشرفت آنان را تسهیل نماید و امکان استفاده بیشتر از تجربیات آنها فراهم شود. در این مسیر با امتحانات تجربی، نظری و عملی کارمندان را که صلاحیت علمی و اخلاقی آنان به تصویب شورای عالی قضایی برسد باید به کادر قضایی منتقل کرد و بدین طریق راه ورود در کادر قضایی برای صلاحای قوم باز می‌شود. بدیهی است احترام کادر قضایی باید کاملاً محفوظ بوده مراعات گردد و بنابر مثل "احترام

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹. با آنان مشورت کن؛ لیکن آنچه خود تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده.

امامزاده با متولّی است"، این کارمندان باید در تعظیم و تجلیل مقام قضا بکوشند.

وکالت

طبق اصل ۳۵ قانون اساسی هرکس حق دارد وکیل انتخاب کند و در این اصل که مطلق است هیچ محدودیتی ذکر نشده، و هیچ شرطی برای وکیل تعیین نگردیده؛ علی‌هذا به هرکس می‌توان وکالت داد و داشتن اطلاعات فقهی و حتی اعتقاد مذهبی نیز برای وکیل شرط نشده است، بنابراین هرکس که خون او مباح نباشد می‌تواند وکالتی را قبول کند.

گرچه در مقابل نصّ مرقوم نمی‌توان اجتهاد کرد، مع‌هذا ممکن است آنان که اجتهاد خویش را در مقابل نصّ معتبراً اجرا می‌نمایند؛ دخالت وکیل را لازم ندانسته و بلکه مضرّ بدانند، لذا توجّه شما را به نکات زیر جلب می‌نمایم:

الف - باتوجه به لزوم مؤکدانه بی‌طرفی قضات و هم‌تراز بودن کامل متداعیین (حتّی در اسم و عنوان) چون دادستان که متهم‌کننده است از سازمان وسیعی به نام دادسرا استفاده می‌کند و تمام اسناد دولتی و غیره را با اختیارات عظیمی تحت تسلط خود دارد، علی‌القاعده به متهمی که احیاناً زندانی بوده و اصطلاحاً "دستش از عرب و عجم کوتاه است" باید اختیار داد که بتواند از محیط خارج کسی را به‌عنوان وکیل برگزیند که این وکیل هم‌تراز دادستان و باهمان اختیارات انجام وظیفه نماید.

ب - در داستان‌های صدر اسلام مواردی ذکر شده است که حتّی شاهد - زنی آبتن - از ترس احضار به دادگاه سقط جنین نموده و بعد از بهبودی بر خلیفه وقت اقامه دعوی کرده است. به طریق اولی احتمال اینکه متهم از ترس و وحشت صدمه ببیند یا زبانش بند آید یا منطقس او را در دفاع صحیح از حقوق احتمالی اش یآوری نکند، بسیار است. در چنین وضعیتی مسلماً وکیل امین و معتمد می‌تواند او را یاری دهد و حتّی باکشف حقایق و عرضه صحیح واقعیات دادگاه را هم در اقامه عدل و انشای رأی منصفانه مساعدت نماید.

ج - در داستان‌های صدر اسلام موارد فراوانی وجود دارد که حکمی از خلیفه وقت - زمان قبل از خلافت علی (ع) - صادر می‌گردید و بعد از اطلاع، آن حضرت به کمک می‌شتافت و در واقع وکالتی از طرف متهم قضیه را روشن می‌کرد به نحوی که قاضی (خلیفه وقت) حکم را تصحیح می‌نمود. دخالت علی (ع) در این موارد به عنوان قاضی نبود بلکه به عنوان وکیل و یاور متهم و در عین حال مددکار قاضی بود.

د - هر متهمی حقوق قابل دفاعی دارد که چه بسا خود از آن مطلع نیست. وجود کیفیات مخفیه از قبیل فقر، جهل، تحریک پذیری و حتی عواطف عالیه و همچنین وجود یا عدم کیفیات مشدده موجب می‌شود در جرایم کاملاً مشابه نسبت به مجرمین مختلف باید آرای متفاوت صادر نمود. وکیل در واقع از حق قابل دفاع متهم دفاع می‌کند نه از جرم و این امر به انسانی کردن و اسلامی نمودن احکام کمک کرده و مطالعات علمی را در راه تحقق هدف‌های مرقوم در بندهای ۲، ۳، ۴ و علی‌الخصوص بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی تسهیل می‌نماید.

علی‌هذا گذشته از اینکه متهم هر شخصی را بخواهد می‌تواند به عنوان وکیل انتخاب نماید، وکلای دادگستری که تخصص و درجه‌ای از اجتهاد - به معنای قدرت استنباط حکم از قوانین مصوبه مجلس - داشته و صلاحیت اخلاقی آنان مورد تأیید سازمان رسمی و مستقل قرار گیرد بهتر خواهند توانست این وظیفه را اجرا کنند.

وجود سازمان مستقل و کانونی متشکل از وکلای امین و متخصص یاور دستگاه عدالت بوده و احیاناً قضات را که به هر جهت بشر بوده در معرض من شرّ الوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ^۱ قرار می‌گیرند، از انحراف محفوظ می‌دارد همان‌گونه که قضات شریف نیز وکلا را از انحراف حفظ می‌کنند.

۱. سوره ناس، آیات ۳-۵. از شر وسوسه شیطان که وسوسه اندیشه بد در دل مردمان افکند، چه آن شیطان از جنس جن باشد و یا از نوع انسان.

قانون یا خودکامگی؟!۱

نامه‌ای به جامعه روحانیت مبارز

بسمه تعالی

سلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

در روزنامه‌های روز شنبه ۱۳۵۹/۹/۱۵ خیر و عکسی منتشر شد که حاکی از توجه خاص آقایان به ضرورت اعتصام به "حبل الله" و احتراز از تفرق بود. آن جامعه محترم با مضاف‌الیه "مبارز" متصف شده است. در دوران طاغوت راه و روش این مبارزه مشخص بود: **وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ**؛ عبارتی صریح و روشن و مصداق آن واضح.

اما اکنون که باید **رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا** مصداق یابد، این مبارزه چگونه است؟ و ادامه اتصاف به صفت "مبارز" را در جامعه روحانیت چگونه تعبیر می‌فرمایید؟ قطعاً دستورالعمل فعلی این مبارزه آیه شریفه: **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَنفِرَ إِلَى**

۱. به دنباله اختلافات شدیدی که بین جناح‌های حاکم وقت وجود داشت، عده‌ای می‌کوشیدند که این اختلاف را مرتفع کرده و اگر نتوانند پرده‌ای بر آن بکشند. به همین مناسبت نامه‌ای به جامعه روحانیت مبارز نوشته و ارسال شد که در روزنامه جامه، شماره ۹۲، سال دوم، (پنج‌شنبه ۱۱ دی ماه ۱۳۵۹)، درج گردید.

آمرالله...^۱. خواهد بود و این مرحله مشکل‌تر از مراحل قبلی و دقیق‌تر از آن است؛ زیرا یاران و مؤمنان قبلی به دو طایفه تقسیم شده‌اند و احیاناً شما باید "بغی" را بررسی و محکوم کنید. امیدوارم در این مرحله نیز پیروز شوید و کماکان لیاقت اتصاف به صفت "مبارز" را حفظ نمایید.

۱. در عنوان خبر آمده بود که روحانیت مبارز قصد دارد بین "مسئولین امور" التیام دهد. ظاهراً استنشاق قریب شصت سال در فضا و از فضای طاغوت پرور متأسفانه در نسوج همه ما اثر گذاشته است. گویی ما نیز همانند قوم موسی (ع) باید چهل سال در تیه بمانیم تا نسل فعلی معدوم گردد و نسل دیگری که حتی یک لحظه فضای طاغوت را استشمام نکرده است پرورانده شود و به ارض موعود وارد گردد. مگر مردم بره و گوسفند هستند؟! مگر پیروی همه‌جانبه مردم از امام به‌عنوان یکی از "مسئولین امور" بود؟! چرا باید مردم را ندیده گرفت؟! آیا تصدّی امور مملکت نیز مانند تعیین سرپرست برای رادیو و تلویزیون است که آن را مال بلاصاحب یا بلاوارث و یا طفل یتیم و یا محجور تلقی کرده به‌عنوان امور حسبی در آن بدون نظر مردم دخالت نمود؟!!

اختلاف بین مسئولین امور نیست تا اگر آنان ساکت شوند و یا با هم در تقسیم صلاحیت‌ها مصالحه کردند تفرقه تمام شود. اختلاف در طرز فکر و استدلال و روش‌های متفاوت عملی است که احیاناً هر یک از مصادر امور ممکن است به‌عنوان مظهر یکی از این جریان‌ها جلوه‌گر شود. همان‌طور که امام هم بارها فرمودند: «میزان رأی مردم است». و حتی فرمایش امام در قانون اساسی نیز منعکس شده و مقام رهبری را با اقبال مردم دانسته است. باید از مسئولین چشم‌برگیرید و به مردم بنگرید. اگر مسئولین طرفدار یا مخالفی در میان مردم دارند، ان‌شاءالله معلول پخش آجیل و یا محروم کردن از آجیل نیست. برای طرز فکر و

۱. آیه ۹، سوره حجرات (و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میانشان آشتی نهید و اگر یک گروه بر دیگری سرکشی کرد، با آنکه سرکشی کرده است بجنگید تا به امر خداوند بازگردد...).

عمل آنان است و لذا به محض طرز کار و تفکر آنان جای طرفداران و مخالفینشان عوض خواهد شد. شما با آشتی دادن و احیاناً الزام به روبوسی آقایان شأن همه آنان را در اجتماع و نزد طرفدارانشان پایین خواهید آورد و خواهند گفت: ما را تقسیم کردند. مگر اینکه به موارد اصولی اختلاف دقیقاً رسیدگی و بدون جانبداری اعلام نظریه فرمایید.

۲. دو طرز فکر و متضادی که در جامعه دیده می شود و باید مورد نظر قرار گیرد، عبارت است از:

الف - گروهی به اتکای ولایت فقیه یا ادعای ولایت جزئی خود را مجاز می دانند هرگونه تصمیمی را که خود مصلحت دانسته و به زعم خویش مفید به حال انقلاب بدانند اتخاذ نمایند و در این تصمیم گیری قانون اساسی (و به طریق اولی قوانین عادی) را مانع نمی دانند و نقض آن را اندک می شمردند. گاهی مستمسک این طرز فکر آن است که قانون اساسی هنوز قابل تحقق نیست و تدریجاً باید اجرا گردد (به فضای باز سیاسی زمان طاغوت و اعطای تدریجی آزادی ها مختصر شباهتی دارد) لذا مانعی ندارد آنچه را مصلحت دانستیم انجام دهیم. تازه مرجع این مصلحت اندیشی ها و تصمیم گیری ها مشخص نیست و هرکس زودتر به فکر افتاد در هر کاری به خود حق دخالت می دهد.

ب - گروهی معتقدند قانون اساسی میثاق اجتماعی است که میان تمام ایرانیان منعقد شده است. گروهی از ایرانیان متدین به ادیان رسمی غیر اسلام بوده و برادران اهل سنت نیز عده کثیری را تشکیل می دهند. گرچه اینان نیز همه مطیع دربست امام می باشند، اما فقط به اعتبار این میثاق اجتماعی یعنی قانون اساسی است که تابع ولایت فقیه می باشند و هرگاه غیر قابل اجرا بودن قسمتی از قانون اساسی مستمسک خودکامگی ها قرار گیرد عده ای نیز بهانه خواهند آورد که تا تعیین و تصویب متمم قانون اساسی که خود امام هم وعده فرمودند، ولایت فقیه هم قابل اجرا نیست و به این طریق به دست دوستان نادان و دشمنان دانا و متدینین

(سایر مذاهب) متعصب بهانه داده خواهد شد که ادعای تعطیل این شاه بیت قانون اساسی را بنمایند و می دانیم چنین امری به هیچ وجه مصلحت نیست.

۳. متأسفانه - چه قبل و چه بعد از تصویب قانون اساسی - تخلف از قوانین و پایمال کردن حقوق قانونی و امنیت مردم کاملاً متداول بوده و هست. استانداران در محل هرچه تصمیم بگیرند انجام می دهند و حتی استانداری در حاشیه لایحه مصوبه شورای انقلاب صریحاً می نویسد: من این قانون را قبول ندارم و اجرا نمی کنم. از ورود مأمور منصوب در سازمانی با ژ ۳ ممانعت می شود. دادگاه‌هایی برخلاف قانون تأسیس می شود و قضاتی برخلاف قانون منصوب شده و رأی می دهند. شورای عالی قضایی برخلاف صلاحیت خود و با تجاوز به صلاحیت مجلس قانون می نویسد و نیز تمام امور اداری را به دست می گیرد. وزارت ارشاد ملی یکباره گروهی از کارکنان را برخلاف قانون و امنیت شغلی بیکار می کند و... هم اکنون گوشه‌ای از مضرات این قانون‌شکنی ظاهر شده است که مردم از بانک‌ها سلب اعتماد نموده پول خود را پس می گیرند. در همه خطابه‌ها و اعلامیه‌ها از مردم خواسته می شود که به بانک‌ها اعتماد نموده و پول خود را به آنها بسپارند. ولی اعتماد از دست رفته و امنیت متزلزل را با یک خطابه یا فتوا نمی توان اعاده نمود، زیرا مردم بیم دارند همان‌طور که شورای عالی قضایی یک ساعته قانون تصویب می کند پس فردا چه بسا مثلاً وزارت راه قانون بنویسد و پول‌های موجودی بانک را به بهانه ساختن راه‌های ضروری زمان جنگ (که این جنگ هم عجب بهانه‌ای شده است) برداشت کند یا مثلاً نهاد دیگری هرکس را که متجاوز از فلان مبلغ موجودی، مستکبر بشناسد و اموالش را مصادره کند یا فلان دادگاه او را احضار نموده، معادل پول بانک جریمه‌اش نماید.

هنوز تا دیر نشده است به همین میزان که زنگ خطر از یک گوشه به صدا درآمده است، گوش فرا داریم و مضرات آینده قانون‌شکنی را پیش‌بینی نموده از آن احتراز نماییم. مردم چرا یکپارچه علیه دشمن کافر می جنگند؟ ارتش، سپاه

پاسداران، بسیج و سایر نیروهای مسلح چرا جان خود را از دست می‌دهند؟ برای اینکه قانون اسلامی و قانون اساسی که به امضای امام نیز رسیده است بر مملکت حکومت کند. انتقاد، باعث تفرقه و دلسردی مبارزین نیست، بلکه انتقاد اعمال خلاف قانون را هدف قرار می‌دهد؛ و ارتکاب این‌گونه اعمال است که مبارزین را دلسرد و همگان را از آینده ناامید می‌سازند نه انتقاد سازنده و با حسن نیت، زیرا در مبارز این فکر به وجود می‌آید که من می‌جنگم اما فردا چه می‌شود؟ قانون یا خودکامگی؟

۴. بنابراین به نظر این جانب قوانین و بالاخص قانون اساسی دقیقاً و مو به مو باید اجرا گردد و این اجرا از روی خلوص نیت و اعتقاد کامل باشد و الا ظاهر سازی، محمل تراشی و کلاه شرعی فایده ندارد.

اگر هم قانون در مجلس تصویب شود و یا تفسیری مطابق میل گروهی به تأیید شورای نگهبان برسد، اما در معنا مخالف قانون اساسی و خواست قلبی ملت باشد؛ مردم در دل آن را قبول نخواهند کرد و عمل حتی ظاهراً قانونی را نیز تأیید نخواهند کرد. رضاخان و پسرش محمد رضا می‌تواند عبرت ما باشد. آنان نیز ظاهراً همه کارهای خود را با قانون تطبیق می‌دادند و هر تصمیمی داشتند بر ورقه‌ای نوشته و به کارخانه قانون سازی موسوم به مجلس شورای ملی می‌دادند و از آن طرف کارخانه به صورت قانون مدون تحویل می‌گرفتند. قانون تغییر لباس، قانون کشف حجاب الزامی، قانون تغییر تاریخ، قانون دادرسی‌های ارتش و... تصویب و اجرا گردید؛ اما هرگز مردم آنها را به عنوان قانون قبول نکردند. علی‌هذا منظور از اطاعت قانون اطاعت خالصانه است یعنی تطبیق عمل و نیت خود بر قانون نه تطبیق قانون بر عمل و اهداف خویش.

هم‌اکنون علی‌رغم صراحت قانونی اصول ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶ و فحوای سایر اصول، قانون اساسی در حدود صلاحیت رئیس جمهور تشکیک می‌شود و به مرجعی که همواره باید با آرای مستقیم لاقلاً پنجاه درصد

مردم (اقلاً با جمعیت فعلی ۱۱ میلیون نفر) انتخاب شود و ریاست قوه مجریه را دارد، اجازه مکاتبه مستقیم با وزارتخانه‌ها نمی‌دهند و یا با صراحت اصل ۷۴ که لوایح باید به تصویب هیأت دولت برسد در طرز تقدیم لوایح پیشنهادی شورای عالی قضایی به مجلس اظهار تردید می‌شود. علی‌رغم صراحت اصل ۱۵۷ که شورای عالی قضایی را به‌عنوان بالاترین مقام "قوه قضائیه" تعریف می‌کند، آن شورا تمام امور اداری و اجرایی را نیز قبضه کرده وزیر دادگستری را به یک منشی تنزل داده است. آن‌گاه برای امروز و فردا کردن و ادامه این تسلط می‌گویند باید شورای نگهبان نظر دهد؟ آیا عبارات فارسی سره و صریحی را که گذشته از حقوقدانان مملکت حتی به‌نظر سایر مردم و غیراهل فن نیز روشن و بدون ابهام است باید معنی کرد؟ شاید امید می‌دارند شورای نگهبان نیز تحت تأثیر جو حاکم و نظر کردن به صاحبان مناصب (و نه به صلاحیت قانونی خود منصب) نظری خاص و مطابق میل بدهد، ولی خدای نکرده اگر چنین شود (که چنین شد) پاسخ‌گوی این‌گونه تفاسیر در برابر نسل‌های آینده چه کسانی خواهند بود؟

همه به خاطر داریم مجلس شورای ملی رضاخانی شرط ایرانی الاصل بودن مادر ولیعهد را تفسیر کرد تا احياناً پسر متولد از فوزیه بتواند ولیعهد شود یا وزیر وقت دادگستری اصل ۸۲ متمم قانون اساسی درباره استقلال قضات را ظاهراً تفسیر و معناً توسط مجلس ملغی کرد و بسیاری دیگر از این‌گونه تفسیرها. همه دیدیم آن تفسیرها، آن‌گونه به اصطلاح قوانین، با مقننش به کجا رفت.

۵. بنابراین وظیفه رفع تفرقه و تشتت مقتضی آن است هر که را از قانون تخلف کرده است یا بر او چنین ادعایی شده است بدو مورد تحقیق و محاکمه خالصانه و بی‌غرضانه قرار داد. محاکمه عادلانه (حتی بی‌گناه) کسر شأن نمی‌کند. به‌خاطر آوریم شأن علی را از اینکه در برابر قاضی ایستاد نقصان نیافت، بلکه او را به‌عنوان نمونه عدالت اسلامی در جهان معرفی کرد و به اسلام عظمت بخشید. ما مدعیان تشیع نیز باید چنین باشیم. رسیدگی به تخلفات رئیس و دادستان دیوان

عالی کشور طبق قانون با هیأت عمومی آن دیوان است. دیوان کشور فعلی بعد از پیروزی انقلاب تشکیل گردید؛ بنابراین صلاحیت علمی و اخلاقی بررسی تخلفات منتسبه به اعضای شورای عالی قضایی را دارد.

اسهل و ارجح طرق آن است که در جلسه هیأت عمومی دیوان کشور، نظر آنان را با اخذ رأی مخفی جلب کرد. هرگاه ارتکاب تخلف از مقررات و تجاوز از صلاحیت قانونی به مقامی نسبت داده می شود باید مرجع قضایی اظهار نظر کند و این اظهار نظر در عین حال متضمن تفسیر قانون توسط متخصصین امر است و لذا اظهار نظر قضایی در چنین مواردی بر تفسیر مراجع مقتنه که جنبه سیاسی دارند رجحان دارد.

۶. منطقیاً هیأتی را که برای رفع اختلاف بین دو گروه انتخاب می شود نباید کلاً منتسب به یکی از طرفین باشد، بلکه باید هیأتی کاردان و بی طرف خارج از هر دو گروه مستقلاً و یا به معیت تعدادی مساوی از افراد دو گروه به مسأله پردازد تا نظریه او بتواند قبول عامه پیدا کند و حمل بر حفظ نوع نگردد. اگر کل هیأت از یک گروه باشد روش و نتیجه کار او ظاهراً برای وساطت، ولی در معنا برای تحکیم قدرت، یک طرفه خواهد بود و لذا منصفانه تلقی نخواهد شد و از قبول عامه برخوردار نخواهد بود.

۷. از موارد دیگری که موجب اختلاف است مسأله بازداشت‌ها و بررسی صحت آن، هم چنین مسأله شکنجه در زندان‌هاست. امیدواریم این شایعه نادرست از آب درآید. اما باید دید که اولاً شکنجه چیست و آنگاه مسأله را به برادرانی که با کمال خلوص نیت کار می کنند، اما آگاهی لازم ندارند، تفهیم نمود که طرز برخورد نامناسب با بازداشت شده و خانواده او، بی خبر گذاشتن خانواده بازداشتی طی مدتی طولانی، بلا تکلیف گذاشتن بازداشتی در مدتی غیرمتعارف و... همه مصداق شکنجه روانی محسوب می شود.

آقای دادستان کل حتی بدون مأموریت خاص هم طبق قانون موظف‌اند

مراقبت کنند که وضع زندان‌ها مناسب باشد بنابراین، مأموریت فعلی که به ایشان اعطا شده است تأییدی است نه انشایی. چون ایشان تاکنون هیچ گزارشی از موارد شکنجه نداده‌اند و بلکه به‌طور ضمنی وجود آن را نفی کرده‌اند، نظر ایشان بر بطلان این ادعاست و به‌منزله دادرسی هستند که قبلاً اظهار نظر کرده‌اند و لذا بسیار بجاست روحانیت مبارز نیز کسانی را که اظهار نظر نکرده و بی‌طرف هستند مأمور رسیدگی نماید.

نکته دیگری که در این مأموریت‌ها به چشم می‌خورد آن است که گویی عملاً در نود و چند درصد از موارد تلبس به لباس روحانیت شرط است و متأسفانه اشتراط عملی و ضمنی چنین شرطی به ضرر انقلاب اسلامی، مضرّ به وحدت ملت و مخلّ انقیاد باطنی آنها می‌باشد.

این نکات را که به خاطر رسید لازم دانستم عرضه کنم و در خاتمه اضافه می‌نمایم متأسفانه بسیاری از کسانی که دم از وحدت می‌زنند اعمال تفرقه‌انگیز مرتکب شده و آن‌گاه انتقادات را تفرقه‌انگیز می‌دانند و سعی دارند با شیوه‌های غیرقانونی مصلحت‌اندیشی خویش را بر کرسی بنشانند و خطر عظیم تفرقه را که بر زبان می‌آورند در دل احساس نمی‌نمایند و بالعکس غالب انتقادات و آنها که مستدل است از جانب کسانی است که از سوز دل برمی‌آید و حسرت و وحدت دوران مبارزه را که در پیروی همگانی از امام جلوه‌گر شد در دل دارند.

آیت‌الله مهدوی کنی با واقع‌بینی خود در جمع استانداران فرمودند: «نارضایی واقعیتی است که نمی‌توان نادیده گرفت». این نارضایتی از کمبود قند و شکر یا تخم‌مرغ و امثالهم، از کمی حقوق و سایر مسائل مادی، منحصرأ نیست و ملت خوشبختانه در راه نجات انقلاب همه این سختی‌ها را تحمل می‌کند. نارضایتی از عدم امنیت قضایی، شغلی به‌طور خلاصه از قانون‌شکنی و لگدمال کردن قانون‌اساسی است. ملت علاقه‌مند و فداکار در مقام اطاعت از اوامر امام، در مقام پیروی از نظم و تجلیل از دولتمردان خود خم می‌شود که دست آنان را ببوسد، ولی

قانون اساسی مورد تأیید نود و هشت درصد مردم و مزین به امضای امام را میچاله شده در دست آنها می‌بیند، بهت زده شده، منصرف می‌گردد. آن‌گاه به هشدار و انتقاد سازنده می‌پردازد ولی می‌بیند نه تنها بلا اثر است و گوش شنوایی نیست بلکه متأسفانه این احساس به او دست می‌دهد که گویی عمد در قانون‌شکنی است و کاری را که می‌توان از طریق صحیح انجام داد گویا برای کوبیدن میخ قدرت عمداً از طریق غیرقانونی انجام می‌شود. قانون مجازاتی را که شورای عالی قضایی تصویب کرد فوریتی نداشت و هنوز هم عملاً اجرای آن ضرورت پیدا نکرده است لذا ممکن بود آن را با قید چند فوریت به مجلس تقدیم نمود یا احیاناً با اختیاراتی که برای کمیسیون‌های مجلس می‌توان گرفت آن را در فاصله کوتاهی به تصویب رساند. این روش طنز مشهور " وفسختها" را متبادر به ذهن می‌سازد.

در همان جمع آقای مهدوی کنی گفتند: نباید از اعمال خلاف قانون هیچ کس حمایت کرد. امیدوارم این گفته ایشان توأم با عمل باشد و در همه جا ناظر اجرای آن باشیم. متأسفانه آقای رجایی نخست‌وزیر صریحاً در مشهد خطاب به سپاه پاسداران فرمودند: «هرکس از نهادهای انقلاب انتقاد می‌کند... است». به خاطر ندارم لغت ضد انقلاب یا چه لغت مشابه دیگری به کار بردند. نمی‌دانم حرف آقای رجایی را باور کنیم یا آقای مهدوی کنی را. ولی گویی در عمل حرف آقای رجایی از نفوذ کلام بیشتری در این مورد برخوردار است و مبنای اقدامات و عمل قرار گرفته است. وحدتی که در دوران مبارزه انقلابی بین مردم به وجود آمده بود چگونه ایجاد شد؟ جز از راه حکومت امام بر دل‌های مردم و بدون هیچ‌گونه الزام و تهدید؟ موکلی داشتم، دانشجویی ارمنی، که در تظاهرات برای درخواست مراجعت امام شرکت کرده و زندانی شده بود. وی در دادگاه می‌گفت: آقای خمینی رهبر همه ما ایرانیان هستند و هرچه دستور دهند برای ما مطاع است.

اگر بخواهید رفع اختلاف و ایجاد وحدت را در خوابانیدن سروصدا و خفه کردن انتقادات و ممانعت جراید از چاپ این‌گونه مطالب خلاصه کنید - ولو

در کوتاه مدت فرضاً موفق شوید - اما در درازمدت خود و ملت اسلام را نابود خواهید ساخت. امیدوارم هیأت‌هایی که برای کوشش و روشن کردن مردم و بالنتیجه ایجاد وحدت و الفت دل‌ها مأمور می‌شوند، خود از قانون‌شکنان نباشند و عمل آنان موجب تفرقه و شکاف عمیق در دل‌ها نباشد. امیدوارم نتیجه کار آنها یادآور داستان مشهور فیل و فیلبان و بازرس‌های مکرر یا داستان حمام جن‌دار نباشد. در خاتمه توفیق آنان را آرزومندم.

والسّلام علی من اتّبع الهدی

نماز جمعه و وحدت آفرین یا وحدت شکن؟!۱

نماز جمعه بهترین جلوه عبادی، سیاسی نظام اسلامی است. جامع تفرقه‌ها، مزگی اخلاق و معلّم حکمت باید باشد. مستحبّ است (بنا به عقیده صاحب جامع عباسی) زندانیان را نیز به نماز جمعه حاضر کنند تا خطبه‌های آن برای تزکیه آنان مفید باشد و بعد از نماز نیز به پرونده آنها رسیدگی شود. متأسفانه نماز جمعه در وضع فعلی بالعکس غالباً مرکز ارتکاب تهمت، افترا و غیبت علنی است و غالباً بعد از هر جمعه تفرقه جدیدی در جامعه بروز می‌کند.

مردم مسلمان و معتقد صرفاً بنا به فرمان امام در نماز حاضر می‌گردند و فرمان امامت جمعه را به منزله تعدیل امام جمعه تلقی می‌نمایند. چشم و گوش و نیز صفحه ضمیر پاک و سفید مأمومین، امانت الهی است. چرا با این ودیعه بازی می‌شود، برخلاف شرط امانت آنچه در مسیر غلط و خودکامگی و انحصارجویی یاران می‌باشد بر اذهان پاک مستمعین تحمیل می‌گردد. نه تنها خطاهایی از این قبیل در خطبه‌ها غالباً مشهود است بلکه هر بار ناطقی آن چنانی به عنوان سخنران

۱. به دنبال نامه‌هایی که در مورد نماز جمعه نوشته بودم، به منظور جلب نظر عموم به آن مطالب مقاله‌ای نوشته که در روزنامه‌های وقت (میزان ۱۳۵۹/۱۱/۵ - جاما ۱۳۵۹/۱۱/۱۶) درج گردید. روزنامه جاما، ۱۶ بهمن، مقاله‌ای با عنوان "نکته‌ها" داشت که مقدمه مسائلی را مطرح ساخته و سپس عین نامه این جانب را درج کرده بود. مطالب مقدماتی آن مقاله نیز درج می‌شود.

قبل از نماز با ضمیر خالص و پاک مأمومین بازی می‌کند و آنان را دچار خطای تشخیص می‌نماید ناموس الهی اقتضا دارد هر که باد بکارد طوفان درو می‌کند.

در حدود شاید یک سال قبل که امید فراوان تری به نماز جمعه بسته بودیم نامه‌ای به دفتر امام نوشتم و تشکیل ستادی مشترک از ائمه جمعه را پیشنهاد کرده و سؤالاتی مذهبی نیز مطرح نموده بودم که متأسفانه پاسخی دریافت نداشتم.

بعداً نامه‌ای به حضرت آیت الله منتظری نوشته و پیشنهاداتی در این زمینه کردم. منتها چون معتقدم همان‌گونه که امام گفته‌اند: «میزان رأی مردم است» و چون این مطلب در قانون اساسی نیز مکرراً تأیید شده است - فی‌المثل در مقدمه قانون می‌گوید: «براساس ولایت امر امامت مستمر قانون اساسی زمینه تحقیق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به رهبری شناخته شود» و یا اصل ۱۰۷ که می‌گوید: «هرگاه یکی از فقها واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان‌گونه که در مورد مرجع عالی قدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است» - علی‌هذا برای جلب نظر مأمومین و عرضه نظرات خود بر این میزان قانونی ملخص آن نامه را می‌آورم:

«بسمه تعالی - بعدالعنوان چند نکته مختصر به‌خاطر رسیدن آن مفید به‌نظر می‌رسد:

۱. چون خطبه‌های نماز جمعه جزء نماز است و رعایت آداب نماز - جز آنچه واجب است - قدر متیقن استحباب دارد و نیز بارها این نکته یادآوری شده است علی‌هذا:

الف - از لحاظ احتیاط شرعی ترتیبی داده شود که اگر هم شروع خطبه قبل از زوال است لا اقل آخرین لحظات خطبه اول به حلول وقت نماز ظهر برسد.

ب - از لحظات جلوس مؤمنین در صفوف هیچ‌کس از بین صف‌ها عبور نکند، هیچ‌گونه روزنامه و اعلامیه‌ای پخش نشود تا موجب تفرقه حواس مردم نگردد.

نماز جمعه فقط یک میتینگ سیاسی به معنای فرنگی آن نیست بلکه (عبادی - سیاسی) است که قصد قربت شرط است و تمرکز حواس لازم.

ج - تمام شعارها و درودهایی که بیان آنها مبطل نماز است، ممنوع گردد. به سکوت کامل بهتر می توان عظمت نماز جمعه را ظاهر و موجب تجلیل آن گردید. ۲. از لحاظ صف بندی جماعت و تنظیم آن به نحوی گردد که عظمت، نظم و انسجام نماز کورکننده چشم دشمن حسود باشد.

الف - در اماکنی فی المثل دانشگاه تهران که قبله نسبت به اضلاع محوطه انحراف دارد، خطوط سفید (مانند خطوط راهنمایی و رانندگی خیابانها) محل صفها را معین کند.

ب - توجه داده شود و تأکید گردد که پای همه مأمومین در حال قیام محاذی همان خط قرار گیرد تا صورت ظاهر (بنیان مرصوص) نیز حفظ گردد.

۳. چون اسلام در عین حال که به سیاست و اداره مملکت اسلامی توجه خاصی دارد از هدف اصلی بعثت که تعلیم مکارم اخلاقی و تعالی روح مؤمنین است لحظه ای غفلت نمی کند، ترتیبی داده شود که در یکی از خطب به مسائل سیاسی، اجتماعی پرداخته شود و دو خطبه واقعی باشد نه اینکه معنای یک خطبه باشد که با یک قیام و قعود ظاهراً به دو قطعه تقسیم گردد.

۴. ستاد مشترکی برای نمازهای جمعه سراسر کشور تشکیل شود تا برنامه دقیق و کلاسیک خطبه ها و خط مستقیم آن تعیین گردد به طوری که مجموعه خطبه ها درس منظم و مدونی باشد از شناخت اسلام، شناخت و قضاوت بی طرفانه نسبت به وقایع جاری جهان و بالاخص جهان اسلام. در وضع فعلی خطبه های شهرهای مختلف با هم متفاوت و چه بسا متضاد است و خط مستقیمی را دنبال نمی کند.

۵. از لحاظ جمع فتاوی مختلف و از لحاظ رعایت اضعف مأمومین و اینکه همه مشتاقان بتوانند با وجود ضعف های جسمی شرکت کنند:

الف - محل‌های سرپوشیده ولو به مساحت کم (برای اشخاص مسن، معلول،...) تهیه شود.

ب - بعد از پایان نماز جمعه مراسم خاتمه یابد و نماز عصر با نماز جمعه جمع نشود و جمعیت متفرق گردد.

ج - از ایراد سخنرانی که وقت زیادی می‌گیرد خودداری شود.

۶ - برای اینکه نماز جمعه واقعاً جمع‌کننده و جامع باشد و بتواند دل‌ها را به هم الفت دهد تا عظمت روزافزون آن خاری به چشم دشمنان اسلام باشد:

الف - چون کلیه مراسم نماز جمعه و هم‌چنین طرز بیان و محتوای خطبه‌ها برای مردم به عنوان مدل زندگی اسلامی مورد پیروی قرار می‌گیرد، باید در تطهیر آن کوشش فراوان داشت لذا اکیداً به ائمه جمعه یادآوری شود که در نماز جمعه به هیچ‌وجه به جواب‌گویی نپردازند و به دفاع از خود یا از موضوع خاص سیاسی شخصی یا حزبی و حمله به دیگران مشغول نشوند، زیرا این تریبون باید جامع باشد نه فارق؛ و به‌علاوه از انصاف و اخلاق اسلامی به دور است که از خطبه نماز جمعه در چنین هدفی استفاده شود و حتی محل غیبت و افترا که حرام شرعی است (از طرف امام و مأمومین) گردد.

ب - دعوت سخنران و انجام سخنرانی بخصوص آنکه همیشه سخنران از یک گروه خاص باشد از بی‌طرف بودن و جامعیت مراسم نماز جمعه می‌کاهد و این تصوّر غلط را در ذهن مردم ایجاد می‌کند که این کرسی را در اختیار یاران قرار می‌دهند تا از حالت خلوص و تسلیم معنوی مأمومین به منظور القای افکاری خاص استفاده شود و بدین نحو تبلیغات زهرآگین ضد انقلاب زمینه‌ای مساعد می‌یابد.

ج - پخش اعلامیه‌ها و هم‌چنین تنظیم و امضای استشهادیه و طومار در روز جمعه و محلّ نماز جمعه اکیداً ممنوع شده و متخلف مجازات گردد.»

خدایا^۱

خدایا اکنون این نامه را به پیشگاه باعظمت تو تقدیم می‌کنم. همچون آن شبان ساده‌دلی که موسی (ع) را ملاقات کرد. با همان زبان عامیانه با تو سخن می‌گویم. ما را ببخش و بر ما مگیر.

خدایا بس که به بندگان تو نامه نوشتیم، مقاله و پیام دادیم، صفحات روزنامه‌ها را پر کردیم، خسته شدیم. چشم بینایی که آنها را بخواند و زندگانی بندگان را ببیند یا گوش شنوایی که فریادها را بشنود یا قلب رئوفی و فکر سلیمی که ببیند و ندیدیم. گویی ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة^۲ را در مورد ما گفته‌ای. از تو مسألت می‌کنیم که این پرده را خود برداری.

خدایا قطعاً همه چیز از گناه ما است که به تار عنکبوت متوسل می‌شویم. گناه از ما است که فرمایش تو را (مَثَلُ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)^۳ فراموش کرده‌ایم و تو را نمی‌بینیم زیرا حجاب خودخواهی، جاه‌طلبی، حب مال و جاه و دوستی‌ها جلو

۱. این مناجات در شماره ۹ بهمن ۱۳۵۹ روزنامه جاما با عنوان "نیایش" درج شد. روزنامه انقلاب اسلامی نیز در شماره ۱۳۵۹/۱۲/۴ آن را با عنوان "خدایا" درج کرد. روزنامه میزان نیز آن را نقل کرد.

۲. سوره بقره، آیه ۷. خداوند بر دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌هایشان مهر زده است.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۴۱. مثل کسانی که به جز خدا کسی را به ولایت قبول کرده‌اند مانند مثل عنکبوت است که خانه‌ای از تار برای خود می‌تند و حال آنکه سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است.

چشمان را گرفته است. خدایا چشمانمان را باز کن که جز تو نبینیم و امید مستقل خود را از بندگانت قطع کنیم و به آنان متوسل نشویم جز به اعتبار بندگی تو. خدایا، ما را ببخش که گفته تو (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ...) ^۱ را نشنیدیم. درحالی که دستور می‌دهی همهٔ بندگان خداشناس را به هماهنگی و وحدت و یکتاپرستی دعوت کنیم، بالعکس از جزیی‌ترین امری بهانهٔ تفرقه بین خود را می‌آفرینیم. نماز جمعه که مظهر عبادی - سیاسی اسلام بوده، باید وحدت آفرین باشد اما برای ما تفرقه‌افکن گردیده است. این سنت الهی در مقام ما به ضد خود ما تغییر یافته است. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ. ^۲

هرکس، هر گروه، هر فرقه و حزب جز خود را نمی‌بیند و جز خود را مستحق حیات یا لایق مقام انسانیت نمی‌داند. لغات باعظمتی هم چون برادر، انقلاب مکتب، عدالت، آزادی مبتذل شده است. چماقداران از یک سو با اتکای به این لغات بدون توجه به معنا و از سوی دیگر با چماق‌های کله‌شکن مسلح می‌شوند. خدایا، این همه تهمت، افتراء، غیبت با سوءاستفاده از تریبون‌های مردمی ارتکاب می‌یابند. گناه آنها را فقط به پای مرتکبین آن بنویس و فقط آنها را مجازات کن. ما مردم ساده‌دل که با ضمیر صاف صفحه سفید قلب خود را در اختیار این جاه‌طلبی‌ها، انحصارجویی‌ها می‌گذاریم تا هر نقشی را بخواهند در آن حک کنند، گناهکاریم. اما از درگاه تو می‌خواهیم گناه عظیم ما را اندک شمرده و بر ما نگیری و جامعه اسلامی ما را نابود مگردانی.

خدایا، اقرار می‌کنیم که به درگاه تو مقصّریم. از سالروز رحلت پیامبر بزرگوار و سبط او برای تهمت زدن و تفرقه بین مسلمین استفاده می‌کنیم و ناطق، به جای

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴. ای اهل کتاب بیایید در مشترکات خود با هم متحد باشیم که جز خدا نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا ارباب نگیرند.

۲. خدایا گناहانی را که موجب تغییر نعمت‌ها می‌شود بر من ببخش.

لغات اصیل اسلامی، لقمه‌های آماده دشمنان ملت را به خورد ما می‌دهد. درحالی که لغت لیبرال را چند بار استعمال کرده و در هر بار غلط تلفظ می‌کند (با جزم حرف "ب" مانند قرص لیبراکس) و درحالی که از تلفظ صحیح این لغت فرنگی عاجز است به شرح معانی آن می‌پردازد و آن را به چماق تکفیر بدل می‌سازد. اما ما مردم ساده دل را ببخش زیرا امیدوار بودیم و تصوّر می‌کردیم با حضور در این مراسم از پیغمبر بزرگوار و سبط جلیل او تجلیل می‌کنیم. نمی‌دانستیم حضور در مجلس غیبت و افترا، مشاهده و استماع گناه و عدم اعتراض بدان مستحقّ کیفر است. ما را ببخش و نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصِّحَّةُ وَالْأَمَانُ^۱ را به‌عنوان کیفر از ما مگیر، جامعه اسلامی ما را از اضمحلال دور گردان.

خدایا، گفته‌های لغو فراوانی که مصداق لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ کَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ^۲ می‌باشد می‌شنویم. خدایا این‌گونه نغمه‌ها را که خود آن را کَبْرًا مَقْتًا توصیف کرده‌ای خاموش ساز و خفه کن. خدایا درحالی که امام امت از خطاها، نقض قانون‌ها، تجاوزات و اعمال خلاف اسلام که احیاناً ارتکاب یافته است، تبری می‌جوید ولی باز هم بدون هیچ‌گونه تغییر یا ترمزی همان کاسه از همان آش پر شده و به حلقوم ما سرازیر می‌گردد. همواره نیز مسؤولیت تمام آنها از طرف مسؤولین و مرتکبین متوجّه امام امت می‌گردد.

خدایا، ما مردم و اسلام عزیز را، میهنمان را حفظ فرما و نعمت فردی سلامتی و نعمت جمعی امنیت قضایی را به ما بازگردان. گرچه عدالت تو ایجاب می‌کند هر فرد یا جامعه نتیجه روش گذشته‌ها را ببیند، اما در دوران مبارزه انقلاب اسلامی ما همه جا و همه وقت فضل و کرم تو به دادمان رسید و گردش امور به نفع ما چرخید. خدایا این کرم و فضل را موجب غرور یا تنبلی ما نکن و ما را به خطاب یا

۱. دو نعمت قدرش بر ما مجهول است سلامتی و امنیت.

۲. سوره صَفّ، آیات ۳-۲. چرا چیزی به زبان می‌گویند و در مقام عمل خلاف آن می‌کنید. (بترسید) از این عمل که سخنی بگویند و خلاف آن کنید که بسیار سخت خدا را به خشم و غضب می‌آورد.

آیها الانسانُ ما عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ^۱ مخاطب نفرما و کماکان با فضل و کرم خود رفتار کن زیرا ما گناهکاران را طاقت عدل الهی نیست.

خدایا ملت ما را از خطر متملقین حفظ فرما. می دانیم آن قدر زبان تملق رایج شده است که قبح آن از نظر ما رفته و حتی تجلیل و یادبود شهدا نیز برای چاپلوسی و خودشیرینی موقعیت مناسبی گردیده است. گرچه چاپلوس از زمین و هوا برای خود موقعیت می آفریند.

خدایا دومین بنده مقرب تو علی (ع) از شر متملقین به تو پناه می برد و می خواست به این طریق عظمت خطر را تا ابدالآباد به امت خویش بفهماند. جایی که عقاب پر بریزد، از پشه لاغری چه خیزد؟ خدایا به حق همان بنده خاص درگاہت اندکی از آن فکر پایان بین و روشن نگر به ما بده و این خطر عظیم را از همه آحاد و افراد ما مردم دور بگردان.

خدایا جنگ تحمیلی را به نفع اسلام و ایران خاتمه ده. ثبات قدم را نصیب ما گردان و پیروزی نهایی را که نتیجه ثبات قدم و مشیت خود قرار داده ای به ما ارزانی فرما.

خدایا ارتش ما، پاسداران خالص و صمیمی و همه رزمندگان خالص دیگر را مؤید بدار و بر خلوص نیت و درک آنان بیفزا.

خدایا، ضمیرهای صاف و صفحه های سفید دل این مبارزان عزیز را از ادراکات غلط، اشتباهاتی که عمداً و یا احیاناً ناآگاهانه بر ذهن آنها تحمیل می شود و موجب می گردد - درحالی که دل آنها با توست عمل آنها از صراط مستقیم منحرف گردد - مصون و محفوظ بدار.

خدایا، آزادی و استقلال را که مستلزم جمهوری اسلامی اصیل است و جزء لازم و لایتنجزای آن می باشد، در مملکت ما مستقر بگردان. نظام مردم سالاری

۱. سوره انفطار، آیه ۶. ای انسان چه چیز تو را به خداوند کریم غزه کرد؟

واقعی را که هدف ماست از بیماری کلی دمکراسی‌های تاریخ - یعنی عوام‌فریبی، ناآگاه‌نگه‌داشتن توده مردم و ادعای قیمومت بر آنان - حفظ‌کن تا به سرنوشت سایر نظام‌های اصیل و انسانی که دچار انحطاط شدند دچار نشود.

خدایا به ما دیده‌خداییین و فکر روشنی اعطاکن تا تقلید واجب شرعی را از تقلید حرام شرعی تمیز دهیم و مصداق «خلق را تقلیدشان بر باد داد» نشویم و با این طریق حلال را به حرام و حرام را به حلال مبدل نسازیم.

خدایا، ما به امید تو و به اشتیاق ولایت تو آثار طاغوت را به فوریت از همه جا - از روی کاغذها، اوراق بهادار (به جز تمبرهای پستی که توفیق نیافتیم) - محو کردیم.

خدایا، در اشتیاق به محو آثار ظاهری طاغوت حتی از مسلمین صدر اسلام نیز پیشی گرفتیم. آنان با فتح مصر گورستان فراعنه (اهرام ثلاثه) و سنگ نبشته‌های آن را باقی گذاشتند، اما نفرت ما از طاغوت و فرعون دوران تا بدان حد بود که سنگ گور ناصرالدین شاه را گم و گور کردیم و ساختمان محل قبر رضاخان قلدر را خراب نمودیم.

خدایا آثار ظاهری طاغوت را در جامعه از بین بردیم، از تو می‌خواهیم به ما توفیق دهی آثار درونی و روحی طاغوت را نیز در جامعه از بین ببریم و آن تخت سلطنتی که طاغوت در گوشه و زوایای فکر عمل و عادات ما مستقر ساخته است سرنگون سازیم.

خدایا شهید پاک انقلاب، مرحوم استاد مطهری، خدماتی را که ایرانیان برای اعتلای اسلام کرده‌اند و اثر مکتب اسلام را در ایران در کتابی به نام خدمات متقابل اسلام و ایران، جمع‌آوری کرد. گویی اکنون بعضی در صدند ایران و اسلام را چنان عرضه کنند و مسیر تاریخ را چنان تعیین کنند که تألیف کتابی به نام ضربات متقابل اسلام و ایران ضرورت یابد. خداوندا مسیر تاریخ واقعی اسلام را حفظ فرما و طرفین را از این ضربات محفوظ بدار.

تملق‌گو وارث شهید؟!۱

مادری، نیک زنی، در ولایت ما بعد از فوت همسرش سه فرزند صغیر خود را در یتیمی با زحمت‌کشی و از نان حلال خود بزرگ کرد که ارشد آنان در نیروی هوایی به خدمت اشتغال ورزید. با مختصر حقوقی که می‌گرفت در آن راه بود که تا بتواند به جبران گذشته به خدمت مادر قیام کند و او را از زحمت‌کشی مستغنی سازد. از شیر مادر، نان حلال و در محیط محلی سراسر ایمان به اسلام بزرگ شد و دین خود را ادا کرد.

چندی قبل سراغ او را گرفتم. گفتند: علیرضا دهقانی در جنگ و به خاطر وطن و اسلام شهید شد و جنازه‌اش را برحسب وصیت خود او به بیدخت گناباد مولدش بردند و به مادرش تحویل دادند. مادر که روح پاکی را به امانت از خداوند تحویل گرفته بود، در کمال امانت‌داری آن را به خالقش پس داد. خداوند اجر شهید را بیفزاید و به مادرش نیز صبر و طاقت عطا کند.

گمنام زیست و گمنام مرد. با شرافت و انسانیت اسلام پرورش یافت و با رشادت و شهامت مسلمین صدر اسلام شهید گردید. همانند شهدای گمنام بدر و احد و سایر غزوات، یا مانند آن برادر عرب که خلیفه را به شمشیر حواله داد و

بدون اینکه خود شناخته شود اسلام راستین را به ما و نسل‌های آینده شناساند؛ رضی الله عنهم.

غیر از این شهید گمنام شهدای فراوان دیگری نیز در ولایت ما - و به طریق اولی در تمام ایران - یقیناً هست که من توفیق زیارت آنها را نداشته‌ام و از شهادت آنها مطلع نشده‌ام که به بازماندگان همه آن سروران تسلیت می‌گویم.

در همین ایام روزنامه‌ها را ورق می‌زدم. سر تا پا اعلان‌هایی بود که به فلان و بهمان شخصیت، شهادت فلان وابسته او را تسلیت و تبریک گفته بودند.

از هر گوشه، بسیاری رجال و غیررجال مجالس ترحیم گذاشته، انجمن‌ها و جمعیت‌ها و... پیام‌های غزا در مدیحه‌سرایی شهید و بازمانده او تلگراف کرده و یا به صورت نامه و بیانیه منتشر ساخته بودند.

چه بسا ما از روی قضاوت ظاهر و توجه به صورت ظاهر کسی، او را مغضوب الهی فرض کرده‌ایم و حال اینکه جای او در اعلیٰ علیین بوده است. هم‌چنین تقدّم و تأخّر معنوی شهدا و صالحین نیز به طریق اولی بر ما مکتوم است. چه بسا پیرو واقعی حضرت صادق (ع) و با جامه فاخر بهشتی باشد و بالعکس با تشبّه به صورت ظاهر علی (ع) و لباس مندرس از خوارج بوده و در دوزخ جای گیرد. لذا بحث من در ارزشیابی و درجه‌بندی شهدا نیست بلکه آنچه مرا متأثر می‌سازد بقای همان روحیه طاغوتی و خصیصه مدیحه‌سرایی است که یادگار سال طاغوت پروری بوده است. تملق و مدهانه آن‌قدر خطرناک است که ممکن است شخصی را از اعلیٰ علیین به اسفل السافلین سوق دهد. وقتی می‌بینیم علی (ع) - که معصوم بوده و بنا به اراده الهی از خطا مصون است - تملق‌گویان را با توپ و تشر از دور و بر خود دور می‌کند و گروهی را که حسب عادت دربار سلاطین به مدهانه او اقدام کرده‌اند از خود طرد می‌کند، باید به عظمت خطر تملق پی ببریم.

عظمت خطر تملق تا آنجاست که همین متملقین معاویه را کمک نمودند: احادیث جعل کردند، بلندگوها، انجمن‌ها و جمعیت‌های خود را در اختیار او

گذاشتند تا بتواند خود را به مقام فرعونى برساند و آن چنان واقعیت‌ها را در ذهن مردم وارونه سازد که آنان از شهادت علی (ع) در محراب مسجد و حین نماز تعجب کنند و از یکدیگر پرسند مگر علی نماز می‌خواند؟!!

همین متملقین و انقلابیون بعد از انقلاب مشغول بوده و هستند که امام امت فرزند صوری و معنوی مولا علی (ع) را نیز به همان سرنوشت جدش دچار سازند، اما آن اشتباه دیری نیاید و این اشتباه ان شاء الله تحقق نخواهد یافت.

درحینی که اولین جلسه مجلس در حضور امام تشکیل شد و مردم پای تلویزیون آن تملقات چندش آور را از خطیب شهیر شنیدند، بلافاصله گفته امام را استماع کردند که با فروتنی خاص و با رعایت ادب اسلامی بدون ناسزاگویی آن تملقات را نقش بر آب ساخت. زیرا مشاهده فرمود دویست و چند نفر حاضرین هیچ کدام دم بر نیاوردند و این خطر را تذکر ندادند (بسیاری از آنان نتیجه اعانت بر اثم را دیدند) یا بار دیگر که وعاظ در حضور وی شعار (ما همه سرباز توایم خمینی...) را سر دادند با حالت اندکی قهرآلود فریاد زد: «نه من سرباز توأم و نه تو سرباز من... همه مان سرباز امام زمان هستیم». یا بار دیگری که تصریح فرمود: «به من اگر خدمتگزار بگویند بهتر است تا بگویند رهبر...».

ولی نشانه تملق‌گران آن است که حتی به این دستورات خود امام نیز گوش نمی‌دهند و دست از تملق‌گویی بر نمی‌دارند. تملق‌گو شعارش این است که «هر که درب باشد ما دالانیم». اگر می‌خواهید مداهنه را تشخیص دهید، ای دولتمردانی که پیام‌ها و اعلانات به افتخار شما صادر می‌شود، چند روزی استعفا دهید؛ این قدرت مطلقه‌ای که همه را از شما می‌ترساند و متملق را به سوی شما جذب می‌کند ترک کنید، آن‌گاه ببینید این "مگسان گرد شیرینی" مانند حباب هوا ناپدید می‌شوند.

متأسفانه این مهم‌ترین نشانه و خصیصه دوران طاعوت هنوز در "انفس" ما تغییر نیافته است و از آن بدتر به جای درمان و کوشش در تغییر آن، رادیو تلویزیون و جراید و بسیاری از دولتمردان نیز صریحاً یا به‌طور ضمنی باگفتار یا

کردار خود آن را ترویج می‌کنند و به اثردهای نفس اماره ملت غذا می‌رسانند. من امیدوارم لاقل در مسأله جنگ و شهادت این خصیصه خودنمایی نکند. دستگاه باری تعالی پارتی بردار نیست و اسلام را برای آن فرستاده است که در دنیا نیز همین حکومت الهی را مستقر سازد.

من به تمام شهدای راه اسلام و ایران - بخصوص شهدای گمنامی که تمام اجر خود را از خداوند می‌خواهند و حتی به اندازه برقراری یک مجلس یادبود از خلق خدا مزد نمی‌خواهند - درود می‌فرستم. خدا را به حرمت خون کلیه شهیدان تاریخ سوگند می‌دهم که به ما مردم توفیق بدهد جان خود را در راه اعلای کلمه حق به حق تسلیم نماییم و در زندگی این دنیا که پل صراطی است به سوی آخرت، ما را از خطا و لغزش از چپ و راست حفظ فرماید. آمین.

استقلال قوه قضائیه بی طرفی قضات^۱

مسأله استقلال قوه قضائیه از نفوذ سیاست خاص مملکت و دولتمردان و هم‌چنین تضمین بی طرفی قضات در هر نظامی به عملیات آن نظام و مبانی ایدئولوژیکی آن بستگی دارد و طرز تعبیر و تفسیری که از آزادی به عمل آورده و حدود آن را تعیین می‌کنند نشان‌دهنده این امر می‌باشد که آیا این استقلال مورد توجه وی می‌باشد یا نه و آیا قضات باید بی طرف باشند یا آنکه مهر لاستیکی برای توجیه قدرتمندان گردند. تعابیر نادرست و سوءاستفاده بی‌جایی که نظام سرمایه‌داری غرب در طی دوران‌های تاریخی خود از آزادی کرده است مستمسک ملموسی به دست نظام مقابل یعنی سیستم حقوق سوسیالیستی داده است تا اساس آزادی را مورد تخطئه قرار دهند چنان‌که می‌گویند آزادی موجود در غرب فریب و خطایی است که هیأت حاکمه به آن توسل جسته، ملت را به بهانه انتخابات و دخالت در امور و ظاهراً آزادی می‌فریند و حال آنکه در نظر اینان معنای آزادی و نتیجه آن اجباری است که خود خواسته‌اند و با دردست داشتن و هماهنگی وسایل ارتباط جمعی تبلیغ کرده به خورد مردم داده‌اند. حقیقت آن

۱. زمانی بحث بر سر این بود که رئیس و دادستان دیوان کشور چون قاضی هستند نباید در احزاب شرکت کرده، فعالیت سیاسی (به معنای خاص) داشته باشند. مقاله فوق بدان مناسبت در روزنامه جامه، سال سوم، ش ۱۰۹ (پنج‌شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰) درج گردید.

است که بدو باید آزادی را به صحت معنی کنیم. در این مسیر همان طور که منتسکیو می گوید: «آزادی آن نیست که هر فرد هرچه خواست بکند بلکه آزادی واقعی آن است که افراد آنچه را حقاً و عقلاً باید بخواهند، بتوانند انجام دهند.»

کمونیسم و حقوق سیاسی اش بر سر آن است تا افراد را تربیت کند که چه بخواهند و چه نخواهند و پس از حصول این هدف افراد در انجام دادن آنچه بخواهند کاملاً آزادند، اما قبل از وصول به این هدف آزادی سراسری است که معنأ هرج و مرج می باشد.

با چنین برداشتی از آزادی مسلماً قوه قضائیه به معنای واقعی استقلال ندارد و باید در راه حصول هدف گام بردارد. قاضی به هیچ وجه در برداشت های اجتماعی خود آزاد نیست تا برخلاف دکترین رسمی رأیی صادر کند یا در مواردی برخلاف نظر دولت که مبتنی بر مصالح عامه است رأیی صادر نماید. قاضی نیز مانند سایر کارمندان دولت وابسته به حزب است. در قانون اساسی مشروطیت قوه قضائیه مستقل شناخته شده و مقننین در آن آرزو بودند که قاضی کاملاً بی طرف بوده، بی طرفی قضات صدر اسلام، پیغمبر (ص) و علی (ع) و منصوبین از طرف آنها را مدل خویش قرار دهند. در اوایل استقرار مشروطیت تا حدودی توفیق حاصل شد، به طوری که محمدعلیشاه از روزنامه صوراسرافیل به دادگستری شکایت کرد و مشاورینش به او گفتند ممکن است عدلیه صوراسرافیل را تبرئه کند. علی هذا بهتر است از لحاظ حفظ آبرو شکایت خود را پس بگیرد و او هم همین کار را کرد. حتی در دوران رضاخان نیز از رشادت های بعضی قضات و احکام عادلانه و بی طرفانه آنها داستان ها داریم.

بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ دادگستری مهم ترین هدف نفوذ تبلیغات چپ قرار گرفت: از طرفی چون در آن ایام بر هرگونه آزادیخواهی و استقلال رأی برچسب چپی می زدند، لاقلاً چنین به نظر می رسید که دادگستری چون آزادی خواه، مستقل و مقاوم در برابر زور می باشد، لذا یکی از ارکان آنهاست.

به همین جهت بود که محمدرضاخان هم ضمن بند و بست با همه قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها در داخله این جناح‌ها را به عنوان کمونیست مارکسیست اسلامی و غیره می‌کوبید. در سال ۱۳۳۳ لایحه‌ای گذشت که ماده ۵۲ آن «به منظور حفظ بی‌طرفی کامل در انجام وظیفه و رعایت احترام شؤون قضایی عضویت متصدیان مشاغل قضایی در احزاب سیاسی و جمعیت‌های وابسته بدان» را ممنوع کرده و این ماده را از این جهت گذراندند تا هر ندای استقلال را با آن سرکوب کنند. این ماده به مصداق واقعی «کلمه حقّ یُرادُ بها الباطل» قرار گرفت. این ماده به قوت خود باقی است و حتی ماده واحده مصوبه ۱۳۵۴ نیز آن را لغو نکرده، بلکه تبصره‌ای به این شرح «عضویت در حزب رستاخیز ملت ایران از شمول این ماده مستثنی است» به آن افزوده است. علی‌هذا هم‌اکنون نیز این ماده به قوت خود باقی است مگر فرض کنیم مثلاً حزب رستاخیز وجود دارد.

در همان ایام که ضرب‌المثل پ. پ. پ. متداول شده و حتی بعضی به عنوان خود شیرینی برای ثبت نام در حزب سر و دست می‌شکستند، من نامه‌ای به وزارت دادگستری نوشتم که متن آن نقل می‌شود:

جناب آقای وزیر دادگستری

با تقدیم احترام

اخیراً لایحه‌ای به منظور فسخ ماده ۵۲ تشکیلات دادگستری به مجلس داده شده است که این جانب به عنوان فردی علاقه‌مند به شغل خویش توجه آن جناب را به نکات زیر جلب می‌نماید:

یک جامعه مترقی همواره باید در تحوّل باشد و هرگونه نقص یا عیبی که در مقررات قانونی دید، در صدد رفع آن برآید. چنین است که به قوه مجریه و مقننه اجازه داده شده است همواره در صدد اصلاح قوانین به صورت تغییر یا فسخ آنها باشند و حتی اگر قانون اساسی نیز محتاج به اصلاح بود، طبق اصل ملحقه با

تشریفات خاصی اقدام نمایند.

اما در برابر این تحوّل و نوجویی و برای اطمینان به ثبات مملکت به قوه قضایی مأموریت داده شده است که حافظ نظام مملکتی موجود باشد. وظیفه قوه قضائیه عبارت است از حفظ نظام موجود، یعنی اجرای قوانین اساسی و عادی مصوّبه با دهانی بسته از تبلیغ؛ ایمانی راسخ و مقید به سوگند و چشمانی بی طرف. سیاست مظهر تحوّل و نوگرایی است و به عهده قوای مقننه و مجریه. عدالت مظهر ثبات و حفظ نظام فعلی است و به عهده قوه قضائیه. لذا قوه قضائیه مظهر ثبات و جنبه ایستایی (Statisme) جامعه است و سیاست مظهر تحوّل و جنبه پویایی (Dynamisme) و این دو خصلت مانند آب و آتش است و در عین اینکه هر دو ضروری هستند با یکدیگر قابل جمع نمی باشند.

هیچ گاه و در هیچ زمانی و مکانی قوه قضائیه کودتا نکرده و با هر ضربه به قانون اساسی مقاومت کرده است و کودتاها در دنیا ناشی از دو قوه دیگر بوده است. قوه قضائیه و سیاست همانند کشتی متحرکی است که بر روی آب آرام دریا حرکت می کند. هیجان آب موجد طوفان است و رخنه در کشتی موجب غرق.

آب در کشتی هلاک کشتی است آب در بیرون کشتی پشتی است
قوه قضائیه نه تنها به قانون اساسی و بالنتیجه به نظام حکومت قانونی که در آن مقرر شده است همچنین به کلیه قوانین و مقررات مصوّبه مملکتی معتقد است و اعتماد خود را در بدو شروع به کار با قید قسم محکم کرده است؛ بلکه ضمانت اجرایی این قوانین نیز محسوب می شود. سرمایه قوه قضائیه پاسداری تمام نهادهای قانون اساسی است و جز این مایه ای ندارد.

منظور از تنظیم ماده ۵۲ آن بوده است که به منظور «حفظ بی طرفی کامل در انجام وظیفه و رعایت احترام شوون قضایی» قضات نه تنها از عضویت در احزاب ممنوع باشند بلکه مطلقاً از دخالت در سیاست منع شوند. حکمت کلی که در تنظیم ماده مذکور مورد نظر بوده است و فوقاً بیان شد همواره به قوت خود باقی است و

لغو این ممنوعیت نه تنها سودی ندارد و از جهاتی تحصیل حاصل محسوب می‌شود بلکه مضراتی را نیز در بردارد. در ابقای این ممنوعیت هیچ‌گونه توهّم رخنه‌ای در وحدت ملی نمی‌رود زیرا:

اولاً - قوه قضائیه شمشیر قانونی و نیروهای مسلح شمشیر اجرایی نظام مملکتی بوده و طبق مقررات قانون اساسی هر دو تحت ریاست عالیّه و مستقیم رئیس قانونی مملکت قرار دارند؛ علی‌هذا هر دو از دخالت در سیاست و احزاب منع شده‌اند. ورود در سیاست و حزب آنان را تابع دستورات اجرایی حزب و بالنتیجه تابع دولت حزبی و قوه مجریه قرار می‌دهد.

ثانیاً - لغو این ممنوعیت اثر بین‌المللی نامطلوبی داشته و موجب حملات ناروایی از طرف دیگران می‌شود و حال آنکه تعداد معدود قضات رقیمی است قلیل و به نسبت جمعیت مملکت بسیار ناچیز. کما اینکه افراد نیروهای مسلح که تعدادشان زیاد و شاید صد یا صدها برابر قضات باشد با کمال روشن بینی از شرکت در سیاست منع شده‌اند.

رابعاً - هرگاه ملت مقتضی دید که از یک قاضی در مشاغل سیاسی استفاده شود یا خود او به این امر تمایل داشت، می‌تواند از کسوت قضا درآمده و اعتقادات خود را که تا آن تاریخ و در لباس قضا حق تبلیغ نداشت از آن پس پشت تریبون سیاست تبلیغ کند.

همان‌طور که بیان شده است متحتملاً عدّه معدودی از مردم ممکن است بی‌اعتنا بمانند و هم صف نشوند، ولی به هر جهت در زیر پوشش قوانین محفوظ خواهند بود. هرگاه بین چنین کسی و فردی حزبی تنازعی رخ دهد مصلحت جامعه و آبروی بین‌المللی اقتضا دارد قوه قضائیه بی‌طرفی در آن میان دآوری کند نه دادرسی که با یکی از آنان هم صف است. همچنین باتوجه به روابط ایران با سایر ممالک و سرمایه‌گذاری‌های هنگفت، مصلحت اقتصادی در جلب اعتماد بین‌المللی است به داشتن قوه قضائیه‌ای مستقل و بی‌طرف. دیدیم که در محاکمه

ایران در دیوان دادرسی، لاهه، قاضی انگلیسی با کمال بی طرفی و علی رغم سیاست احزاب انگلستان رأی به حق داد و برای مملکت پادشاه خود افتخار آفرید. سیاست آن مملکت نیز راه خود را ادامه داد.

اکنون که گزارش هیأت مخصوص بررسی سیستم قضایی آنگلوساکسون تنظیم شده است و با توجه به اینکه محاسن خاص این سیستم مورد توجه قرار گرفته است، حق آن است که در درجه اول بی طرفی و استقلال و سپس رفاه مادی قضات که در آن سیستم معمول است مورد نمونه برداری قرار گیرد.

با تقدیم احترام - دکتر نورعلی تابنده

رونوشت به مقام معظم ریاست عالی دیوان عالی کشور تقدیم می گردد.

* * *

آمادگی فکری قضات و مردمی بودن آنها و روحیه استقلال که در آنان است، موجب شد که در اثر این نامه که همه جا محرمانه تکثیر و دست به دست می گردید عده زیادی از نام نویسی در حزب استنکاف کردند. مسأله عدم شرکت قضات در احزاب و غیر قابل جمع بودن حزب و بی طرفی امروز نیز به قدرت خود باقی است؛ زیرا طبع این دو کار با هم متضاد است. در صدر اسلام که احزاب سیاسی به این صورت نبود مسأله از جنبه حفظ بی طرفی قضات می تواند مورد بحث قرار گیرد. آن گونه بی طرفی که باید مدل ما باشد مقتضی است که قاضی غیر حزبی باشد زیرا اگر بین روش حزب و حفظ بی طرفی تضادی رخ دهد مسلماً قاضی باید به یکی از دو تعهد خود (بی طرفی - طرفداری از حزب) پشت پا زند و چنین قاضی از عدالت ساقط می شود.

بعداً با توسعه حکومت ها در قلمرو تمدن اسلامی این بحث مطرح گردید و حتی ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود^۱ در این زمینه اظهار نظر کرده است و دخالت

۱. مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد دوم، باب ششم از کتاب نخستین، ص ۱۱۵۱.

در سیاست را برای گروه‌هایی مضرّ به حال جامعه می‌داند. علاقه‌مندان برای اطلاع می‌توانند بدان مراجعه کنند.

آثار سوء دخالت و نفوذ سیاست در عدالت آن‌قدر آشکار بوده و هرروز شاهد مثال جدیدی از آن مشاهده می‌کنیم که باید جمله «وقتی سیاست از در وارد شود عدالت از پنجره فرار کند» را به عنوان ورد همواره تکرار کنیم.

عدلیه و قضات خوشبختانه من حیث المجموع طالب استقلال و قدرت قانونی و هواخواه بی‌طرفی دستگاه عدالت هستند و علی‌هذا همیشه نحوه‌ای مقاومت در مقابل نفوذ سیاست از خود نشان داده‌اند.

خط سرخ تاریخ^۱

انقلاب اسلامی ما ریشه عمیقی دارد که از بعثت پیامبر و شهادت سرور شهیدان سرچشمه گرفته و با خط سرخ تشیع و شهادت در مسیر تاریخ جریان می‌یابد و به دوران حاضر می‌رسد.

سیر تاریخ و تحولات اجتماعی در طول زمان و مکان به هم پیوسته است. همه وقایع و تحولات که در طی قرون اتفاق افتاده است، در همه جای جهان به هم متصل است و در یکدیگر تأثیرات متقابل داشته و متقابلاً تأثیر می‌پذیرد و بنابراین هیچ انقلاب و واقعه‌ای را بدون بررسی تاریخ جهان نمی‌توان تحلیل کرد. اما بحث با این دید وسیع به عهده مورخ و جامعه‌شناس بوده، از حوصله مقاله و روزنامه خارج است. ولی به‌طور خلاصه درصددیم این مسیر را در یک قرن و نیم اخیر به‌طور مجمل مطالعه کنیم. بدیهی است مسأله صرفاً از جنبه حرکت داخلی موردنظر قرار می‌گیرد و نقش سیاست‌های خارجی که اثر عمده‌ای در تحولات داشته فعلاً تحت بررسی نخواهد بود.

اینکه می‌گوییم - و به حق می‌گوییم - که انقلاب اسلامی ما دنباله حرکتی است که امیرکبیر و قائم‌مقام در آن مسیر بودند، سیدجمال‌الدین اسدآبادی و

۱. روزنامه عدالت، سال سوم، ش ۸۰ (۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۰).

میرزای شیرازی در آن مسیر بودند، مرحوم مدرّس آن را به نسل جدید منتقل کرد و مرحوم مصدّق صدای مظلومیت و جلوۀ حقانیت آن را به جهانیان عرضه کرد؛ مرحوم طالقانی و دکتر شریعتی نسل جوان را پروراندند و بالاخره امام خمینی جلوۀ متبلور خواست‌های به حقّ ملت ماگردید و مبارزه را رهبری کرد، طاغوت را سرنگون نمود و... و... چه معنا دارد و این ارتباط چگونه است؟

امیرکبیر از دل مردم جوشید، با خبر از دردهای ملت و با دیدی وسیع و انسان‌دوستانه. وی فرزند آشپزباشی شاه و از اعماق توده مردم بود که به صدارت رسید. مقایسه وضع آن روز جهان متمدن و ایران زبون، مقایسه آن تمدن عظیم اسلامی ایرانی که به این ذلّت رسیده است با نظام بربریت و توحش انکیزیسیون قرون وسطی که به تمدن درخشنده دوران جدید اروپا منتهی شده است، دل او را به درد آورد. دست به اصلاحات زد و برای اینکه به زعم خویش این درد را به خاطر حسّاس شاه نیز منتقل سازد، ناصرالدین شاه را به اروپا فرستاد تا تمدن آن دیار را از نزدیک مشاهده کند.

اما استعمار نیز بیدار بود. نگذاشت شاه بیدار شود. نگذاشت شب‌ها و روزهای اقامت در اروپا به او بد بگذرد. وسایل لذّت و تفریح او را فراهم نموده و سر او را گرم کرد. لذا نتیجه این سفر به عکس خواسته و پیش‌بینی امیرکبیر درآمد. از یک سو تفریح، خوشگذرانی و فساد که در اروپا به شاه عرضه شده بود در ایران شروع به رواج کرد، و از سوی دیگر غرب‌زدگی و تعظیم در مقابل هرچه از غرب است و تحقیر نسبت به هرچه از شرق است در میان طبقه ظاهراً منور الفکر پیدا شد؛ و همین دو نتیجه ناخواسته بود که در مسیر رشد تاریخی خویش امیرکبیر و بعدها نیز نظایر او را از سر راه خود برداشت.

حرکت دیگری که می‌خواست با اتکای به اعتقادات مذهبی تحوّلی را از عامّه و توده مردم و رهبران واقعی آنها یعنی علما آغاز کند، با سیّد جمال‌الدین اسدآبادی شروع شد. وی به همه کشورهای اسلامی سفر کرد با همه پادشاهان،

رجال و بخصوص علمای مذهبی ملاقات نمود و می خواست اسلام را - که به قول بعضی مستشرقین ازدهای مرده‌ای بود - تحرک بخشد و تمدن عظیم و وحدت اسلامی را احیا کند. اما متأسفانه با توده‌ای ناآگاه برخورد کرد که استعمار داخلی او را در ناآگاهی نگه داشته بود تا خودکامانه بر آنان حکومت کند. با شاهانی مستبد و احیاناً عیاش مواجه شد که پایه‌های استبداد خود را در تحمیق توده‌ها و تحریک تعصبات آنها دانسته و با استعمار خارجی همزیستی مسالمت آمیز داشت. علمایی را در برابر خود دید که غالباً به ثروت اندوزی حبّ مال و جاه و بند و بست با دستگاه حکومتی مشغول بوده، جهل و ناآگاهی توده‌ها را مایهٔ وجاهت خویش می دانستند؛ به ندرت کسانی مانند میرزای شیرازی قد علم کرد که اثر آن هم مانند برق شهاب به سرعت خاموش شد، و به ندرت علمای حکیم با او همراه بودند که آنان نیز از جهل و تعصب عوام درامان نبودند. بدین طریق تودهٔ مردم و رهبران واقعی آنها ساکن و ساکت بودند.

آن جناحی که چشم به غرب دوخته و علاقه مند به آزادی مدل غربی بودند در طی سالیان دراز کوشیدند، اما به نتیجه نرسیدند؛ زیرا فاصله‌ای عمیق بین آنها و تودهٔ مردم وجود داشت. آنها به سنت‌ها بی‌علاقه و لاقید بودند و تودهٔ مردم علاقه مند و مقتید، آنها غالباً اعتقادات مذهبی را سهل گرفته احیاناً بی‌اعتقادی را آشکار می نمودند و تودهٔ مردم مسلمانانی بودند متعصب و غیور.

بالاخره آنها به این نتیجه رسیدند که بدون وجود تکیه گاه در میان مردم نمی توان رژیم مورد نظر را بر حسب مدل غربی و به عبارت خودشان مشروطه، همراه با آزادی و حکومت قانون برقرار نمود. از این جهت کوشیدند با روحانیون اصیل و دلسوز ملت نزدیک شده وجه مشترکی را که تأسیس عدالت خانه و استقرار قانون باشد بیابند و در نتیجه با همراهی و همکاری این روحانیون اصیل تودهٔ مردم نیز به حرکت آمدند و انقلاب مشروطیت به ثمر رسید.

در این جریان و بعد از پیروزی انقلاب مشروطیت، مردم گمان کردند کار

تمام شد و آزادی را دو دستی به در خانه آنها آورده یا خواهند آورد. این است که به مخدّه لمیدند و منتظر این هدیه شدند اما غول‌های استبداد را زیارت کردند. با گنجاندن اصل اول و دوم متمم قانون اساسی و عباراتی ظاهر فریب روحانیون اصیل و همچنین سایر روحانیون گول خوردند و وجود چند ماده قانونی را کافی دانستند. اما عملاً دیدیم که اوضاع متدرجاً به وضع اول برگشت. نخست وزیر دوران استبداد مجدداً به صدارت رسید. باقرخان و ستارخان کشته شدند و فقط قشر غرب زده مسلط گردیدند. با سقوط احمد شاه و شروع خاندان پهلوی شکست مشروطیت در تاریخ اعلام گردید و مردم فهمیدند که احساسات پاک آنها بازیچه شده است. فهمیدند که روحانیون اصیل گول خورده و سایر قشرهای علما نیز از گردونه خارج شدند.

در مقابل این احساس دو عکس‌العمل ایجاد شد: گروهی از متعصبین یا سعی کردند با قدرت جدید بسازند و احیاناً به لاک خود فرو روند و کمین کنند تا در موقع مناسب انتقام شکست و اشتباه خود را از رقیب یعنی به اصطلاح روشنفکر بگیرند. گروهی دیگر که شکست را نتیجه جهل توده، تعصب و قشری‌گری رهبران و جمود فکری اندیشه اسلامی آنها می‌دانستند، در صدد «احیای فکر دینی در اسلام» برآمدند. چنین است که می‌بینیم از بین فرنگ رفته‌های دوران اخیر جناحی مانند مهندس بازرگان، دکتر سحابی و امثال آنها پیدا شدند که با همکاری و هم‌نگری رجال روحانی اصیل مانند آیت‌الله زنجانی و آیت‌الله طالقانی و استاد شریعتی و غیره پایه‌گذار حرکت نگرشی جدید در میان جوانان و محصلین شده، آنها را به سمت اسلام جذب کردند. در همین مکتب مردانی مانند فقید شهید دکتر شریعتی و نخشب پرورنده شدند و سازمان‌هایی مانند کانون نشر حقایق اسلامی مشهد و حسینیه ارشاد تهران نضج گرفت. در مقابل قشری‌گری و تعصب‌هایی که جوانان و نسل جدید را از توجه به اسلام راستین دور می‌کرد، این جریان و حرکت توانست آنها را جذب کند و اسلام را محور تجمع آنان قرار دهد. دانشمندانی که

نام بردیم و رجالی مانند استاد شهید مطهری و امثال او اسلام نویی را عرضه کردند که همه مردم را به دور آن جمع کرد و به آنان آموخت که در مقابل ظلم و ستم نباید خاموش نشست. این آمادگی ذهنی مردم، توأم با فشار و اختناق شدید دوران محمدرضا شاه، زمینه فکری و اجتماعی رهبری ملت را فراهم ساخت و لذا آن‌گاه که امام خمینی فریاد زد و طاغوت را محکوم نمود، همه این تربیت شدگان مکتب اسلام راستین و همه مردم ما به دور این رهبری حلقه زدند و او را تأیید نمودند و در اشتیاق استقرار حکومت عدل علی (ع) که در خاطر داشتند، از او اطاعت کردند تا پیروزی حاصل شد.

بعد از حصول پیروزی آن جناحی که کمین کرده بود، به اشتباه اینکه روشنفکران امروزی همان روشنفکران غرب‌زده صدر مشروطیت هستند انتقام شکست خود را از روشنفکران مشروطیت از این روشنفکران مسلمان انقلابی گرفته و می‌گیرد. در مقابل آنها این قشر مسلمان راستین و اصیل که وجود آنها عکس‌العمل اختناق و بی‌دینی دوران پهلوی بود - این نسل نوین و عاشقان اسلام راستین که باور نمی‌کردند تکفیر شوند و کفار خطای غرب‌زده‌های مشروطیت را پس بدهند - آن‌قدر با خوش‌بینی و حمل عمل مؤمن بر صحت با حملات مواجه شده و مدافعه نکردند که زیر دست و پای تعصبات له شدند و متدرجاً سنگر را خالی کرده و به دست تعصب و قشری‌گری سپردند.

روشنفکر امروزی حیثیت و شخصیتی را که در مبارزات انقلابی کسب کرده است مرهون اعتقادات اسلامی و تبلیغ اسلام راستین می‌داند و امثال طالقانی، زنجانی، شریعتی، مطهری، بازرگان و سحابی را عرضه کرده و مظهر خود می‌داند نه امثال تقی‌زاده، ناصرالملک... که شخصیت خود را در غرب‌زدگی می‌دانستند و بنابراین به حق نمی‌توان مجازات گناهان آن غرب‌زده‌ها را بر جناح امروز بار کرد که اگر چنین شود، و اگر خطایی که هم‌اکنون مکرراً ارتکاب آن به چشم می‌خورد و اسلام را منحصر در تعصب و غرور بی‌جا و احتراز از علم و تخصص عرضه می‌کند

و به آن بهانه آزادی‌ها را می‌کوبد ادامه یابد، اساس اعتقادی مردم در خطر خواهد بود و بر مردم همان خواهد رفت که آرزوی غرب‌زده‌ها و خاندان پهلوی بود. آنان نتوانستند به هدف خود برسند، ولی پس از سقوط آنها چه بسا دوستان نادان آنان را کامروا خواهند ساخت. متأسفانه آثار تحقق این خطر به چشم می‌خورد. این خط سرخ تاریخ، یعنی خطی که با خون خود نهال اسلام راستین را بارور کرده است، همواره و به صورت یک رشته متصل وجود داشته است. گاهی سنائی عزلت‌نشین و گاهی شمس و مولانای عاشق و گاهی در علم و حکمت سهروردی و گاهی سربداران و گاهی دیگر دکتر شریعتی و امثال او را چون نگین انگشتر جلوه داده است. این اسلام راستین است که انقلاب فعلی ما را به وجود آورد و هرگز شکست نخواهد خورد. الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه

حفظ یادگارهای باستانی^۱

دوست گرامی و فاضل محترم آقای صدر واتقی

مقاله جناب عالی را در کیهان فرهنگی (مردادماه ۱۳۶۳) خواندم و با مطالعه سطور آن بسیاری از دردهای دل تازه شد. این جمله محض تیمن (و نه خدای نکرده تشبیه یا تمثیل) بر دلم جاری شد که: آرَی تُرَائِی نَهَبَا. می بینم آنچه از چند هزار سال قبل از تاریخ بشریت، از تاریخ ایران و از عظمت چهارده قرن اسلام برای ما بجا مانده است تاراج حوادث شده، به دست دوستان نادان و دشمنان دانا نابود می شود و یا ناپدید می گردد! برحسب امر خود جناب عالی آنچه در ذهنم آمد با این نامه خصوصی حضورتان عرض می کنم:

داستان کسی که به رو افتاده بود و آب می خورد، دیگری به او رسید و گفت.... مشهور است. شاید (و یقیناً) عده ای باشند که باید اول به آنها فهماند که حفظ آثار گذشتگان ولو ظلمه و طاغوتیان برای عبرت حال و آیندگان ضروری است، زیرا این امر را قبول ندارند و به همان اندازه که لیوان پلاستیکی شکسته ای را دور می اندازند اثر باستانی قدیمی را نیز نابود کرده و در سطل آشغال (و شاید به اصطلاحی که در این مورد غلط به کار می برند در زباله دان تاریخ) پرتاب

۱. در کیهان فرهنگی، شماره (مرداد ۱۳۶۳)، مقاله ای در مورد آثار تاریخی به قلم آقای صدر واتقی چاپ شد که در توضیح و پاسخ و تأیید آن نامه فوق ارسال گردید.

می‌کنند. شما در مقدمه کوتاهی که نوشته‌اید به این نکته اشاره‌ای داشتید اما کوتاه بود و غیرکافی. بهتر است در این زمینه مقالات مفصل‌تری نوشته و احیاناً اگر مفید دانستید مطالبی را که مخلص ذیلاً حضورتان یادآور می‌شود، با فکر دقیق و قلم شیوای خود در مقام تفهیم برآیید.

این همه آیات قرآنی که ما را مأمور به سیر در زمین می‌کند، آیا منظور زمین خشک و بی‌آب و علف‌کویر لوت است؟! و حتی آیا منظور فقط زمین‌های دایر و جنگل‌ها و زراعت‌هاست؟! خرابه‌های ایوان مدائن هنوز پا برجا بوده عظمت خود را حفظ کرده است و هر بیننده را به تفکر وامی‌دارد، و خاقانی را به سرودن قصیده مشهور خود برمی‌انگیزد تا زبان حال ایوان مدائن را برای بینندگان چنین بیان کند:

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر کاخ ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

یا خیام را به سرودن این رباعی لطیف موفق می‌دارد:

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو بر درگه او شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌ای بنشسته و می‌گفت که کوکو کوکو

باشد که آیندگان ایوان را ببینند، این اشعار را بخوانند، عظمت قدیم و ویرانی فعلی خرابه را ببینند و در مقام مقایسه با آبادانی روزافزون کعبه، عبرت گیرند.

همین دستورالعمل و استنباط از قرآن بود که مسلمین مصر را فتح نمودند، اما اهرام را خراب نکردند و حال آنکه جنازه فرعون که با موسی (ع) مبارزه کرد در آنجا بود، زیرا خداوند در مورد این فرعون گفته بود: فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً^۱... و ملاحظه او را برای آیندگانش عبرت کرده بود. خانه ابوسفیان را که مرکز توطئه و فسق و فجور بود نه تنها خراب نکردند بلکه به دستور پیغمبر

۱. سوره یونس، آیه ۹۲. امروز بدن تو را به بلندی می‌افکنیم تا برای آیندگان عبرت و نشانه‌ای باشد.

مأمن تلقی شد. کاخ مدائن و قبر شاهان فاسق و ستمگر قدیم را خراب نکردند. داستان ساختگی آتش زدن کتابخانه ایران را که از مجعولات دشمنان اسلام است، محققین اخیر رد کرده‌اند و حتی مرحوم مطهری حدود پنجاه صفحه از کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران را به این مطلب اختصاص داد، ولی متأسفانه دوستان نادان و دشمنان دانا آن را زنده کرده و مجدداً نابجا دلایل صحت بر آن داستان مجعول به وجود آورده‌اند.

آیه ۳۵ سوره عنکبوت بعد از ذکر داستان قوم لوط و نابودکردن آنها می‌فرماید که یادبودی از آنان به جای گذاشته‌ایم تا عبرت آیندگان باشد (و لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

چرا ما اشتباه می‌کنیم؟ دشمنی با ظالم و ستمگر را به دشمنی با اموال و یادگارهای بی‌جان و قیمتی او تسری می‌دهیم، به هر جهت گذشته گذشته است؛ اما نمی‌توان وجود آن را انکار کرد. گذشتگان چه ستمگر و دادگر، زمانی وجود داشته و بر این جامعه حکومت می‌کرده‌اند. نمی‌توان آن ایام را فراموش کرد.

در روان‌شناسی و روان‌کاوی قاعده‌ای وجود دارد که از شدت بدیهی بودن محتاج به اثبات و بیان علمی نیست. قاعده وحدت هویت و شخصیت بدان معنا است که وقتی می‌گوییم: من گفتم، من کردم، این همان "من" است که از اول عمر گفته‌ایم. من در ده سالگی چه کردم، چه گفتم...، من در دوازده سالگی...، من در بیست سالگی...، من دیروز و امروز و فردا... .

گرچه تمام یاخته‌های بدن فعلی من غیر از یاخته‌هایی است که در چهار سالگی داشتم، اما من همان "من" هستم. تمام خاطرات عمر یک انسان مانند یک سلسله زنجیر به هم مرتبط است و مجموعه آن شخصیت فعلی او را تشکیل می‌دهد. هرگاه خاطرات و یادگارهای دورانی از این عمر، فراموش شده از بین برود شخص دچار بیماری عصبی یا روانی شده است که باید درمان شود. گاهی اوقات شوک و ضربه‌های شدید بدنی و یا روانی موجب چنین حالتی می‌شود.

جامعه و ملت نیز مانند یک انسان است و اگر خاطرات یک دوران را - ولو تلخ و هرچه تلخ تر و مملو از ستمگری - از او بگیریم، دچار تزلزل یا تعدد شخصیت می شود و این همان حالتی است که مدت ها است استعمار فرهنگی می خواهد در ما به وجود آورد و تا حدودی نیز موفق شده است و ما را از خود بیگانه کرده از خویشتن خویش دورافکنده است. تا جایی که بعضی از قدمای ایران و آلات اراده استعمار چه با سوءنیت چه با حسن نیت می گفتند: باید همه چیز گذشته را دور انداخت و فرنگی شد. آیا بعضی دوستان نادان که می خواهند همه چیز گذشته را دور بیندازند، در همین مسیر نیستند؟! منظور آن نیست که هیچ قدم مترقی رو به جلو برداشت، بلکه منظور آن است که قدم رو به جلو برداریم و حتی یک لحظه ساکن نمایم منتها آثار قدم های گذشته را برای عبرت خویش و آیندگان حفظ کنیم، تا همواره از مقایسه آن آثار با وضع فعلی خویش بتوانیم قضاوت کنیم که پیشرفت نموده ایم یا سیر ارتجاعی؛ و این است معنای آیه فسیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة...!

از کتاب خاطرات حاج سیاح نقل کرده اید که «از خراب کردن عمارات عالیه صفویه و قلع آثار آن دوران مطلع شد [منظور سید جمال الدین اسدآبادی است]. بسیار بسیار اوقاتش تلخ شد. روزی که به بازدید رکن الملک و مشیرالملک، کسان ظلّ السلطان، می رفت به من گفت: در این باب به ایشان طعن سخت خواهم کرد. گفتم چیزی نفرمایید فایده ندارد. قبول نکرده، گفت: همه این بدی ها از سکوت و صبر علماست که محض خوف و یا طمع دنیا حق را نمی بینند».

خدا رحمتش کند که اگر حالا زنده بود چه می گفت! حتی بسیاری تغییر نام ها نیز از همین قبیل است و مشمول همین محو آثار گذشتگان می گردد. مثلاً: من شخصاً مرحوم مطهری اعلی الله مقامه را می شناختم و به او ارادت داشتم. آن قدر

۱. آیه ۳۶، سوره نحل؛ آیه ۶۹، سوره نمل؛ آیه ۴۲، سوره روم (در زمین بگردید و عاقبت کار... را ببینید).

باقیات صالحات گذاشته است که تا دنیا دنیا است نام او به نیکی برده خواهد شد. آن مرحوم به هیچ وجه نیازمند نبوده و نیست تا مسجدی را که حتی یک خشت آن به وی تعلق نداشته است به نام او تغییر نام دهند و چه بسا روح بزرگوارش از این تسمیه ناراحت شود، و از طرف دیگر مردمان از اینکه ببینند مسجدی را که دیگری زحمت کشیده است (حال چه با خلوص نیت و قربه الی الله بوده است یا نه به ما ربطی ندارد، خودش داند با خدای خودش و ما طبق قاعده فقه اسلامی باید عمل او را حمل بر صحت کنیم) نام او را برمی دارند و نام دیگری می گذارند. لا اقل مختصری از انگیزه آنها برای اعمال خیر کاسته می شود.

یا بعضی نامگذاری های شهرها - که متأسفانه بسیاری اوقات در این نامگذاری ها تملق و ریا مشهود است - فی المثل کرمانشاه شاید هزارها سال به همین نام خوانده شده است یا شاهرود.... بدیهی است کار نادرستی که رضا شاه کرد و مثلاً ارومیه را به رضائیه، سلماس را به شاهپور، انزلی را به پهلوی، تنکابن را به شهسوار تغییر داد باید به جای اول برگردد و نام های قدیم آن احیا شود، زیرا ما بزرگان بسیاری داریم که ارموی، سلماسی، یا تنکابنی بوده اند و باید نسل حاضر و آیندگان بدانند که موطن آنها کجا بوده است.

تأسف خورده اید که بسیاری آثار هنری را به موزه های خارج برده اند. این امر مثل روز روشن است و در تأسف شما همه شریک اند. حتی من شنیده ام مثلاً در ورودی^۱ مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی اعلی الله مقامه که لغت "وقف" روی آن حک شده است، در موزه رُم موجود است و یا بسیار کتب نفیس دیگر و آثار باستانی از دوران قدیم ایران که به خارج منتقل گردیده است، و این امر بسیار تأسف دارد. من و همه ایرانیان در این تأسف با شما شریکیم. اما اگر این آثار خراب می شد و به بهانه اینکه یادگار فلان طاغوتی یا ساختمانی است که فلان

۱. قالی مقبره.

طاغوت ساخته است، تیشه به ریشه آن می خورد تا سَف شما عمیق تر از حالا نبود؟ آیا نبود شدن آنها بدتر و دردناک تر است یا انتقال به موزه های خارجی؟ می گویند در جهنم عقرب هایی است که درد آن از درد مار غاشیه شدیدتر است و جهنمی ها برای فرار از نیش او به آغوش مار غاشیه پناه می برند.

در اینجا باید یادآور شویم که بحث فعلی ما تا حدّ زیادی به مسأله ملیّت برمی گردد که تعبیر نادرست و تبلیغات ناروای دوستان نادان و دشمنان بسیار زیرک و نقشه کش ما را در مسیر آن دشمنان به راه می اندازند.

ملیّت پرستی درست نیست، زیرا به اعتقاد برتری نژادی منجر می شود و نمونه های بارز آن آلمان هیتلری، صهیونیسم، و تا حدّی خودخواهی و ملیّت پرستی اروپاییان و امریکاییان است. اما ملیّت در همان حد که و جَعَلْنَاكُمْ شُعوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، خیلی طبیعی بشر و جزء لاینفک فطرت و فکر اوست. ما ایرانی هستیم و افتخار می کنیم که در طّی تاریخ ملیّت خود را حفظ کرده ایم و آن گاه که در مسیر تاریخ خود با مکتب الهی و پر عظمت اسلام مواجه شدیم اسلام را گرفتیم، ولی زیر بار عربیّت و تعصّب نرفتیم؛ به خلاف سایر ملل که عرب و اسلام را با هم گردن نهادند.

اسلام ما ایرانی ها اسلام اصیل و پرمغز تشیع است و در طّی تاریخ اسلام رکن اساسی و جزء اتم ملیّت ما بوده و خواهد بود. در برابر سیل مکتب ماتریالیسم و کمونیسم مقاومت کردیم، زیرا دو سپر عظیم یعنی ملیّت و دین ما را حفظ کرده است. متأسفانه نقشه های عمیق دشمنان در صدد است که این دو سپر را نابود سازد. شما بعد از ذکر اینکه در این چند سال پنجاه و پنج اثر هنری باستانی نابود شده است با ابراز تأسّف از بی توجهی اولیای امور نالیده اید. داستان مردی که تنها فرزندش را به قیمت گرانی فروخت تا مغز سر او برای درمان درد حاکم ستمگر

۱. آیه ۱۳، سوره حجرات (شما را گروه ها و قبایل قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید).

به کار رود مشهور است. متأسفانه اولیای امور به اصل قاعده حفظ آثار هنری معتقد نیستند و این بر شماس است که قلم شیوا و سحر خود را در قلم زدن در این مسیر ادامه دهید و به کار گیرید.

موضوع دیگر مسأله زبان فارسی است که بالاترین خدمت را به فرهنگ و تمدن اسلامی و حفظ و ادامه هویت ملت ایران نموده است. متأسفانه حتی بعضی بزرگان و اولیای امور نیز آن را غلط می خوانند و می نویسند. جراید نیز یا متملقانه و یا طبق قاعده النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ، آن غلط را رواج می دهند و حتی بدیهیات زبان را زیر پا می گذارند فی المثل جای "را" – علامت مفعول بی واسطه – را نابجا قرار می دهند یا به جای "است" که حرف رابط است، فعل "هست" را به کار می برند. اینها همه علامت و نشانه های یک امر است و بیماری و انحراف را در جامعه و حکومت نشان می دهد و همه این مسائل به هم مربوط است که برای هر یک از آنها مقالات مفصل ضرورت دارد.

به هر جهت مقاله شما بسیار جالب و به موقع بود. ان شاء الله مقدمه ای باشد که در این مسیر مقالات و تحقیقات فراوانی را از ناحیه خود شما و دیگران به دنبال آورد.

نامه درباره گزارش هیأت داوری دعاوی ایران و امریکا^۱

جناب آقای دکتر شفیع شفیعی

پس از عرض سلام گزارشی را که در سی و شش صفحه از جریان هیأت داوری دعاوی ایران و امریکا تنظیم فرموده بودید توسط یکی از دوستان به دستم رسید. با مطالعه آن این انگیزه در من به وجود آمد تا نامه‌ای خدمتتان بنویسم که دوستانه و خصوصی است گرچه محتوای آن به منافع عموم ملت برگشت دارد. این جانب توفیق آشنایی با شما را نداشته‌ام و هنوز هم چنین توفیقی پیدا نکرده‌ام. بنابراین بدیهی است که نظرات این جانب اعم از تأیید یا احیاناً و بالاخص انتقاد مسلماً از روی خلوص نیت خواهد بود. از طرفی به صورت ظاهر خطابم به جناب عالی است، ولی در معنی:

خوش تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران در مورد واقعه سوم سپتامبر ۱۹۸۴ (که متأسفانه شما به علت کار طولانی در هیأت داوری لاهه همه جا تواریخ فرنگی به کار برده‌اید که تطابق آن محتاج به مراجعه به تقویم است) من نظری ندارم. گفته شما در مورد بوق و کرناهای تبلیغاتی جهان غرب مورد تأیید من است. همان بوق و کرناهایی که تمام نواقص،

۱. در تاریخ ۱۳۶۴/۳/۲۰ نوشته شد.

عیوب، نارسایی‌ها، عدم مدیریت، فسادهای مالی و غیرمالی و... حکومت و افراد هیأت حاکمه را در بوق و کرنا می‌گذارند و به نام اسلام جا می‌زنند تا بتوانند مردم جهان را از اسلام گریزان کنند. این امر مهم‌ترین بهره‌ای است که از نظام حاکمه ما برده‌اند و هنوز هم از این فیض مستفیض هستند، زیرا خود ما مایهٔ آن را فراهم می‌کنیم. فقط در صفحه بیست و شش مرقوم داشته‌اید: «نامبرده^۱ را به خارج از دادگاه هدایت کردیم». نحوهٔ این هدایت چگونه بوده و مرجع ضمیر در هدایت کردیم کی‌ها هستند؟

الحق همان‌طور که اظهار نظر فرموده‌اید این قرارداد یکی از مهم‌ترین قراردادهای مالی جهان است. هر اسمی هم بر آن بگذارند ماهیت قرارداد بودن آن را تغییر نمی‌دهد. مثلی مشهور است که بقالی برای گول زدن مگس‌ها و اینکه مزاحم مخزن شیرۀ او نشوند روی آن برچسب زده و نوشته بود: سرکه. برچسب "بیانیه" همان قدر می‌تواند مؤثر باشد که برچسب "سرکه".

مؤید دیگر این مطلب آنکه در سال ۱۹۸۱ موافقت‌های فنی بین بانک مرکزی و فدرال رزرو امریکا منعقد شد که مسلماً چنین موافقت‌نامه‌هایی محتاج به تصویب مجلس است و اجرای آن بدون چنین تصویبی صحیح نیست. بنابراین این جانب با شما هم عقیده بوده و هستم که این قرارداد تا به تصویب صریح مجلس نرسد معتبر نیست و احیاناً تأیید مجلس از مرحوم رجایی یا آرای از این قبیل به هیچ وجه کافی و بسنده نیست. امیدوارم جناب عالی به موقع طی گزارش مشروحی مراتب را به مجلس اعلام فرمایید و موارد عمده مخالفت آن را با مصوبه ۱۳۵۹/۸/۱۱ تشریح کرده و نظریه خود را به هموطنان بالاخص حقوقدانان نیز برسانید.

عمدهٔ این تخلفات عبارت است از: قبول دعاوی اتباع امریکا علیه ایران؛

۱. منظور قاضی اختصاصی امریکا یا سرداور است.

قبول یک جا و در بست قراردادهای زمان طاغوت؛ انصراف از محکوم کردن دخالت‌های مسلّم امریکا در ایران؛ تأسیس صندوق خاص از محلّ پول‌های ایران که اولاً حاکی از پیش فرض وجود دیون دولت ایران است و قبول این مطلب که امریکا دینی ندارد. ثانیاً تسلیم به عدم اعتمادی است که امریکا نسبت به ایران ابراز داشته و وثیقه مطالبه کرده است بدون اینکه خود او مشمول چنین بی‌اعتمادی باشد. دیگر سلب صلاحیت از دادگاه‌های ملّی و...

چون در جریان این امر و نیز طبق گزارش جناب‌عالی اهمّیت حقوق بین‌الملل و مقرّرات بین‌المللی بر همهٔ مردم و بالاخص بر خواص روشن گردیده و معایب و مضار تمرد از این مقرّرات هم‌اکنون کام ما را تلخ کرده است، در این قسمت به اولیای امور طیّ گزارشی توجّه داده و توصیه کنید که در جامعهٔ بشری امروز ما چاره‌ای نداریم جز اینکه مقرّرات بین‌المللی را رعایت کنیم و هر بار که از این مقرّرات تخلف کرده‌ایم زیان‌های بسیاری را تحمّل کرده و می‌کنیم.

چه خوب است در تشریح نظری که در صفحهٔ یازده اعلام داشته‌اید مضرّات احتمالی آینده را به اولیای امور تذکّر دهید و مجموعاً پیشنهادات جامعی برای اصلاح آنچه "بیانیه" نامیده‌اند و تصویب آن توسط مجلس عرضه دارید.

در همان اوان یعنی بهمن یا اسفند ۱۳۵۹ به شرح سخنرانی و مقالهٔ این جانب و همچنین مقالهٔ آقای دکتر ناصر کاتوزیان استاد دانشگاه که هر دو در جراید وقت چاپ شد، بسیاری از این موارد اعلام گردیده بود. تأسف و یا انتقاد بر جناب‌عالی که وظیفهٔ خطیری به گردن گرفته بودید این است که چرا زودتر به این نتایج نرسیدید و گزارش ندادید. اینک نیز که با تأخیر فراوان متوجّه شده‌اید، به جبران این تأخیر و به منظور خدمت به مردم و هم‌میهنان چه کرده‌اید و چه خواهید کرد؟

مشکل کشاورزی ایران: آب؟ زمین؟ و یا...^۱

در چند شماره اخیر در صفحه پنج روزنامه راجع به کشاورزی مطالب و رپرتاژهایی درج شده بود. بخصوص روز یکشنبه ۱۳۶۴/۴/۹ در مورد آب ذکری رفته بود. نامه‌ای که در شهریور ۱۳۵۹ به وزیر وقت وزارت کشاورزی نوشته بودم فتوکپی آن تقدیم است. هرگاه درج آن مفید بود تقاضا می‌شود با رعایت نکات زیر باشد:

۱. چون اصل نامه خطاب به وزیر کشاورزی بوده است، عیناً همین مطلب با قید تاریخ ذکر می‌شود تا خواننده توجه نماید که مقاله نیست، جدید هم نیست و خطاب به روزنامه هم نیست.

۲. کلاً چاپ شود.

۳. اگر هم چاپ نشود به هیچ وجه نامی از آن برده نشود. فی‌المثل اعلام رسید گردد به نحوی که معلوم باشد مخلص به روزنامه نامه نوشته‌ام و قابل درج نبوده است.

۱. به نظر این جانب مشکل زمین فقط در شهرهاست و در روستاها و اماکن کشاورزی مشکل آب اهم است به طوری که می‌توان گفت مشکل زمین چندان اهمیتی ندارد. متأسفانه چون غالب تصمیم‌گیرندگان شهرنشین هستند بنا به قاعده قیاس به نفس مشکل روستاها و قلمرو کشاورزی را نیز زمین تشخیص داده و بر مبنای آن مقرراتی وضع و اجرا نموده‌اند که کشاورزی ما را نابود ساخته است، در این زمینه نامه‌ی بالا به وزیر کشاورزی نوشته شد که در روزنامه‌ی اطلاعات، ش ۱۷۶۳۳ (شنبه ۱۵ تیرماه ۱۳۶۴) درج گردید.

متن نامه به وزیر کشاورزی

۱۳۵۹/۶/۳۱

بسمه تعالی

جناب آقای وزیر کشاورزی

به مصداقِ کُلُّكُمْ رَاعٍ و کُلُّكُمْ مَسْئُولٌ خود را موظف می دانم در مورد اقدامات وزارت کشاورزی آنچه را صحیح به نظر نمی رسد، اظهار کنم و چون نظرم انتقادات سازنده است آن را به صورت نامه مستقیم و نه مقاله عرضه می دارم.

دیشب از تلویزیون برنامه ای پخش شد که زابل و صحرانشینان آنجا را نشان می داد. صرف نظر از ایرادی که بر پخش برنامه وارد است که برای گرسنه به جای نان فراهم کردن، فیلم سفره رنگی نشان می دهند یا حاشیه نشینان چنان سفره ای را بر خوان نعمت مجسم می سازند و این امر گرسنه را دچار زخم معده می کند بدون اینکه اثری داشته باشد. همه زابلی ها فریاد می زدند: آب، آب، آب. درد کشاورزی مملکت آب است که باید دنبال آن رفت. در دوران طاغوت یا نمی فهمیدند یا تجاهل می کردند وقتی هم مجبور می شدند به این نیاز اشاره کنند راه حل آن را حفر چاه (البته با دستگاه های امریکایی) و نصب موتور پمپ (باز هم خریداری شده از امریکا) معرفی می کردند تا گرانی موتور یا نبودن لوازم یدکی، نبودن مهندس و متخصص که حاضر شود در ده خدمت کند و... موجب گردد کشاورزی بی صرفه باشد و هر دانه گندم به قیمت یک گندم طلا به دست آید.

راه حل مشکل آب در ایران قنوات است. متأسفانه اصلاحات ارضی غلط دوران طاغوت و صد بار متأسفانه تر بعضی اقدامات دوران انقلاب قنوات را خشکانده است و زراعتی که هست (و بحمدالله توسعه یافته است) فقط دیم است. مشکل ایران آب است نه زمین. زمین بازی و زمین خواری در شهرها که معلول مهاجرت کشاورزان به شهر بوده و هست - وضعیت خاص زمین در منطقه شمال ایران و اینکه غالب تصمیم گیرندگان فقط مناطق آباد و شمال کشور را

دیده‌اند نه اماکن کویری را – موجب شده است که همهٔ توجه به تقسیم زمین معطوف گردد و از آب غفلت ورزند. زمین حاصلخیز و بکر در مملکت فراوان است. در این مناطق آب تهیه کنید و آنگاه آب و زمین را توأمأ و مجاناً به کشاورز واگذار نمایید. بسیار مشاهده شده است که اختلافات محلی موجب شده است دست‌اندرکاران امور از بهانهٔ اصلاحات ارضی برای تضعیف جناح مخالف خویش استفاده کنند، و این امر گذشته از ضرر اقتصادی که به تولیدات کشاورزی وارد می‌کند؛ ضرر معنوی بیشتری دارد، به این معنی که اولاً مفهوم حلال و حرام را در ذهن همه مخلوط کرده و تقوای احتراز از حرام (صرف نظر از اینکه چه امری حلال است و چه امری حرام) را از مردم می‌گیرد. ثانیاً شوق و رغبت اشتغال به کشاورزی را در مردم می‌کشد.

در آخر نامه من هم بار دیگر فریاد آن زن زابلی را تکرار می‌کنم و می‌گویم:
آب، آب، آب.

بررسی عملکرد دوره اول شورای عالی قضایی^۱

مقام محترم شورای عالی قضایی

محترماً: به مناسبت انجام انتخابات دومین دوره شورای عالی قضایی، به عنوان مروری بر گذشته دادگستری و بررسی عملکرد اولین دوره و قوانین و مقررات مصوبه مطالبی را به عرض می‌رسانم و امیدوارم این امر در اصلاح و جبران مافات مؤثر افتد:

متأسفانه قوه قضائیه ما دچار انحطاط و کمبودهای فراوان تری شده است و مجموعه تشکیل دهنده آن کمّاً و کیفاً تنزل فاحشی کرده است که چون امکان برخورد آزادانه عقاید و آرا نیست و هیچ‌گونه انتقادی و بازخواستی حتی از ناحیه مجلس شورای اسلامی مجال ابراز نمی‌یابد، ماشین عظیم قوه قضائیه در این سرازیری انحطاط، بدون ترمز و با شتاب حیرت‌انگیزی سقوط می‌کند. اعتماد مردم به قوه قضائیه تقریباً در حال نابودی است. احترام قضات در اذهان عمومی سقوط کرده است. وقایع ناگوار که دهان به دهان گفته می‌شود و شیاع آن از خبر روزنامه و رادیو بیشتر است، اعتبار و حیثیت را در معرض نابودی قرار داده است. قوانین بدون عرضه بر مردم و اهل فن تنظیم شده، و چنین است که می‌بینیم

۱. در تاریخ ۱۳۶۴/۵/۶ نوشته شد.

بسیاری از مصوبات - حتی گاهی قبل از شروع به اجرا - محتاج به اصلاحیه پشت اصلاحیه می‌شود، زیرا هیچ کس به موقع جرأت و مجال و موقعیت انتقاد را نمی‌یابد.

۱. گرچه انتخاب آقایان برطبق لوایح مصوبه است، مع‌هذا حق آن است که شورا در مورد خود این لوایح و رویه‌های معموله یعنی منشأ وجودی خویش نیز بررسی کند. در این زمینه پیشنهادهایی به اولین وزیر دادگستری شورایی تقدیم نمودم که فتوکپی آنها به ضمیمه تقدیم می‌شود.

جز محدودیت‌ها و مقدماتی که در قانون اساسی ذکر شده است، نمی‌توان مرجع و محدودیت دیگری برقرار کرد. تشخیص معنای قانون و تفسیر عملی آن با قضات است و لذا هر یک از آنان که با توجه به قانون اساسی خود را واجد شرایط می‌داند، می‌تواند کاندیدا شود. از این کاندیداها هر کدام رأی کافی نیامد معلوم می‌شود یا حایز شرایط نیست و یا اصلح نمی‌باشد و هر کدام رأی کافی آورد معلوم می‌شود حایز شرایط و اصلح است. تأسیس مرجع دیگری برای تشخیص صلاحیت صحیح نیست و سکوت قانون اساسی در این مورد به منزله منع است. چگونگی به توده مردم حق داده می‌شود (و بلکه موظف می‌شوند) که شخصاً برای انتخاب مرجع تقلید خویش بکوشند و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم عالم و بلکه اعلی را شخصاً تشخیص دهند و به تشخیص خود عمل کنند، اما به عده‌ای قضات که سروکارشان با قانون است اجازه داده نمی‌شود که مجتهد و قاضی لایق عضویت شورا را تشخیص دهند و دیگری باید برای آنان تشخیص دهد. گویی نحوه‌ای خاص از قیومت بر آنان بار شده است یا اینکه به حسن نیت و حسن استنباط آنان اعتمادی نیست. وای به حال ما اگر نسبت به استنباط قضات و اطاعت آنان از قانون تا این حد بی‌اعتمادی ابراز شود.

۲. اجتهاد بنا بر تعریف عبارت است از «به کار بردن همه توانایی و طاقت در راه تحصیل گمان نسبت به حکم شرعی» که بدیهی است مجتهد با این تعریف و

به‌عنوان مجتهد مطلق با آنان که به‌عنوان قضات دادگستری جمهوری اسلامی ایران باید قضاوت نمایند، کاملاً متفاوت است و احياناً عموم و خصوص من وجه بین آن دو برقرار است. ساده‌ترین تفاوت آن است که برای آن اجتهاد اولین ضرورت و ابزار کار، دانستن زبان عربی است و حال آنکه اولین ضرورت و ضروری‌ترین ابزار یک قاضی ایرانی دانستن کامل زبان فارسی است؛ زیرا اصل پانزدهم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «(زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد...)». و نیز در مقام قضا قاضی «موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد - اصل ۱۶۷» و سپس رأی صادر کند و این رأی به‌نوبه خود «باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است - اصل ۱۶۸» و چون تمام مبانی رأی که عبارت است از قانون و رویه قضایی و عرف در زبان فارسی، برای استنباط صحیح، او محتاج به زبان فارسی است. چنانچه فی‌المثل اعلم علمای تاریخ اسلام را زنده کنیم هرگاه به زبان فارسی تسلط کامل نداشته باشد قادر نخواهد بود از عهده شغل قضا برآید زیرا نخواهد توانست رأیی بنویسد که طرفین آن را بفهمند. الزام او به اشتغال به این شغل موجب هتک حیثیت خود او - مقام روحانیت - می‌گردد و در ذهن مردم این هتک حرمت متداعیاً در ذهن به اساس اسلام منتقل می‌شود. تصوّر می‌کنم صحت چنین امری تاکنون بر همگان ثابت شده باشد.

باتوجه به اینکه در دوران امروز بسیاری از مجتهدین (من جمله مرحوم آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله مطهری در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت) قایل به تجزی در اجتهاد می‌باشند و باتوجه به مجموع اصول قانون اساسی در مورد دادگستری، منظور مقنن از کلمه "مجتهد" در اصول مذکور باید به معنایی لااقل اعم از معنای مطلق شرعی گرفته شود بخصوص که صفات قاضی، مجتهد، عادل و آگاه به امور قضایی به ردیف آمده است.

۳. از ارکان صحت و اطمینان به درستی انتخابات آن است که اسامی رأی‌دهندگان بر همه و حتی بر اعضای هیأت نظارت نیز مخفی باشد. متأسفانه انتخابات شورای عالی قضایی این نقیصه را دارد که هیأت نظارت رأی همه رأی‌دهندگان را می‌داند. طبقه قضات در هر جامعه از طبقات فکری ممتازی می‌باشند. مسلماً این افراد باید به سرنوشت خود، قوه قضائیه و مملکت علاقه‌مندی کامل داشته و آن را ابراز دارند که اولین قدم در این راه شرکت در انتخابات است. اگر قضات به صحت اطراف و جوانب مقدمات و مؤخرات امر معتقد باشند حتی یک نفر نباید از رأی دادن امتناع کند. متأسفانه از قریب ۲۵۰۰ تعرفه فقط هزار و هفتصد و چند رأی واصل شده است.

۴. چون بنا به اصل ۵۶ قانون اساسی مردم «بر سرنوشت اجتماعی خویش» حاکم می‌باشند و حتی انتخاب رهبر و نیز مرجع تقلید شرعی به عهده تشخیص آنها می‌باشد، لذا مجلس که نمایندگان آن وکلای عامه مردم فرض می‌شوند حق نظارت بر تمام شؤون را دارند. سرپیچی از این نظارت عصیان است نه استقلال. تسلیم به این نظارت خود شورا را نیز از لغزش محفوظ می‌دارد.

متأسفانه در شرایط فعلی و با تفسیرهای معموله و رویه متداوله اولاً برخلاف روح قانون اساسی و وظیفه وزیر دادگستری را - بنابر اصطلاحی که از طرف وزیر سابق دادگستری در پاسخ به مجلس اعلام شد - به حدّ یک "نامه‌رسان" تنزّل داده‌اند و حال آنکه به وی حقوق و مزایای مالی یک وزیر را می‌دهند. ثانیاً شورای عالی قضایی تمام اختیارات اداری و اجرایی را که در شأن وزیر و قوه اجرائیه است به خود اختصاص داده. ثالثاً آن شورا رشیدانه و به‌طور رسمی در وظایف سایر مراجع دخالت می‌کند (غیر از دخالت‌های غیررسمی) که یکی از آخرین این تصمیمات صدور بخشنامه ۴۲۷۲-۱۹ مورخ ۱۳۶۴/۳/۲۰ است که نظر دولت را در قبال تخلیه چند باب مدرسه معتبر شناخته است و موارد بسیار دیگری که حتی در وظیفه قوه مقننه نیز دخالت کرده، به نام بخشنامه وضع قانون کرده

است. متأسفانه هیچ‌گونه مرجعی برای بررسی مسؤولیت‌های آنان نیست. دادگستری نه استقلال دارد و نه قدرت. این فقط شورای عالی قضایی است که هم قدرت دارد هم استقلال، در عین حال بدون مسؤولیت و بدون نظارت.

۵. طبق اصل ۱۶۲ قانون اساسی امید می‌رفت که کلیه اعضای شورای عالی قضایی به امور قضایی وارد باشند و انتخاب آنان با مشورت باشد. این مسأله مشورت آن قدر مهم است که حتی پیغمبر معصوم (ص) نیز از آن مستثنی نبوده به امریة و شاورهم فی الامر مخاطب است. اما متأسفانه در عمل دیده شد این شروط را فاقدند و ناچار متجاوز از عدّه اعضای شورا مشاور انتخاب نمودند که آنان هم متأسفانه یا مشورت صحیح و شجاعانه نمی‌دهند و یا هیچ‌گونه قدرت و نقش مؤثری ندارند. بالنتیجه سازمان دادگستری کمّاً و کیفاً تنزل فاحشی نموده، قدرت واقعی قوه قضائیه متزلزل شده است؛ بندرت احکامی علیه تجاوزات دولت صادر می‌شود و اگر صادر شود در اجرا معطل می‌ماند.

۶. به مصداق ضرب المثل الناس علی دین ملوکهم، جایی که شورای عالی قضایی قدرت و استقلال را در عدم رعایت قانون می‌داند بعضی از قضات نیز این عدم توجه را به آن حد رساندند که آقای دادستان کل سابق هم توجه کرده، طی بخشنامه‌ای آنان را به رعایت قانون توصیه کرد. ضرب المثل «رطب خورده منع رطب چون کند» بیان‌کننده سنت نبی اکرم (ص) است و یک قاعده روان‌شناسی اجتماعی می‌باشد. پیغمبر اکرم (ص) بعد از نزول وحی و قاعده قانونی، خود نیز تابع آن قانون بود نه حاکم بر آن. قانون برای هرکس از رهبر تا فرد عادی وظیفه تعیین کرده است که عدول از آن جایز نیست.

مجتهد چون نباید از نظر و امریه دیگری اطاعت کند قانون را نیز غالباً توجه ندارد. یعنی اگر قانون برخلاف نظر وی باشد، اجرا نمی‌کند. عملاً قانون را موظف می‌داند که با نظر وی تطبیق کند نه بالعکس.

چون بر مجتهد تقلید حرام است، در بسیاری موارد موجب ارتکاب

احدی الخطائین می‌شود، یعنی یا باید عمل حرام تقلید را انجام دهد و یا عمل خلاف قانون را. بنابراین در شرایط فعلی مصلحت همان است که از قضات مجرب قدیمی استفاده شود.

۷. در بسیاری آرا دیده شده است که به تحریرالوسیله (و ندرتاً به مرجع دیگری) رجوع و استناد شده است و بالنتیجه مراجعین نیز به جای تنظیم کار خود طبق قانون، نیازمند چنان رجوع‌هایی می‌شوند که متأسفانه جنبه علمی این کار اندک و جنبه تملق و همه ترسانی آن بسیار است.

طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی «قاضی موظف است کوشش کند که حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد...» بنابراین با بودن قوانین دادگاه‌ها باید حکم خود را با قانون منطبق کنند. هرگاه این رجوع‌ها جنبه علمی قانونی داشته باشد باید به زبان فارسی آورده شود، زیرا طبق اصل ۱۵ قانون اساسی «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است و اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد». یادآور می‌شویم به مستند همین اصل شورای نگهبان ماده مصوبه مجلس را که مقرر می‌داشت محاکم در مسائل حدود و قصاص و دیات طبق تحریرالوسیله حکم دهند، خلاف قانون اساسی دانسته به مجلس عودت داد.

۸. عکس‌العمل این روش تملق آمیز موجب شده است که به جای سعی در تطبیق عمل خود با قانون، مردم به استفتا از عمرو و زید پردازند و بالاخره در میان آرای مختلف فتوایی مطابق میل خویش به دست آورده آن را مستمسک قرار دهند. جهات عدیده این بیم را به وجود آورده است که مبدا همان وضعیت اواخر قاجاریه تکرار گردد و مردم خواهان عدالتخانه شوند.

۹. اهمیت آزمایش و محک به قدری است که خداوند همه پیغمبران را قبل از بعثت امتحان کرد. حضرت ابراهیم (ع) را پس از امتحانات مکرر به خلّت و امامت برگزید. متأسفانه شورای عالی قضایی که خود در راه آگاهی تجربی از امور قضایی

اولین قدم را با اشغال بالاترین مسند شروع کرد، به اهمیت این مسأله توجهی ننمود. امتحان شده‌ها را دلسرد و رد کرد و امتحان نشده‌ها را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمود و دیدیم که چه شد و می‌شود. روحیه قضات تضعیف شده و جمعاً دادگستری به پلیس محافظ منافع دولت تبدیل شده است. مردم به روحانیون علاقه‌مند بوده، اعتماد داشتند. در هر محله و کوی مردم و حتی متداعیین یک دعوا به روحانی محل احترام و اعتماد داشتند. مستلزم حفظ و ادامه این اعتماد احتراز آنان از دخالت مستقیم (به طریق اولی اگر دخالت ناروا و نادرست باشد) و اکتفای به نظارت است.

آرای نادرست و مسائل خلاف تقوای قضایی (که از ذکر و اعداد آن احتراز می‌شود) را نمی‌توان با روش کبک و سرزیر برف کردن پوشاند. حتی یک مورد کافی است که چون برخلاف توقع مردم است هم‌چون بمب صدا کند - و بمب‌های فراوانی تاکنون به غرش درآمده است، اما متأسفانه گوش‌ها کمتر از آن بوده که این غرش‌های مکرر را بشنود - یقیناً اثر تخریبی چنین بمبی از تمام بمب‌های شیمیایی و غیر آن؛ که دشمن متجاوز به خاک ما پرتاب کرده است بیشتر می‌باشد. چون نیک‌نظر کرد پر خویش در آن دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست از چنین وقایعی سایر قضات شاغل سخت ناراحت و نگران هستند، زیرا دامن پاک آنان را نیز در اذهان لکه‌دار می‌کند. گاهی یک قطره می‌تواند ظرف آب زلال بزرگی را ناپاک و غیر قابل استفاده سازد یا یک لکه کوچک، لباس سفیدگرانبهایی را از ارزش ساقط کند.

۱۰. داور در تشکیلات نوین عدلیه از روحانیونی دعوت به کار کرد که بعدها با مرور زمان وجود آنان موجب کسب حیثیت و آبرو هم برای دادگستری و قوه قضائیه بود و هم باعث شناساندن اعتبار و حیثیت روحانیت گردید و هم شخصیت آن روحانیون را به مردم و اهل فن شناساند و نام نیکی برای آنان ذخیره کرد. متأسفانه روش شورای عالی قضایی در بسیاری از انتخابات و انتصابات نه تنها نتایج مفید مذکور را به‌بار نیاورد بلکه بالعکس خلاف آن را نتیجه داده است.

شاید علت عمده این امر آن است که داور تازه واردین را به مشاغل اولیه گماشت تا به تدریج با کسب تجربه و آزمایش‌های زندگی به مقامات عالی‌برسند، زیرا برای اشتغال به شغلی گذشته از علم آن شغل به تناسب اهمیت آنها مقداری تجربه، گذراندن امتحان‌ها و حتی داشتن موی سفید ضروری است. اما شورای عالی قضایی بدون توجه به اهمیت آزمایش، تجربه و سن از همان اول بالاترین و حساس‌ترین مشاغل را به فاقدین بعضی از این شرایط سپرد، زیرا خود اعضای شورا بدون هیچ‌گونه تجربه از همان اول به عالی‌ترین مقامات قضایی منصوب شده بودند و زیان چنین روشی را نمی‌توانستند درک نمایند. یک فارغ‌التحصیل پزشکی هرچند هم نابغه باشد تا وقتی تجربه نیندوزد و مدت‌ها کار نکند پزشک یا جراح عالی‌قدری شناخته نخواهد شد.

۱۱. بسیاری قضات صالح و مجرب از کارها کناره گرفته‌اند و بازنشسته یا بازخرید شده‌اند و آنهایی نیز که مانده‌اند مصرانه غالباً تقاضای بازنشستگی دارند، زیرا هیچ‌گونه دلگرمی نداشته؛ از استقلال محروم‌اند و با آنان رفتار مناسبی نمی‌شود. آنان به هیچ وجه قدرت و استقلال ندارند و هرگاه بعضی آرا را به نحو خاص ندهند در معرض تغییر و تبدیل و کسر فوق‌العاده قضایی قرار می‌گیرند.

۱۲. وضعیت فعلی بلا تکلیفی کانون وکلا شایسته و درخور آزادی‌های مرقوم در قانون اساسی نیست، بلکه متناسب و همگام با یک دیکتاتوری شدید است. ادامه چنین وضعی شایسته نیست.

۱۳. بسیاری از احکام دیوان عدالت از طرف دولت اجرا نشده و نمی‌شود. این عصیان حتی به جایی می‌رسد که دولت طی بخشنامه‌ای صریحاً اجرای احکام محکومیت دولت را در سازمان‌های خود ممنوع می‌سازد. دیوان در این مورد به جای اقدام صریح و تعقیب متخلف با امتناع از رسیدگی به بسیاری پرونده‌ها و بایگانی کردن آنها - به دولت تمکین می‌کند و شفاهاً به قضات دستور داده می‌شود که از صدور حکم علیه دولت خودداری نمایند.

انقلاب به کجا رسیده است؟

(قانون‌گرایی و انقلاب^۱)

بیانات اخیر جناب آقای دادستان کلّ شامل قسمت‌های متعدّدی بود که از

۱. در پی اظهارات مهمّ حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها، دادستان کلّ کشور، درباره‌ی بازگشت سرمایه‌داری، گروه‌ها و انجمن‌ها و مراکز و محافل مختلف با انتشار اطلاعیه‌هایی، حمایت خود را از دادستان کلّ کشور در مبارزه با جریان‌های منحرف اعلام کردند. این سخنان، عکس‌العمل‌های منفی نیز از طرف بعضی از محافل به همراه داشته است و از آن جمله بسیاری بر این باورند که دادستان کلّ انقلاب اسلامی، در سخنان خود، نافی قانون‌گرایی شده‌اند؛ لکن در اینجا باید متذکّر شد که متأسفانه به دلیل انتشار ناقص متن سخنان ایشان در جراید، سوء تفاهم‌هایی در رابطه با محتوای این سخنرانی پدید آمده است و در اینجا باید اذعان کنیم که خود روزنامه‌اطلاعات نیز با انتشار بخش‌هایی از سخنان آقای خوئینی‌ها در ایجاد این سوء تفاهم‌ها، سهواً مقصّر بوده است.

آقای دکتر نورعلی تابنده در این زمینه طی مقاله‌ای تحت عنوان "انقلاب به کجا رسیده است". که به روزنامه‌اطلاعات ارسال شده است، به بخش‌هایی از سخنان دادستان کلّ کشور ایرادهایی وارد کرده‌اند و متأسفانه مرجع قضاوت ایشان در این مقاله، تنها بخشی از سخنان آقای موسوی خوئینی‌ها بوده است. لازم به ذکر است که متن کامل آنچه که در مقاله‌ی ایشان از قول آقای موسوی خوئینی‌ها نقل شده است، به شرح زیر است: «... بله اگر بی‌قاعدگی و بی‌ضابطگی این است که اجازه نمی‌دهیم این آدم‌های فاسد به مملکت برگردند، ما می‌خواهیم بی‌ضابطه و بی‌قاعده باشیم و لعنت بر آن دستگاه قضایی که می‌خواهد با بهانه، قاعده و ضابطه کاری بکند که فردا بی‌حجاب زیاد بشود، مشروب‌بخوار زیاد بشود؛ رباخوار گستاخ بشود و راه بیفتد در خیابان و زن‌های محجّبه مورد اهانت واقع شوند، بچه‌های بسیجی ما مورد ملامت واقع بشوند. اگر قرار است چنین وضعی پیش بیاید کدام قانون برای ما این قدر محترم است که ما به خاطر احترام به قانون، انقلاب و ارزش‌های انقلاب را از دست بدهیم. من از آنهایی هستم که شعار قانون‌گرایی را از روز اول در دستگاه قضایی داده‌ام و شاید مطلع شده‌اید که جلوی بسیاری از کارهای غیرقانونی را گرفته‌ام. اما کسی گمان نکند من آن قدر ساده‌لوح هستم که به دلیل قانون‌گرایی به نام من و به نام دستگاه قضایی که من هم در آنجا هستم، انقلاب و ارزش‌های انقلاب بر باد برود...».

ملاحظه می‌شود که در سخنان دادستان کلّ کشور، مسأله‌ی اهمّیت قانون‌گرایی نفی نشده است، لکن اینکه "قانون‌گرایی" سپر بالای مفسدین شود، رد شده است.

با این توضیح کوتاه، مقاله‌ی آقای دکتر نورعلی تابنده تحت عنوان جدید "قانون‌گرایی و انقلاب" از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد. روزنامه‌اطلاعات، ش ۱۷۷۲۰، (سه‌شنبه ۳۰ مهرماه ۱۳۶۴).

جمله آنها مسأله حجاب بود. در این رابطه، عملکرد حاکمیت و مسأله قانون‌گرایی را مورد بحث قرار می‌دهیم و سایر مسائل تاکنون از یک بُعد مشخص آن‌قدر مورد بررسی و تأیید قرار گرفت که سخن گفتن در مورد آنها فعلاً با موج منطق‌شکن برخورد می‌کند. فقط در آن زمینه داستان معروفی را که سعدی علیه‌الرحمه به‌نظم آورده است یاد آور می‌شوم: شاعری شعری را که سروده بود در محفلی قرائت کرد، بلافاصله یکی از حضار که به بی‌منطقی شناخته شده بود به تحسین و زهازه گفتن پرداخت. شاعر بلافاصله مجلس را ترک نموده و گفت تحسین او به‌من فهماند که باید در شعر خود تجدیدنظر کنم، زیرا ارزشی ندارد.

مسئلاً جناب آقای دادستان کلّ توجه خواهند فرمود و بررسی خواهند کرد که آیا این داستان مصداق دارد یا تداعی آن به ذهن مخلص تصادفی و بی‌اثر است. جناب آقای دادستان کلّ در قسمتی از بیانات خود مطالبی فرمودند که عیناً از روزنامه اطلاعات، (۷ مهرماه ۱۳۶۴) نقل می‌شود: «مگر جلو بی‌حجاب‌ها را گرفتن به این است که ما در خیابان‌ها مأمور بگذاریم و هر جا زن بی‌حجابی را دیدیم همان‌جا بخوابانیم و شلاق بزنیم؟ بی‌حجاب‌ها در خیابان‌ها در زمان انقلاب باحجاب شدند، و بر ضدّ طاغوت شعار دادند؛ ما چه کار کردیم که دوباره آنها بی‌حجاب شدند؟ گناه خودمان را باید بسنجیم و چند تا شلاق هم به خودمان بزنیم.»

این قسمت از بیانات ایشان، حاکی از تیزبینی و نکته‌سنجی است. گویی ایشان این شهادت اخلاقی را نشان دادند که منصفانه بعضی مسائل را ممکن است بتوانند بررسی کنند. بدیهی است این بیانات ایشان و این شلاق‌های مورد اشاره خیلی مسائل دیگر را نیز در برمی‌گیرد و منحصر به مسأله حجاب نمی‌شود.

علاقه‌مندان اصیل انقلاب و معتقدان به انقلاب اصیل منتظرند که با دقت و انصاف و قانون (اگر ایشان قانون را قبول داشته باشند!) و با استماع نظرات و انتقادات و پیروی از "أحسنه" محل فرود شلاق را صحیحاً تشخیص داده، آن‌گاه

تازیانه را فرود آورند ولو خود مشمول این عنایت گردند. متأسفانه این نکته جالب و صددرصد مثبت بیانات ایشان در هیچ جا مورد بحث قرار نگرفت، نه ریاست محترم دیوان کشور، نه شورای عالی قضایی، نه سخنگوی شورا و نه تأییدکنندگان مطلق ایشان از این قسمت اسمی نبردند. گویی احتمال می‌دادند شاید خود نیز مشمول این عنایت می‌باشند و لذا آن را مسکوت گذاشتند. شاید یک علت اینکه داستان سابق‌الذکر به ذهن مخلص متداعی شد، توجه به همین نکته باشد.

اما نکته دوم، به کار بردن اصطلاح "قانون‌گرایی" بود. گویی در نظر است لغت دیگری همانند "ملی‌گرایی" ابداع شده و چماق دیگری برای تکفیر بالا رود. این چماق جدید از هم‌اکنون چنان قدرتی به خود گرفته است که هیچ‌کس در مصاحبه‌ها، بیانات و نوشته‌ها جرأت نکرده است از بیچاره "قانون"، شهید "قانون"، و مظلوم "قانون" دفاع کند و با زیرکی و رندی از کنار مسأله رد شده است. منتظر و متوقع بودم از طرف شورای عالی قضایی و یا قضات که حاجب بارگاه قانون هستند، در دفاع از این مظلوم سخنی به میان آید، ولی مسأله را فراموش شده دیدم. ایشان در بیاناتشان گفتند: «ما هرگز اجازه نخواهیم داد به دلیل قانون‌گرایی به نام دستگاه قضایی، انقلاب و ارزش‌های آن از بین برود». اگر منظورشان از "قانون‌گرایی" تخلف قاضی و سوءاستفاده از قانون است که باید قاضی را در محکمه انتظامی یا محکمه جزایی تعقیب کرد و چنین امری آن‌چنان عادی است که این همه "های و هوی" نمی‌خواهد، و اگر منظور آن است که برخلاف قوانین مصوبه هم که باشد باید نظر و فتوای ایشان را به بهانه حفظ آنچه ایشان ارزش انقلاب می‌دانند، عملی کرد که وای به حال ما و قوه قضائیه ما که ایشان مأمور حفظ حیثیت آن می‌باشند.

بنابر علامات مختلف و متعدّد مراجع مسؤول قضایی در مصاحبه‌های مختلف تخلّفات فراوانی از بعضی مراجع قوه قضائیه دیده شده و نقض قانون مکرراً به

وقوع پیوسته است. تا امروز که این‌گونه اشخاص و مراجع از قانون و متولّی آنکه دادستان است می‌ترسیدند، چه به روز مردم آمد؛ اینک که اجازه تخلف از قانون، به بهانه حفظ ارزش‌های انقلاب به آنها داده شده است، چه خواهد شد؟ و چنین کسانی خواهند توانست همان‌طور که خیلی‌ها به "مشروطه خود" رسیدند، اینان نیز به "انقلاب خود برسند". وای بر ما. در اینجا آن داستان مشهور متداعی می‌شود که صاحب منزل گفت: تا امروز که فرمان نداشتی چه‌ها که نکردی؟! وای از امروز به بعد که فرمان نیز به‌گردن داری.

من از آن نگرانم که جناب آقای دادستان کلّ (و همچنین بسیاری از نمایندگان مجلس) قانون اساسی را که مایه کار و فعالیت آنان است به‌دقت حتی یک‌بار مطالعه نکرده باشند و متأسفانه قراین زیادی بر صحت این احتمال مشاهده می‌شود که با ذکر مقدمه‌ای، نمونه دیگری از آن نیز ذکر می‌شود.

در مقدمه قانون اساسی که به امضا و تأیید امام رسیده، چنین آمده است: «... قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به‌عنوان رهبر شناخته می‌شود آماده می‌کند...». در اصل ۱۰۷ آمده است: «هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد...». این اصل به‌دنبال مطلب مذکور مقرر می‌دارد، در صورت عدم حصول چنین اکثریتی مجلس خبرگان یک تا پنج نفر را "به مردم معرفی می‌نماید" که کاملاً روشن است؛ مقام رهبری از طرف ملت اعطا می‌شود. مقام مرجعیت تقلید، امری مذهبی، تحقیقی و اعتقادی است. ربطی به قانون ندارد، اما اعطای مقام رهبری به یک تا پنج نفر از این مراجع بستگی به قانون و تشخیص و اعطای مردم دارد. اصل ۱۱۲ تصریح دارد: «رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند.»

توجه شود که این تصریحات در مورد بالاترین مقام رسمی است. اصل ۵۶

قانون اساسی حاکمیت مردم را بالنیابه برقرار کرده و مقرر می‌دارد: «... ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.» بنابراین این ملت حاکم بر همه مقامات و مراجع است و اراده ملت توسط نمایندگانش - به صورت قانون و در حد اعلا، قانون اساسی - اعلام می‌گردد. هیچ‌کس حق ندارد به بهانه حفظ انقلاب، کاسه داغ‌تر از آش شده و به تشخیص خویش این اراده را ندیده بگیرد.

در اسلام که دادستان کل وجود ندارد. ایشان این مقام را از قانون اخذ کرده‌اند و موجودیت این مقام از قانون است. چگونه ایشان که وظیفه اصلی‌شان حفظ قانون و نظارت بر اجرای آن می‌باشد، از قانون جانب‌داری نمی‌کنند. مراجع مملکتی باید هر مطلبی که اجرای آن را لازم و مصلحت می‌دانند به صورت قانون تنظیم کرده و با قید (هرچند عدد فوریت) به مجلس تقدیم دارند تا تصویب شود و عملشان منطبق بر قانون باشد؛ زیرا وجود ضابطه ولو غلط بهتر از عدم آن است که اختیار به دست افرادی ولو با حسن نیت داده شود. عدم ضابطه و قانون، مصداق ظلم است و رعایت ضابطه غلط مصداق کفر و از قدیم گفته‌اند: *الْمَلِكُ يَتَّقِي مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَتَّقِي مَعَ الظُّلْمِ*.

بارها از زبان مقامات قضایی و غیره شنیده شد که از مجلس گله داشتند چرا قوانینی را که تقدیم می‌شود تصویب نمی‌کنند، و تأخیر روا می‌دارند. فرض بر آن است که مجلس نماینده ملت است و اگر قانونی را تصویب نکرد نشانگر آن است که ملت آن را قبول ندارد. دیگر جای گله نمی‌ماند.

به خاطر دارم در رژیم سابق روزی به مناسبت بررسی یکی از قوانین عادی در مجلس سنا، سناتوری گفت: «فرمان شاه مافوق قانون است». سناتور دیگری در پاسخ او با لحنی تند گفت: «اگر می‌خواهی خیلی چاپلوسی کنی، لا اقل بگو فرمان شاه مثل قانون است که هر دو مخلوق قانون اساسی هستند».

در جلسه ۱۳۶۴/۶/۲۶ مجلس شورای اسلامی، یکی از وکلا گفت: «این یکی

از مسائل بسیار مهمّ محافل سیاسی اجتماعی ما است. در این روابط، ما باید قانون اساسی و امام امت را مرجع و مقتدای خود بدانیم و امام امت حتی بالاتر از قانون اساسی است.^۱ هیچکس در مجلس پیدا نشد که ایشان را به مقدمات قانون اساسی و اصول یاد شده در فوق متذکر گردد. گویا خود ایشان نیز قانون اساسی را مطالعه نکرده‌اند. چه بجا بود که امام متوجه خطر چاپلوسی شدند و تذکر دادند. متأسفانه این تذکر بجا و به‌مورد اثر نکرد و گویا این بیماری آن چنان عمیق شده است که این تذکرات اثری ندارد.

جای تأسف است که بعد از شش سال و اندی از استقرار حکومت جمهوری اسلامی که باید دوران انقلابی و قانون‌شکنی سپری شده، عدالت و حکومت مستقر گردد، چنین داستان‌ها و تداعی‌هایی در ذهن حاصل گردد. چاپلوسی که از مقتضیات استقرار و ثبات یک حکومت مقتدر است با قانون‌شکنی که از مختصات شور انقلابی اولیه و عدم ثبات و نبودن قانون اساسی است، هر دو با هم جمع شده و چشم را خیره می‌کند. از تاریخ و گذشته باید عبرت گرفت. از مقاطع زمان و مکان به تجربه‌اندوزی پرداخت، زیرا مأمور به سیروا فی الارض هستیم. متأسفانه در قوه قضائیه و قوه مقننه با امانت مردم یعنی حاکمیت ملت که با خون‌های شهدا به دست آمده است این‌گونه برخورد می‌شود!

دقت کنیم انقلابی که در رأس شعارهای آن "آزادی" قرار داشت به کجا می‌رود و چه مسیری را طی می‌کند؟

می‌گویند تاریخ تکرار می‌شود. امیدوارم نگذاریم قسمت‌های تیره و تار تاریخمان تکرار شود. امیدوارم آن شور و هیجان، وحدت و مهربانی همگانی که به صورت خودجوش در اوان مبارزات انقلابی بر ما سایه گسترده بوده و آن محیط دلبستگی به یکدیگر، در تاریخمان تکرار شود. والسلام.

کنترل مقررات مصوبه^۱

نامه به شورای محترم نگهبان قانون اساسی

محترماً: اخیراً شورای عالی قضایی مجموعه مقررات مختلفی که فقط به موجب قانون (و حتی قانون اساسی) می تواند الزام آور باشد، تصویب کرده و آن را "بخشنامه"^۲ نامیده است. این بخشنامه که مراجع قضایی به اطاعت آن مکلف شده اند قطعاً تا کنون به نظر آقایان محترم رسیده است. با توجه به اینکه شورای محترم نگهبان همواره کوشش داشته است تا حد امکان وظیفه مقرره در قانون اساسی را انجام دهد و از این حیث نسبت به سایر نهادها توفیق بیشتری یافته است تا بتواند اعتماد بیشتری را جلب نماید، لذا نظر مخصوص آن شورا را به بخشنامه مذکور توجه می دهد.

به نظر می رسد اصل چهارم قانون اساسی که کلیه "قوانین و مقررات..." را از محک شورای نگهبان عبور می دهد و بخصوص تصریح عبارت "مقررات" در کنار لغت متداول "قوانین" به آن شورا اجازه می دهد هرگونه مقرراتی را که لازم بداند مورد نقد و بررسی و اتخاذ تصمیم قرار دهد، بخصوص که هیچ مرجع دیگری

۱. به تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۳ نوشته شد.

۲. منظور بخشنامه در مورد صلاحیت ها است.

برای ابطال نکات خلاف قانون آن پیش‌بینی نشده باشد.

از دو مرجعی که آیین‌نامه‌ها و بخشنامه‌های خلاف قانون دولت را می‌توانند تحت بررسی قرار دهند، دیوان عدالت که طبق اصل ۱۷۳ خود تابع شورای عالی قضایی است و دادگاه‌ها نیز (اصل ۱۷۰ قانون اساسی) محکوم به اطاعت از حاکمیت شورای عالی قضایی می‌باشند و اصل ۱۶۴ نیز این اطاعت را تضمین می‌کند.

منطقی نیست که پنج نفر (چه بسا سه نفر یعنی اکثریت اعضای شورای عالی قضایی) مقرراتی در حدّ قانون و حتی قانون اساسی بنویسند و اجرای آن را الزام کنند، درحالی که هیچ مرجعی نتواند از آنان استیضاح کند و یا دستورالعمل صادره را ملغی نماید. شورای محترم نگهبان قانون اساسی در هر جا که قانون اساسی - چه با تصمیمات کتبی و چه با بیانات شفاهی تمام مراجع مذکور در قانون اساسی - به خطر بیفتد و شکسته شود باید محافظ آن باشد. ذیلاً بدون اشاره به جزئیات بخشنامه مرقوم کلیاتی را به نظر تان می‌رسانم:

۱. مشهور است که حضرت سجاد (ع) فرمود اگر قاتل پدرم شمشیر خود را که با آن مرتکب آن جنایت عظیم شده است به من بسپارد، به محض اینکه مطالبه کند به او خواهم داد. بیان آن حضرت نشانگر آن است که در احقاق حق لحظه‌ای تأخیر روا نیست و نیز نشان می‌دهد که حتی شمر نیز ممکن است دارای حقی باشد. عدالت اسلامی مقتضی است که حق هر ذی‌حقی، ولو شمر، به وی برسد و اگر گناهکار است جزای گناه خود را ببیند. استنکاف از احقاق حق یا تأخیر در آن هرگز نمی‌تواند عنوان مجازات به خود بگیرد.

۲. اطلاعات اصل ۳۴ قانون اساسی به وسیله این بخشنامه نقض شده است و حتی اگر بگوییم آن اطلاق مقید شده است، این تقیید نیز خارج از صلاحیت شورای عالی قضایی است. طبق ماده ۴ آیین دادرسی مدنی، استنکاف از احقاق حق جایز نیست، حتی به علت و بهانه نبودن قانون (اصل ۱۶۷). به طریق اولی در

- مقام اطاعت از بخشنامه خلاف قانون، استنکاف مجاز نخواهد بود.
۳. وقتی قانون یعنی تصمیمات مصوبه ۲۷۰ نفر - آن هم منتخب مستقیم مردم - تا تحت کنترل در نیاید رسمیت و قابلیت اجرا ندارد، مسلماً تصمیم پنج نفر (و چه بسا سه نفر) نمی تواند بدون این کنترل قابلیت اجرا داشته باشد.
۴. در مقابل صلاحیت عام دادگستری برای دادرهای انقلاب صلاحیت محدودی معین شده است که این بخشنامه اولاً آن عموم و خصوص را منقلب نموده و جای آنها را عملاً با هم عوض کرده است. ثانیاً صلاحیتی برای دادرای انقلاب مقرر کرده است که به هیچ مرجعی نمی توان اعطا نمود.
۵. ارزش معنوی و عظمت عدالت و قسط که در قرآن با اسم جلاله همراه آمده است (کُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ - کُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ) تا سر حد یک کالای کوپنی و جیره بندی تنزل داده شده است.
۶. بسیاری کینه ورزی ها و عنادها موجب پرونده سازی های جدیدی خواهد شد و آن قدر دست و پای دادرای انقلاب به این بخشنامه مغلول و مقید خواهد گردید که مسائل اصلی انقلاب فراموش خواهد شد، یا اینکه احقاق حقوق مردم در دادگستری آن قدر به تعویق و بوته اجمال خواهد افتاد که اجرای واقعی عدالت مورد تردید و نگرانی مردم قرار خواهد گرفت.
۷. برخلاف اصل ۲۵ که هرگونه تجسس را ممنوع نموده است، این بخشنامه تجسسهای غیر ضروری را الزام آور کرده است.
- این جانب در هر موقعیت نظر خویش را مبنی بر انتقادات سازنده به اطلاع مقامات صالحه رسانده ام که به طور نمونه فتوکپی نامه تقدیمی به شورای عالی قضایی را تقدیم می دارد. اینک نیز تقاضا دارم به هر نحو مقتضی می دانند از اجرای دستورات خلاف قانون و ایجاد جوّ تصنعی در دادگستری که باید دور از

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۲. سوره مائده، آیه ۸.

هرگونه هیاهوی سیاسی باشد ممانعت به عمل آورند. رونوشت برای اطلاع کانون وکلای دادگستری ارسال و اضافه می‌نماید که شأن وکیل اعانت دادگاه‌ها در احقاق حق و اقامه قسط است و شأن کانون نیز معاونت در تعمیم عدالت بوده، باید با طرح انتقادات سازنده نقش مشاور متخصص را ایفا کند. لذا انتظار می‌رود در زمینه طرح موارد خلاف قانون بخشنامه مذکور و به‌طور کلی در تمام موارد مشابه اقدام مقتضی معمول دارند.

فرهنگ استعماری^۱

فرهنگ استعماری پایگاه داخلی استعمار است که استعمارگر با تکیه بر آن به سهولت آرزوهای خود را در آغوش می‌گیرد. مهم‌ترین جلوه این فرهنگ در مورد مسأله آزادی و لیاقت ملت برای آزاد بودن است. هر وقت ملتی از جهان سوم – و من جمله ایران – در جستجوی آزادی فعالیت کرده است، استبداد داخلی و استعمار خارجی دست به دست هم داده و خواسته‌اند به مردم بقبولانند که این ملت لایق آزادی نیست، و متأسفانه توانسته‌اند این فکر نادرست را بر بسیاری ساده‌دلان و سطحی‌اندیشان بقبولانند، بخصوص که در این مسیر مکاتب استعمارگر دیگری که ضد آزادی هستند نیز به کمک می‌آیند. این فرهنگ و این توطئه است که لغاتی از قبیل "مرد مقتدر"، "دیکتاتور صالح" و امثال آن را ترویج کرده و در تجلیل از آن داد سخن می‌دهد. لغت "مرد مقتدر" گرچه بر شیطان نفس و خودخواهی آرزومندان چنین مسندی سخت خوشایند است، اما در بین توده مردم کمتر رواج یافته است. در این زمینه برای اینکه از حدت و شدت معنای دیکتاتور بکاهند صفت صالح را به آن اضافه می‌کنند تا "دیکتاتور صالح" بسازند و همراه آن آسایش، رفاه و امنیت را وعده دهند. اما اصطلاح "دیکتاتور صالح"

۱. افتخارات ملی، شماره مسلسل ۱۹۵، (شنبه ۴ بهمن ۱۳۶۵).

مرکب از دو لغت متضاد است زیرا نه دیکتاتور صالح می‌شود (یا لا اقل بگوئیم صالح می‌ماند) و نه صالحی به خود اجازه می‌دهد دیکتاتور باشد. ساختن چنین اصطلاحی مانند آن است که بگوئیم آتش سرد یا یخ داغ. دیکتاتور که همه را زیر فرمان خویش می‌خواهد اگر هم قبلاً شخص صالحی بوده است با انحصار طلبی و انحصار دادن قدرت به خویش، فاسد شده، طغیان می‌کند و به مصداق آیه شریفه *انّ الانسان ليطغی ان رآه استغی*، همین که خود را غیرمسئول، مقتدر و بی‌نیاز از دیگران و مشاوره با آنان احساس کرد، سرکشی می‌کند و بر فرض قبلاً صالح بوده است از لحظه خودسری دیگر ممکن نیست صالح باقی بماند. برای وصول به گلشن آزادی باید از باتلاقی که دشمنان آزادی عمداً آن را "هرج و مرج" نام می‌نهند عبور کرد. متأسفانه ملت ما هر بار که دل به دریا زده و با اشتیاق وصول به این گلشن خواسته است از آن باتلاق عبور کند سروصدای استبداد داخلی و استعمار خارجی بلند شده و ملت را از باتلاق ترسانده‌اند تا عقب‌گرد کند و به همان جهنم استبداد برگردد. بهانه این ترساندن حفظ امنیت، رفاه مادی، متمرکز کردن هویت ملت در یک شخص، غرور بی‌جای ناسیونالیسم هیتلری (و نه میهن دوستی صحیح و مصاب حبّ الوطن من الایمان) و بالاخره در قرن اخیر ترساندن از کمونیسم و پشت پرده آهنین بوده است. بعد از توفیق مقدماتی در این راه و انصراف ملت از آزادی، حتی آزادی‌هایی که موفق به تحصیل آن شده بود برای اینکه توقف ملت در جهنم اختناق و استبداد طولانی‌تر و بی‌دردتر شده و ملت در برابر آن حالت تسلیم و رضا پیدا کند اسطوره "مرد مقتدر" و تجلیل از اقتدار، قاطعانه سرپای فرهنگ را می‌گیرد و توسل به "دیکتاتور صالح" مطرح می‌گردد. تاریخ معاصر ایران را بخصوص ورق بزیم: ناصرالدین شاه، مشروطیت، استبداد صغیر، احمدشاه و دمکرات منشی او، رضاشاه، محمد رضا شاه، نهضت ملی

و حکومت ملی دکتر مصدق، کودتای ۲۸ مرداد و دیکتاتوری محمدرضاشاه... همه گواه این بررسی بوده و جنبه‌ای از آن را نشان می‌دهد. دیکتاتور ممکن است متکی بر استبداد شخصی بوده یا مبتنی بر ایدئولوژی من‌درآوردی و خودساخته‌ای باشد که بتواند استبداد او را توجیه یا لااقل تسهیل نماید. می‌بینیم هیتلر، موسولینی، استالین و رژیم‌های جناح چپ دنیا دیکتاتوری خود را متکی بر یک ایدئولوژی خاصی نمودند. بعضی فلاسفه و نویسندگان نیز با هدف‌های متفاوت - با حسن نیت یا نیت سازش با حکومت - آن ایدئولوژی و بالنتیجه به‌طور تبعی دیکتاتوری متکی بر آن را ترویج کرده و می‌کنند. این‌گونه دیکتاتوری از دیکتاتوری شخصی (مانند اسپانیای زمان ژنرال فرانکو یا ایران زمان رضاشاه) خطرناک‌تر است، زیرا فرهنگ خاصی برای استبداد می‌سازد و تحکیم می‌کند. پایه‌های قدرت دیکتاتور را بر روی افکار مردم تکیه داده آن را تحکیم می‌کند و بقای آن را تضمین می‌نماید. مرحوم میرزای نائینی اعلی‌الله مقامه که از مبارزین راه آزادی و مشروطیت ایران بود در کتاب مشهور خود به نام تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملّة^۱ در حملات علیه استبداد فصل مشبعی دارد و استبداد شاهان را شدیداً محکوم می‌کند اما حمله اساسی وی، بنا به اصطلاح خود آن مرحوم، متوجه "شعبه استبداد دینی" است که وی آن را از همه انواع دیگر خطرناک‌تر می‌داند. به نظر می‌رسد نظر آن بزرگوار نیز بر همین پایه بوده است که استبداد شاهان قائم به شخص است و هیچ‌گونه پایه‌ای در اذهان و اعتقادات مردم نداشته حالت قدس و معنویتی ندارد اما "شعبه استبداد دینی" بر عواطف عالیه مردم و اعتقادات آنان استوار است و می‌تواند قدرت بیشتری پیدا کند و در واقع اعتقادات مردم و مذهب آنان را در خدمت استبداد درمی‌آورد.

محمدرضاشاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد دیکتاتوری شخصی خود را آغاز

۱. این کتاب توسط مرحوم آیت‌الله طالقانی اعلی‌الله مقامه با عنوان اساس حکومت در اسلام چاپ شده است.

نمود. متدرجاً رنود به او فهماندند که برای بقای قدرت نامحدود خویش ایدئولوژی جستجو کند یا مکتبی بیافریند تا قدرت خویش را جنبه معنوی داده آن را تقدیس نماید و در این زمینه بود که وی انقلاب سفید خود را به این عنوان معنون نمود. شعار "نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت" را عرضه و تحمیل کرد و در این شعار سه گانه، نظام شاهنشاهی یعنی قدرت مطلقه شاه را حتی بر قانون اساسی نیز تقدّم داد. در تاریخ گذشته ایران به جستجو پرداخت و دیکتاتوری شاه را به منزله رکن اساسی هویت و ملیت ایرانی عرضه کرد. خوشبختانه ملت ایران زود فهمید و نگذاشت چنین مکتبی موجب شست و شوی مغزی وی گردد و فرهنگ استبدادی را تغذیه نماید. در مقابل شعار سه گانه او که نظام شاهنشاهی را حتی بر قانون اساسی که مبنای مقامش بود تقدّم و حکومت داده بود، از بطن انقلاب اصیل اسلامی شعار "آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی" جوشید. این خودجوشی‌ها و شعارهای ارتجالی و ابتکاری از دل مردمی برمی‌خاست که نمی‌خواستند دیکتاتوری شخصی و به‌طریق اولی دیکتاتوری ایدئولوژیکی او را بپذیرند و علیرغم ایدئولوژی شاهنشاهی، انقلاب و شعار آزادی را برگزیدند و در تحصیل آن جانبازی کرده و شهادتی دادند.

لازم به یادآوری است که نباید سلطه و قدرت دیکتاتور را با قدرت قانونی دولتمردان یا به عبارت دیگر قدرت قانون اشتباه کرد. زیرا قدرت قانون درست به عکس و در جهت مخالف قدرت دیکتاتور است. قدرت قانون تضمین‌کننده آزادی‌های مجاز مردم بوده و مظهر اعلاّی حاکمیت ملت است. قانون باید بر همه حاکم باشد و در مورد همگان یکسان اجرا گردد. داستان‌های صدر اسلام و سیره رسول الله (ص) نشان می‌دهد که خود آن حضرت نیز خویش را مطیع و تابع قانون می‌دانست و بعد از تشریح یک امر، قدرت قانون در مورد همه و خود آن بزرگوار یکنواخت و بدون تبعیض اجرا می‌گردید. در تنظیم قانون اساسی ایران نیز با الهام

از این قاعده است که اصل ۱۱۲ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند.» در اجرای قانون هیچ‌گونه مجامله و مسامحه جایز نیست و برای اینکه قانون با قاطعیت اجرا شود لازم است متصدیان امر اقتدار قانونی داشته باشند، منتها هر یک با قید مسئولیت سنگین فقط در حدود صلاحیت خویش اعمال قدرت نمایند نه اینکه یک یا چند نفر خاص قدرت‌ها را در انحصار خویش گرفته و از حدود قانون اساسی تجاوز کنند و الا در داخل حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی هر مرجعی باید بتواند وظیفه خویش را با قدرت انجام داده و در آن مسیر اعمال قدرت کند بدون اینکه از هیچ مقام یا شخصی هراس به دل راه دهد.

۱. در بازنویسی قانون اساسی این مطلب در ذیل اصل شماره ۱۰۷ چنین نوشته شده است: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.»

سازمان قوه قضائیه

نامه به ریاست محترم مجلس شورای اسلامی^۱

بسمه تعالی

محترماً:

بعد از تصویب قانون اساسی در هر نظام، قوه مقننه رژیم جدید موظف است قوانین عادی که اجرای اصول قانون اساسی را تضمین نماید تدوین و تصویب کند که متأسفانه در این زمینه اقدامات کافی به عمل نیامده است و بخصوص در مورد قوه قضائیه این نارسایی مشهود و موجب گرفتاری‌هایی شده است. هم‌اکنون شورای عالی قضایی با خلط مبحث و انحصار دادن قوه قضائیه به شورا و به بهانه استقلال قوه قضائیه نه تنها در داخل دادگستری وظایف اجرایی را قبضه کرده است بلکه بدون احساس هیچ‌گونه مسئولیت و اینکه خود را جوابگوی هیچ مرجعی نمی‌داند در وظایف قوه مقننه نیز دخالت می‌کند. مقرراتی که احیاناً ممکن است با سه رأی (اکثریت اعضای شورا) تصویب گردد، به‌عنوان بخشنامه به دادگاه‌ها ابلاغ می‌کند و آنان عملاً مجبور به اطاعت از این مقررات هستند. درحالی که مصوبه مجلس از کنترل شورای نگهبان می‌گذرد، شورای عالی قضایی

۱. این نامه در اردیبهشت سال ۱۳۶۶ نوشته شده است.

با خاطری آسوده به نقض قوانین و حتی قانون اساسی مبادرت می‌کند. در این میان اهل فن و حتی علاقه‌مندان بسیاری با بی‌تفاوتی از کنار این مسائل می‌گذرند و چون بر تذکر اثری نمی‌بینند و آن را مفید نمی‌دانند و حتی آن را برای شخص خویش مضرّ می‌بینند، دم فرو می‌بندند. این بی‌تفاوتی و بی‌علاقگی از عملکرد متولیان و محافظان قانون سرچشمه می‌گیرد. ذیلاً با ذکر مقدمه‌ای توجیهی پیشنهاد تصویب مقرّراتی برای اداره تشکیلات دادگستری را به نظر می‌رساند. امیدوارم مورد توجه و بررسی قرار گیرد:

الف - تقسیم‌بندی قضات به نشسته و ایستاده عملاً مورد قبول انقلاب و صریحاً مورد تأیید قانون اساسی قرار گرفته است و در جنب دادگاه‌ها دادرهای تأسیس گردیده است. قضات ایستاده در عین اینکه از طرف دادگاه بعضی امور را اداره می‌کنند باید به کشف جرایم و حفظ حقوق عمومی به قوه مجریه کمک نمایند. دادر بدون اینکه به‌عنوان لولو و مترسک آلت دست قوه مجریه باشد باید ارتباط با قوه مجریه داشته باشد؛ زیرا حفظ نظم و امنیت جامعه و نظارت بر گردش صحیح اجتماعی - اخلاقی جامعه اقتضا دارد که مجرمین مجازات گردند. مراقبت در این امر به عهده قوه اجراییه و محکوم نمودن انحرافات و منحرفین به عهده قوه قضائیه (به معنای اخص آن - یعنی دادگاه‌ها) می‌باشد. بدین نحو است که دادرها رابط این دو نوع وظیفه دو قوه مستقل می‌باشند.

ب - در مورد انتصاب قاضی، منظور مقنن اساسی آن بوده است که انتصابات قضایی برحسب ضوابط مدوّن باشد. انتقاداتی هم که در این زمینه نسبت به رژیم سابق وارد بود و بر اختیارات وزیر دادگستری خرده‌گیری می‌شد از آن جهت بود که این اختیارات بدون ضابطه و بالنتیجه مستمسک اعمال نفوذ و اعمال قدرت بود. اگر ضابطه نباشد فرقی نمی‌کند که یک نفر به عنوان وزیر یا جمعی به عنوان شورا قدرتمند مطلق باشد. انتقاد ما بر نام‌گذاری چنین "قدرتمند مطلق" نیست که او را وزیر بنامیم یا شورا! بلکه انتقاد بر وجود قدرت بدون ضابطه و بدون

مسئولیت است که اعطای آن به هرکس از معصوم پایین تر او را در مرض و سوسه شیطان و لغزش قرار می دهد.

به نظر می رسد قانون اساسی خواسته است اختیارات وزیر و شورا را تحت ضابطه قرار دهد و همچنین اصل ۱۶۰ مفید حصر و وظیفه نیست بلکه وجود وزیری را با اختیارات اجرایی معادل سایر وزرا مفروغ عنه دانسته و سپس وظیفه دیگری را در اصل مذکور ذکر می کند. نهایت آنکه اعمال این اختیارات اجرایی وزارتی را در محیط دادگستری محدود به ضوابطی می کند که باید شورای عالی قضایی برنامه ریزی و تصویب کند.

ج - شورای عالی قضایی طبق اصل ۱۵۷ قانون اساسی "بالاترین مقام قوه قضائیه" است نه خود قوه قضائیه. شورا باید روش کلی مدیریت و برنامه ریزی سازمان قوه قضائیه را تدوین نماید. دخالت مستقیم اجرایی در امور اداری اولاً در شأن چنین شورایی نیست و از ابهت و معنویت شورا می کاهد. ثانیاً این گونه امور طبق نص اصل ۱۳۸ جزو وظایف قوه مجریه است و بنابر قاعده تفکیک قوا مقامات قضایی و بخصوص "بالاترین مقام" شایسته نیست در آن دخالت نمایند.

د - قضات دادگاه ها که حکم می دهند و حکم آنها بعد از قطعیت قابل اجرا است، هسته اصلی قوه قضائیه محسوب شده و از هرگونه دخالت قوه مجریه باید به دور باشد. اما دادرها، بازرسی کل و سایر سازمان های اداری باید در رابطه با قوه مجریه باشند. نهایت آنکه امنیت شغلی آنان در برابر اعمال نفوذ مقامات مافوق دادگستری و مقامات اجرایی تأمین گردد و قدرت استقلال رأی داشته باشند.

ه - باتوجه به دستور قرآنی و شاورهم فی الامر که رسول اکرم (ص) را موظف به مشاوره نموده است و همچنین آیه شریفه *أمرهم شورى بينهم*، اصل ۱۶۲

۱. سوره شورا، آیه ۳۸. و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام دهند.

قانون اساسی انتخاب رئیس و دادستان دیوان کشور را منوط به مشاوره نموده است، که به نظر می‌رسد گذشته از پیروی دستور قرآنی از دو جهت نیز حکمتی بر این اصل مقرر است: یکی آنکه مسؤولیت درستی و صحت و قابلیت رئیس و دادستان آن دیوان را عده‌ای متخصص مجرب گواهی و تأیید نمایند. دیگر آنکه قضات دیوان کشور که از لحاظ اداری تابع این دو مقام هستند کسانی را معرفی کنند که انتخاب و انتصاب آنها مورد قبول و استقبال قضات دیوان قرار گیرد تا اداره امر تسهیل گردد.

همین نکته اخیر را می‌توان در مورد وزیر دادگستری نیز که باید مورد تأیید و پشتیبانی شورای عالی قضایی باشد، عنوان کرد.

و - چگونه به توده مردم حق داده می‌شود (بلکه موظف می‌شوند) که شخصاً برای انتخاب مرجع تقلید خویش بکوشند و به طرق مستقیم و غیرمستقیم عالم و بلکه اعلم را انتخاب نمایند و به تشخیص خویش عمل کنند، ولی قضات در مورد انتخاب سه نفر اعضای انتخابی شورای عالی قضایی چنین اجازه‌ای ندارند و باید فقط از بین کسانی که دیگران برای آنها صالح معرفی می‌کنند انتخاب نمایند. برای کاندیداهای این سه مقام، جز محدودیت‌ها و مقدماتی که در قانون اساسی ذکر شده است نمی‌توان محدودیت و مرجع تشخیص دیگری برقرار کرد. تشخیص معنای قانون و تفسیر عملی آن با قضات است و لذا هر یک از آنان که خود را واجد شرایط می‌داند می‌تواند کاندیدا شود. از این کاندیداها هر کدام رأی کافی نیامورد معلوم می‌شود یا حایز شرایط نیست و یا در بین حایزین شرایط اصلح نیست و هر کدام رأی کافی آورد معلوم می‌شود هم حایز شرایط و هم اصلح است.

ز - در معنای لغت مجتهد مرقوم در قانون اساسی نیز باید دقت بیشتر گردد. اجتهاد بنا بر تعریف عبارت است از «به کار بردن همه توانایی و طاقت در راه تحصیل گمان نسبت به حکم شرعی.» که بدیهی است مجتهد با این تعریف و به عنوان مجتهد مطلق با آنان که به عنوان قضات دادگستری جمهوری اسلامی

ایران می‌تواند کارکنند متفاوت است. ساده‌ترین و روشن‌ترین تفاوت آن است که برای آن اجتهاد اولین ضرورت و ضروری‌ترین ابزار کار دانستن زبان عربی است و حال آنکه برای یک قاضی زبان فارسی است زیرا اصل ۱۵ قانون اساسی مقرر می‌دارد «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد.» به مستند همین اصل بود که شورای نگهبان لایحه‌ای را که اجرای حدود و قصاص را به‌تحریرالوسیله رجوع می‌داد، رد کرد. از طرف دیگر طبق اصل ۱۶۷ قاضی «موظف است کوشش کند (اجتهاد در قضاوت) حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد.» و سپس رأی برطبق این قوانین صادر نماید و این رأی باید «مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است - اصل ۱۶۸» بنابراین قاضی باید حقوقدان بوده تسلط کامل به زبان و ادب فارسی داشته باشد، و اگر اعلم علمای دوران فارسی نداند همان‌گونه که اصل ۱۵۸ گفته است "آگاه به امور قضایی" نبوده و حقوقدان نباشد، نمی‌تواند قضاوت کند.

ح- باتوجه دقیق به اصل ۱۶۴ قانون اساسی و بررسی عبارات آن از نظر دستور زبان فارسی کاملاً روشن می‌شود که پیشنهادکننده تغییر سمت (مذکور در بند آخر) می‌تواند مرجع دیگری جز شورا باشد و همچنین تشخیص دهنده اولیه "اقتضای مصلحت جامعه" غیر از شورای عالی قضایی است، زیرا اگر منظور شورای عالی قضایی بود ذکر "اقتضای مصلحت جامعه" زاید است و می‌بایستی گفته می‌شد که اتفاق آرای شورا می‌تواند قاضی را تغییر دهد. علی‌القاعده چون هرکس خود مرجع تشخیص مصلحت خویش است، مصلحت جامعه را نیز خود جامعه باید تعیین کند که چون تعیین مستقیم ممکن نیست منطقیاً باید مرجع منتخب مستقیم مردم (رهبر یا رئیس جمهور یا مجلس) چنین اظهاری بنماید که چون استقلال قضاوت و تأمین آنان در تمام نظام‌های حقوقی آزاد جهان از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، باید محدودیت در این مورد قایل شد، زیرا تغییر

قاضی نشسته به صرف تصمیم چند نفر بالاترین ضربه به استقلال و امنیت قضات است.

ط - مسأله انتخاب سه نفر عضو شورای عالی قضایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و باید کوشش شود که تمام قضات به طیب خاطر در یک انتخابات مخفی، دور از هرگونه بیم شرکت کنند تا شورای عالی قضایی معنأ مورد اعتماد و اعتقاد قضات قرار گیرد. بدین منظور باید رأی‌گیری مخفی بوده و چنان باشد که هیچ‌کس و حتی اعضای هیأت نظارت نتوانند بفهمند چه کسانی رأی داده و چه کسانی نداده‌اند و آنان که رأی داده‌اند به چه کسی رأی داده‌اند. با توجه به اهمیت این انتخابات و اینکه نفس مسأله انتخابات امر قضایی و مختص قوه قضائیه نیست شایسته است هیأت نظارت عالی رتبه‌ای بر انتخابات نظارت کند. این نظارت مانع استقلال قوه قضائیه نیست کما اینکه نظارت مداوم بعدی بدون دخالت در قوه قضائیه نیز نه تنها خلاف قانون نیست، بلکه مفید است.

ی - مسأله انتخاب، نصب و عزل وزیر دادگستری باید روشن شود و حدود اختیارات وی مشخص گردد، زیرا وی از طرفی عضو قوه مجریه بوده و به صراحت اصول قانون اساسی باید مسؤولیت‌های قوه مجریه را جوابگو باشد. از طرف دیگر در شرایط فعلی چرخ پنجم و به قول وزیر سابق دادگستری یک "نامه‌رسان" است که استیضاح از چنین وظیفه سبکی در شأن مجلس نیست و پرداخت حقوق و مزایای یک وزیر برای انجام چنین وظیفه‌ای اسراف است.

میثاق بادولت^۱

لغت میثاق که در این مورد بسیار بجا و درست به کار رفته است، مرا تشویق کرد که در مورد معنای دقیق و استعمال درست و بجای این لغت توضیحی بدهم. مواد قدیمی قانون مدنی ماکه محصول کار کمیسیونی از عالی‌ترین فقها و حقوقدانان عالی‌قدر بود، قاعده فقهی مشهوری را در ماده ۱۸۳ ذکر کرده و چنین گفته است: «عقد عبارت است از اینکه یک یا چند نفر در مقابل یک یا چند نفر دیگر تعهد بر امری نمایند و مورد قبول آنها باشد.»

توافقات عادی و در سطح معمولی افراد را با لغاتی از قبیل عقد، عهد، قرارداد و غیره ذکر می‌کنند. اما وقتی طرفین عهد، افراد و اشخاص حقیقی نباشند و مثلاً ملت‌ها یا دولت‌ها طرف یک عقد باشند و یا کیفیت عهد در سطح بالایی باشد، از آن به لغت "میثاق" تعبیر می‌نمایند. کما اینکه موافقت‌نامه‌های بین‌المللی امروز را با این اصطلاح نام می‌برند: میثاق حقوق بشر، میثاق حقوق مدنی و سیاسی و... در مورد قراردادهای پیغمبر اکرم (ص) با مشرکین مکه که در واقع طرفین قرارداد فرد نبوده، بلکه دو جامعه مجزا، یعنی جامعه مسلمین و گروه مشرکین، بودند لغت

۱. در روزنامه اطلاعات، اول شهریورماه ۱۳۶۶، به مناسبت بزرگداشت هفته دولت، مقاله‌ای درج گردید و از هفته دولت به عنوان "هفته تجدید میثاق با دولت" یاد شده بود. مقاله حاضر با الهام از آن مقاله نوشته و در روزنامه اطلاعات، (شنبه ۱۴/۶/۱۳۶۶) چاپ شد.

میثاق به کار رفته است: **إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ**^۱. یا آیه: **وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ**^۲. همچنین در مواردی که موضوع توافق و عهد اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، از آن به لغت "میثاق" تعبیر می‌شود: **فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً**^۳ و یا آیه **وَالَّذِينَ يُنْقِضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ**^۴.

همچنین به تعهدی که یک طرف قرارداد به گردن می‌گیرد و یا طرف دیگر از او تعهد می‌گیرد، نیز میثاق می‌گویند: **وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِيثَاقاً غَلِيظاً**^۵؛ یا آیه **وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِيثَاقاً غَلِيظاً**^۶.

بنابر آنچه گذشت، در عرف قرآن و همچنین ادبیات زبان فارسی، میثاق به قراردادی گفته می‌شود که به واسطه شأن طرفین، یا کیفیت تعهد مندرجه در آن، از اهمیت خاصی برخوردار است.

وقتی عهود معمولی لازم‌الوفا بوده، وفای به عهد از مصادیق تقوی و از شرایط ایمان است **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ**^۷. به طریق اولی میثاق‌های مهم، لازم‌الرعايه بوده و غیر از طرفین میثاق، سایرین را نیز در مراقبت از اجرای میثاق ذینفع می‌سازد.

مسأله رعایت تعهد، آن قدر در اخلاق اسلامی مهم است که قرآن حتی قراردادهای منعقد با مشرکین را نیز لازم‌الرعايه اعلام نموده است: **إِلَّا الَّذِينَ**

۱. سوره نساء، آیه ۹۰: مگر آنکه به قومی برسند که بین شما گروه مسلمین و آن قوم میثاقی باشد.

۲. سوره نساء، آیه ۹۲: و اگر از قومی باشد که بین شما و آن قوم میثاقی وجود دارد.

۳. سوره مائده، آیه ۱۳: به علت آنکه میثاق مقرر را نقض کردند، آنها را لعن کرده و دل‌هایشان را سخت کردیم.

۴. سوره بقره، آیه ۲۷ (و نیز بدون "واو عطف")، سوره رعد، آیه ۲۵: کسانی که بعد از انعقاد میثاق، عهد خدایی را شکستند.

۵. سوره احزاب، آیه ۷: و از آن پیغمبران، تعهد محکمی گرفتیم.

۶. سوره نساء، آیه ۱۵۴: به آنها گفتیم به حرمت روز شنبه تجاوز نکنند و در این باره از آنها تعهد محکمی گرفتیم.

۷. سوره مؤمنون، آیات ۱-۸: مسلماً مؤمنین رستگارانند، آنان، کسانی هستند که... و کسانی که رعایت امانت و تعهدات خویش را می‌نمایند.

عَاهِدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا... فَاتَّبِعُوا إِلَيْهِمْ عَاهِدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ^۱، که در اینجا رعایت عهد حتی با مشرکین را از مصادیق تقوا ذکر کرده و از طرف دیگر نقض میثاق را در موارد متعدّد (که بعضی از آیات آن ذکر شد) تفسیر کرده است.

با ذکر این مقدمه، روشن شد که به کار بردن لغت "میثاق" در عنوان گزارش یاد شده بسیار بجا و درست است، نهایت آنکه هیأت حاکمه به طور کلی (و نه فقط دولت به معنای اخصّ آن) طرف میثاق با مردم قرار دارند. دولت به عنوان یک رکن و جزء از هیأت حاکمه، متعهد به وظایفی است که در این میثاق برای او مقرر شده است. این میثاق، بنا به اهمیت مردم (یکی از طرفین میثاق) شأن و عظمت خاصی دارد. اصل ۵۶ قانون اساسی می‌گوید: «حاکمیت مطلق به جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاصّ قرار دهد و ملت این حقّ خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.»

مردم چون به استناد حاکمیت ملی و به اعتبار اینکه این حاکمیت را از خداوند تلقی کرده و خلیفه‌اللّهی در روی زمین محسوب می‌شوند، میثاقی منعقد کرده‌اند و لذا در واقع خداوند است که طرف قرارداد با هیأت حاکمه می‌باشد. ملت طی این میثاق، اعمال و اجرای حقّ حاکمیت خویش را تحت شرایط خاصی به مقامات و مراجعی واگذار می‌کند تا به نمایندگی او، انجام وظیفه نمایند. طبق این میثاق، هر یک از مقامات، از بالاترین مقام گرفته تا سایر ارگان‌ها و متصدیان مشاغل، متعهد به انجام وظیفه‌ای شده‌اند و در مقابل ملت نیز متعهد به رعایت میثاق می‌باشد. هیچ

۱. سوره توبه، آیه ۴: جز آن گروه از مشرکین که با شما قرارداد بسته‌اند و در رعایت قرارداد، کوتاهی نکرده‌اند... نسبت به آنان تا پایان مدّت قرار داد، مقرّرات عهدنامه را رعایت کنید، خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

یک از مقامات حق ندارند از حدود وظایف خویش تجاوز کرده و عملی را که در صلاحیت او نیست انجام دهد و یا در انجام تعهدات خود کوتاهی نماید. بدیهی است قصور و تقصیر یک فرد یا یک نهاد را مراجع صالحه دیگر باید مجازات کرده و احیاناً اثر سوء تخلف را بزدایند، اما اگر مجموعه هیأت حاکمه به میثاق خویش عمل ننمایند، گذشته از آنکه مصداق الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ می باشند در صورت تکرار تخلف، به ملت اجازه مقابله به مثل و اعمال فشار می دهد و احیاناً او را مجاز می سازد که میثاق را زیر پا نهد.

رضاخان و خلف او، اگر به فریادهای آزادی خواهان بزرگی نظیر مدرّس و مصدّق و... گوش می دادند و قانون اساسی را رعایت می کردند، ملت به عهد و میثاق خویش پای بند می ماند؛ ولی وقتی استبداد و اختناق از حد گذشت و حکومت در هر قدم لگدی به قانون اساسی زده خود را رها از تعهدات قانون اساسی دانست، ملت نیز به خود اجازه داد تا فسخ آن میثاق را اعلام و سقوط رژیم را بخواهد و بر مبنای شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" قانون اساسی نوینی را تصویب کند. در واقع، دوران سلطنت آن دو، مصداق این شعر فرخی یزدی است:

تپیدن‌های دل‌ها ناله شد آهسته آهسته

رساتر چون شود این ناله‌ها فریاد می‌گردد

همچنین مقدمه اعلامیه حقوق بشر که به تصویب دولت ایران نیز رسیده است، می‌گوید: «نظر به اینکه پشتیبانی از حقوق بشر به وسیله یک نظام حقوقی، امری اساسی است تا انسان به فرجام وادار نشود که به عنوان آخرین درمان در مقابل خودسری و ستم، دست به شورش بزند.» که نظر به همین قاعده کلی، اجتماعی دولت‌ها را از نقض میثاق با مردم برحذر داشته است و در مقابل خودسری و ستم و قانون شکنی حکومت، ملت‌ها را وادار به شورش می‌کند.

از این میثاق بین حکومت و مردم در صدر اسلام به عنوان "بیعت" نام برده

می‌شد که طی آن خلیفه، تعهدی را در برابر ملت به عهده می‌گرفت و مردم نیز به مصداقِ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولى الامر منکم^۱، خود را موظف به رعایت بیعت و اطاعت از خلیفه می‌دانستند و این بعد تعهد طرفین بود. بعد از قتل خلیفه دوم و تشکیل شورا، به علی (ع) پیشنهاد بیعت گردید تا به کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین متعهد گردد و رفتار کند. علی (ع) تعهد رفتار به "سیره شیخین" را رد کرد و علی‌هذا خلافت بر وی استقرار نیافت.

علی (ع) با وجود ولایت مطلقه و تامة الهی که داشت، مقام عصمت خود را به بیعت مقید می‌دانست یعنی معتقد بود که برای حکومت بر مردم ملزم است شرایطی را که در بدو خلافت و ضمن بیعت تقبل کرده است، رعایت نماید و حتی آن ولایت مطلقه نیز وی را از بار این تعهد آزاد نمی‌سازد و لذا بیعت را رد کرد، ولی عثمان بیعت را به همان نحو قبول کرد، اما بعد از استقرار خلافت خویش به شرایط مقرر عمل نکرد و لذا مسلمین شورش کردند. شورش مردم علیه خلیفه سوم نیز به این اعتبار بود که می‌گفتند مشارالیه از "بیعت"، عدول کرده است و علی‌هذا بیعت‌کنندگان نیز مجاز به نقض بیعت می‌باشند. تا این حدود استدلال مورد ایراد و اعتراض قرار نگرفت، ولی از جهت اینکه این نقض، منجر به قتل خودسرانه وی شد، صرفاً قتل او مورد اعتراض قرار گرفته است.

در حکومت‌های آزاد امروز، این میثاق و شرایط آن به صورت متن قانون اساسی عرضه می‌گردد و ملت با تصویب آن، قبول می‌کند که از آن پس تمام افراد تابع آن باشند و هر منصبی را اشغال نمودند، وظایف مربوطه را طبق همان قانون انجام دهند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بر همین مبنا مورد تصویب قرار گرفت به‌اضافه آنکه رهبر انقلاب ذیل آن را امضا کرده، رهبری انقلاب و جمهوری

۱. سوره نساء، آیه ۵۹: خدا و رسول و اولی الامر را که از خود شما باشد (یا از طرف شما سمت اولی الامر را داشته باشد) اطاعت کنید.

اسلامی را که مردم ضمن بیعت خویش به معظم‌له داده بودند، قبول کرده و اعلام کردند که متن قانون، با هدف انقلاب منطبق بوده و محتوای اسلامی دارد که بعد از قبول رهبر انقلاب مردم با اکثریت عظیمی به آن رأی دادند.

با توجه به وسعت دامنه قواعد اجتماعی، امروزه حاکمیتی که در بیعت‌های خلافت صدر اسلام از طرف ملت به خلیفه داده می‌شد، در قوانین اسلامی فعلی تجزیه گردیده و هر یک از آن اختیارات به نهاد و سازمان و قوه مستقلی داده شده است به نحوی که دیگر یک نفر یا یک نهاد، جامع همه آن اختیارات و حاکمیت نیست. اختیار قانون‌گذاری در مورد مسائل مستحدثه به مجلس و شورای نگهبان داده شده و مجلس موظف به نظارت در کار سایر نهادها گردیده است و سایر نهادها نیز موظف به تمکین این نظارت (اصل ۹۰) شده‌اند و تمرّد از این وظیفه، تخلف و جرم است. همچنین قوه مجریه، دولت و وزرا و نهادها، مأمور اجرای قانون و قوه قضائیه و دادگاه مرجع حل اختلافات و مجازات مجرمین است. تجاوز هر یک از این قوا که جزئی از حاکمیت را به عهده دارند به حدود صلاحیت سایر قوا جایز نیست و همچنین اهمال در انجام وظیفه مقرر و سکوت در برابر تجاوز نیز نارواست.

همه افراد و مقامات، تابع قانون و مقید به اجرای آن هستند، حتی طبق اصل ۱۱۲: «رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قانون با سایر افراد کشور مساوی هستند». بنابراین، هرگاه حکومت (به معنای اعم) وظایف مقرر در قانون اساسی و بخصوص حقوق ملت را رعایت کند، مردم نیز دم به دم و هر لحظه با اطاعت از قانون و اوامر حکومت، میثاق خویش را تجدید می‌کنند.

دولتمردان ما نیز باید متوجه باشند که این میثاق را نقض نکنند و درحقیقت برگزاری هفته دولت باید هفته تجدید میثاق حاکمیت با مردم باشد.

مستشرقین - اسماعیلیه^۱

مدیر محترم مجله دانستیها

در شماره اول مردادماه سال جاری آن مجله نوشته‌ای به قلم آقای دکتر محمدعلی سجّادیه در مورد طرز کار مستشرقین و هم‌چنین اسماعیلیان نوشته شده بود که در تأیید قسمتی از آن مطالب نکاتی به‌نظرم رسید که ذکر آن را مفید دانستم. چنانچه مقرر گردید این نوشته درج شود، بدون کم و کاست و تغییر درج گردد و الا از درج آن خودداری فرمایید.

بسیاری از مستشرقین و نویسندگان خارجی که در مورد ایران و اسلام قلم زده و می‌زنند چون غالباً از روحیه ملل مشرق زمین و بخصوص مسلمانان و بالاخص فرقه‌های شیعه کم‌اطلاع هستند و گاهی نیز به جهت آرا و اغراض خاصی که دارند، اشتباهات فراوانی را در تاریخ ما وارد می‌کنند. مثلاً کتاب اسماعیلیه تألیف پل امیرو و ترجمه شادروان ذبیح‌الله منصور، لقب "علی ذکره السلام" را متعلق به حسن صباح دانسته است. حال آنکه این لقب متعلق به چهارمین داعی فرقه اسماعیلیه منتسب به حسن صباح است. حسن بن محمد بن کیا بزرگ امید که بعد از پدر و جدّ به ریاست فرقه رسید، ملقب به "علی ذکره السلام" است. زیرا مریدان

۱. در نشریه دانستی‌ها، دوره جدید، سال ۹، شماره ۷، مهر ۱۳۶۶ چاپ شد.

وی محض احترام وقتی می‌خواستند نام او را ببرند، وی را با این لقب می‌خواندند. جور و ستم حکام و سلاطین موجب نفوذ کلام حسن صباح گردید؛ که با سلاطین تابع خلفای عباسی مخالفت می‌کرد و مریدان او غالباً ابتدائاً بنابر مثل مشهور لا لِحُبِّ عَلِيٍّ بَلْ لِيُبْغِضِ معاویه، او را تأیید می‌کردند و متدرجاً محکمی، شجاعت، اعتقاد محکم و عمل منطبق با گفتار را که در او می‌دیدند، به گفته‌های او نیز باور پیدا کرده، مرید می‌گردیدند؛ و بدین طریق هستهٔ اولیه‌ای از کسانی که در بدو امر «می‌دانستند چه نمی‌خواهند ولی نمی‌دانستند چه می‌خواهند» در پیرامون او تشکیل شد. اینان متدرجاً آنچه را او در اذهان آنها القا می‌کرد، پذیرا شده و کم‌کم تصوّر می‌کردند که «می‌دانند چه می‌خواهند». نمونه‌های فراوانی از این قبیل در تواریخ ملل مشاهده می‌شود، من جمله حکومت کشیشی به نام ساونارولا در فلورانس است. وی با زندگی ساده و زاهدمنشانه مورد توجه عموم بود و با حملات صریح و روشنی که به فساد دستگاه حاکم و خاندان مدیسی می‌کرد جلب توجه نمود. مردم برای رهایی از ستم خاندان مدیسی دور او جمع شدند، ولی وی بعد از حکومت چنان پایه خشونت، تعصب، دشمنی با ملیت، برهم زدن اعیاد ملی و... را در پیش گرفت که ستم او از ستم پیشینیانش پیشی گرفت و همان مردم بر او شوریدند؛ او را به دار زده و سوزاندند و خاکسترش را بر باد دادند.

اما اعتقاد عمیق مریدان به حسن صباح (یا نمونه‌های دیگر تاریخی مشابه آن) از آن‌گونه نیست که مورّخین برای بدنام کردن هرگونه تحرّک ملل شرق تبلیغ می‌کنند. گرچه همین امروز می‌شنویم که از اعتقاد خالص و صمیمانه مردم به حضور امام زمان چه سوءاستفاده‌ها امکان‌پذیر است. مع‌هذا از آنجا که به‌طور مداوم و طی سالیان دراز نمی‌توان جمعی را فریب داد، مسلماً یک بار مصرف حشیش و ارائه بهشت تصنعی نمی‌تواند انسان عاقل را چنان گول بزند که اعتقاد عمیق در او به‌وجود آید و حکومتی که نزدیک دو قرن طول کشید تأسیس گردد. مهم‌ترین باعث اعتقاد و اینکه «لبغض حکومت» تبدیل به «لحب حسن صباح»

گردید، روش وی بود. حسن صباح «مردی معتقد و خشک بود و دو پسر خود را به سبب تخلفات مذهبی بکشت. او با سلطنت ارثی مخالف بود و بزرگ امید را که محتشم لمبسر بود جانشین خود کرد».^۱

حسن دو پسر داشت. یکی از پسران او شرب خمر کرد و به حکم حسن محکوم به هشتاد ضربه تازیانه شد. محکوم در حین اجرای حکم درگذشت و حسن (به عکس داستان دیگری که از صدر اسلام به ما رسیده است) گفت اجرای حد بر مرده صحیح نیست و مابقی تازیانه‌ها را نزد و پسر را دفن نمود.

پسر دیگر او در توطئه‌ای علیه حجت قهستان (درست به خاطر ندارم قهستان باشد یا جای دیگری) شرکت کرد. بدین معنی که با یکی دیگر از اسماعیلیه که مخالف با حجت مذکور بود تبانی نموده متفقاً شهادت دادند که آن حجت مفسد است و محارب و توطئه و کودتایی علیه حسن ترتیب داده است. حسن با تعدیل این دو شاهد و به استناد شهادت آنان متهم را محکوم به مرگ کرد.

سال‌ها بعد آن شاهدهی که شهادت داده بود در بستر مرگ اقرار کرد که شهادتش دروغ بوده و با پسر حسن تبانی کرده بودند و بعد از این اقرار حسن به دنباله تحقیقاتی که نمود، صحت آن بر وی مسلم شد و چون پسرش هم شخصاً به این امر اقرار کرد؛ او را به خونخواهی مقتول بی‌گناه محکوم به مرگ کرد. آیا مسلمانانی که گفتار حسن را می‌شنوند و بعد عملش را نیز منطبق با آن می‌بینند در معرض اعتقاد عمیق قرار نمی‌گیرند. اما داستان دیگری که از او نقل شده، این است:

یک بار در محاصره سنگینی که اتفاق افتاد، بیم شکست می‌رفت. حسن دستور داد تمام زنان و دختران را به خارج و به سایر قلاع بفرستند تا در صورت شکست ناموسشان از تعرض مصون ماند. اسماعیلیان در قلاع خود نقب‌های

۱. لغت‌نامه دهخدا، ماده حسن صباح.

طولانی زده بودند که از فاصله دور و حتی متجاوز از یک کیلومتر فاصله با قلعه سر در می آورد. حسن نیز زن و دختر خود را به یکی از قلاع فرستاد و همراه آنان سفارش نامه‌ای برای فرمانده قلعه نوشت. تصوّر می‌کنید چه سفارشی کرد؟ نوشت: دختر من (یا زن من) خیاطی بلد است و زن من (یا دختر من) ظرف‌شویی، لباس‌شویی و آشپزی. هر دو باید کار کنند و مانند تمام مردم عادی از مزد خود امرار معاش نمایند. اگر بشنوم که آنان را بیکار نگه داشته و مجانی اطعام کرده‌ای تو را مجازات خواهم کرد.

آیا اگر حسن آن دو پسر خود را می‌بخشید یا لااقل به عزل آنان و خلع سمت اکتفا می‌کرد، چنان مریدانی می‌یافت، یا اگر زن و دختر خود را مالک الرقاب میزبان قرار می‌داد؛ مریدانش حاضر بودند برای او جانفشانی کنند، تا وقتی این روش برقرار بود و حسن و دُعایش خود را از لحاظ زندگی مانند مردم عادی تلقی کرده و در برابر قانون یکسان می‌دانستند وضع به همین منوال بود. اما از آن هنگام که خود را مافوق دیگران و طبقه ممتاز تلقی کردند و علی‌ذکره السلام به خود حق داد قانون را ندیده بگیرد و مقررات اسلامی را زیر پا نهد، گرچه باز هم عده‌ای کور و کر کماکان به عبودیت ادامه دادند؛ ولی آن قدرت معنوی نزول کرد و به قدرت حکومتی تبدیل یا آغشته گردید.

همین روش کمابیش در زمان دو نفر جانشینان بعدی او (کیابزرگ امید و محمد بن بزرگ امید) برقرار بود. اما حسن بن محمد بن بزرگ امید از همان زمان پدر داعیه‌های انحرافی داشت و بالاخره هم وقتی به حکومت رسید به جای اینکه خود را داعی و مبلغ نزار فاطمی مصر (که به عقیده این گروه اسماعیلیه امام زمان بود) بداند، مدّعی شد که از نسل نزار بوده و خود امام زمان است و خواسته مریدان را برای اعلام دعوت خویش اجابت نموده و این مطلب را اعلام می‌نماید. وی روز ۱۷ ماه رمضان نماز عید خواند و سپس همه افطار کردند و در همان روز فرایض و عبادات را از مریدان برداشت.

گرچه قدرت حکومتی مانع از آن بود که کسی دم برآورد و مریدان عقل و هوش باخته که هرچه را از پیشوای خود می‌دیدند با به به و چه چه استقبال می‌کردند، گفته‌ او را پذیرا شدند و نام "ملاحده" را به خود خریدند؛ ولی این انحراف یکی از موجباتی است که از آن پس تمام حکام اسماعیلیه به دست تابعین خویش به قتل می‌رسیدند. همان سلاح ترور که تا آن تاریخ به دست آنان بود، علیه خودشان به کار رفت؛ زیرا این قاعده‌ای طبیعی است. حتی جلال‌الدین حسن نومسلمان که بدعت‌ها را کنار گذاشت و دو مرتبه عبادات و شرایع را اجرا نمود، نتوانست در محیط منحرفی که نیاکان او ساخته بودند کار چندانی از پیش ببرد و کشته شد.

لذا دوران اسماعیلیه که از تصرف قلعه الموت در ۴۸۳ قمری آغاز شد تا سال ۵۵۹ که علی ذکره السلام بدعت خویش را آشکار کرد، مستحکم بود و آنان از صمیم قلب بر همه مریدان حکومت داشتند؛ اما از آن تاریخ که حکومت بر دل‌ها باقی نمانده و با حکومت زور درهم آمیخت و مقررات شرعی و اسلامی اسلاف مستمسک و بهانه مطلق العنانی گردید، ترور در میان خود اسماعیلیان نیز رواج یافت.

استرداد آثار موقوفه باستانی^۱

دفتر ریاست جمهوری

پس از عرض سلام

در آبان ماه ۱۳۶۳ یکی از دوستان در مراجعت از سفر اروپا جزء مشاهدات خویش بیان کرد که در^۲ اولیه مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی را که روی آن کلمه "وقف" قید و تصریح شده در موزه رم مشاهده کرده است. بدین مناسبت نامه‌ای به ریاست جمهوری، نخست‌وزیری، وزارت امور خارجه و وزارت ارشاد (وزارت متبوعه وقت سازمان اوقاف) نوشتم که از طرف سازمان اوقاف طی شماره^{۲۵۰/۶۰۹۹}/_{۶۳/۱۰/۳۰} و از طرف نخست‌وزیری طی شماره^{۵۹۹۷۰}/_{۶۳/۸/۲۵} وصول آن و شروع به اقدام اعلام گردید. بعداً استماع خبر خبرگزاری‌ها مبنی بر آنکه دولت چین مشغول اقداماتی است تا این‌گونه اموال متعلق به ملت خویش را پس بگیرد، مرا واداشت که در ۱۳۶۵/۲/۱۴ مطلب را مجدداً یادآور شوم:

اخیراً خبرگزاری‌ها اعلام کردند که وزیر فرهنگ مصر آثار عتیقه مصری را که جزء اموال یکی از اشراف انگلستان بوده است متعلق به ملت مصر اعلام کرده و

۱. این نامه در ۱۳۶۶/۱۲/۲۳ نوشته شد.

۲. روایت دیگری از "در" ذکر نکرده بلکه "قالی مقبره" را گفته است. بعداً معلوم شد قالی مقبره صحیح است.

استرداد آنها را خواستار شده است، لذا لازم دانستم مجدداً مطلب را یاد آور شوم. گرچه مسأله جنگ تمام توجه دولت را به خود معطوف کرده است، ولی به مصداق صفت مؤمن که لا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ، نمی توان سایر وظایف را به بوتۀ فراموشی سپرد و هر سازمان و نهاد وظیفه‌ای دارد که نمی تواند آن را مسکوت گذارد. از لحاظ سهولت ذیلاً مضمون نامه اولیه تقدیمی را تکرار می‌کنم:

طبق مقررات شرع انور و قوانین ایران مال موقوفه قابلیت تملک شخصی و قابلیت انتقال ندارد. از طرف دیگر طبق مقررات بین‌المللی اعتبار عقد موکول به تحقق شرایط صحّت عقد است برحسب قوانین مکان انعقاد عقد. عقدی که برحسب قوانین مکان انعقاد باطل باشد در همه کشورهای جهان باطل تلقی می‌شود. بنابر این مراتب بسیاری اموال و اشیای عتیقه ایرانی که عملاً وقف بوده است و هم‌اکنون در موزه‌های جهان وجود دارد - من جمله در ورودی مقبره شیخ صفی‌الدین که به نظرم در موزۀ رم، یا جای دیگری، موجود است - به واسطۀ اینکه وقف بوده و قابلیت انتقال نداشته است هرگز به مالکیت کسی که اول بار آن را خریده است و به طریق اولی غاصب یا سارق اولیه درنیامده است و یدهای بعدی و موزه‌های متصرف آن مالک شناخته نمی‌شوند. پیشنهاد می‌کنم تمام نمایندگی‌های ایران موزه‌های کشور محل اقامت خود را دقیقاً بررسی کرده و اشیایی را که وقف بوده و اسناد تاریخی نشان می‌دهد که در مورد آنها عمل به‌وقف شده است، یادداشت کرده و به‌طور رسمی از مقامات صالحه آنها را مطالبه کنند و یا از طریق محاکم صالحه اقامۀ دعوا نمایند و چون رسمیت اطلاع دولت ایران از تصرف غاصبانه از تاریخ مطالبه رسمی است، ایراد مرور زمان مردود خواهد بود.

متشکرم

نکاتی بر «نکته»^۱

سخنان پیش از دستور جلسه ۱۳۶۸/۵/۳۱ مجلس شورای اسلامی را در روزنامه خواندم. از حساسیتی که در مجلس نسبت به حفظ انقلاب و اسلام نشان داده شده بود، خرسند شدم. با توجهی که حتی به مقالات جراید دولتی می‌شود امیدوار گردیدم نتوان انقلاب و اسلام را تخطئه کرد. مقاله «نکته» را که مورد حمله واقع شده بود، قبلاً خوانده بودم؛ ولی هیچ‌گونه واکنشی از آن گونه که در مجلس ابراز شد در ذهن من که علاقه‌مند و مخلص اسلام و انقلاب اسلامی اصیل هستم پدید نیامده بود، لذا باری دیگر و بادقتی بیشتر آن را خواندم تا بهتر بتوانم در مورد آن نظر بدهم:

نه نمایندگان که در مجلس صحبت کردند و نه نویسنده مقاله را شخصاً نمی‌شناسم، علی‌هذا از این حیث هیچ‌گونه گزاشی ندارم. نویسنده مقاله در عالم ادب و نویسندگی شهرت دارد. با خواندن مقاله و نیز گفتار آقایان و کلامتوجه شدم نویسنده مقاله مردی است ایران‌دوست و در نویسندگی ماهر که می‌تواند مطلب خود را با قلمی شیوا بیوراند، جز آنکه با غلیان احساسات، امید و توقع زاید بر حدی در وی ایجاد شده است که از ریاست جمهوری جدید انتظار معجزه دارد و

۱. این مطلب در شهریور ۱۳۶۸ نوشته شد.

حال آنکه خود ایشان نیز گفتند که نباید توقع معجزه داشت. گاهی قلم نویسندگان طغیان کرده و بدون واسطه با قلمرو عاطفی ذهن وی ارتباط یافته است. سخنرانان را نیز نطق و سخنور قابل و کار کرده دیدم که می‌توانند هرگونه بخواهند سخن را ادا کنند و می‌توانند سخن را به حربه مؤثری تبدیل نموده، آنگاه این اسلحه را به‌طور غیرمستقیم یا مستقیم به هرکس خواستند حواله کنند. ابراز حساسیت و علاقه‌ای که به‌مناسبت این مقاله نسبت به انقلاب و اسلام نشان داده بودند با شعار همراه بود نه با استدلال، و نطق آنان نیز به قلمرو عاطفی ارتباط یافته بود.

مسأله تصادف و بیکار بودن و بازی بچه‌ها در کوچه، مورد تمثیل مقاله و مورد اعتراض معترضین قرار گرفته است. در دوران رژیم گذشته همان‌گونه بود که وی در مقاله خود نوشته است، اما با آشکار شدن مبارزات انقلاب اسلامی در زندگی اینان هدف پیدا شد و آنها را مجتمع و مبارز نمود، و انقلاب به‌قول فانون «سیل قهر را در مسیر مبارزه هماهنگ جاری ساخت». همه کوچه پس کوچه‌های شهر در سال‌های ۵۶ و ۵۷ شاهد مبارزه، فداکاری، ایثار و نوع دوستی همین بیکارهای دیروز بود و ما پیروزی اولیه انقلاب را تا حدّ زیادی مدیون آنها هستیم. بر اولیای امور است که بکوشند آنان بی‌هدف نشوند، احساس دماغ سوختگی و یأس در آنان پیدا نشود و دو مرتبه به همان حالت اول برنگردند. نویسندگان مقاله یا دوران طاغوت را مثال زده است یا اینکه به استنباط خود و با کمال تأسف بر گشت به‌حالت اول را مشاهده کرده است. شایسته آن است که بررسی شود حقیقت امر چیست نه اینکه سخن را خفه کرد. حمله به نویسندگان فایده ندارد و درست مخالف بیانات رئیس‌جمهوری است که در جلسه تحلیف در مجلس اظهار نمود: «هر قدر ما به ناحق آزادی مردم را محدود کنیم، متضرر می‌شویم. البته ممکن است انسان لحظه‌ای فکر کند که موفق است، اما در دراز مدت تحقیقاً این امر موجب ضرر می‌شود.»

این بیان ریاست جمهوری بسیار عاقلانه، شجاعانه، و مبتنی بر واقع بینی است. فرضاً به عقیده بعضی این گفتار نادرست باشد، لااقل نشان دهنده آن است که رئیس جمهوری می خواهد از این پس طبق این گفته رفتار کند تا مصداق آیه شریفه *لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ*^۱ نباشد. مردم نیز باید برای تقویت و تأیید وی در این راه از آزادی های قانونی و مشروع استفاده کرده، خواهان و مطالبه کننده حقوق خویش باشند.

و اما در مورد مسأله جنگ خلافتی در مقاله "نکته" به نظر نرسید و سخنرانان نیز اشاره ای نکردند که کدام یک از جملات مقاله را نادرست تشخیص می دهند. در حالی که ریاست جمهوری فعلی و نیز رئیس سابق شورای عالی قضایی در مصاحبه ای^۲ گفتند که جنگ تحمیلی در اثر نداشتن تجربه بر ما تحمیل شد. بعداً نیز ملت دید که جنگ تحمیلی در چنان موقعیتی خاتمه یافت که رهبر فقید انقلاب آن را به منزله جام زهری دانستند. در این صورت چه ایرادی بر نویسنده وارد است؟

و اما در مورد ارزش های الهی، اسلامی و انقلاب باید گفت هرکس و هر دولتی با آنها مخالف باشد و با آنها ستیز کند، با او در حال مبارزه خواهیم بود و شعار "نه شرقی نه غربی" که اخیراً نیز به کرات تأیید گردید، روش ماست. اما برای این مبارزه صرف گفتن "مرگ بر امریکا" کافی نیست و پیروزی نمی آورد. از این حیث امریکا یا فرانسه یا انگلستان یا شوروی فرق نمی کند. ما باید شخصیت ملی خود را نشان دهیم و حتی در موارد ظاهراً بی اثر، این شخصیت را ابراز کنیم. به عنوان تمثیل و نمونه: به خاطر دارم رئیس جمهوری تونس که به ایران می آمد، محمدرضا شاه در فرودگاه به زبان فرانسه خوشامدگفت. اما او به زبان ملی خود یعنی عربی جواب داد.

۱. سوره صف، آیات ۳-۴.

۲. نشریه وزارت ارشاد به مناسبت دهه فجر ۱۳۶۷.

در سال‌های اوایل انقلاب در کمیسیون مربوط به یونسکو شرکت داشتیم. متوجه شدم که سهم عمده و بیشتری از هزینه یونسکو را ایران می‌پردازد. اما زبان فارسی جزء هفت زبان رسمی یونسکو نیست که من تأکید کردم باید اصرار کرد تا زبان فارسی نیز جزو زبان‌های رسمی یونسکو شناخته شود و سهم عمده هزینه را که ما می‌پردازیم مؤید ما خواهد بود، نمی‌دانم انجام شد یا نه؟

در وزارت نفت قسمتی از ادارات آن روز شنبه تعطیل است و می‌گویند چون خارجی‌ها شنبه و یکشنبه تعطیل دارند ما هم شنبه را تعطیل می‌کنیم. گفتم دارنده نفت ما هستیم، کشور از ماست، هر که در اینجاست یا با ما کار دارد، خود را با ما منطبق کند، و به یاد دارم اساسنامه شرکت ملی نفت که تصویب شد به خاطر خریداران نفت، سال مالی شرکت را از ژانویه به ژانویه قرار داده بودند که طی نامه‌ای به آن اعتراض کردم و خوشبختانه اعتراض قبول شد و سال مالی مطابق سال هجری شمسی قرار داده شد.

یا اینکه جلوی چشم ما تمام آثار باستانی ما، در موزه‌های خارج است که حتی بعضی از آنها کلمه «وقف» روی آن نوشته شده است که طبق مقررات بین‌المللی می‌توان این موقوفه‌ها را مطالبه کرد. حدود پنج سال قبل به وزارت امور خارجه، نخست‌وزیری و اوقاف یادآوری کردم، اما هیچ اثری دیده نشد.

اینها قسمتی از جلوه‌های مختصر حیثیت و شخصیت ملی ماست که باید رعایت گردد. اگر ما خود را بیابیم و برای خود ارزش قایل شویم دیگران ناچارند ما را به حساب بگیرند.

نمی‌توان هر کاری را به بهانه جنگ و حالا به بهانه اینکه امور واجب‌تر داریم رها کرد، زیرا از صفات مؤمن است که لا یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ. و ما باید دفاع و هجوم همه جانبه را برای حفظ سنن، آثار و شخصیت ملی خویش پی‌ریزی کنیم. و اما مسأله آدم‌کشی‌های امریکا و سیاهانی که سفیدپوستان را می‌کشند، به هیچ وجه مبتنی بر نژادپرستی نبود. بلکه هر دو، هم سیاه و هم سفید، هم قاتل و

هم مقتول، امریکایی هستند و این آدم‌کشی به حساب فرهنگ امریکاست. از طرف دیگر همه می‌دانیم که ظلم و تبعیض نسبت به سیاهان در امریکای مدعی برابری نژادها آنقدر زیاد است که آنان را عاصی کرده است و انتقام خود را با کشتن سفیدپوستان می‌گیرند.

در مقاله آمده بود که سوءاستفاده‌چی‌ها خواهند کوشید این وعده‌های اقتصادی ریاست جمهوری جامه عمل نپوشد و نیز کسانی که بدون لیاقت علمی مناصب علمی را اشغال کرده‌اند خواهند کوشید نتوانیم از «تخصّص و علم خوشنامان پاکیزه دامانی استفاده کنیم که از بیم نبودن امنیت، جلای وطن کرده...». و این جمله عین مطلبی است که آقای رئیس‌جمهوری بدین نحو بیان کردند: «آنانی که در خارج کشور هستند و می‌ترسند به کشور بیایند بدانند که اینجا اگر با حسن نیت و برای خدمت و حتی برای زندگی سالم به کشورشان وارد شوند، حقوقشان محفوظ است. ما قسم خورده‌ایم که حقوق ملت را مراعات کنیم... باز هم باید از خارج کمک بگیریم به‌ویژه از نیروهای ایرانی که در خارج از کشور هستند زیرا آنها نیز در همه بخش‌ها باید با ما همکاری کنند.» مصلحت مملکت همان‌طور که رئیس‌جمهوری بیان کردند در رعایت آزادی‌هاست و نمایندگان محترم مجلس نیز بجاست که تحمّل این اندازه انتقاد را داشته باشند و تریبون مجلس را که هر دقیقه آن خرج فراوانی بر دوش ملت است برای جلوگیری از آزادی انتقاد مورد استفاده قرار ندهند.

ریاست جمهوری تصریح کردند که «هر قدر ما به ناحق آزادی مردم را محدود کنیم متضرّر می‌شویم.»

در خاتمه از روزنامه اطلاعات که در قلمرو کوچکی خود سانسوری را شکستند متشکرم، تا ببینیم بعد چه می‌شود.

نامه به ریاست محترم قوه قضائیه در مورد وکلا و وکالت دادگستری^۱

محترماً: به دنباله بعضی جریانات، اخیراً طرح قانونی در مجلس مطرح گردید که به موجب آن پروانه کارشناسان رسمی ابطال می‌گردد. بعد از خطبه نماز جمعه جناب عالی، آقایان اعضای کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی عبارت "و وکلای دادگستری" را به متن و عنوان طرح مزبور اضافه کردند و این اضافه کردن آن قدر عجولانه و بی‌دقت بوده است که هنوز هم در مقدمه گزارش کمیسیون به مجلس طرح مذکور کماکان به عنوان "طرح قانونی ابطال پروانه کارشناسان رسمی دادگستری" نامیده شده است.

مخلص که بهترین ایام عمر خود را متجاوز از چهل سال در قلمرو امور حقوقی و به عنوان قضاوت و وکالت گذرانده‌ام، این طرح را میخ محکمی به تابوت قضاوت و عدالت می‌دانم و خود را تا آن حد مطلع و خبره می‌دانم که با صراحت این نظر خویش را حضورتان عرضه بدارم.

بدیهی است در هر لباس، شغل و صنف افراد نادرست و ناشایسته وجود دارند، ولی نمی‌توان رفتار آنها را ملاک تشخیص و قضاوت قرار داد و الا اگر چنین روش تشخیص متداول گردد معلوم نیست حتی یک لباس، شغل و صنف

۱. در تاریخ ۱۳۶۸/۷/۱۸ نوشته شد.

بتواند مورد اعتماد قرار گیرد.

تمام مواردی که دخالت وکیل شرافتمند کمک کرده است تا قاضی بتواند حقیقت را تشخیص داده، احقاق حق نماید از نظرها مکتوم می ماند و هرگز یک نامه تشکر از محکوم له نمی رسد. اما اگر در یک پرونده خدای نکرده جزئی ترین تقصیر یا قصوری از وکیل سر بزند سیل شکایت سرازیر می گردد. این امر موجب می شود تعداد وکلای ناسالم که بسیار اندک است ملاک تشخیص قرار گیرد. از طرف دیگر بعضی متقاضیان پروانه که خود را صالح می دانند، ولی حایز شرایط قانونی نیستند انتقام خود را از صاحبان شغل می گیرند؛ که اگر ذی نفوذ باشند این انتقام به صورت خلط مبحث بر اولیای امور جلوه می کند تا آنان وسیله اخذ انتقام شوند.

درست است که در شرع انور برای وکیل شرایط خاصی مقرر نشده است و هرکس می تواند هر که را بخواهد - ولو در موضوع مورد وکالت عالم یا اعلم نباشد - به وکالت خود تعیین کند، اما بدیهی است همان طور که بیمار هرگز به بیطار مراجعه نمی کند و از میان اطبا نیز می کوشد اعلم آنها را انتخاب کند، مردم نیز هرگز دعوای خود را به شخص ناوارد نمی سپارند تا در میان این همه قوانین - که هر ساله محتوای یک کتاب قطور را تشکیل می دهد - غرق شده و نابود گردند. لذا مسلماً در جستجوی عالم و پرهیزکار برمی آیند. در اینجا وظیفه هیأت حاکمه است که این جستجو را تسهیل کند. یعنی همان هیأت حاکمه ای که این همه مقررات تدوین می نماید، اعلام دارد چه اشخاصی چنین خبرویتی دارند. از اینجا ضرورت وجود شغل وکالت دادگستری و صدور پروانه وکالت استنتاج می شود، و همچنین چون تقوی نیز شرط اساسی هر شغل و بخصوص وکالت دادگستری است، تشخیص این امر نیز باید به عهده خبرگان وکالت باشد.

اکنون ضرورت یک بازسازی در شغل وکالت احساس می شود. اما متأسفانه طرح مذکور نه تنها این نیاز را مرتفع نمی سازد، بلکه وکلای شرافتمند را میوس و

دلسرد کرده آنان را به کناره گیری وامی دارد.

چنین است که اصل ۱۴۱ قانون اساسی شغل مستقل و باارزشی به نام "وکالت دادگستری" را به رسمیت می شناسد و اصل ۳۵ که مقرر داشته است: «در همه دادگاهها طرفین حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد» نظر به وکیل رسمی دادگستری دارد و پیش بینی وکیل تسخیری و وکیل معاضدتی همراهی و کمکی است که قانون وکلا نسبت به نیازمندان برقرار کرده و به منزله زکات علم می باشد.

به تجربه ثابت شده است هر تصفیه ای که از طرف مقامات مافوق و به صورت ضربتی عملی شود با تغییر شرایط پایدار نمانده و بلکه تصفیه شدگان چیزی هم طلبکار شده اند. تصفیه صحیح می باید طبق قوانین فعلی و از طریق هیأت مدیره کانون وکلا عملی گردد. برای تشکیل اولین هیأت مدیره به طور مثل می توان گفت که چون فرض قانونی بر آن است که وکلای مجلس شورای اسلامی در مورد تمام امور و از طرف همه مردم - و من جمله وکلای دادگستری - وکالت دارند، اولین هیأت مدیره کانون وکلا را انتخاب نمایند. آنگاه این هیأت مدیره دادگاهها و دادرهای انتظامی را تشکیل دهد و موظف گردد ظرف دو سال (مدت دوره هیأت مدیره) صلاحیت تمام وکلا را بررسی نماید و هر که را صالح ندانست پروانه او را ابطال کرده یا درجه او را تنزل دهد. به این نحو هیجان و احیاناً تبلیغات سوء مخالفین متوجه حکومت نخواهد گردید، و دولت نوپایی که از هر طرف مورد حمله است در جبهه جدیدی - ولو جبهه کوچکی - به جدال نخواهد پرداخت. اینکه همه کارها به وسیله قانون خاص و از طریق هیأت حاکمه عملی گردد موجب اشتغالات فراوان دولت می شود که با دشمن تراشی های جدید نتواند به مسائل اساسی بپردازد.

با ابطال پروانه ها عده ای دست از وکالت خواهند کشید. در موارد دیگری

مراجعات موکلین به وکیل قبلی خود موجب خواهد شد که وکیل کماکان به عنوان مشاور دخالت کند. در این میان خزانه دولت است که ضرر می‌کند و مالیات حق الوکاله‌ها را دیگر دریافت نخواهد کرد و بدین طریق سکتته ولو کوچکی به درآمد دولت و توازن بودجه وارد خواهد شد.

انعکاس بین‌المللی این امر و اینکه حکومت ایران اتباع خود را به طور غیرمستقیم از حق داشتن وکیل محروم کرده و رسماً وظیفه‌ای را که طبق اصل ۳۵ قانون اساسی به گردن دارد نفی کرده است، بهانه و مستمسکی به دست بوق‌های تبلیغاتی مخالفین می‌دهد.

شخصیت‌های حقوقی خارجی که طبق قرارداد انجام کار می‌باید دعاوی خود را طبق قوانین ایران و در محاکم صالحه ایران مطرح سازند با توسل به عدم آشنایی با قوانین و عدم دسترسی به وکیل دادگستری دعاوی خود را در دادگاه‌های ملی خویش طرح خواهند کرد که این امر گذشته از آنکه توهین به ملت ایران تلقی می‌شود - همان‌طور که تجربه نشان داده است - منجر به محکومیت ما خواهد شد. همچنین در کلیه مراجع بین‌المللی به واسطه عدم شرکت وکیل و فقدان دفاع مؤثر محکوم خواهیم شد، و از این حیث بر بودجه ضعیف ما ضربه سنگین دیگری وارد خواهد شد.

بنا به نظریه علمای حقوقی، وکیل دادگستری به منزله نورافکنی است که اطراف و جوانب قضیه را روشن تر می‌سازد و ابعاد مختلف قضیه را برای قاضی مشخص تر می‌کند و وی بهتر می‌تواند حقیقت را ببیند.

عرایض فوق برای روشن نمودن ذهن جناب‌عالی و برحسب احساس وظیفه به عرض رسید.

شورایی بودن ریاست قوه قضائیه

ریاست محترم قوه قضائیه^۱

پس از سلام و آرزوی توفیق در قدرت استقلال بخشیدن به قضات و قوه قضائیه و اعاده امنیت قضایی مفقوده، ذیلاً نظرات خود را به اطلاع می‌رساند:

نواقص و ایراداتی که در مورد قوه قضائیه مطرح می‌شد و وجود آن به شورایی بودن منسوب می‌گشت، به چند نکته بازگشت می‌نمود که حق آن است توجه گردد تا از آنها آنچه در نظام جدید قوه قضائیه ممکن است برجا ماند مرتفع شود.

الف - تفسیری که شورای نگهبان از اصول قانون اساسی نمود و اختیارات زاید برحدی برای شورای عالی قضایی قایل شد.

ب - انتخاب نادرست و خلاف روح قانون اعضای شورای عالی قضایی.

ج - تجاوز شورا از صلاحیت قانونی خویش و دخالت در اموری که از وظایف خاص قوه مقننه یا مجریه است و چون این تجاوزات مورد بازخواست قرار نگرفت استمرار یافت و تشدید شد. همچنین بی‌اعتنایی شورا به قانون و خود را مافوق قانون دانستن.

۱. این نامه در روزنامه افتخارات ملی، شماره مسلسل ۲۵۷ (شنبه ۴ آذر ۱۳۶۸) با عنوان "نظرات درباره استقلال قضات" به چاپ رسیده است.

د - استقلال قوه قضائیه و قضات و دوری آن از سیاست‌های حاد، از طرف همان مراجعی که مأمور حفظ آن بودند درهم شکسته شد. بعد از تأسیس دومین دوره شورای عالی قضایی در این زمینه نامه‌ای به آن شورا نوشتم که چون موضوعات آن اکثراً هنوز زنده است و مقتضی توجه می‌باشد فتوکپی آن را تقدیم می‌دارم. هرگاه پیشنهادات مذکور مورد بررسی و حکم و اصلاح از طرف اهل فن قرار گرفته و عملی می‌گردید چرخ دادگستری مطابق قانون گردش می‌کرد و مسلم می‌شد نارسایی از نظام شورایی نیست و باید علل آن را در جای دیگر، در انتخاب اعضای شورا و عدم اجرای قانون، جستجو کرد. اما به هر جهت با فراندمی که مسائل گوناگون را در برمی‌گرفت اصول مربوط به قوه قضائیه تغییر یافت و جناب عالی به جای شورای عالی قضایی با قدرت بیشتری از آن شورا تحت عنوان رئیس قوه قضائیه منصوب شده‌اید. علی‌هذا نکات زیر را به عنوان پیشنهاد عرضه می‌دارم:

۱. در بسیاری از قوانین موجود وظیفه و اختیارات خاصی برای شورای عالی قضایی شمرده شده است و حتی در لایحه قانونی مصوب کمیسیون قضایی مجلس به عنوان "تشکیل دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان کشور" نامی از رئیس قوه قضائیه برده نشده و برای شورای عالی قضایی وظایفی تعیین کرده است. این‌گونه وظایف در قوانین مصوبه به اقتضای شورایی بودن مقرر شده است، زیرا نیاز به بررسی و مشاورت دارد. اینک تکلیف این موارد چیست؟!

۲. گرچه ممکن است فرض کرد رئیس قوه قضائیه که جانشین عملی شورای عالی قضایی است همان اختیارات و وظایف را دارد، اما با عدم تصریح این جانشینی چنین فرضی بدون اشکال نیست. از طرف دیگر آن همه وظایف که در عهده شورای چند نفری بود، از عهده یک نفر بشر عادی ساخته نیست؛ مسأله تهیه لوایح قانونی، عفو زندانیان، احقاق حقوق عامه، نظارت در حسن اجرای قوانین، تعیین ضوابط دیوان کشور و... انبوهی کار فراهم می‌کند.

۳. در قانون اساسی مشروطه استقلال قضات تصریح شده بود و وزیر دادگستری حق تغییر شغل یا محلّ مأموریت آنها را نداشت.

یکی از وزرای دوران رضاشاه از اصل مذکور تفسیری به تصویب مجلس رساند که عملاً این استقلال را نابود کرده و اختیارات مرقوم را به وزیر دادگستری اعطا می‌کرد. وی که حقوقدان، وکیل دادگستری و استاد دانشگاه بود در اثر این عمل مورد بی‌مهری و نفرت حقوقدانان قرار گرفت.

نقطهٔ مقابل مرحوم شیخ عبدالعلی لطفی (ره) وزیر دادگستری دولت شادروان دکتر محمد مصدق از این اختیارات فوق‌العاده که به موجب تفسیر سابق الذکر به او تعلق داشت به طیب خاطر منصرف شده، با الغای قانونی آن تفسیر نادرست استقلال را به قضات برگرداند و از این حیث نام نیکی از خود به یادگار گذاشت و این امر چنان جا افتاد که حتی حکومت‌های بعد از ۲۸ مرداد نتوانستند یا جرأت نکردند تغییری در آن بدهند و متهم به دیکتاتوری شوند، زیرا از علایم بارز حکومت دیکتاتوری سلب استقلال قضات و قوهٔ قضائیه است.

با فقدان استقلال قضات، قوهٔ قضائیه مانند تیغ تیزی است در کف دولت و متنقذین و به منزلهٔ مهر تأییدی است که در اختیار آنان است تا اعمال خود را با الصاق این مهر تنفیذ کرده صورت قانونی بدان‌ها بدهند؛ هیچ رأیی نمی‌تواند صادر و اجرا گردد مگر به دنبال یک مبارزه قدرت. از عدالت خبری نخواهد بود و هر رأی به منزلهٔ نتیجهٔ مسابقهٔ قدرت خواهد بود.

در اطلاعیهٔ مشترک رئیس و دادستان دیوان کشور در تاریخ ۱۳۶۸/۵/۲۵ آمده است: «سلامت جامعه و احقاق حقوق عمومی و خصوصی در کشور در گرو استقلال قاضی و قوهٔ قضائیه و احترام و پاسداری از قانون است...» که این نظریه صدرصد صحیح است. متأسفانه معظمّ لهما دیر به این نتیجه رسیده‌اند و عملکرد آنان در گذشته و حتی در آخرین ایام اقتدار قضایی آنان منطبق با نظریه‌ای صدرصد مخالف نظریه‌ای است که فعلاً ابراز فرموده‌اند. شاید هم اعمال نفوذ یا

تضییع حقوق قضات و استقلال آنان را از ناحیه خود منافی با استقلال نمی دانستند. اصلاحات قانون اساسی در قلمرو قوه قضائیه نیز زمینه‌ای را برای اعمال قدرت مطلقه فراهم کرده است که با پیشنهاد قوانین عادی تحدید یا محو چنین زمینه‌ای خدمت بزرگی به ملت خواهد بود.

۴. گرچه در قانون اساسی فعلی با لغت خاصی تصریح به استقلال قضات نشده است اما اصل ۱۶۴ قدیم و جدید که تغییر قاضی را مشروط به "مصلحت جامعه" می‌کند چنانچه با حسن نیت و درایت مورد عمل قرار گیرد، به‌بهترین وجهی می‌تواند این منظور را عملی ساخته آرامش و اطمینان قلب به قضات ببخشد. چون در اصل مذکور آمده است: «... مگر به اقتضای مصلحت جامعه با تصمیم رئیس قوه قضائیه پس از مشورت با رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل...» محرز است که اولاً "مصلحت جامعه" مجزاً و مستقل از تصمیم رئیس قوه قضائیه است. ثانیاً مرجع تشخیص مصلحت جامعه رئیس قوه قضائیه نیست، بلکه وی فقط بعد از اثبات "مصلحت جامعه" می‌تواند اتخاذ تصمیم کند. ثالثاً باید با دو مقام نام‌برده مشورت نماید.

۵. چون مرجع تشخیص "مصلحت جامعه" در قانون اساسی ذکر نشده است باید طی قانون عادی مرجعی برای آن تأسیس کرد. بهتر آن است که سه نفر (یا بیشتر) از قضاتی که منتخب خود قضات باشند با چند نفر وکلای مجلس که منتخب مستقیم "جامعه" بوده و اولی به تشخیص مصلحت موکل خود می‌باشند تشکیل کمیسیونی دهند که مرجع تشخیص "مصلحت جامعه" باشد.

۶. روش شورای عالی قضایی که بدون حق و برخلاف قانون اساسی قضات را تغییر و تبدیل می‌داد موجب ضعف قوه قضائیه گردید و قوه قضائیه نتوانست حقوق و آزادی‌های مردم را حفظ کند و حال آنکه نظارت و حسن اجرای قوانین برعهده شورای عالی قضایی سابق بود. شورای عالی قضایی در غصب حقوق و آزادی‌های مردم گناهکار بوده و شریک گناهان حاکمیت است زیرا به‌طور نمونه

حتّی یک مورد از تجاوزات حاکمیت مورد رسیدگی واقع نشد و حال آنکه "احقاق حقوق عامه" از وظایف شورای عالی قضایی سابق بود که اینک این وظیفه به "رئیس قوه قضائیه" محوّل شده است.

۷. چون مصلحت نظام آن است که مقام رهبری حتّی المقدور از جار و جنجالها و کشمکشهای افراد و گروهها دور بوده و حتّی المقدور از تعرّضات و اتهامات مصون باشد، حق آن است که در انتخاب رئیس قوه قضائیه مسؤولیت و ضمانت حسن تشخیص را مرجع دیگری به عهده بگیرد. لذا پیشنهاد می شود که رئیس قوه قضائیه از بین افرادی که مجلس پیشنهاد می کند انتخاب گردد و یا آنکه رئیس قوه قضائیه منصوب از طرف مقام رهبری رأی اعتماد مجلس را کسب نماید. هرگاه رأی اعتماد کسب نکرد مراتب به مقام رهبری گزارش می شود.

۸. منظور از شرط "آگاه به امور قضایی" که در اصل ۱۶۳ در مورد رئیس و دادستان کلّ کشور مقرر شده است، آگاهی آنان به امور قضایی عملی است نه امور قضایی نظری و شرعی. زیرا در همان اصل اجتهاد نیز که شامل آگاهی به نظریه های قضاوت شرعی است شرط شده است و چنانچه منظور از "امور قضایی" همان امور شرعی بود دیگر ذکر "اجتهاد" ضرورت نداشت و از طرفی با ذکر اجتهاد شرط آگاهی به امور قضایی زاید به نظر می رسد.

۹. به منظور اینکه قضات دادگستری و به ویژه قضات دیوان کشور ریاست و تسلّط معنوی رئیس و دادستان را پذیرا شوند تا گردش کار با مدیریت صحیح و قاطع باشد، مقرر شده است در تعیین این دو مقام با قضات دیوان کشور مشورت شود. علی هذا برای اینکه مشورت فایده عملی داشته باشد مناسب است دیوان کشور چند نفر را انتخاب و معرفی نماید که رئیس و دادستان دیوان کشور از بین آنان تعیین گردد.

۱۰. بدون اجازه مقامات قضایی تعقیب جزایی قضات صحیح نیست. محکوم یا متهمی که ببیند قاضی صادرکننده رأی محکومیت او همان فردای صدور رأی او

پهلوی او در زندان است به دادگستری بی‌اعتنا می‌شود و شیوع چنین خبری مردم را بدبین می‌سازد. لذا بهتر است تعقیب جزایی قاضی موکول به اجازه دادگاه عالی انتظامی یا کمیسیون تشخیص مصلحت جامعه (بند ۳ این نامه) باشد.

۱۱. وضع فعلی بلا تکلیفی کانون وکلای دادگستری مخالف مصلحت و نیز نقض آشکاری است از قوانین. در تمام کشورهای آزاد جهان کانون وکلا نقش عمده‌ای در تأمین عدالت و نظارت غیرمستقیم بر سازمان‌ها دارد. شایسته است به این مسأله نیز توجه عاجلی مبذول گردد.

موارد فوق می‌تواند موضوع یک یا چند لایحه قانونی قرار گیرد.

امید است روش اتخاذی جناب عالی در مسیر حرکت به سوی ایجاد قوه قضائیه‌ای باشد که شایسته شأن اسلام بوده، پرتوی از عدل علی (ع) شناخته شود که در آن صورت عرض تبریک از صمیم قلب و همراه با دعا خواهد بود.

پایان دیکتاتور^۱

گرچه قضیه چائوشسکو و سفر او به تهران ظاهراً دیگر آن حرارت و گیرایی را ندارد که در مورد آن قلم‌فرسایی شود، اما از سوی دیگر اینک که مدتی از قضیه گذشته و علی‌الظاهر حملات سخت به این و آن و یا جانبداری‌های این و آن فروکش کرده است بهتر می‌توان از نظر مصالح ملت ایران موضوع را تجزیه و تحلیل نمود و برای آینده از آن پندی برگرفت؛ زیرا از هر خطا و اشتباه می‌توان تجربه و پندی به همان اهمّیت اصلی خطا به دست آورد و فقط در این صورت است که چیزی از دست نداده و به بهای خطا و زیان آن توانسته‌ایم تجربه‌ای گران‌بها کسب نماییم. اگر قصد یا اشتباهات ناگفته بماند و سرپوش روی آن گذاشته شود، بارها تکرار خواهد شد. اما اگر منصفانه مورد قبول و اقرار واقع شود اول قدم به سوی اخذ تجربه و پند برداشته شده است.

در یادواره دهه فجر ۱۳۶۷ گزارشگر وزارت ارشاد اسلامی با رجال سیاسی مملکت مصاحبه‌هایی به عمل آورد. آیت‌الله موسوی اردبیلی رئیس وقت شورای عالی قضایی به پرسش‌های گزارشگر پاسخ‌هایی دادند که بخشی از آن همین است: «من جزء آنهایی هستم که معتقدند ای کاش ما جنگ را در فتح خرمشهر

۱. افتخارات ملی، شماره مسلسل ۲۶۱، (چهارشنبه ۴ بهمن ۱۳۶۸).

متوقف می‌کردیم. باز در مورد لانه جاسوسی نظر من این است که اگر ما در آن موقع موضع صحیح می‌گرفتیم بهتر بود، در صورتی که قضیه آن‌قدر ادامه پیدا کرد تا به مجلس رسید. البته هر دو مثالی که زدم به این معناست که اگر مجدداً آن شرایط به وجود آید و کار دست من باشد یا از من نظرخواهی کنند، من چنین نظر خواهم داد. اما اینکه چرا آن زمان ادامه دادیم به این دلیل بود که آن وقت این تجربه را نداشتیم».

در همین یادواره، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی ضمن پاسخ به سؤالات چنین گفتند: «اگر با تجربه‌های امروز بخواهیم انقلاب را شروع کنیم، شاید تلاش کنیم که نگذاریم جنگ شروع شود. وقتی می‌دیدیم که آثاری از درگیری وجود دارد و می‌خواهند جنگ را به ما تحمیل کنند تلاش بیشتری می‌کردیم که جنگ آغاز نشود. در کل جمع‌بندی این است که شاید ما با تجربه امروز می‌توانستیم از بروز جنگ جلوگیری کنیم».

در این پاسخ‌ها دو نکته قوت و قابل تقدیر به نظر می‌رسد که متأسفانه جرقه‌وار و لحظه‌ای بود و بعداً از طرف رجال سیاسی پیروی نشد و ادامه نیافت: اول صادق بودن با ملت، دوم اقرار صادقانه به تصور یا اشتباه. برای توجه بیشتر به اهمیت این دو نکته، دو واقعه تاریخی چند دهه اخیر جهان را یادآور می‌شویم: بعد از اعلام ملی نمودن کانال سوئز، دولتین فرانسه و انگلستان متفقاً به مصر لشکر کشیدند و علی‌رغم تصور همه جهانیان امریکا و شوروی به سختی با این حمله مخالفت کرده و حتی آماده دفاع نظامی از کانال شدند و این اول باری بود که در یک مسأله بین‌المللی دو ابرقدرت موضع واحدی اتخاذ می‌نمودند. شکست این اقدام موجب شد در پارلمان انگلستان از ایدن نخست‌وزیر وقت پرسند چرا قبلاً با امریکا مشورت نکرده بود تا مواجهه با مخالفت امریکا نگردد. ایدن پاسخ داد که این عدم مشاوره علت خاصی نداشت و عمدی نبود بلکه چون وقت کار می‌گذشت مجال پیدا نکردیم و با فرانسه توافق کردیم که فوراً حمله را آغاز نماییم. مجلس

نیز با این پاسخ مجاب گشت. اما چند روز بعد در فرانسه نخست‌وزیر وقت برای پاسخ به سؤال مشابه در مجلس حاضر شد و گفت با ایدن به این نتیجه رسیدیم که اگر امریکا را در جریان بگذاریم مانع ما خواهد شد، اما اگر فوراً حمله را آغاز کنیم و جهان را در مقابل عمل انجام شده قرار دهیم امریکا ناچار به حمایت ما خواهد شد، اما حساب ما غلط از آب درآمد. نخست‌وزیر فرانسه (به‌نظرم گی موله بود) در سمت خود باقی ماند، اما در انگلستان و پارلمان آن غوغایی پیاشد و ایدن به‌خاطر اینکه به ملت دروغ گفته بود؛ آن‌چنان سقوط کرد که دیگر در صحنه سیاست دیده نشد.

واقعه دیگر بعد از شکست اعراب در جنگ شش روزه بود که جمال عبدالناصر رهبر فقید مصر مردم را دعوت به اجتماع کرد و خود در آن میتینگ، شکست در جنگ را اعلام نموده، صریحاً به اشتباه خود اقرار کرد و نزد ملت استعفا داد. اما ملت با اصرار تمام او را نگاه داشت و نه تنها رهبری مصر بلکه رهبری جهان عرب نیز تا آخر عمر با او بود. و بعد از مرگش نیز ملل مختلف جهان سوم و بخصوص اعراب و همچنین دولت‌های آنها تجلیل بی‌سابقه‌ای از او به‌عمل آوردند.

چه خوب بود جریان سفر چائوشسکو به‌همین طریق سراسر و صادقانه با ملت در میان گذاشته می‌شد. به‌جای اینکه با تعویض سفیر بخواهند بیش از آنکه مقصّر است او را تقصیرکار نشان داده تمام مسؤولیت را به‌گردن او بیندازند، صریحاً اعلام می‌کردند که به‌علت بی‌تجربگی بعضی از مسؤولین چنین اشتباه عظیمی به‌وقوع پیوست. مسلماً وزارت خارجه تازه کار ما که فعلاً بسیار پرکار است، اشتباهات دیگری از این قبیل دارد؛ منتها این قضیه اخیر چون در دنیا صدا کرد، مردم متوجه شدند. حکومت اگر روش صحیحی در این مورد پیش می‌گرفت حتی موجب اغماض از اشتباهات کوچک و بزرگ گذشته نیز بود. به‌جای اینکه با استناد به "جایز الخطا بودن هر انسان" عذر به درگاه ملت آورد، با اظهارات ضد و

نقیض کار را بدتر کرد و سپس نیز کوشید که با قربانی کردن سفیر بی تجربه خویش صداهای انتقاد و یا اعتراض را خاموش سازد و حال آنکه مؤثرترین تضعیف حکومت همین روشی است که به کار گرفته شد و بالعکس قبول صادقانه انتقاد سالم و اقرار به اشتباه مؤثرترین روش تقویت حکومت است. این گونه خاموشی‌ها به منزله آتش زیر خاکستر است که ممکن است ناگهان و بدون سابقه ظاهری از یک گوشه سرزند. سرنوشت حکومت‌های رومانی و نظام سابق ایران دو نمونه گویاست.

آقای وزیر خارجه گفتند: سفر رئیس‌جمهور رومانی تشریفاتی بود و خود او اصرار به این سفر داشت و حال آنکه در سفری که رئیس‌جمهور وقت در اسفند ۱۳۶۷ به رومانی نمودند - تصمیم به آن سفر نیز چه بسا به واسطه اطلاعات ناقص و غلطی بود که در اختیار ایشان گذاشته بودند - از وی برای سفر به ایران دعوت کردند و این دعوت مورد قبول واقع شد. در آذرماه سال جاری نیز این دعوت تجدید شد و تجلیلی که از این مهمان به عمل آمد کم سابقه بود.

روزنامه اطلاعات ۱۳۶۸/۱۰/۵ وقایع اخیر رومانی را تحت عنوان "روزشمار قیام مردمی در رومانی" به دنبال هم آورده است. اما اولاً از واقعه سفر وی به تهران سخنی به میان نیامده است. ثانیاً روزشمار را برحسب تقویم میلادی نوشته است که برای خواننده مشکل است این سفر را در میان وقایع ایران جای دهد. طبق این روزشمار در ۱۵ دسامبر (۱۳۶۸/۹/۲۴) دولت رومانی تصمیم گرفت لاسرلوتونی کس کشیش پُرتستان را بازداشت کند که مردم به هیجان آمدند و مقابله با دولت شروع شد. در ۱۷ دسامبر درگیری‌ها شدید گردید و عده زیادی کشته شدند؛ مع‌هذا چائوشسکو فردای آن روز (۱۸ دسامبر) بدون توجه به اهمیت قضیه سفر خود را آغاز کرد. او نیز مانند تمام دیکتاتورها باور نمی‌کرد که ملت می‌تواند او را ساقط کند و وجود تعدادی طرفداران امنیتی مسلح خود را کافی می‌دانست. بعداً نیز بدون دغدغه در ۲۰ دسامبر به کشور خود بازگشت. دو روز بعد ساقط

گردید و سپس اعدام شد.

آن روزها در کوچه و بازار به گوش می‌رسید که بعضی‌ها معتقد بودند چائوشسکو برای پناهندگی به ایران آمده و در اینجا خواهد ماند، اما بعد که انعقاد قراردادها را مشاهده کردند و دیدند که او به کشور خود بازگشت؛ متوجه شدند که دیکتاتور کور و کر می‌شود و حتی مسائلی را که توده مردم درک می‌کنند نمی‌فهمد.

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم‌بندی خدا
نمایندگان مجلس که قانوناً خود را موظف به بررسی امور می‌دانند باید از کنه مسائل مطلع شوند، به استماع پاسخ پرسش‌های خویش نواقص کار را تشخیص داده و یادآور شوند و این امر نه تنها تضعیف نیست؛ بلکه موجب تقویت حکومت است. اما مسأله‌ای با این اهمیت نباید فقط به‌عنوان گوی میدان رقابت جناح‌ها تلقی گردد و هر جناح صرفاً برای کوبیدن دیگری از آن استفاده نماید، بلکه بالعکس با صمیمیت مطرح گردد و آن دیگری نیز با اقرار صمیمانه چاره‌جویی کند و اگر قادر به رفع نواقص نیست کار را به اهل آن بسپارد. و نیز گفته شد که تذکرات و پندهای ضروری به مهمان داده شده است. به نظر می‌رسد مسأله اختناق و دیکتاتوری رومانی در نظر دولتمردان به آن درجه شدت رسیده بود که آنان علی‌رغم نزاکت بین‌المللی خود را ناچار دیده‌اند مهمان خویش را پند و اندرز گویند و این امر با ادعای بی‌اطلاعی از اوضاع رومانی سازگار نیست.

از اهم وظایف هر سفارت‌خانه آن است که خصوصیات و عوامل انسانی، اقتصادی و جناح‌بندی‌های جامعه و بیوگرافی رجال مملکت را طی گزارش‌های منظم از وضعیت کشور مورد اقامت به وزارت متبوعه گزارش دهد. مجموعه این گزارش‌ها جمع‌آوری شده در هر موقعیتی از قبیل مسافرت به آن کشور، پذیرایی از مهمان، تنظیم قرارداد و غیره مورد مطالعه قرار می‌گیرد تا در مواجهه با این امور روش مناسبی اتخاذ گردد. صعود چائوشسکو به قدرت در بیست و چهار سال قبل

بود و مسلماً می‌باید در تمام این مدّت گزارش اوضاع ارسال گردد و لذا تمام قصورها را نمی‌توان به‌گردن سفیر فعلی بار کرد و یا فقط دولت فعلی را مسؤول دانست.

و نیز باید می‌دانستیم و توجه کنیم که موج آزادی خواهی که از اروپای شرقی برخاسته و تدریجاً همه جهان و حتی چین را نیز در برگرفته است، مسلماً به‌رومانی بلوک شرق نیز سرایت می‌کند و این تقریباً آخرین سنگر تک حزبی و آخرین قمر منظومه‌ای که شمس آن تغییر موضع داده است، نمی‌تواند مدّت زیادی به محور سابق بچرخد و اگر با تغییر آرام مخالفت کند به‌وسیله انقلاب مردمی سقوط خواهد کرد. فَسَيُرَوِّا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ^۱.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۷. پس بر روی زمین بگردید و بنگرید که پایان کار چه بوده است.

استقلال قضاات شرط پایداری و ثبات مملکت است^۱

در مصاحبه با خبرنگار اطلاعات (۶۹/۲/۲۰) از قول آیت الله یزدی رئیس قوه قضائیه چنین آمده بود: «... با اجرای اصل ۱۶۴ قانون اساسی در تهران و شهرستان‌ها، با قضاات متخلف برخورد شده است و پریروز نیز حکم اخراج دو قاضی صادر شد...» اما ایشان نگفتند که به تصمیم انفرادی و یا اجرای حکم محکمه صالحه اقدام شده است. اگر قرار باشد متخلف‌ترین قاضی با تصمیم انفرادی و بدون حکم محکمه اخراج شود، هیچ امنیتی نیست که پس فردا و در زمان ریاست جانشینان ایشان، قضاات صالح و مقاوم در برابر اعمال نفوذ، اخراج نگردند. در صورت وقوع چنین امری گناه همه به گردن ایشان خواهد بود که این سنت را باب کردند. مسأله رعایت و تأمین استقلال قضاات از ارکان مهم یک حکومت آزادمنش و دلیل قطعی بر اتصاف حکومت است به چنین صفتی. تجربیات فراوان مللی که به حدی از آزادی و پیشرفت رسیده‌اند، نشان می‌دهد که تا این استقلال تأمین نگردد، مردم کشور امنیت قضایی و تمتع از آزادی قانونی نخواهند داشت. در اینجا دو نکته شایسته ذکر است:

استقلال را نباید به معنای خودسری گرفت، زیرا هر شخص و مقام هرچند هم

۱. روزنامه اطلاعات، ش ۱۹۰۶۷ (شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۶۹).

مستقل باشد، در جامعه مسئولیتی به عهده دارد و هیچ کس به بهانه استقلال نمی تواند از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند و از نظارت و بازرسی خود را مستثنی بداند.

نکته دوم آنکه استقلال وقتی است که هیچ مرجع و مقامی ولو در داخل قوه قضائیه و حتی رئیس آن نتواند بدون اثبات قصور یا تقصیر قاضی را تغییر داده یا منفصل نماید. اگر اختیار قاضی وابسته به تصمیم انفرادی یک نفر و بدون حکم محکمه باشد، وی به هیچ وجه امنیت نخواهد داشت. فرقی نمی کند این یک نفر را وزیر، رئیس شورای عالی قضایی و یا رئیس قوه قضائیه بنامیم؛ به هر جهت در چنین نظامی قاضی امنیت ندارد. خطر انفصال و تغییر مانند شمشیر داموکلس بالای سر اوست و راه اعمال نفوذ کاملاً باز است.

انتقاد از عدم استقلال در زمان رژیم گذشته و میل به تأمین این استقلال در اصل ۱۶۴ قانون اساسی بدین صورت و به نحو ناقصی آمده است: «قاضی را نمی توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است، به طور موقت یا دائم منفصل کرد؛ یا بدون رضایت او محل خدمت یا سمتش را تغییر داد، مگر به اقتضای مصالح جامعه با تصویب اعضای شورای عالی قضایی به اتفاق آرا...». هرچند این اصل صریحاً استقلال کامل قضات را تأمین نمی کند، ولی درج عبارات «... تخلفی که موجب انفصال است... اقتضای مصلحت جامعه... به اتفاق آرا...» تا حدی تضمین به شمار می رفت گویانکه شورای عالی قضایی در عمل چندان به این شروط مقید نبود. احیاناً با نارضایتی - و حتی نه تخلف - از قاضی به تغییر او اقدام می شد، درحالی که فقط سه نفر از اعضای شورا باقی مانده بودند (و حال آنکه به چنین سه نفری نمی توان عنوان شورای عالی قضایی داد، زیرا به صراحت قانون اساسی آن شورا از پنج نفر تشکیل می شود) و یا بدون احراز اتفاق آرا، تغییراتی داده می شد و در هر سه حالت بدون اینکه هیچ مرجعی صریحاً مصلحت جامعه را احراز کرده و چنین

مصلحت ادعایی در صورت جلسات قید شود تا قاضی بتواند بر آن اعتراض نماید، اقدام به تغییر قاضی می‌شد.

در اصلاحیه قانون اساسی تمام اختیار حاصله از «اتفاق آرای اعضای شورای عالی قضایی» به رئیس قوه قضائیه منتقل گردید و شرط بی‌اثری به‌عنوان «مشورت با رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل» به آن اضافه شد. مشورت آن هم با کسانی که خود منصوب و تابع مافوق هستند و حتی ممکن است مشمول همان اصل ۱۶۴ گردند چه اثری می‌تواند داشته باشد.

اما «اقتضای مصلحت جامعه» که در هر دو متن اصلی ۱۶۴ وجود دارد عملاً نادیده گرفته شده است. شورای عالی قضایی و رئیس قوه قضائیه خود را مجاز دانسته یا می‌دانند که چنین اقتضایی را تشخیص دهند بدون اینکه منتخب جامعه بوده یا قانون بالصراحه این اختیار را به وی داده باشد. اما قانون خاصی تدوین نشده است. به نظر می‌رسد مجمع تشخیص مصلحت نظام و یا مجلس شورای اسلامی که باید منتخب مردم باشد، چنین اختیاری را دارند.

شایسته است که ریاست قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی به این مسأله توجه کنند و استقلال قضات را که شرط پایداری و ثبات مملکت است بازگردانند. به یاد دارم که مرحوم شیخ عبدالعلی لطفی روحانی عالی‌قدر که اشتغال به شغل قضا را از تصدی ابتدایی‌ترین شغل شروع کرد و تدریجاً با استحقاق در دوران پیری به‌عالی‌ترین مشاغل قضایی، یعنی ریاست شعبه دیوان عالی کشور، رسید؛ در زمانی که افتخار وزارت دادگستری را در حکومت ملی شادروان دکتر مصدق به‌دست آورد، از اختیارات ناروایی که به‌موجب تفسیر اصل استقلال قضات، به وزیر دادگستری اعطا شده بود صرف‌نظر کرده و آن قانون را لغو نمود. استقلال قضات را به آنان بازگرداند و نام نیکی در تاریخ دادگستری به‌جای نهاد. بدیهی است که همواره صیانت این استقلال تا حدّ زیادی بسته به تأمین معیشت قضات است که غالباً بنا به مثل مشهور «با سیلی صورت خود را سرخ جلوه می‌دهند».

اختیاری که ممکن است بشر جایز الخطا را هر لحظه در ارتکاب خطای جدید تسهیل کند نمی‌توان به صرف ابراز اعتماد به شاغل یک مقام، به او اعطا نمود. افراد هرچند مورد اعتماد، ولی رفتنی هستند، اما مقامات پس از آنها می‌ماند و به دست دیگران می‌رسد. حضرت آیت‌الله یزدی در خطاب به مأموران بنیاد مستضعفان^۱ چه خوب گفتند: «باید توجه داشته باشید که شما همیشه مدیر نیستید و این مسؤولیت آزمایشی است که از طرف خداوند به شما محوّل شده است...». بخصوص احتمال ارتکاب خطا و عدول از بی‌طرفی وقتی بیشتر می‌شود که می‌بینیم علی‌رغم نتیجه‌ای که بعد از قرن‌ها تجربه و بحث مورد قبول علمای حقوق قرار گرفته است، از طرف دست‌اندرکاران قوه قضائیه قولاً و عملاً مردود اعلام شده و آنان دادگستری را دور و بری از سیاست نمی‌دانند.

کانون وکلا: نهادی ناظر بر حکومت قانون^۱

قانون اساسی وکالت دادگستری را یکی از مشاغل آزاد دانسته و به رسمیت شناخته است (اصل ۱۴۱) و همچنین قوانین عادی مصوبه مجلس شورای ملی سابق - که عدم اعتبار آن اعلام نشده باشد - و قوانین مصوبه شورای انقلاب اسلامی در مورد سازمان دادگاه‌ها و دادرهای انقلاب همه جا از وکیل دادگستری نام می‌برد. حتی ماده ۷ آیین‌نامه دادگاه‌ها و دادرهای انقلاب مقرر می‌دارد: «هر متهم حق تعیین یک وکیل ایرانی را خواهد داشت که بر مسائل قضایی و حقوق جزایی اسلام آگاه باشد.»

بدیهی است این ماده در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۷ تصویب گردیده است که هنوز قوانین جزایی سابق در محاکم دادگستری اجرا می‌گردید و بالنتیجه آگاهی از مقررات اسلامی جزء موارد اطلاعات وکیل نبود، ولی اینک که اولیای امور با تصویب قوانین جدید در مورد حدود، قصاص و دیات، تعزیرات و غیره سازمان دادگستری را اسلامی اعلام می‌نمایند، قسمت اخیر ماده مذکور - یعنی شرط آگاهی بر قوانین جزایی اسلام - سالبه به انتفاء موضوع می‌باشد. در شرایط فعلی تمدن بشری و زیست در جهانی که روزبه‌روز تخصص‌ها

۱. این مقاله در سال ۱۳۷۰ نوشته شد.

توسعه می‌یابد مسأله استفاده از حقوقی که قانون برای افراد تعیین کرده، احقاق حق قانونی و احتراز از منهیات قانونی محتاج رجوع به کارشناس و خیره فن است که باید تخصص و همچنین صلاحیت آنان مورد بررسی مراجع صالح قرار گرفته باشد. در مسائل عبادی که در طی قرون تغییر نمی‌پذیرد و سر و کار انسان با رحمت الهی، باز بودن در توبه، استغفار و... می‌باشد می‌گویند باید به مرجع تقلید که کارشناس صالح این امور است رجوع کرد. در مسائل حقوقی و اجتماعی که همواره در معرض تحوّل و تغییر است، چنین رجوعی به طریق اولی ضرورت دارد.

طبق قوانین وکالت و قانون استقلال کانون وکلا، سازمانی به نام هیأت مدیره کانون وکلا توسط وکلای حایز شرایط انتخاب می‌شوند. فقط و فقط این هیأت است که حق دخالت در امور وکلا، اخذ وجوه قانونی، برداشت از حساب‌های کانون، صدور چک، صدور پروانه وکالت و کارآموزی و... را دارد. هرگاه به اصالت حاکمیت قانون معتقد باشیم، بی‌اعتنایی به اصول قانون اساسی و مقررات یاد شده تخلف و احیاناً جرم است. متأسفانه خودسری و عدم تمکین مقامات مسؤول به قوانین چنان جوّ بی‌اعتنایی در مردم و حتی وکلا و حقوقدانان ایجاد کرده است که با فراموش کردن وظیفه اخلاقی احتراز از انضلام حتی در زمینه شغل شخصی خود سکوت اختیار کرده‌اند و بی‌توجهی اولیای امور را به نامه‌ها و اعتراضات قانونی دلیل این سکوت معرفی می‌کنند.

توجه به قانون، اهمیت دادن به قوه قضائیه و کانون وکلا، نشانه‌ای از آزادمنشی و ثبات یک رژیم است و بالعکس... گاه‌به‌گاه در اخبار جرایم از اقدامات و اعتراضات کانون‌های وکلا در سایر کشورهای جهان باخبر می‌شویم و آثار بین‌المللی آن را نیز می‌بینیم. ما نیز اگر کانون وکلای قانونی و مقتدری می‌داشتیم می‌توانست در احقاق حقوق ملت ایران در عرصه بین‌المللی نقش مؤثری را بر عهده گرفته و این همه مظالمی را که از هر طرف بر ملت ما می‌رود

دفع کند.

در مبارزه سیاسی و حقوقی علیه نظام گذشته، وکلای دادگستری و جمعیت حقوقدانان نقش عمده‌ای داشتند (و نیز نقش مؤثر قضات شریف آزادی‌خواه را باید یادآور شد و از آن تجلیل نمود). مصلحت کشور و تمکین به اصل حاکمیت قانون اقتضا دارد که هیأت مدیره کانون وکلای به نحو مقرر در قوانین انتخاب شود. مستمسک مقامات مسؤول در امتناع از اجرای این امر آن است که صلاحیت همه دارندگان این شغل مورد تأیید نیست و چون در این قلمرو بازسازی لازم به عمل نیامده است، نمی‌توان اشخاص غیر صالح را مجاز به انتخاب کردن و انتخاب شدن دانست. اما اولاً؛ وجود معدودی اشخاص ناصالح در میان یک طبقه نمی‌تواند مجوز تضييع حقوق سایرین باشد و برای حمله به همگان مستمسک قرار گیرد. در میان تمام طبقات و مشاغل ممکن است افراد ناصالح وجود داشته باشد حتی در میان روحانیون نیز افرادی که هیأت حاکمه آنان را "روحانی نما" می‌نامد وجود دارند که به زعم هیأت حاکمه ضرورت بازسازی موجب گردید دادگاه ویژه روحانیت تشکیل گردد؛ ولی این امر هرگز حقوق حقّه سایرین را تضييع نمی‌کند. ثانیاً؛ رفع این تعارض به نحوی که ذیلاً بیان می‌شود ممکن بوده و این دو نقطه نظر قابل جمع است بدین توضیح که می‌توان ماده واحده‌ای متضمن نکات زیر به تصویب مجلس رساند.

چون فرض قانونی بر آن است که وکلای مجلس نماینده همه مردم در همه امور - و من جمله نماینده وکلای دادگستری در انتخاب هیأت مدیره - هستند، اولین دوره هیأت مدیره کانون وکلای ایران (شامل تهران و استان‌ها) از طرف مجلس انتخاب شود. بدین طریق که نود نفر از وکلای از طرف شورای عالی قضایی معرفی گردند و مجلس دوازده نفر عضو اصلی و شش نفر عضو علی‌البدل را از میان آنان برگزیند و شورای عالی قضایی علی‌القاعده باید بتواند در میان هزاران وکلای دادگستری نود نفر مورد اعتماد خویش بیابد. این هیأت، سازمان‌ها، دادگاه

و دادرسی کانون را تشکیل می‌دهد و در تشکیل دادگاه‌ها از قضات نیز دعوت می‌کند و سپس بازسازی توسط دادرسی و دادگاه‌های قانونی در مدت دو سال اعتبار کانون انجام می‌یابد. بعد از انقضای دوره اول هر استانی که حایز شرایط باشد کانون مستقل خواهد داشت و دوره‌های بعدی کانون انتخابی از طرف وکلا خواهد بود. برای مشروعیت دادن و بررسی قانونی احکام غیابی که علیه وکلا داده شده است کلیه آن احکام غیابی در هیأت‌های بازسازی یا دادگاه عالی انتظامی قضات قابل اعتراض شناخته می‌شود.

امید است دولتمردان که هر یک برای خود ولایت مطلقه‌ای مافوق قانون قایل‌اند، به تشکیل این نهاد قانونی که مبین حکومت مردم بر مردم می‌باشد تن در دهند و همچنین وکلا و حقوقدانان نیز از بی‌اعتنایی دست کشیده، مهر سکوت از لب بردارند.

یادی از دکتر اسدالله مبشری^۱

رادیوی جمهوری اسلامی ایران در برنامه تقویم تاریخ خویش از مرحوم دکتر اسدالله مبشری، مرد بزرگوار تاریخ اخیر ایران، یاد کرد و از این حیث قابل تقدیر است. متأسفانه در این یک سالی که از فوت وی می‌گذرد، از طرف قوه قضائیه و یا از طرف کانون وکلا و از طرف مطبوعات از این مرد دانشمند که در سمت قضاوت و وکالت دادگستری و وزارت یادگارها و خاطره‌های فراوانی از او مانده است، یادی نشد.

شرحی که وی از مرحوم پدرش تعریف کرد، نشان‌دهنده آن بود که مرحوم پدر و خانواده‌اش در فضایی اسلامی و با روحیه‌ای عرفانی مرحوم دکتر مبشری را بار آوردند. تربیت وی مؤید فطرت او شد و از او مردی معتقد، مسلمان و عارف بار آورد که اشعار و بعضی تألیفات او من جمله جنگ مثنوی نشان‌دهنده این معنویت است. این معنویت در هر برخورد اجتماعی متناسب با مقتضیات امر، به نحوی جلوه گر می‌شد. در اینجا من قصد دارم سه خاطره کوچک را در این زمینه

۱. در سالروز مرگ دکتر اسدالله مبشری عارف و مرد اخلاقی که الحق شایسته شغل خویش (قضاوت و وزارت دادگستری) بود، متأسفانه جراید از وی یادی نکردند و حتی روزنامه کیهان که مدت‌ها زیر نظر او اداره می‌شد، پاس این امر را نگه نداشت. مقاله فعلی به یادبود وی نوشته شد که در روزنامه اطلاعات، ش ۱۹۴۵۵ (سه‌شنبه ۳۰ مهر ۱۳۷۰)، ص ۷ و در روزنامه افتخارات ملی، ش ۶، (۱۳۷۰/۸/۴) درج گردید.

یاد آور شوم. اضافه می‌کنم که او دریا بود و من صرفاً به اندازه ظرفیت خودم از او یاد می‌کنم.

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک روزه‌ای دوستی یا دشمنی وی، محضاً لله بود. در عین محبت کامل به دوستانش هرگز این دوستی را وسیله و بهانه تجاوز از حق و قانون قرار نمی‌داد. به خاطر دارم بعد از خاتمه تحصیل که از اروپا برگشتم و در تهران اشتغال یافتم، درخواست صدور پروانه "مترجم رسمی" کردم. دکتر مبشری رئیس اداره فتی و مسؤول صدور پروانه بود، ولی علی‌رغم دوستی کامل فی‌مابین مدت‌ها صدور پروانه من طول کشید. من خود نیز نخواستم که با تعقیب مصرّانه امر، وی را در محذور قرار دهم. بعداً فهمیدم که وی در ضمن اطمینان از صلاحیت اخلاقی من، از لحاظ تشخیص صلاحیت علمی مردد بوده و با مدت‌ها تحقیق آن را احراز نموده است. یک روز صبح که به اداره آمدم دیدم خدمتگزار اداره فتی نزد من آمد و پروانه کارشناسی مرا برایم آورد.

در همین زمینه به یاد دارم در زمانی که وی مدیر کلّ بازرسی بود، قطعات اراضی در نارمک بین قضات تقسیم می‌نمودند و اداره کلّ بازرسی مأمور این کار بود. من نیز تقاضای یک قطعه زمین کردم. روزی به قصد دیدار دکتر مبشری و تعقیب این تقاضا از اداره بیرون آمدم و به خدمتگزار اداره گفتم کجا می‌روم. خدمتگزار گفت: «من هم تقاضای زمین کرده‌ام، اگر زودتر به من بدهند که حتی یک اتاق بسازم در زندگی من مؤثر است و از اجاره‌نشینی خلاص می‌شوم.» و وقتی نزد دکتر مبشری آمدم هر دو تقاضا را مطرح کردم و گفتم من هم چون تاکنون زمین نگرفته‌ام و منزلی هم ندارم، علاقه‌مند به گرفتن زمین هستم. وی با کمال صراحت گفت: «اما زمین خودت. چون قطعات کم است و تو هم چندان نیازی نداری، به تو زمین نمی‌دهم. اما خدمتگزار؛ به چشم، همین الان.» آن‌گاه دستور داد نقشه قطعات را آوردند و قطعه‌ای متناسب با متقاضی را انتخاب کرد و

همان لحظه حواله آن را نوشت و به دست من داد. در عین اینکه تقاضای شخصی مرا رد کرد، ولی الی الابد شکرگزار و ممنون او هستم زیرا درس مردانگی، آزادگی و صراحت در بیان حقیقت را عملاً به من تفهیم کرد.

وی از اجرای قانون و عدالت باکی نداشت و هرگز خلاف قانون را ولو به سود خویش تحمّل نمی کرد. به یاد دارم در سنوات ۱۳۴۰ و ۴۱ که قضات اقداماتی دسته جمعی برای ترمیم حقوق خویش می کردند، هیأت دولت در غیاب مجلس شورای ملی بنا به پیشنهاد وزیر وقت دادگستری هزینه های دادرسی را به موجب یک تصویب نامه افزایش داده و این افزونی را به ترمیم حقوق قضات اختصاص داد. گرچه این تصویب نامه اجرا شد، اما تقریباً همه قضات معتقد بودند خلاف قانون است. وقتی این اضافات را طی لیست جداگانه حقوق به قضات پرداخت می کردند؛ مرحوم دکتر مبشری از دریافت آن امتناع کرد، زیرا نمی خواست پولی که از نقض قانون و تحمیل به مردم حاصل شده است دریافت کند.

برای احتراز از اطاله این نوشته، به همین مختصر اکتفا می کنم و قصدم از تنظیم این نوشته آن بود که به اندازه ظرفیت و لیاقت خود وظیفه یادآوری از یک مرد بزرگ را انجام داده باشم. بدان امید و انتظار که جامعه از بزرگان دانش و ادب و رجال اجتماعی بزرگوار خویش یاد کند و خاطره آنها را زنده نگه دارد.

تفکیک و استقلال قوای ناشیه از حاکمیت ملی^۱

چندی قبل ریاست قوه قضائیه از قوای سه گانه حاکم بر مملکت نام بردند و در لزوم رعایت استقلال این قوا از یکدیگر شرحی مبسوط بیان نمودند. به این مطلب اساسی که در قانون صریحاً (و تلویحاً نیز) به آن اشاره شده است توجه کافی مبذول نشده و شرحی بیان نشده بود و از این جهت که معظم له فتح باب کردند باید سپاسگزار بود.

فصل پنجم قانون اساسی تحت عنوان «حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن» کلیات تفکیک و استقلال قوای سه گانه را شرح می دهد. اولین اصل این فصل (اصل ۵۶) تلفیق بسیار مناسب و جالبی است بین دو نظریه که حقوقدانان غرب عادتاً آن دو را متضاد می دانند: ۱. نظریه حاکمیت الهی که در نظام های قبل از رنسانس و تحت نفوذ کلیسا به معنای قدرت حکومت به شمار می رفت و مستند بدان رئیس حکومت خود را ناشی از خداوند و تقدیر می دانست. ۲. از سوی دیگر نظریه حاکمیت ملت که مبنای حکومت را از رأی مردم و اعتماد آنان می دانست: مردم عده ای را به طور مستقیم یا غیرمستقیم برمی گزینند و به آنان اجازه و اختیار می دهند که جامعه را اداره کرده و بر آن حکومت کنند.

۱. افتخارات ملی، شماره مسلسل ۱۳۱۹، پنجشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۷۱، و شماره مسلسل ۳۲۰، (شنبه ۴ مهر ۱۳۷۱).

اصل ۵۶ عملاً قدرت مردم و حاکمیت ملت ایران را مبنای قدرت حکومت دانسته و این نظریه را در عمل حاکم بر قانون اساسی می‌داند و چنین مقرر می‌دارد: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرّقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.»

جمله اول این اصل نظریه حقوقدانان دوران جدید که تصمیم ملت را خالق قوانین و مستقل در ایجاد مقررات نمی‌داند، نفی می‌کند؛ ولی در عین حال او را به عنوان خلیفه الهی و نیابت از الله - و نه به عنوان مستقل - حاکم بر سرنوشت خود می‌داند و او را مأمور اعمال این حق "خداداد" می‌کند. همچنین و از سوی دیگر با ذکر عبارت «هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را» رعایت حق حاکمیت ملت را حتی قوی‌تر از هر نظریه حقوقی دیگر تضمین کرده و متجاوز به این حق را مرتکب "سلب حق الهی" از مردم معرفی می‌کند.

ملت این حق الهی را توسط قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران اعمال می‌کند. مطابق اصل ۵۷ «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه...» همان ضمانت اجرایی مذکور در اصل ۵۶ به اصل ۵۷ نیز تسری دارد. طبق صریح این اصل حاکمیت ملت از طریق قوای سه‌گانه عملی می‌شود و هیچ مرجع و منبع دیگری مستقیم بر ملت حکومت ندارد و مسیر اجرای حاکمیت ملت منحصرأ از این سه طریق (قوای سه‌گانه) است.

به شرح فوق اهمیت مسأله تفکیک و استقلال قوای سه‌گانه که مورد شرح و بسط ریاست قوه قضائیه قرار گرفت به حق از اهمّ ارکان و اساس نظام جمهوری اسلامی است. امید است که در این زمینه شرح و بسط بیشتری داده شده و همگان در مسیر درک صحیح این اصول قرار گیرند. لطمه‌زدن مستقیم یا غیرمستقیم به این اصل موجب تزلزل اساس نظام می‌گردد. در مکاتب حقوقی مختلف جهان نیز

به این مسأله توجه بسیاری شده و تمام مکاتب حقوقی در کلیه مباحث خویش به طور مستقیم یا غیرمستقیم به این اصل استناد می‌کنند به طوری که امروز در تمام نظام‌های حقوقی دنیا این اصول تقریباً به عنوان بدیهیات مورد قبول و عمل قرار گرفته است و ما برای اجتناب از تطویل و بحث از بدیهیات بیش از این بدان نمی‌پردازیم. مع‌هذا در این زمینه نیز اختلافات نظری و عملی دیده می‌شود، بدین جهت که اختلاف نظرهای موجود در این زمینه موضوعی و مصداقی است نه حکمی و مفهومی. به این معنی که به نظر می‌رسد همگان مسأله تفکیک و استقلال قوا را قبول دارند و تخطی از آن را جایز نمی‌دانند و حتی چنین تخطی را در واقع مخالفت عمدی - و لا اقل غیرعمدی - با نظام می‌دانند اما در اینکه چه عملی تخطی است و اینکه آیا فلان اقدام صحیح است یا تخطی تلقی می‌شود، اختلاف نظر وجود دارد که از این حیث به بیان شرح و بسط بیشتری نیاز داریم.

متأسفانه تاکنون بارها دیده شده است که مرز و حدود وظایف و اختیارات قوای سه‌گانه رعایت نگردیده است و حتی قوه‌ای که به قلمرو صلاحیت اختصاصی او تجاوز شده است بندرت متذکر این مسأله شده یا خواستار اصلاح امر گردیده است. در تشخیص مصادیق اشتباهاتی دیده می‌شود که امید می‌رود آنچه گذشته است اصلاح گردد و در آینده از تکرار آن احتراز گردد.

طبق اصل ۵۸ «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است...» و بنابراین هیچ مرجع دیگری حق ندارد مقررات عام و کلی که در علم حقوق مصداق قانون می‌باشد تصویب کند و در صورت تصویب چنین مقرراتی قوه قضائیه نباید آن را به عنوان قانون اجرا کند و حتی بعضاً قوه قضائیه (دیوان عدالت اداری) می‌تواند و می‌باید آن مقررات را لغو کند. اما شورای عالی قضایی سابق آیین دادرسی برای دیوان عدالت اداری تنظیم کرد که نه تنها با قاعده کلی تفکیک قوا بلکه با صریح اصل ۱۷۳ که مقرر می‌دارد: «حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان (عدالت اداری) را قانون تعیین می‌کند» منافات داشت. اینکه در اصل

نامبرده دیوان عدالت اداری زیر نظر شورای عالی قضایی (فعالاً رئیس قوه قضائیه) قرار گرفته است، مجوز عدول از اصل تفکیک قوا نیست و به شورا اجازه تصویب قانون آیین دادرسی را نمی‌دهد.

همچنین طبق مصوبه شورای عالی قضایی سابق محدودیت‌هایی در راه اقامه دعوا برقرار شده و طی بخشنامه‌ای دادگاه به رعایت آن ملزم گردیده بود (خوشبختانه این مصوبه فعالاً ملغی شده است) و نیز مصوبه‌هایی از این قبیل که امید است ملغی گردد.

موضوع دیگر مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام است. این مجمع به دستور رهبر انقلاب به منظور رفع اختلاف بین نظریه مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان تشکیل شد. بعداً در بازنگری قانون اساسی این مجمع به عنوان اصل ۱۱۲ در قانون اساسی گنجانده شد. این مجمع حق قانون‌گذاری ندارد و صرفاً اختیار تقنینی وی در مورد "مقررات مربوط به مجمع" است و لاغیر که این مقررات «توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.» مجمع به اعتبار اینکه مرجع «مشاوره در اموری که رهبری به آن ارجاع می‌دهد» می‌باشد وابسته به "رهبری" است، اما به اعتبار وظیفه حل اختلاف رکنی از ارکان قانون‌گذاری تلقی می‌شود و حدود اختیار و صلاحیت وی از این حیث منحصر آن است که می‌باید بدون هیچ دخالتی در متن قانون مورد اختلاف نسبت به این متن و یا ردّ به شورای نگهبان فقط "آری - یا نه" بگوید. ولی متأسفانه این مجمع گاهی مستقلاً به وضع مقررات و تصویب قانون اقدام کرده و بدین طریق رعایت استقلال قوه مقننه را ننموده است به نحوی که امر حتی مورد اعتراض جمعی از نمایندگان مجلس دوره سوّم قرار گرفت که طی نامه‌ای به مقام رهبری نوشتند: «هم‌اکنون بعضاً این شورا (مجمع تشخیص مصلحت نظام) قانون‌گذاری نیز می‌نماید. مهم‌تر آنکه تقدیم لوایح قانونی به این شورا خالی از جمیع مقدمات متعارف است... با این روند هر کسی (حتی مقامات غیرمسئول) می‌تواند با تقدیم

پیشنهادی به شورای تشخیص مصلحت برای کشور قانون جدیدی ایجاد کند و حتی قوانین مصوبه را نقض نماید»^۱. به نامه مذکور، از طرف مقام رهبری چنین پاسخی داده شد: «مطلبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. ان شاء الله تصمیم داریم که در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است»^۲.

متأسفانه با وجود این وعده صریح امام (ره) و اعلام تصمیم قاطع مقام رهبری باز هم بارها همان رویه سابق اتخاذ شد و مجلس شورای اسلامی نیز در برابر این خروج از صلاحیت و دخالت در صلاحیت مجلس سکوت کرده است.

شورای انقلاب فرهنگی برای مراقبت بر ادامه صحیح روند انقلاب فرهنگی به دستور رهبر انقلاب تأسیس شد و به منزله شورایی از کارشناسان بود که فرهنگ را هدایت کرده و مشورت بدهد. در مسیر فعالیت این شورا متدرجاً احساس نیاز گردید که مقررات مصوبه شورا قدرت قانونی اجرایی پیدا کند و این نیاز به عرض مقام رهبری رسید و معظم له تصویب فرمودند که اقدام لازم به عمل آید. اقدام لازم در این زمینه آن بود که با قید فوریت لایحه‌ای به مجلس داده شود و سازمان و تشکیلات شورای مذکور قانونی گردیده و ضمناً به آن شورا اجازه تصویب آیین‌نامه‌های لازم داده شود و نیز کمیسیون خاصی در مجلس تشکیل گردد که با اخذ اختیار لازم از مجلس مقررات قانونی مورد نیاز شورا را به فوریت تصویب نماید. در صورت عدم تقدیم لایحه از طرف دولت مجلس رأساً می‌توانست و می‌بایست با تقدیم طرحی همین روش را اتخاذ کند. متأسفانه به جای اتخاذ چنین روشی که متضمن احترام به قانون اساسی بود، دولت دستور داد مصوبات شورا را در روزنامه رسمی درج کنند و آن را به عنوان قانون معرفی کرد.

در کلیه این نظایر طبق بند ۳ اصل ۱۵۶ قوه قضائیه که منوط به "نظارت بر

۱. کیهان، مورخه ۱۳۶۷/۹/۷.

۲. همان.

حسن اجرای قوانین" و بالاخص قانون اساسی است می‌باید مقرراتی را که بدون رعایت مراحل و تشریفات مقرر در قانون اساسی وضع می‌شود (البته به شرطی که تشریفات و مراحل تصویب آن مقررات ذکر شده باشد که قاضی بتواند آن را مورد بررسی و تطبیق با قانون اساسی قرار دهد) ندیده گرفته مورد عمل و مستند رأی قرار ندهد. نه تنها این وظیفه انجام نشده است بلکه گاهی دیوان عدالت اداری حتی از متن چنین مصوبه‌هایی نیز تجاوز می‌کند. فی‌المثل مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد اقداماتی که دولت در زمان مهلت قانون اراضی شهری (تا فروردین ۱۳۶۶) شروع کرده و بعد از خاتمه مهلت ادامه داده است مقرر می‌داشت: «اقدامات دولت... که در محدوده قانون تملک و واگذاری یا تعهد شده است از زمان اجرای قانون مذکور تا پایان مهلت آن قانون معتبر و هرگونه حکمی که خلاف این نظریه داده شده فاقد اعتبار است». ولی متأسفانه هیأت عمومی آن دیوان کلیه اقدامات دولت را در این فاصله فترت بدون اینکه مطابقت آن را با قانون قبلی بررسی کند تأیید می‌نماید. آرای شعب دیوان که چنین بررسی را انجام داده و اعمال غیرقانونی دولت و شهرداری‌ها را ملغی می‌سازد در هیأت عمومی نقض می‌شود. دادگستری که مرجع تظلمات بوده و وظیفه نظارت بر حسن اجرای قوانین را به عهده دارد و بنا به مثل عامیانه «احترام امام‌زاده با متولّی است» باید چنان با قوانین برخورد کند که هیچ مرجعی را بالاتر از آن نشناسد.

اصول ۱۶۶ و ۱۶۷ قاضی را موظف می‌کند که «حکم هر دعوا را در قوانین مدوّنه بیابد» و فقط در صورت فقدان قانون به «منابع معتبر اسلامی» یا فتاوی معتبر فقهای عظام مراجعه کند و با بودن قانون ارجاع به فتاوی صحیح نیست. زیرا در فتاوی اختلاف است و معلوم نیست کدام یک متناسب با جامعه امروز است. فرض قانونی بر آن است که تصویب قانون در مجلس حاکی از نیاز و خواست ملت است و متناسب با وضع جامعه می‌باشد و تأیید آن در شورای نگهبان حاکی از مطابقت آن با شرع و قانون اساسی است؛ علی‌هذا بعد از امضای شورا، فتوای

معتبر تلقی می‌شود و لذا بر هر فتوای دیگری تقدّم دارد.

در جلسه ۱۳۷۱/۵/۶ هیأت عمومی دیوان کشور که شرح آن در جراید ۱۳۷۱/۵/۷ منعکس شد، راجع به تبصره ماده ۲۹۶ قانون مجازات اسلامی سخن به میان آمد. ریاست جلسه اظهار داشتند «... لذا این تبصره... غلط. غیر شرعی است و اگر پرونده‌ای آمد که... این غلط و غیر شرعی بوده بایستی رد شود.» آیا بیان چنین مطلبی تخطئه مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان نیست که چنین مقرراتی مورد تصویب آنان قرار گرفته و ریاست جمهوری نیز آن را توشیح کرده‌اند؟ آیا قوه قضائیه حق دارد قانونی را به علت خلاف شرع بودن رد کند و بدین طریق در وظیفه شورای نگهبان دخالت نماید؟

بررسی دقیق اصول ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸ و وظایف قوه قضائیه، ریاست قوه قضائیه و قضات را به طور روشن معلوم می‌دارد. اصل تفکیک و استقلال قوا حکم می‌کند که هیچ‌یک از مراجع قوه قضائیه از آن حدود تجاوز نکرده اصل تفکیک و استقلال خود را رعایت نمایند. سیاست خارجی مملکت با وزارت امور خارجه و کلیات سیاست داخلی با وزارت کشور است که از اجزای قوه مجریه می‌باشند. لذا ملاقات‌های رسمی با مقامات سیاسی و مذاکرات و اظهار نظرهای رسمی از طرف مقامات قوه قضائیه چه بسا تعهداتی برای کشور ایجاد می‌کند. این بیانات و اظهار نظرها مورد شرح و تحلیل بیگانگان قرار می‌گیرد و احیاناً بدان‌ها استناد می‌شود و حال آنکه جواب‌گوی این سخن‌ها وزارت امور خارجه یا وزارت کشور یا سایر وزارتخانه‌هاست که در اظهار آن هیچ نقشی نداشته است. به طور کلی مسأله سیاست مملکت از قلمرو صلاحیت قوه مجریه است و قوه قضائیه حق ندارد در آن دخالت کرده و اظهار نظر نماید. در اصل ۱۶۱ نیز که وظایف دیوان عالی کشور ذکر شده است فقط مسائل قضایی را مقرر کرده است حال آنکه در غالب جلسات هیأت عمومی راجع به مسائل بین‌المللی که هیچ ارتباطی با قوه قضائیه ندارد اظهار نظر شده و مسائلی مورد تأیید یا تفسیح قرار می‌گیرد. متأسفانه

این خروج از حدود وظایف در بسیاری مصاحبه‌های حتی مقامات رده پایین مثلاً سرپرست فلان ناحیه دادسرا نیز دیده می‌شود که در مسائل سیاسی و اجرایی داخلی یا خارجی اظهار نظر می‌کنند. مثل قدیمی در نزد حقوقدانان متداول است که می‌گوید: «سیاست اگر از در دادگاه وارد شود عدالت از پنجره فرار می‌کند.»

قلمرو بینابین قوه قضائیه و قوه مجریه (سیاست) کانون وکلای دادگستری است، البته کانونی که طبق قانون منتخب باشد نه منتصب. در مواردی از قبیل آدم‌ربایی امریکا، ضبط اموال ایران از طرف امریکا، استعمال بمب شیمیایی و سکوت استعمار بین‌المللی و بسیاری مظالم دیگر از این قبیل اگر کانون وکلای انتخابی وجود داشت به حق می‌توانست و بلکه موظف بود که آن اعمال را تقبیح کرده و به تمام مراجع بین‌المللی توستل جوید.

در سال ۱۳۳۱ در جریان نهضت ملی و ملی شدن صنعت نفت، دولت انگلستان به دیوان لاهه شکایت برد. دولت ایران پاسخ داد که دیوان لاهه در حلّ دعاوی بین دولت‌ها صلاحیت دارد و حال آنکه اختلاف فعلی بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس است و لذا دیوان در موضوع اختلافات سیاسی بین ایران و انگلستان در مورد نفت، صلاحیت رسیدگی ندارد. دادگاه لاهه به نفع ایران ایراد را قبول کرده و دعوای انگلستان را رد کرد. جالب آنکه قاضی انگلیسی دادگاه نیز به نفع ایران رأی داده بود. بعد از مراجعت آقای دکتر کریم سنجابی قاضی اختصاصی ایران از لاهه با وی مصاحبه‌ای به عمل آمد که قسمتی از آن نقل می‌شود: «چرا قاضی انگلیسی به نفع ایران رأی داد و علّت موافقت او با عدم صلاحیت دادگاه چه بود؟ آقای دکتر سنجابی در جواب گفت: به نظر من قاضی انگلیسی از قضاتی است که به معنای واقعی قضاوت می‌کنند و اصولاً قضات دادگاه بین‌المللی برخلاف آنچه تصوّر می‌شد و می‌شود اکثراً مردمانی هستند آراسته و بی‌ارتباط با دولت‌هایی که تبعه آنها می‌باشند. این عده نمی‌خواهند ارتباطی با سیاست داشته باشند و بیشتر دوست دارند که آنها را به عنوان قاضی مملکت

خودشان اسم ببرند، زیرا علت انتخاب آنها به عضویت دادگاه صرفاً شخصیت علمی و قضایی آنان است.»^۱

اما چون هر سه قوای حاکم از اجزای حاکمیت ملت هستند که واحدی تجزیه‌ناپذیر است و استقلال آنها از یکدیگر است نه در برابر مصالح کلی مملکت، بنابراین به‌منظور هماهنگی قوای سه‌گانه باید با هم در تماس باشند که این امر با تشکیل جلساتی از رؤسای قوای سه‌گانه تأمین می‌شود. اصل ۵۷ اولیه قانون اساسی مقرر می‌داشت: «... و ارتباط میان آنها (قوای سه‌گانه) به‌وسیله رئیس‌جمهور برقرار می‌گردد.» که در اصل ۵۷ اصلاحی این جمله حذف شده است زیرا مقرر شده بود رئیس‌جمهور خود ریاست مستقیم قوه مجریه را به‌عهده بگیرد. لذا وظیفه هماهنگی سیاست‌های کلی مدیریت مملکت با مقام رهبری است.

قوه قضائیه‌ای که در حدود صلاحیت خویش اعمال وظیفه کند، قدرت قانونی فراوانی دارد و از هرگونه دخالت‌های دیگر بی‌نیاز است. آرای قوه قضائیه بر همگان حکومت دارد و مادام‌که فقط مجری قوانین مصوبه باشد همگان باید در برابر او خاضع باشند و حتی «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است - اصل ۱۰۷ قانون اساسی». متأسفانه اکنون غالباً احکام دیوان عدالت اداری مورد بی‌اعتنایی متصدیان قوه مجریه (حتی در سطح پایین) قرار می‌گیرد و از اجرای آن استنکاف می‌کنند.

اصل ۵۸ که قوه مقننه را بیان می‌کند، قطعیت قانون را پس از طی مراحل می‌داند که در قانون اساسی آمده است. بعضی از مراحل (توشیح و انتشار) تشریفاتی است، ولی مرحله تصویب شورای نگهبان، در رأس قوه مقننه قرار دارد و لذا عضویت در آن شورا با عضویت در قوه قضائیه یا قوه مجریه منافات داشته و

۱. روزنامه اطلاعات، مورخه ۱۳۳۱/۵/۵.

ناقض اصل تفکیک قواست که متأسفانه رعایت این امر نشده است. به طور کلی قانون اساسی میثاقی است بین تمام افراد ملت. هر فردی از افراد که شغلی چه کوچک یا بزرگ را تصدی دارد موظف به انجام وظایفی است که در آن مقرر شده است و چنین است که همگان باید مطیع قانون اساسی باشند چه معتقد بدان باشند یا نه. اطاعت از قانون واجب است چه از برای اعتقاد و چه از روی تسلیم «شانزده میلیون نفر تقریباً یا قدری بیشتر رأی داد به قانون اساسی. مردمی که به قانون اساسی رأی دادند منتظرند که قانون اساسی اجرا بشود... همه باید معتقد به این باشید که قانون را بپذیرید ولو برخلاف رأی شما باشد.»^۱

سرقت قرآن نفیس مربوط به دوران خلیفه سوم^۱

روزنامه‌های هفتم بهمن ماه ۱۳۷۱ اعلام کردند که قرآن نفیس روستای نگل از توابع شهرستان مریوان به سرقت رفته است. در متن خبر آمده بود که این قرآن یکی از چهار قرآنی است که به دستور خلیفه سوم نوشته شده و توسط عبدالله بن بنی عمر به این منطقه آورده شده است و اعراب‌گذاری آن توسط حجاج بن یوسف انجام شده است. روزنامه سلام که از قول خبرنگار خود نقل قول کرده است، به خبر سایر جرایم اضافه می‌کند: «گفتنی است قرآن تاریخی نگل در زمان حکومت رضاخان یک بار به تهران انتقال داده شد که با تحصن مردم منطقه، حکومت وقت ناچار شد قرآن را به محلّ اولیه خود برگرداند.» به نظر می‌رسد این تحصن بعد از استعفای رضاشاه بوده است، زیرا در دوران سلطنت او کسی و یا منطقه‌ای جرأت نداشت ولو برای حرف حساب اقدام به تحصن کند.

شایسته است مقامات جمهوری اسلامی به‌عنوان حافظ اموال عمومی به دادسرا شکایت برده و مسأله توقیف سارق یا سارقین – ولو ناشناخته – و ضبط مال مسروقه را خواستار شود و پس از صدور چنین قراری آن را به زبان‌های زنده دنیا ترجمه کرده و به اطلاع تمام دول برساند تا سارقین نتوانند آن را بفروشند.

۱. در روزنامه اطلاعات، (۱۴ بهمن ۱۳۷۱) و روزنامه افتخارات ملی، (۱۹ بهمن ۱۳۷۱) چاپ شد.

همان‌گونه که یک بار تابلوی مشهور لبخند ژوکوند را از موزه پاریس ربودند، ولی چون تمام دنیا می‌دانستند که تابلوی لبخند ژوکوند متعلق به موزه ورسای است؛ سارقین نتوانستند آن را به فروش رسانند و ناچار به طریق مخفیانه‌ای آن را به محلّ اوّلیه عودت دادند. سارقین این قرآن نیز اگر اندکی هوشیار باشند و بیندیشند متوجه خواهند شد که نمی‌توانند آن قرآن را به فروش برسانند و باید قرآن را به محلّ اوّلیه برگردانند و یا به موزه ایران باستان برسانند؛ که ان‌شاءالله اگر چنین کاری کردند امید است توبه آنها قبول شود. سپس هرگاه به هر نحوی این قرآن به دست آمد، باید در موزه نگه‌داری شود. می‌توان یک فتوکپی کامل از آن تهیه کرده و در محلّ اوّلیه در معرض دید و زیارت قرار داد.

چندی قبل سازمان ملل مصوبه‌ای را به تصویب رساند که اشیای تاریخی و باستانی هر ملّتی متعلق به خود آنهاست. براساس همین مصوبه بسیاری اشیاء بین دولت‌ها مبادله و مسترد گردید که در همان موقع این جانب مطلبی را در این زمینه نوشتم.

کشور ما و سایر کشورهای اسلامی گذشته از مصوبه مذکور می‌توانند به مقرّرات فقه اسلامی و قوانین مملکتی (که مبتنی بر فقه باشد) خود نیز استناد کنند. بدین توضیح:

طبق مقرّرات حقوقی همه کشورها شرایط صحّت هر عقد (و هر نقل و انتقال) همان شرایطی است که در محلّ انعقاد عقد و نقل و انتقال برای صحّت عقد مقرّر شده است. اگر عقدی طبق مقرّرات حاکم بر محلّ انعقاد آن باطل باشد، نقل و انتقال حاصله از آن عقد در تمام جهان باطل و کان لم یکن خواهد بود. در مقرّرات حقوقی ما و فقه اسلامی انتقال مال موقوفه باطل است، و بنابراین هر مال موقوفه‌ای که انتقال یافته باشد در ید هر شخصیت که باشد؛ قابل استرداد است در عین حال در بسیاری از موزه‌های جهان اشیای باستانی ما وجود دارد که حتی کلمه وقف به آن ملصق شده است. چنین انتقالی را تبدیل به احسن نیز نمی‌توان دانست

زیرا آن مال قابل استفاده بوده و موزه از آن بهره‌گیری می‌کند.

چندی قبل از بعضی دوستان شنیدم که خودشان قالی مقبره شیخ صفی‌الدین اردبیلی را که کلمه "وقف" بر آن نقش شده بود، در موزه (به‌نظرم رُم) دیده بودند. همان ایام نامه‌هایی به سازمان اوقاف و وزارت امور خارجه نوشتم و ضمن بیان این قاعده حقوقی پیشنهاد کردم که مأمورین کنسولی (سیاسی) ایران در همه کشورها از موزه‌ها بازدید کنند و از اشیایی که ممکن است مشمول این مقررات باشد صورت‌برداری نمایند. سپس اگر از طریق مذاکرات سیاسی نتوانستیم آنها را مسترد داریم، به دادگاه محلی شکایت بریم. متأسفانه در نامه خود اشتباه کردم و به جای فرش کلمه "در" ذکر کردم که جواب داده شد چنین دری وجود ندارد. اگر پیشنهاد تقدیمی عملی می‌شد و همه موزه را جستجو می‌کردند فرش را در آنجا می‌دیدند، به هر جهت اینک بار دیگر همین پیشنهاد را به وزارت امور خارجه، سازمان اوقاف و سازمان حفظ میراث فرهنگی عرضه می‌دارم و امیدوارم در حفظ آثار ملی موفق باشند.

نکته دیگری که قابل توجه است آن است که متأسفانه این‌گونه سرقت‌ها زیاد شده است. روزنامه‌های ۱۳۷۱/۱۱/۱۱ خبر دادند که دو امام‌زاده در آستانه اشرفیه مورد دستبرد سارقین قرار گرفته است. این‌گونه سرقت‌ها از اماکن مقدس باربودن اشیای مقدس حکایت از سست‌شدن اعتقادات مرتکبین می‌کند که به وسوسه این‌گونه سرقت‌ها تسلیم می‌شوند.

استقلال قوای حاکمه

مجمع تشخیص مصلحت^۱

در روزنامه اطلاعات ۱۳۷۲/۲/۱۱ مقاله‌ای از آقای هادوی درج شده بود که برای حقوقدانان بسیار ارزنده و جالب بود، در همین زمینه مقالاتی از آقای مهرپور خوانده بودم که مجموعه این نوشته‌ها مرا بر آن داشت که در تأیید و تکمیل و توضیح آنها نکاتی بنگارم و در مورد بعضی بی‌توجهی‌هایی که به قانون اساسی می‌شود مطالبی معروض دارم. در اینجا جمله‌ای از نوشته همکار ارجمندم آقای مهدی هادوی را نقل می‌کنم: «روزگاری بر ما گذشت که در این باره جز به راز سخنی نگفتیم؛ از آن روی که در جنگ آشکار با دشمن خارجی بودیم... فریضه‌ای که بالاترین فرایض است و تمام واجبات به اجرای آن بستگی دارد و مدّتی برحسب مصلحت نظام جمهوری اسلامی ترک شده بود هنگام اجرایش فرار سیده است...». و سپس به بیان مطلب می‌پردازم.

در قانون اساسی ما سعی شده است برای ارزیابی و نظارت و عملکرد هر نهادی یک طریقه کنترل برقرار گردد تا از تخطی از قانون اساسی جلوگیری شود. حتی مقام معظم رهبری هم طبق اصل ۱۱۱ قانوناً مورد توجه و ارزیابی مجلس

۱. رونامه افتخارات ملی، شماره مسلسل ۳۳۵، (سه‌شنبه ۴ خرداد ۱۳۷۲).

خبرگان قرار می‌گیرد. همچنین طبق قانون اساسی کنترل مصوبات مجلس شورای اسلامی با شورای نگهبان است که نظارت نمایند تا مصوبات با شرع اسلام و قانون اساسی مخالف نباشد.

در اینجا ترداً للباب مطلبی را عرض می‌کنم: در مطالب قانون عادی ذکر مطابقت با اسلام حاکی از احتیاط بوده و تصریح به آن زاید است؛ زیرا قانون اساسی ما کاملاً منطبق با شرع اسلام است و مخالفت یا موافقت قانون عادی با قانون اساسی کفایت می‌کند. گرچه گفته می‌شود این احتیاط بر فرض که زاید تلقی شود، بی‌ضرر است؛ اما احیاناً ممکن است گاهی موجب سست شدن اعتقاد مردم گردد و بدین طریق ضرر معنوی وارد سازد. فی‌المثل در ضمن قانون مجازات اسلامی تبصره ماده ۲۹۹ آن قانون تصویب شد. حدود یک سال بعد ریاست دیوان عالی کشور در جلسه هیأت عمومی اعلام کردند که این تبصره مخالف شرع است و از قضات خواستند که آن را اجرا نکنند. صرف نظر از اینکه آیا قوه قضائیه حق دارد قانون مصوبه را اجرا نکند یا ریاست دیوان کشور حق دارد چنین درخواستی نماید، اصولاً طرح چنین مطلبی نادرست به نظر می‌رسد. اخیراً لایحه‌الغای این تبصره در مجلس مطرح گردید و گزارش کمیسیون تصریح کرده بود که چون تبصره مخالف شرع است ابطال می‌گردد. این بحث پیش می‌آید که چگونه مجلس دوره گذشته مقررات خلاف شرع را تصویب کرد و همین شورای نگهبان هم آن را تأیید نمود؛ اما اینک معلوم شد که این تبصره خلاف شرع است. ممکن است نظر فقهی یک فقیه متحول شود اما نه به این سرعت و نه مجمعی از فقها و ۲۷۰ نفر وکلای مجلس! چنین امری اعتماد مردم را به صحت تشخیص این دو مرجع متزلزل ساخته و اعتقادشان را به اسلامی بودن مقررات متزلزل می‌سازد.

عبارات اولیه قانون اساسی حاکی از آن بود که در کنترل قوانین نظر شورای نگهبان حاکم و قاطع بوده و فرض اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان متصور نیست. مع‌هذا مسأله احکام ثانویه و ضروریات زمان جنگ موجب تشکیل مجمع

تشخیص مصلحت نظام گردید. اصل ۱۱۲ سابق که مقرر می‌کرد: «رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند». این مطلب با حذف «شورای رهبری» به اصل ۱۰۷ منتقل شد و در ذیل آن اصل آمد و بدین طریق در بازنگری قانون اساسی سال ۱۳۶۸ اصل ۱۱۲ به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام اختصاص یافت. شاید هم تشخیص چنین مجمعی از این امر نشأت می‌گرفت که بر عملکرد شورای نگهبان نیز نظارتی برقرار شود. وظایف این مجمع را چه قبل از قانونی بودن و چه بعد از آن می‌توان در دو مورد خلاصه کرد:

۱. مرجع مشاوره مقام رهبری در موقعیت‌ها و مناسبات مختلف مذکور در قانون.
۲. حکمیت در اختلاف نظر بین مجلس و شورای نگهبان. و فقط در مورد اخیر است که نظر مجمع مستقل و قاطع است. و در این مورد هم فقط در موضوعات مورد اختلاف به صورت «آری یا نه» باید اظهار نظر کند و حق ندارد بر مصوبات بیفزاید یا از آن بکاهد یا آن را تغییر دهد و به طریق اولی حق قانون‌گذاری ندارد.

متأسفانه این مجمع از بدو تأسیس در بسیاری موارد از حدود صلاحیت تعیین شده تجاوز کرده و قانون‌گذاری کرده است به حدی که عده‌ای از وکلای دوره سوم مجلس در نامه‌ای به مقام رهبری نوشتند: «هم‌اکنون بعضاً این شورا (مجمع تشخیص مصلحت نظام) قانون‌گذاری نیز می‌نماید و مهم‌تر آنکه تقدیم لوایح قانونی به این شورا خالی از جمیع مقدمات متعارف است. با این روند هرکس (حتی مقامات غیرمسئول) می‌تواند با تقدیم پیشنهادی به شورای تشخیص مصلحت برای کشور قانون جدیدی ایجاد کند و حتی قوانین مصوبه را نقض نماید... جراید ۱۳۶۷/۹/۷». در پاسخ این نامه از سوی مقام رهبری چنین آمده است: «... مطلبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. ان شاء الله تصمیم دارد در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است. جراید ۱۳۶۷/۹/۷».

متأسفانه باز هم همان رویه ادامه یافت و باز هم متأسفانه فقهای شورای نگهبان که

خود موظف به حفظ قانون اساسی هستند، در این مجمع عضویت دارند. گذشته از موردی که آقای هادوی در مقاله خود مشروحاً ذکر کرده‌اند چند مورد دیگر از موارد بسیار فراوان این موضوع به‌طور نمونه و ملخصاً ذکر می‌شود:

در ۱۳۶۷/۱۱/۱۵ مجمع تحت عنوان «اصلاح قانون واگذاری زمین‌های دایر و بایر که بعد از انقلاب به‌صورت کشت موقت در اختیار کشاورزان قرار گرفته است» مصوبه‌ای را تصویب کرد که هم‌اکنون به‌عنوان لازم‌الاجرا مورد عمل است. و حال آنکه اصلاح و تغییر قانون در صلاحیت مجلس است. دادگاه‌ها و دیوان عدالت نباید تغییر در قانون را جز از طریق مجلس به رسمیت بشناسند.

مصوبه ۱۳۶۸/۱۲/۱۳ مجمع: درحالی که دادگستری خسارت تأخیر تأدیه را ربا می‌داند و مثلاً یکی از بانک‌ها که از استرداد سپرده سال ۱۳۵۷ امتناع کرده است او را در سال ۱۳۷۱ به همان مبلغ اصلی (توجه به سقوط ارزش پول) محکوم می‌کند و تأخیر تأدیه را حکم نمی‌دهد (و حال آنکه خود بانک به سپرده‌ها سود می‌دهد) در این مصوبه مقرر می‌دارد: «طبق مقررات و شرایط زمان اعطای وجوه تسهیلات... اعم از اصل، هزینه‌ها، خسارات و متفرقات متعلقه (خسارت تأخیر تأدیه، جریمه عدم انجام تعهد و غیره) اقدام نماید.» و بدین طریق درحالی که در روابط بین مردم و در روابط مردم به‌عنوان داین با بانک به‌عنوان مدیون خسارت تأخیر تأدیه ربا تلقی شده است، ولی به بانک اجازه داده می‌شود که این ربا را بگیرد.

مصوبه ۱۳۶۷/۷/۲۱ تحت عنوان «مصوبه... درخصوص حلّ مشکل اراضی بایر...» و حال آنکه در بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی «حلّ معضلات نظام که از طریق عادی قابل حلّ نیست» به مشورت مجمع نیازمند است. آیا مشکل اراضی بایر مشکل نظام است؟ و آیا به طریق عادی و تصویب مجلس قابل حلّ نیست؟ در ۱۳۶۷/۱/۱۶ مصوبه‌ای گذشت. چون از خاتمه مدت اعتبار قانون اراضی شهری تا تصویب قانون (زمین شهری) قریب شش ماه فاصله بود، برای تعیین

تکلیف دولت در مورد شروع یا ادامه اقدامات در این فاصله مجمع مقرر کرده بود: «۱. اقدامات دولت در مورد کلیه زمین‌هایی که در اجرای ماده ۹ قانون اراضی شهری مصوبه ۱۳۶۷/۱۲/۲۷ مجلس اعم از موات و بایر و دائر در محدوده قانون تملک و واگذار یا تعهد شده از زمان اجرای قانون مذکور تا پایان مهلت آن قانون معتبر و هرگونه حکمی که خلاف این نظریه داده شده فاقد اعتبار است. ۲. اقدامات مذکور در مورد زمین‌هایی که در همان مدت تملک شده و در اختیار دولت است لکن تاکنون واگذار نشده نیز معتبر بوده و هرگونه حکمی که خلاف این نظریه داده شده فاقد اعتبار است.» که در این مصوبه مجمع نه تنها به صلاحیت مقننه تجاوز کرده بلکه قوه قضائیه را نیز بی نصیب نگذاشته است. متأسفانه هیأت عمومی دیوان عدالت کاسه داغ‌تر از آش شده و کلیه اقدامات دولت را تأیید می‌نماید و شکایات را رد می‌کند و به عبارت "در محدوده قانون" توجه ندارد و نیز تصویب مقررات مجازات قاچاق که طی آن حدود ده مورد اعدام مقرر شده است. در اینجا برای اینکه شبهه‌ای پیش نیاید لازم است یادآوری کنم که بحث در مفیدبودن یا نبودن این مصوبات نیست، بلکه نحوه تصویب و صلاحیت قانونی تصویب‌کننده مورد بررسی است.

به نظر می‌رسد مجلس شورای اسلامی نیز که مشاهده نمود دستور مقام رهبری (۱۳۶۷/۹/۷) در پیروی از قانون اساسی رعایت نمی‌شود و این عدم رعایت مورد عمل و استناد قرار می‌گیرد، از اعتراض لب فرو بست و تجاوز به قوه مقننه را پذیرا شد و چه بسا این امر مشوق مجلس گردید و چون تجاوز قوا به یکدیگر عملاً مجاز تشخیص داده شد؛ مجلس نیز با تصویب لوایحی از قبیل ابطال آرای دیوان عدالت اداری به صلاحیت قوه قضائیه تجاوز نمود.

علی‌القاعده باید برای کنترل مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز طریقه‌ای وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد چون تشریفات لازمه برای قطعیت یا متن یک قانون (تصویب، نظر شورای نگهبان و احیاناً جواب آری یا نه مجمع

تشخیص مصلحت نظام...) ذکر شده است و همچنین حدود صلاحیت مجمع و شرط قطعیت داشتن مصوبه مجمع (اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان) تصریح شده است، دادگاه‌ها حق دارند و بلکه موظف هستند در صورتی که مصوبه مجمع با حدود صلاحیت او و تشریفات تصویب منطبق نباشد، از استناد به آن خودداری کنند و دیوان عدالت چنین مصوبه‌ای را آیین‌نامه دولتی تلقی کرده و در صورت عدم انطباق با مقررات آن را ابطال کند. متأسفانه دادگاه‌ها و دیوان عدالت چنین قدمی بر نمی‌دارند و بر این تجاوز صحه می‌گذارند.

بی‌مناسبت نیست در اینجا تجاوز دیگری را که به صلاحیت و استقلال قوه مقننه وارد شده است، یادآور شویم: حضرت آیت الله خامنه‌ای رئیس وقت شورای انقلاب فرهنگی نامه‌ای به مقام رهبری نوشته و استدعا کردند اجازه دهند مصوبات شورا قدرت قانونی پیدا کند که مقام رهبری این تقاضا را قبول کردند. حق بود برای تأمین این نظر طی لایحه تقدیمی از طرف دولت یا مجلس طرح قانونی این منظور به صورت قانونی عملی می‌گردید؛ ولی متأسفانه بدون چنین اقدامی صرفاً به روزنامه رسمی دستور داده شد که این مصوبات را درج کنند و از آن پس این مصوبات به عنوان قانون مورد عمل قرار داده شد.

اجرای مو به موی قانون اساسی و اطاعت همگان از قانون پشتوانه قدرت و استحکام نظام است. هرگاه یک نهاد با اتکای به قدرت خود و خارج از حدود صلاحیت خود آن را تغییر دهد، در این صورت نمی‌توان متوقع بود که سایر نهادها و یا افراد ملت از قانون اطاعت کنند؛ زیرا قانون اساسی قرارداد و میثاقی است بین افراد ملت و بین ملت و دولت. قانون - ولو غلط یا نادرست - باید اجرا شود و نادرستی یا غلط بودن آن نیز از طریق قانون دیگری مرتفع گردد. هم‌اکنون بسیاری از این‌گونه مصوباتی که مورد عمل و استناد است در کادر نظام قانونی ما نباید جایی داشته باشند و حتی مراجعی که موظفند این مقررات را نفی کنند و یا برای جای دادن آنها در داخل کادر نظام از طریق قانونی اقدام کنند، از کنار مسأله

رد شده و به همین صورت فعلی آن را اجرا می‌کنند.
المَلِكُ يَبْقَىٰ مَعَ الْكُفْرِ (وجود قانون اما قانون غلط) و لَا يَبْقَىٰ مَعَ الظُّلْمِ (بی قانونی).

فرهنگ ایرانی

نامه به بنیاد نیشابور^۱

پس از سلام به بانیان و مدیران آن بنیاد از کوشش و زحماتی که در راه احیای فرهنگ ایران – در مرز فرهنگی و نه سیاسی ایران – به عمل می آورید، تقدیر نموده توفیق شما را در این راه از خداوند متعال خواستارم. نکته‌ای که به عنوان مقدمه لازم می‌دانم به نظر تان برسانم این است که اگر بسیاری کوشش‌های ملی یا دولتی – مثلاً بعضی کارهای رضاشاه و محمدرضاشاه – در این مسیر موفقیتی نداشتند، به این جهت بود که ۱۴۰۰ سال از تاریخ، فرهنگ و سنن ما را نادیده گرفته و به قول جلال آل احمد رضاشاه دُم خود را می‌خواست به دم اردشیر ساسانی (و محمدرضا شاه به کوروش کبیر) وصل کند. ایران را اسلام فتح کرد نه اعراب و این ایرانیان بودند که مکتب اسلام را به دنیا شناساندند و فرهنگ آن را با عرفان توسعه دادند و تمام علوم را در سطح اعلا به جهان عرضه نمودند. همان‌طور که در دوران امروز از زمان ناصرالدین شاه "غرب زدگی" در ما پیدا شد، مدّت‌ها نیز "عرب زدگی" دامن ما را گرفته بود. مبارزه

۱. بنیاد نیشابور با هدفی ملی و برای اعتلای فرهنگ ایران و احیای میراث فرهنگی ملت تشکیل شده بود. به مناسبت تشکیل شعبه بنیاد در تاجیکستان، این نامه را در تیرماه ۱۳۷۲ به آن بنیاد نوشتم.

با این دو "زدگی" آن نیست که ۱۴۰۰ سال تاریخ خود را فراموش کنیم یا اینکه از علوم و تکنولوژی امروز غرب احتراز کنیم که هر دو کار غیرممکن و ناموفق است.

نامه ۱۳۷۲/۴/۸ آن بنیاد را که تشکیل شعبه بنیاد را در تاجیکستان مژده می‌داد خواندم. این موفقیت را با شادی تمام به شما و تاجیک‌های عزیز می‌گویم. از این مدت طولانی اصالت خود را فراموش نکرده‌اند تبریک می‌گویم. تاجیکستان که بسیاری از دانشمندان و عرفای ایران فرهنگی را تاجیک می‌خواند باید ملت خود را به نحوی بار آورد که بتوانند همین آثار آنان و بالنتیجه سوابق فرهنگی خود را بخوانند و بفهمند و این امر ملازمه دارد که خط زیبای فارسی را یاد بگیرند که هر تبلیغی در این زمینه بازگشت به خویشتن خویش را در تاجیکستان تسهیل و تسریع می‌کند.

نکته دیگر آنکه تقویم متداول در تاجیکستان تقویم میلادی است و تعطیلی آنان نیز یکشنبه است و حال آنکه تمام برادرانشان و من جمله افغان‌ها تقویم جلالی (استخراج خیام) و تاریخ هجری را به کار می‌برند. شایسته است اکنون که از مجسمه خیام در تاجیکستان (شهر دوشنبه) پرده برداری شده است، آنان به اهمیت کار خیام پی برده و با به کار بردن نتیجه زحمات او از این دانشمند قدردانی کنند. حدود ۵۰۰ سال بعد از خیام به دستور پاپ گرگوار هیأتی مأمور اصلاح تقویم میلادی شد و تقویمی را تصویب کرد که مانند تقویم خیام بود، ولی یا از روی بی‌اطلاعی از کار خیام و یا از روی تعصب نامی از او نبردند و آن را تقویم گرگورین نام نهادند. اکنون شایسته است کوشش شود تقویم خیام و تاریخ هجری در تاجیکستان معمول گردد و از لحاظ سهولت امر و وحدت بین ایران و تاجیکستان از این لحاظ پیشنهاد می‌کنم که با توافق دولتین ایران و تاجیکستان افق نیشابور را مأخذ قرار دهند و سال و ایام را برحسب افقی که مولد خیام است، برقرار سازند. در مورد کتاب‌ها باید کتبی که درباره ملت و فرهنگ ایران است

عرضه گردد و توجه شود کتبی که از مذهب با بی‌اعتنایی یا توهین یاد کرده‌اند عرضه نشود؛ زیرا از ارکان روحیه و ملیت آنان مسأله مذهب است هرگاه این دو رکن (ملیت و مذهب) با هم به مبارزه برخیزند هردو تضعیف می‌شوند و جامعه مانند یک فرد در این‌گونه موارد به وسواس و تردید می‌افتد. مذهب چون اجباری و اکراهی نیست، اگر در کتب از آن یاد نشود بلاشکال است؛ اما اگر یاد شد باید بی‌طرفانه و حتی موافق باشد. توفیق شما را مجدداً آرزو می‌کنم.

به یادبود مردی بزرگ: حضرت آیت الله زنجانی^۱

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
روز جمعه دوم مرداد ۱۳۷۱ بزرگ مردی را از دست دادیم: مرحوم حضرت
آیت الله حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی. آن روز صبح نیز طبق معمول هر
جمعه به پذیرایی دوستان مشغول بود. دوستانی که از حلاوت دیدار وی و استماع
گفته‌های نادر وی نیرو می‌گرفتند. بعد از انقضای مجلس که ایشان برای تجدید
وضو به لب حوض و کنار شیر آب رفتند، در حین وضو جان به جان آفرین تسلیم
نموده و مابقی وضو را با نوشیدن جرعه‌ای از حوض کوثر و با آن آب به اتمام
رساندند. با این طرز رحلت که خداوند برایش مقرر فرموده بود، صدق این عبارت
وصیت‌نامه‌شان: «اگر دلم شکافته گردد دو سطر نوشته بی‌هیچ نویسنده در آن
خواهی یافت: ایمان به وحدت و عدالت باری تعالی در یک سو و محبت و ولایت
اهل بیت در سوی دیگر» روشن شد.

جراید وقت از این مصیبت نامی نبردند و فقط روزنامه اطلاعات خبر واقعه را
درج کرد (خوشبختانه در بسیاری از موارد روزنامه اطلاعات تا حدی وظیفه را
انجام می‌دهد کما اینکه در فوت مرحوم استاد دکتر غلامحسین صدیقی نیز تجلیل

۱. روزنامه اطلاعات، ش ۱۹۹۳ (شنبه ۲ مرداد ۱۳۷۲) و همچنین روزنامه افتخارات ملی، شماره مسلسل ۳۳۹، (دوشنبه ۴ مرداد ۱۳۷۲).

شایسته‌ای از آن شادروان به عمل آورد.)

با وجود ارزش والای معنوی و همچنین مبارزات اجتماعی آن فقید سعید علیه استعمار و دیکتاتوری و اینکه بسیاری از رجال امروزی روزگاران‌ی شاگرد مکتب دینی و اجتماعی و مبارزاتی وی بوده‌اند، تجلیلی شایسته به عمل نیاوردند و در حین بیان مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْخَلْقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ، در عمل آن را فراموش نمودند. شاید هم این امر نیت باطنی خود آن بزرگوار بود، زیرا در وصیت‌نامه خود (که فتوکیبی قسمتی از آن ضمیمه می‌شود) توصیه کرده که از هرگونه تشریفات احتراز شود و حتی خواسته بود که اگر حمل جنازه به زنجان (که مولد اوست) ممکن نبود؛ در قبرستان عمومی کرج دفن شود که در مقام اجرای این وصیت جنازه در گورستان عمومی کرج دفن گردید. اما در عین حال وظیفه ما که مرهون خدمات او هستیم غیر از این است، بخصوص اولیای امور برای تشویق مردم به خدمت باید از هر خدمتگزاری که درمی‌گذرد، تجلیل شایسته به عمل آورند. متأسفانه اکنون سیاست مانند سیلابی که همه گوشه و کنارها را پر می‌کند، در همه شؤون زندگی رخنه کرده است و تمام تحلیل‌ها و تقبیح‌ها از دید سیاسی است؛ به نحوی که نه تنها مستحبات بلکه گاهی واجبات نیز از این دیدگاه مورد نظر قرار می‌گیرد و مسأله مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْخَلْقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ، در عمل به بوتۀ فراموشی سپرده شده است.

ایشان دوران تحصیل علوم دینی و طلبگی را در نجف و نزد اساتید مبرز زمان - آیات عظام مرحوم حاج شیخ محمد حسین نائینی و مرحوم حاجی سید ابوالحسن اصفهانی - گذراندند و مورد تأیید و اعتماد نامبردگان بودند به حدی که آنان و بخصوص مرحوم نائینی اصرار داشتند که ایشان در نجف بمانند، ولی ایشان اطاعت امر پدر و حضور در محضر او و خدمت به مملکت، بخصوص زادگاه خویش، را ترجیح داده به زنجان معاودت کردند و سپس بعد از چند سال در ۱۳۱۱ که حوزه علمیه قم تأسیس شد؛ با اجازه پدر به قم سفر کرده و سال‌ها از محضر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی بهره‌مند شدند. ایشان (و نیز برادر بزرگوارشان

مرحوم حاج آقا رضا موسوی زنجانی) معتقد بودند از نکاتی که احیاناً موجب ضعف حوزه علمیه می شود، آن است که بسیاری از علما شغل و ممرّ معاش دنیوی ندارند و لذا خود ایشان - چه در ایامی که از مراجع نام برده سابق مجاز به دریافت وجوهات شرعیه بودند و چه در دورانی که خود صلاحیت صدور چنین اجازاتی را حایز شده بودند - تا آخر عمر از قبول چنین وجوهی خودداری می کردند و زندگی ایشان از عایدات محدود ملک موروثی و باکمال قناعت اداره می شد. در اینجا جا دارد از برادر بزرگوارشان مرحوم آیت الله حاج سیدرضا موسوی نیز یاد کنیم که ایشان نیز همین رویه را داشتند و آن را در جمله ساده ای بدین نحو بیان می کردند: «من مالیات روحانیت (تحمل محدودیت های روحانیت) را می پردازم، اما نان آن را نخورده ام...» که این جمله کوتاه و رسا در مورد زندگی و طرز معاش هر دو برادر بزرگوار صدق می کند و نشان دهنده تجانس روحی آنان می باشد. چنین است که در تمام مسائل جمعی و اجتماعی و مبارزات سیاسی هر دوی آنان را همراه و هم گام با آزادی خواهان می بینیم.

در تمام دوران زندگی با ظلم و ستم مبارزه می کرد. مهم ترین منکر را دیکتاتوری و ستم اقویا بر ضعفا می دانست و همواره با ستم و استبداد مقابله می کرد و این مقابله قداماً و قلماً بود. زنجان مولد و اقامتگاه اولیه وی - مانند تمام ایران - از دست این ستمگر، به دست ستمگر بعدی، دست به دست می گردید. آنکه می خواست ستمگری را براندازد، بعد از غلبه خود ستمگر جدیدی می شد و مخاطب این شعر:

که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی
قرار می گرفت، در تمام این زیر و بم دوران وی حامی ضعفا بود.

با سقوط رضاشاه و تصرف مملکت به واسطه قوای اجنبی، در تمام ایران مسأله معیشت مردم مشکلی عظیم بود و جیره بندی مواد غذایی ضروری، گرچه تا حدی کمک به ضعفا بود؛ اما سوءاستفاده از کوپن موجب می شد که بار کمبود کالا

بر دوش ضعفا سنگینی کند، که تأسیس صندوق اعانه و همچنین اعمال کنترل ممکن بر توزیع کالا که از طرف وی معمول می‌گردید؛ از بار محنت می‌کاست. فرقه دمکرات که به بهانه آزادی دادن قیام کرد، خود ستم‌های موجود را افزایش داد و بخصوص جنبه ضد دینی آن بیشتر مردم را آزار می‌داد که وی در آن شرایط نیز به‌وظیفه مبارزه با تبلیغات نادرست فرقه ادامه داد. گرچه در سال ۱۳۲۵ طومار فرقه برچیده شد، اما ستم حکومت مرکزی و خوانین محلی جایگزین گردید که این بار وی با ستم خوانین محلی و حکومت مرکزی مواجه بود که در این مسیر نیز وظیفه خود را ادامه داد.

این دست به دست گشتن شهر و جانشین شدن ستمگری به جای ستمگری قبلی، وی را معتقد ساخت که ریشه تمام مفاسد مملکت از پایتخت است و لذا در ۱۳۲۷ به تهران نقل مکان کرد. این ایام مقارن با طلوع اشعه آزادی خواهی و نهضت ملی ایران بود. در اینجا هر دو برادر بزرگوار را می‌بینیم که همراه میلیون و رهبری مرحوم دکتر مصدق فعالیت دارند و با اطمینان از اصالت و هدف عالی این نهضت با آن هم‌گام شده و برای پیشرفت و رفع مشکلات آن فعالیت و فداکاری می‌کنند. مرحوم دکتر مصدق نیز که خود علایقی دینی داشت و به روحانیت اصیل و پاک و مردمی احترام گذاشته و بدان ارج می‌نهاد، قدر و ارزش این بزرگواران را می‌شناخت و همواره به پشتیبانی آنان مستظهر بود. در اواخر دوران کوتاه آزادی که با کودتا خاتمه یافت، اختلاف بین رهبران ملی و مذهبی نهضت سخت خاطر او را آشفته کرد و تمام کوشش خود را در رفع این اختلاف به کار برد و با همه جناح‌ها در این زمینه به مذاکره پرداخت و همچنین در روشن کردن ذهن مراجع مذهبی زمان و جلب موافقت کامل آنان با نهضت ملی کوشش فراوانی کرد. زیرا در آن دوران هنوز رسوبات ذهنی گذشته - که حتی اختلاف زن و شوهر را هم کار انگلیسی‌ها می‌دانستند - بر اذهان حکومت می‌کرد و علما نیز با بدبینی به وقایع می‌نگریستند و چشم به روی وقایع اجتماعی می‌بستند. در این مسیر با علمای

زمان و من جمله مرحوم آیت الله یثربی در کاشان ملاقات نمود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد متأسفانه اکثراً با احتراز از بررسی و بحث در اوضاع مملکت به طور غیرمستقیم و نیز به طور مستقیم موجب تقویت حکومت کودتا می شدند. در این دوران با استقرار حکومت سرنیزه، ایشان مبارزه مستقیم سیاسی را مفید و ممکن ندیده و به فعالیت های فرهنگی به معنای اعم آن و تنویر افکار پرداختند و در مجالس تفسیر قرآن که در منزلی تشکیل می داد به روشنگری اقدام می نمود.

با انجمن اسلامی مهندسين و بخصوص با آقایان دکتر سحابی و مهندس بازرگان در تنویر افکار طبقه جوان اقدام می نمود و بعدها نیز دکتر شریعتی مورد حمایت و علاقه مندی ایشان بود و با پدر او استاد شریعتی نیز روابط نزدیک و همکاری داشت و با این روش ذهن دانش پژوهان و روشنفکران جوان را که امید آینده ایران بودند، متوجه غنای کامل اسلام نموده؛ آنان را برای مبارزه فکری آماده و مسلح می نمود. در این دوران که زعامت مرحوم آیت الله بروجردی بر حوزه علمیه مسلم بود، روابط دوستانه و نزدیکی با آن مرحوم داشته و معظم له را در جریان جهت گیری های ضد مذهبی حکومت کودتا قرار می داد و در مواقعی ایشان را به دخالت و اعمال نظر متقاعد می نمود. مثلاً وقتی در سال ۱۳۳۴ مرحوم آیت الله کاشانی به علت اعتراض بر قرارداد کنسرسیوم نفت و انتخابات فرمایشی گرفتار شده و از طرف حکومت در معرض تهدید محاکمه و خلع لباس قرار گرفته بودند، مرحوم آیت الله بروجردی را متقاعد ساختند که دخالت کرده و مانع این امر شوند. همچنین نظیر این جریان برای مرحوم آیت الله حاج آقا رضا زنجانی نیز پیش آمده بود که دخالت مرحوم آیت الله بروجردی ایشان را نجات داد.

پس از استحکام دیکتاتوری شاه سابق، از سال ۱۳۴۲ به بعد، با گرفتار شدن آیت الله طالقانی و بسیاری دیگر از شخصیت های ملی و مذهبی، به درخواست مرحوم طالقانی سرپرستی مسجد هدایت و تشکیل جلسات سخنرانی در آنجا را

به عهده گرفت و متعاقباً با تأسیس مسجدالجواد و حسینیه ارشاد، به عنوان کانون‌های روشنگری و فعالیت‌های مذهبی، در آنجا نیز به انجام وظیفه مشغول بود. به حق می‌توان گفت خمیر مایه اصلی توجه طبقه جوان و روشنفکران و دانش پژوهان به اسلام و جنبه‌های غنی اجتماعی آن و همچنین توجه به جنبه‌های ضدّ اسلامی و ضدّ اخلاقی و استبدادی حکومت وقت، مرهون این مراکز و این افراد بود.

در این دوران به تحریک دولت و از طرف بعضی افراد و کانون‌های مذهبی متعصب و ساده‌اندیش مخالفت‌هایی با این مراکز و این افراد به عمل می‌آمد که مرحوم زنجانی با آشنایی نزدیک که از دوران تحصیل با مراجع عمده زمان بخصوص مرحومان آیت‌الله میلانی، علامه طباطبایی داشت از تأثیر قطعی اقدامات جلوگیری می‌نمود و نیز در هر موقعیت که ضرورت پیدا می‌کرد، به تنهایی با صدور اعلامیه‌ای نظر خود را اعلام می‌نمود. به عنوان مثال در مورد الزام مردم به عضویت در حزب رستاخیز، موضوع تغییر تقویم رسمی از هجری به شاهنشاهی، ایجاد تضییقات برای بانوانی که پوشش اسلامی به کار می‌بردند در ادارات و دانشگاه و...

در سال ۱۳۵۶ با گروهی از روشنفکران متعهد فعالیت‌های دسته‌جمعی خود را زیر عنوان جمعیتی که به نام "جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر" نام‌گذاری شد، متمرکز ساخت. این جمعیت در مبارزه با استبداد سهم عظیمی داشت. اولین اعلامیه‌ای که به امضای جمعیت‌های مبارز آن روز اعلام می‌کرد که شاه چون سوگند خود را نقض کرده است از سلطنت مُنْعَزَل است، به کوشش این جمعیت تهیه و صادر گردید. همچنین در زمانی که در اثر خلط مباحث‌هایی که شده بود توده مردم حقوق بشر را در تضاد با اسلام می‌دانستند و چون سیاست امریکا از این امر بهره‌برداری سیاسی می‌کرد، آن را از بن رد می‌کردند؛ ایشان اعلامیه‌هایی داده و با معرفی حقوق بشر به نحوی که در اسلام مقرر است، در روشن کردن

اذهان کوشید. راهپیمایی تاسوعا از طرف جمعیت حقوق بشر و نیز با تأیید آیت الله طالقانی و دیگر شخصیت‌های روحانی و مذهبی برقرار شد و مناسبت آن نیز تصادف با ۱۹ آذر روز جهانی حقوق بشر بود و حکومت وقت نیز که می‌خواست در جهان خود را طرفدار حقوق بشر معرفی کند، نمی‌توانست با راهپیمایی به این مناسبت مخالفت ورزد. عظمت و امنیت این راهپیمایی موجب گردید که مردم تشویق شدند تا در راهپیمایی عاشورا که از طرف روحانیون برقرار شده بود، شرکت جویند. در طی نود و پنج سال (قمری) عمر پربرکت خویش دمی از تحقیق و خدمت و کسب رضای حق نیاسود و همواره از حقایق اسلام در برابر منکران و ناآگاهان دفاع می‌نمود. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

تشخیص صلاحیت کاندیداها و آزادی انتخابات

تناقض یا تفاهم؟^۱

نشریهٔ محترم کیهان هوایی:

شمارهٔ ۱۰۴۱ مورخ ۱۳۷۲/۵/۶ آن روزنامه تصادفاً به دستم رسید و از آن استفاده کردم. نمی دانم چه مصلحتی است که این روزنامه منحصرأً برای خارج کشور ارسال می شود و در دگه های روزنامه فروشی همانند سایر جراید عرضه نمی گردد. آیا برای آن است که مصلحت نیست هم وطنان مقیم داخل از مقالات و اخبار مندرج در آن مطلع گردند؟ آیا نظر بر آن است که در خارج نشان داده شود که می توان هر مطلبی را آزادانه در جراید درج کرد.

در شماره مذکور اعلامیه نهضت آزادی ایران به زعم روزنامه کلاً درج شده بود. هنوز من چنین اعلامیه ای را ندیده ام تا با مراجعه به اصل آن اظهار نظری کنم و از طرفی در عین آنکه با مدیران و رهبران نهضت آشنایی داشته و به آنان – بخصوص جناب آقای دکتر سبحانی و جناب آقای مهندس بازرگان – ارادت و اعتقاد دارم، ولی عضو نهضت آزادی نیستم اما تا جایی که به خاطر می آورم تنها حزب سیاسی متشکل که بر مبنای اعتقادات اسلامی به وجود آمده؛ نهضت آزادی

۱. کیهان هوایی، ش ۱۰۴۸، (چهارشنبه ۱۳۷۲/۶/۲۴)، ص ۱۵.

ایران است. من قصد ندارم توجه خود را به اعلامیه نهضت معطوف کرده و از آن دفاع کنم بلکه این عبارات آن روزنامه: «... و در عین حال آمادگی خود را برای دریافت نظرات و انتقادات مطروحه در این زمینه اعلام می‌داریم...» مرا تشویق کرد که در مورد پاسخ روزنامه به آن اعلامیه صرفاً از دید علم حقوق – و نه صرفاً عبارات قانون، آن هم مستند به تفسیرهایی که به اقتضای سیاست‌های روز به عمل می‌آید و صرف نظر از جنبه سیاسی اجتماعی آن – در مورد اظهار نظر روزنامه بحثی داشته باشم.

یکی از حقوق‌دانان فیلسوف فرانسوی ژرژ ریپر^۱ در مقام انتقاد از سیستم‌های حقوقی متداول غرب – بخصوص فرانسه که مورد نظر خاص وی می‌باشد – با عبارتی در این حدود می‌نویسد: «اکثر حقوق‌دانان تصور می‌کنند که هرچه پارلمان بگوید و بنویسد و هر تفسیری که مراجع سیاسی از قوانین به عمل آورند علم حقوق است. می‌توان چنین مثال زد که اگر علم حقوق را مانند جویبار صاف و زلالی تصور کنیم که از وسط ساختمانی – که می‌توان آن را پارلمان و سازمان‌های سیاسی مملکت دانست – عبور می‌کند، حقوق‌دانان غالباً در محل خروج این جویبار نشسته و از آب احیاناً ولو مختصر آلوده که خارج می‌شود استفاده می‌کنند و حال آنکه اینان باید بالادست این ساختمان و در سرچشمه بنشینند که ساختمان هم از جریان فکری آنها سیراب گردد؛ زیرا پارلمان و سازمان‌های سیاسی نیز تابع علم حقوق می‌باشند. آنها مخلوق علم حقوق هستند نه خالق آن.»

خوشبختانه در سیستم فقه شیعه با توجه به حدیث نبوی «اِخْتِلافُ اُمَّتِي رَحْمَةٌ» اختلاف و حتی تضاد نظر فقها موجب غنی شدن فقه می‌گردد و هیچ‌یک از اجتهادات مختلف یا متضاد نمی‌تواند منحصرأ نظر خود را به عنوان نظر انحصاری تعرفه کند، ولی همه این نظرها و فتاوی مختلف در قلمرو روح عقاید و اصول

1. George Ripper

مکتب تشیع است. همین نکته در تنظیم قانون اساسی ما نیز به کار رفته است و اصول کلی وضع شده که بر تمام ارگان‌ها حکومت دارد. در قانون اساسی برای هر نهادی نحوه‌ای نظارت برقرار شده است که از اصول کلی تحطی نشود. از اهم این اصول "حاکمیت ملت" است که رهبر فقید انقلاب با عبارت «میزان رأی ملت است» آن را به‌زبانی ساده که همگان درک نمایند بیان کردند. بنابراین هر قانونی که این اصل را خدشه‌دار کند یا برخلاف اصل ۵۶ آن را به‌اختیار افراد یا گروه خاص قرار دهد خلاف روح قانون اساسی است و مسلماً شورای نگهبان آن را رد می‌کند. تفاسیری هم که آن شورا احیاناً از قانون اساسی به‌عمل می‌آورد نیز باید منطبق با این اصل کلی باشد. با این بیان نتیجه‌گیری می‌شود، اگر هم طرز فعلی گزینش کاندیداهای کلیه انتخابات مطابق ظاهر قانون باشد ولی مطابق حقوق اسلامی، اصل حریت، روح قانون اساسی و شعار "میزان رأی ملت است" نمی‌باشد. اصل ۵۶ قانون اساسی که حاکمیت انسان را از لحاظ خلیفة‌اللہی اعلام می‌دارد، تصریح می‌کند که «هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.» و بنابراین سلب حق انتخاب و مجبور کردن مردم به انتخاب صرفاً از بین کسانی که بر طبق نظر (صحیح یا سقیم) مراجع حکومتی شایسته‌اند، سلب این حق الهی است و چه‌بسا اگر از طرف مجلس چنین قانونی تصویب می‌شد شورای نگهبان آن را رد می‌کرد؛ ولی چون تفسیر اصل ۹۹ از طرف خود شورای نگهبان و در مسیر توسعه اقتدار خود به‌عمل آمده است و کنترلی نیز بر آن متصور نبود، این تفسیر را که برخلاف روح قانون اساسی است مورد عمل قرار دادند و نظرات مخالفین - مخالف از دید حقوقی و مخالف از دید سیاسی - نادیده گرفته شد و حتی حاضر به تشکیل میزگردی نشدند و تشکیل چنین میزی را با مقام‌ناپذیری که قایل بودند مغایر دانستند. جایی که تمام مقامات مملکت و حتی مقام معظم رهبری تحت کنترل خاص قانونی قرار دارند صحیح نیست که تفسیرات یک‌جانبه آن هم وقتی که مفسر اختیارات خود

را توسعه می‌دهد بدون کنترل بماند.

اصل ۵۹ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد...» چه مسأله‌ای مهم‌تر از تفسیری که از ملت سلب اختیار می‌کند؟! حق بود با استفاده از این اصل بدو تفسیری را که شورای نگهبان از اصل ۹۹^۱ به عمل آورده و دایره حاکمیت ملت را مورد تضییق قرار داده است، به‌ر فراندن گذاشته می‌شد.

اصل ۵۸ مجلس شورای اسلامی را متشکل از «نمایندگان منتخب مردم» می‌داند و اصل ۶۲ مجلس را از «نمایندگان ملت که به‌طور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند» متشکل می‌داند و اصل ۱۱۴ انتخاب رئیس‌جمهور را «با رأی مستقیم مردم» اعلام می‌دارد. با اجرای تفسیر ناروایی که از اصل ۹۹ به عمل آمده و با سیستم‌گزینش، در واقع شورای نگهبان خود را قیّم رأی‌دهندگان تلقی کرده و آنها را در دایره انتخاب کسانی که خود شورا می‌پسندد محصور می‌نماید. بدیهی است کسانی که با احساس حریت انسانی قیّمومتی را گردن نمی‌نهند و کسانی که هیچ‌یک از کاندیداهای گزینش شده را نمی‌پسندند طبعاً از شرکت در انتخابات استنکاف می‌کنند و تعداد آرای مأخوذه دچار سقوطی می‌شود که دیدیم. متأسفانه چنین امری نهایتاً برای استحکام نظام مضر بوده و همچون موریانه آن را از درون پوک می‌نماید. هرگاه به ظواهر قانون توجه شده و به‌مستمسک عبارات قانون – که متأسفانه غالباً برای اسکات به کار می‌رود و فقط ملت محکوم به اطاعت از آن شناخته می‌شوند – این روش را بخواهند توجیه کنند باید گفت اولاً چنین روشی با روح قانون اساسی منافات دارد. ثانیاً با علم حقوق و اصل انسانی و اسلامی آزادی اراده افراد در تضاد است. ثالثاً همان‌طور که در شرع مقدّس مقرر است که هیچ

۱. اصل ۹۹ قانون اساسی: شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را برعهده دارد.

فرد آزادی نمی‌تواند خود را به رقیّت درآورد هیچ ملّتی (و سازمان‌های حکومتی) نیز نمی‌تواند حتی جزئی از اختیار و حاکمیت ملّی را رها کرده رقیّت را بپذیرد. علی‌هذا این روش فرضاً با عبارات قوانین منطبق باشد با روح شریعت اسلامی و با علم حقوق در تضادّ است و رأی‌دهنده همین که دید مجبور به استفاده از آشی است که دیگران بدون اطلاع او برایش پخته‌اند، از مصرف آن خودداری می‌کند. بلی، بعضی شرایط - مثلاً ایرانی‌الاصل بودن، تابع ایران بودن، ممنوعیت کسانی که تبعهٔ خارج بوده و تبعهٔ ایران شده‌اند از وزارت و ... - را فقط سازمان‌های دولتی می‌توانند احراز کنند و باید فقط به این‌گونه شرایط از طرف قوهٔ مجریه رسیدگی شود، ولی تشخیص وجود یا عدم سایر شرایط - مدیر و مدبّر، حسن سابقه، امانت و تقوی، مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی و مذهب رسمی کشور... - باید به عهده ملّت واگذار شود. چگونه فردی را که به پانزده سال یا نه سال (اناث) می‌رسد موظّف می‌دانیم که نه تنها عالم دینی بلکه اعلم را تشخیص داده و از او تقلید کند، ولی او را در انتخاب نماینده و وکیل خود که اهمیّتش کمتر است محجور می‌دانیم و قیمومت در مورد او به کار می‌بریم. از طرف دیگر مردم می‌بینند فقط برای توجیه محدودیت‌های اعمال شده بر آنها به قانون استناد می‌شود، ولی قوانینی که آزادی‌های آنها را توسعه می‌دهد فراموش می‌شود. قانون احزاب که نزدیک ده سالی است تصویب شده گاهی به صورت کاریکاتور عمل شده است و حتی یکی از ائمه جمعه موقت تهران در خطبه‌های نماز قانون احزاب را مضرّ دانسته و از اینکه اجرا نشده و نشود اظهار رضایت و مسرت کرده است.

چون قصد ندارم به بررسی جنبه سیاسی مطلب بپردازم و صرفاً از دید حقوقی به پاسخ روزنامه توجه کرده‌ام مطلب را به‌همین جا خاتمه می‌دهم.

رعایت قانون در محاکمات^۱

از مطالعه جریان دادرسی اتهام... که اخیراً توجه جراید و افکار عمومی را جلب کرده بود و طرز اداره دادگاه مصمم شده بودم که در این مورد مطلبی بنویسم، ولی از آن جهت که در جوّ ایجاد شده نوشتن هر مطلب حمل بر جانب‌داری می‌گردید و حال آنکه نظر من به ماهیت امر و رأی صادره نبود، لذا منصرف شدم تا اینکه نامه دیگری صادره از مقامات قضایی در روزنامه دیدم که طبق رأی قطعی صادره حقّ شفعه در مال منقول پذیرفته شده بود و حال آنکه طبق صریح ماده ۸۰۸ قانون مدنی حقّ شفعه منحصرأ در مورد اموال غیرمنقول قابل پذیرش است. وجه مشترک این دو موضوع آن بود که قاضی پرونده برخلاف صریح مقرّرات قانونی رأی داده و به نظر اجتهادی خویش استناد کرده بود.

طبق آیین دادرسی کیفری قبلی دادگاه جنایی، در مواردی که مجازات مورد تقاضای کیفرخواست اعدام بود، از پنج عضو تشکیل می‌شد و انتخاب این قضات چنان بود که حداقل پانزده سال سابقه کار و تجربه داشتند. برای هر شغل و بخصوص قضاوت وجود دو شرط اساسی در مشاغل ضروری است: علم کافی و تجربه کافی؛ که اگر نگوئیم تجربه تقدّم دارد، لااقلّ هر دو شرط را باید همپراز

۱. روزنامه اطلاعات، ش ۲۰۰۱۴، (شنبه ۳ مهر ۱۳۷۲)، ص ۱۰.

محسوب داریم. متأسفانه فعلاً تعیین شدیدترین مجازات‌ها در اختیار قاضی واحد قرار دارد. بعضی از فقها^۱ اجتهاد به تجزی را اجازه داده و حتی در شرایط فعلی اجتماعی ضروری می‌دانند و همچنین تشکیل و وجود شورای مرجعیت را توصیه می‌نمایند. بنابراین، اعتقاد و توصیه به شورایی کردن دادگاه را نمی‌توان خلاف شرع دانست. از طرفی هر مقررات و قانونی که در زمان گذشته مورد عمل بوده است، نباید لزوماً خلاف شرع تلقی شده و منسوخ و کنار گذاشته شود، بلکه بسیاری از آنها با استفاده از تجربیات سایر ملل اخذ شده بود و ما نیز طبق بند ب اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی موظف هستیم از تجارب دیگران در همه زمینه‌ها استفاده کنیم و آنچه از این مقررات و تجربیات با اصول اسلامی مغایرت نداشته باشد، مورد عمل ما نیز قرار گیرد. آیا بهتر نیست به جای اینکه سرنوشت چند نفر (متهم و احیاناً متهمین و مدعیان خصوصی) و تبعاً خانواده آنها را در اختیار یک نفر و اجتهاد او (و نه قانون) قرار دهیم، هیأتی مرکب از سه یا پنج نفر را (با الزام به رعایت قانون) مأمور این کار کنیم؟

آنچه از سابق مانده است، لزوماً بد نیست. نه تنها در همه زمینه‌ها قانون به اندازه کافی داریم، بلکه حتی دچار "تورم قانون" نیز هستیم. ما از عدم رعایت قانون بیشتر رنج می‌بریم، تا از فقدان آن و یا وجود قانون بد. متأسفانه تصور بر این است که هر چه از سابق مانده، بد است حتی لابد آجر فرش و مصالح مستحکم ساختمان عدلیه!

اصل ۱۵ قانون اساسی مقرر می‌دارد تمام «اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی» باید به زبان فارسی باشد، که قابل فهم برای تمام مردم باشد؛ تا آنان تکلیف خود را به طور روشن و صریح بدانند، نه اینکه سرنوشت آنها در دادگاه و ارجاع به شعب بستگی به بخت و اقبال داشته باشد که قاضی مورد ارجاع چه فتوا و

۱. مرجعیت و روحانیت، مقالات آیت‌الله سیدابوالفضل زنجانی، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله مطهری رحمه‌الله علیهم.

نظری را اعمال نماید.

در آیین دادرسی محاکم جزایی سابق بعد از اعلام ختم دادرسی باید بلافاصله رأی داده می‌شد و در محاکمات جنایی که قضات وارد شور می‌شدند، تا پایان شور و اعلام رسمی رأی از محکمه خارج نمی‌شدند، مگر برای ضروریات و در واقع در این مدت که گاهی به بیتوته کردن در دادگستری نیز می‌انجامید، آنان محبوس کار خویش بودند و بدین طریق امکان و توهم اعمال نفوذ کمتر بود؛ ولی متأسفانه در آیین دادرسی فعلی و طرز محاکمات، همه‌گونه توهّمات: اعمال نفوذ، عوض کردن رأی و... در ذهن مردم ایجاد می‌شود.

اصل ۳۶ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «حکم به مجازات و اجرای آن، باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.» و نیز در تمام اصول مذکور در مبحث «حقوق ملت» از رعایت قانون (که باید به فارسی باشد، نه اینکه مستند به کتب فقهی آن هم عربی) نام برده شده است و بنابراین تخطی از قانون به منزله تجاوز به حقوق ملت است. همچنین در تمام اصول مربوط به قوه قضائیه به رعایت قانون امر شده است. در اصل ۱۶۶ مقرر شده است: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است.» و در اصل ۱۶۷ مجدداً تصریح و تبیین شده است که «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدوّنه بیابد.» و فقط در صورتی که وی بعد از این کوشش نتوانست قانونی قابل انطباق با مورد را پیدا کند، می‌تواند «با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید.» تشخیص مطابقت یا عدم مطابقت یک قانون با مقررات اسلامی صرفاً در قلمرو صلاحیت شورای نگهبان است؛ و این همه برای آن است که مردم تکلیف قانونی خود را بدانند و آن را به صورت مدوّن و به زبان مادری در دسترس داشته باشند و بدانند چه وظایف و چه حقوقی دارند. تجاوز از این مقررات ولو با استناد به کتب فقهی و

معتبر، نظم و امنیت را در جامعه متزلزل می‌سازد. بنابراین قاضی‌ای که برخلاف قانون مصوّب مجلس و به استناد فتوای شخصی خود قرار بازداشت متهم به قتل عمد را تبدیل کرده و وی را آزاد می‌سازد، و همچنین قاضی‌ای که برخلاف ماده ۸۰۸ قانون مدنی (بخصوص باتوجه به اینکه این قانون مشتمل بر اشتهر فتاوی است و مورد بررسی مجلس شورای اسلامی نیز قرار گرفته است) برحسب استنباط فقهی خود و اشاره به کتب فقهی دیگر اخذ به شفعه را در مال منقول می‌پذیرد، قابل پی‌گیری انتظامی می‌باشد؛ زیرا قاضی خواسته یا ناخواسته از قانون تخلف کرده و سوگندی را که قبلاً نسبت به رعایت و احترام قوانین (بخصوص قانون اساسی) یاد کرده زیرپا گذاشته و این درحالی است که همه مراجع و بخصوص ریاست قوه قضائیه در همه سخنان خود به رعایت قانون تأکید دارند. روزی که شخص، شغل قضا را می‌پذیرد و چنان سوگندی یاد می‌کند؛ ملتزم می‌شود که به قوانین و فتاوی مندرج در آنها عمل کند. هرگاه چنین تعهدی را صحیح نمی‌داند، نباید شغل قضاوت را بپذیرد و یا لااقل اول بار که قانون را با رأی خویش در تضاد دید به علت آنکه ایفای سوگند برای او امکان ندارد، از قضاوت استعفا کند؛ نه اینکه سوگند را زیر پا بگذارد. متأسفانه عده‌ای از قضات به استناد نظر اجتهادی خویش، قوانین را زیرپا می‌گذارند و عملاً قانون را موظف می‌دانند که از نظر آنان تبعیت کند نه بالعکس.

طرز دادرسی باید به نحوی باشد که قبل از صدور رأی و اعلام رسمی آن، به هیچ وجه نتوان نظر قاضی را حدس زد و قضات از مصاحبه و جریان‌های جنجالی و دخالت و اظهار نظر در مسائل سیاسی داخلی و خارجی باید احتراز کنند تا ابّهت و تقدّس شغلشان حفظ شود، به رأی‌العین مشاهده می‌کنیم که در غیر این صورت به هر نحوی رأی صادرکنند، مورد سوء تعبیر، تعویض رأی، اعمال نفوذ و.... قرار می‌گیرند.

و اما در مورد لغت اجتهاد که غالباً مورد اتکای این‌گونه تخلفات است، باید توضیحی داده شود. اجتهاد بنا بر تعریفی که از آن به عمل آمده است عبارت است از: «به کار بردن همه توانایی و طاقت در راه تحصیل گمان نسبت به حکم شرعی» که بدیهی است مجتهد مشمول این تعریف و به عنوان مجتهد مطلق با کسانی که به عنوان قضات دادگستری باید قضاوت نمایند کاملاً متفاوت است. ساده‌ترین تفاوت آن است که برای آن اجتهاد اولین ضرورت و ابزار کار دانستن زبان عربی است و حال آنکه اولین ضرورت و ضروری‌ترین ابزار کار یک قاضی ایرانی دانستن کامل زبان فارسی است که به موجب اصل ۱۵ زبان رسمی می‌باشد و همچنین اصول ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۳۶^۱ قانون اساسی که طرز کار قضات را بیان می‌کند نشان می‌دهد که آنها به فهم قانون و زبان فارسی نیاز دارند. چنانچه فی‌المثل اعلم علمای تاریخ اسلام زنده شود، هرگاه به زبان فارسی و قوانین جاریه آگاه نباشد؛ قادر نخواهد بود از عهده شغل قضا برآید، و بناء علیه منظور از اجتهاد در قلمرو قوه قضائیه «اجتهاد در استنباط احکام از مقررات قوانین است.» از علومی که برای حصول مقام اجتهاد لازم شمرده‌اند، هیچ‌یک در مقام قضاوت ضروری نیست، جز علم اصول که آن هم در دانشکده‌های حقوق تدریس می‌شود. علی‌هذا اصطلاح «اجتهاد» در قلمرو قوه قضائیه به معنای اجتهاد شرعی و بخصوص اجتهاد مطلق نیست. هرگاه مصرّانه معنای این کلمه را در هر دو قلمرو یکی بدانیم، با توجه به اینکه بسیاری از مجتهدین دوران امروز تجزّی در اجتهاد را صحیح می‌دانند و با توجه به مجموع اصول قانون اساسی منظور مقنّن از کلمه «مجتهد» باید به معنایی

۱. اصل ۳۶: حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد. اصل ۱۶۶: احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است. اصل ۱۶۷: قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدوّنه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدوّنه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.

لااقل اعم از معنای مطلق شرعی گرفته شود بخصوص که برای قاضی صفات "قاضی، مجتهد، عادل، آگاه به امور قضایی" ردیف آمده است و حال آنکه از لحاظ دانش در هر درجه که باشد تا عادل نباشد مجتهد نیست و اگر منظور مجتهد شرعی بود ذکر "عادل" زاید است.^۱

۱. به دنبال چاپ مقاله اخیر، مقاله مختصری با عنوان "قانون و اجتهاد شخصی..." از طرف آقای مصطفائی در تأیید و توضیح آن نوشته شد که عیناً از روزنامه اطلاعات، شماره سوم، (مهر ۱۳۷۲) نقل می‌شود: «در روزنامه مورخه ۱۳۷۲/۷/۳، مقاله‌ای جالب با عنوان "رعایت قانون در محاکمات" درج شده بود که به یکی از عمده‌ترین مشکلات عدلیه اشارت داشت. آیا قاضی که سوگند خورده است که به قانون اساسی وفادار باشد و تبعاً باید قوانین مصوبه را رعایت نماید حق دارد به بهانه اجتهاد شخصی قانون را ندیده بگیرد و سوگند خود را بشکند؟! آیا شکستن سوگند هم در نظر این قاضی (بنابر فتوای خودش) مجاز شناخته می‌شود؟! چنین قاضی قابل تعقیب بوده و باید مجازات نقض عهد و شکستن سوگند را تحمل کند. به هر جهت قاضی که سوگند خود را می‌شکند اگر هم مجازاتش نکنند لااقل دیگر اجازه قضاوت را ندارد و مردم به چنین قاضی حقاً نمی‌توانند اعتماد کنند. در همین ایام که مقاله مذکور را خواندم کتاب داور و عدلیه تألیف دکتر باقر عاقلی را مطالعه می‌کردم، در صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸ کتاب نطق دکتر مصدق را در مجلس درج کرده بود که ذیلاً قسمتی از آن را به همین مناسبت نقل می‌کنم و به عنوان مقدمه اضافه می‌کنم که در نود سال قبل وجود چنین جو و اتخاذ چنین رویه‌ای بود که مردم را خواهان تأسیس عدالتخانه کرد و انقلاب مشروطیت را به پیروزی رساند.»

«... آقای میرزا محمد علیخان مستوفی فارس - که آقای رئیس الوزراء هم ایشان را خوب می‌شناسند - ایشان خیلی وضع زندگانیشان غیر معلوم است یعنی یک معاش منظمی ندارد. آقای داور تشریف می‌برند منزل ایشان و ایشان را برای عضویت تمیز دعوت می‌کنند. البته کسی که معیشت او غیر منظم باشد چهارصد تومان حقوق عضویت تمیز را به او بدهند عرش را سیر می‌کند و سرش را جای پایش می‌گذارد. خلاصه با ایشان مذاکره کردند، ولی وقتی که ایشان در روزنامه خواندند که فردا باید بروند و در عدلیه قسم بخورند برداشتند یک کاغذی نوشتند به وزیر عدلیه که بنده شصت سال است حقیقتاً مذهب و عقیده خودم را حفظ کردم و کار کردم حالا اگر بیایم و قسم بخورم که برخلاف قوانین دولتی رفتار نکنم شاید یک قوانینی وجود داشته باشد که مذهب من آن را اجازه ندهد، بنابراین خواهش می‌کنم مرا از این خدمت معاف کنید...»
رحم الله معشر الماضین که به مردی قدم سپردندی.

در حاشیه تحریم تسلیحاتی بوسنی^۱

سنگ را بسته و سگ را گشاده‌اند

قضایای بوسنی دل هر مسلمان و بلکه هر انسانی را که بویی از انسانیت برده باشد به درد می‌آورد. گرچه در این زمینه مقاله، سخنرانی و تقاضا فراوان به عمل آمده است و جایی برای اظهار نظر احیاناً کم ارزش مخلص باقی نمی‌گذارد، مع‌هذا: «نبود بر سر آتش می‌سرم که نجوشم».

برای درمان هر درد و جلوگیری از هر فاجعه باید اول عللی که درد و حادثه را به وجود آورده است بررسی کرد. این بررسی اولاً دفع بلا را آسان می‌کند، ثانیاً انسان‌ها و ملل و دولت‌هایی را که به تجربه اهمیت می‌دهند هشیار می‌کند تا برای امکان احتراز از حدوث معلول از ایجاد علت احتراز کنند.

صرف نظر از فاجعه ستمی که در حدود دویست سال پیش از طرف ترکان عثمانی نسبت به صرب‌ها انجام شد و حس کینه و انتقام را در آنها مستقر ساخت، اصولاً با تعبیر و تفسیر ناروا و غلطی که از اسلام در کشورهای غیرمسلمان جهان عرضه شده است؛ این دولت‌ها از نام حکومت اسلامی وحشت دارند و به خود اجازه می‌دهند به هر طریق شده است از استقرار یک نظام اسلامی در میان ملل

۱. روزنامه اطلاعات، ش ۲۰۱۸۲، (شنبه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۳).

مسیحی و در جوار واتیکان جلوگیری کنند. چون این تصویر نادرست از اسلام در ذهن مردم آنها نیز مستقر شده است، مللی که برای وقایع بسیار کوچک تر، سازمان ملل و دولت‌های خود را استیضاح کرده و تحت فشار قرار می‌دهند؛ در این مورد چندان هیجان و حرکتی نشان نمی‌دهند.

سازمان ملل و شورای امنیت نیز تاکنون ضعف خود را در مورد حلّ قضیه نشان داده است و متأسفانه نه تنها دولت‌های بزرگ بلکه حتی حکومت صربستان نیز برای تصمیمات و اعلامیه‌های آنها به اصطلاح "تره خُرد نمی‌کنند" و این سقوط ارزش سازمان ملل معلول اقدامات بعضی دولت‌هاست که در طی سالیان دراز برخلاف عرف روابط بین‌المللی رفتار کرده، به توصیه‌های سازمان ملل توجهی نکرده‌اند. بالنتیجه تجاهر به این امر دیگران و حتی صرب‌ها را نیز جری کرده است.

از طرف دیگر سازمان ملل به مصداق ضرب‌المثل "سنگ را بسته و سگ را گشوده‌اند" عمل نموده و با تحریم تسلیحاتی موجب شده است که نتوان به مردم بوسنی اسلحه رساند و حال آنکه صرب‌ها مجهز به سلاح‌های پیشرفته حکومت یوگسلاوی سابق هستند. بدین طریق سازمان ملل نه تنها کمکی به مردم بوسنی نکرده، بلکه امکان دفاع را نیز از آنها گرفته است؛ و حتی شورای امنیت در راه کمک ناچیز ناتو نیز سنگ‌اندازی کرده است.

بدیهی است آرزوی هر انسانی آن است که اگر سازمان ملل می‌تواند باید جلوی این نسل‌کشی را بگیرد، ولی متأسفانه چون عملاً تاکنون نشان داده است که قادر به این کار نیست؛ لغو تسلیحاتی مورد تقاضا قرار می‌گیرد. لغو این تحریم شاید در بدو امر به شدت جنگ بیفزاید، ولی نهایتاً ملت بوسنی را که از حمایت سازمان ملل محروم است قادر به دفاع از خویشتن می‌سازد، «وَأُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ

بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا...»^۱. بدیهی است درخواست لغو تحریم موکول به آن است که سازمان ملل و شورای امنیت نتواند از طرق مسالمت آمیز به این فاجعه خاتمه دهد و الا آرزوی همه انسان‌ها آن است که به طور قطع و یک جا به جنگ - حمله و دفاع - خاتمه داده شود، تا از کشته شدن انسان‌ها جلوگیری شود. متأسفانه در دنیای امروز همه چیز آلوده به سیاست شده و کمتر خلوص نیتی به چشم می‌خورد، همان‌طور که مخالفین واقعی بوسنی ماسک طرفداری از آنها را سیاستمداران به صورت می‌زنند، بسیاری از دولت‌های موافق بوسنی نیز سیاستمداران و تبلیغاتی با قضایا برخورد دارند.

۱. سوره حج، آیه ۳۹. به کسانی [از مؤمنان] که [مشرکان] با آنان کارزار کرده‌اند، اجازه [جهاد] داده شده است چرا که ستم دیده‌اند.

تجدید نظر در قانون مطبوعات^۱

نظر کلی در مورد تهیّه و تدوین قوانین

متأسفانه ما نه تنها دچار تورّم اقتصادی شده ایم، بلکه تورّم از نوع دیگری نیز جامعه را آزار می دهد؛ با این تفاوت که این تورّم بر همگان آشکار نیست. هر سال نشریه مفصلی با حدود (گاهی بیشتر از) هزار صفحه منتشر می شود و مقرّرات مصوّبه آن سال را درج می کند که نه تنها مردم عادی بلکه حقوق دانان، قضات و وکلا نیز در میان این تل عظیم سرگردان می شوند. هنوز قانون بودجه به مرحله اجرا درنیامده، چندین اصلاحیه بر آن نوشته می شود. در مورد سازمان دادگستری از سال ۱۳۵۹ به بعد چندین قانون نوشته شده و هر یک تمام رشته های قبلی را پنبه کرده. قانون اخیر دادگاه های عامّ که به رغم مخالفت قضات دادگاه های عمومی، وکلا و حقوق دانان، با اصرار و لجاج تصویب شد، مسلماً بعد از درهم ریختن دادگستری به همان سرنوشت دچار خواهد شد و چندین اصلاحیه را به خود جذب خواهد کرد. نسخ یا اصلاح قانون باید به دنبال تشخیص نواقص و عیوب قانون باشد. در عمل و تئوری، نواقص قانون در طی زمان فهمیده می شود و یا اینکه مقتضیات

۱. مجله برگ سبز، سال چهارم، شماره ۲۳، (تیر و مرداد ۱۳۷۴).

جدیدی در اجتماع به وجود می‌آید که تدوین مقرراتی برای آن ضرورت دارد.

روح قانون و کلیات

همان‌طور که در مجلس نیز بدواً کلیات یک قانون مطرح می‌گردد، در بررسی و نقد یک طرح نیز بدواً باید به کلیات آن رسیدگی کرد. معمولاً در قانون مقدمه توجیهی باید نوشته شود که اقدام به تهیه و تدوین آن را توجیه کرده، هدف نهایی از آن را بیان کند. وجه مشترکی که در تمام قانون مندرج است - و همان‌طور که روح در تمام اجزای بدن جاری و ساری است - این وجه مشترک در تمام اجزا و فصول قانون وجود دارد؛ آن را در اصطلاح حقوق‌دانان "روح قانون" می‌گویند. همان‌گونه که روح انسان‌های سالم همنواخت و هماهنگ است، یک قانون صحیح و منطبق با نیازهای جامعه نیز روحی هماهنگ دارد. اماگاهی تهیه‌کنندگان در معناهدفی را دنبال می‌کنند که از جهت مصالح شخصی یا به رغم میل خویش، مصالح اجتماعی آن را پنهان می‌کنند. در اینجاست که ما تششّت، تعارض و تناقض‌ها را در قانون مشاهده می‌کنیم، یا اینکه به نیت خود لباس آزادی‌خواهی می‌پوشانند و فی‌المثل قدرت را به جای اینکه به شخص بدهند به هیأتی می‌دهند که همان کار را انجام دهد. لایحه پیشنهادی مطبوعات را که بررسی کنیم، رگه‌هایی از آنچه گذشت در آن مشاهده می‌کنیم.

هیأت نظارت و صدور پروانه

اعضای هیأت نظارت همان‌ها هستند که در قانون قبلی ذکر شده است و عملاً چنین هیأتی صددرصد تابع مقامات حکومتی هستند. گرچه مقامات از تحمیل به مطبوعات ممنوع شده‌اند اما به سهولت می‌توانند توسط این هیأت سانسور یا خودسانسوری را تحمیل کنند. همان‌گونه که پروانه وکالت از طرف کانون وکلا، پروانه پزشکی از طرف نظام پزشکی و... داده می‌شود، اگر نگوئیم کلاً این هیأت

باید منتخب خود مطبوعات باشند، لاقلاً باید نصف اعضای آن منتخب آنان باشند که در مادهٔ مربوطه نه تنها یک نفر به نمایندگی مطبوعات شرکت می‌کند، بلکه صلاحیت او را باید عده‌ای دیگر تأیید کنند (تبصرهٔ ۵ ماده ۱۳) و حال آنکه داشتن پروانهٔ نشریه خود دلیل صلاحیت است. دارندهٔ نشریه در مسائل مطبوعاتی از سایر اعضای هیأت، صلاحیت بیشتری دارد. اصولاً او اینجا صاحب خانه است و تعجب است که مهمان باید صلاحیت میزبان را تأیید کند. باید تصریح کرد که این نمایندهٔ منتخب نباید عضو دولت باشد. توضیحاً در چاپ متن لایحه که در روزنامهٔ همشهری درج شده است، جزو اعضایی که باید صلاحیت عضو منتخب مطبوعات را تأیید کنند بند (ح) ذکر نشده است، یعنی استاد دانشگاه در این تشخیص صلاحیت دخالت ندارد. نکته دیگر آنکه اعضای این هیأت که برحسب حروف (ابجد، هوز، ...) ذکر شده است به جای (ه) هوز (ح) نوشته شده است. عضو دیگری که در این هیأت ذکر شده و در قانون قبلی وجود نداشت، بند (د) است: «یکی از استادان حوزهٔ علمیه قم به انتخاب جامعهٔ مدرّسان حوزه علمیه قم» حضور استاد حوزهٔ علمیه قم در تهران و در چنین هیأتی آن چنان مشکل است که هیأت را دچار مخمصه می‌کند.

متأسفانه در بسیاری موارد چنان برداشت می‌شود که گویی روحانیت هم شغلی است در ردیف سایر مشاغل عالیه، قضاوت، طبابت، وکالت... و حال آنکه مصلحت نیست روحانیت را که جنبهٔ قدسی و معنویت دارد در همه جا اختیاردار و وارد امور اجرایی کرد. متأسفانه این روحیه که در تمام امور از روحانیت استفاده شود، بالاترین لطمه را به معنویت این مقام مقدّس وارد می‌کند و تهیهٔ چنین پیشنهادهایی از روی تعصب و دور از منطق است. بنابراین به نظر می‌رسد این بند حذف گردد. چنین هیأتی که ساخته و پرداختهٔ دست حکومت است، دارای چنان اختیارات وسیعی است که همواره می‌تواند پروانه‌ای را لغو یا نشریه‌ای را تعطیل موقت و یا دائم کند؛ درحالی که اعطای چنین اختیاری به این هیأت در واقع

مطبوعات را زیر سلطه کامل قوه مجریه می برد و اصلاً نیازی به وجود ماده ۴ نبود که مقامات دولتی و غیردولتی را از اعمال فشار ممنوع می کرد. اعطای این اختیارات با اصول مسلم حقوقی و مصوبات قانون اساسی و سایر قوانین منافات دارد. توضیح اینکه ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی یکی از انواع مجازات‌ها را با این عبارت بیان می کند: «مجازات بازدارنده تأدیب یا عقوبتی است... از قبیل لغو پروانه محرومیت از حقوق اجتماعی...» بنابراین لغو پروانه و همچنین محروم کردن شخص از حق انتشار نشریه، یک نوع مجازات است که مطابق اصل ۳۶ قانون اساسی «حکم به مجازات و اجرای آن باید از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد». لغو پروانه یا تعطیلی برای یک نشریه به منزله اعدام یا حبس است برای شخص عادی. هیأت نظارت باید به معنایی که لغت "نظارت" در بردارد اکتفا کند و در صورت وجود هرگونه تخلف مراتب را به مراجع قضایی اعلام کند. بدیهی است همان گونه که مراجع قضایی در رسیدگی به جرایم افراد می تواند قرار تأمین صادر کرده و حتی بازداشت کنند، حق خواهند داشت رأساً یا برحسب تقاضای هیأت نظارت قرار تعطیل موقت نشریه را صادر کنند.

اختیار وزارت خانه را تا آنجا توسعه داده اند که در ماده ۵۸ فروش هرگونه نشریه را موقوف به اجازه وزارت ارشاد دانسته اند که خود بالاترین اعمال نفوذ و سانسور است و در واقع اختیارات وزارت خانه و هیأت نظارت می تواند عامل فشار و سانسور شود.

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول

منظور التزام به قانون اساسی چیست؟ همه افراد ملت و حتی همه ساکنان داخل خاک ایران موظف به اطاعت و رعایت حتی قوانین عادی - چه رسد به قانون اساسی - هستند و هرگاه منظور اطاعت از قانون باشد ذکر آن زاید است. اگر منظور اعتقاد قلبی به قانون اساسی باشد، اولاً - کنترل چنین امری ممکن

نیست و اگر هم ممکن باشد، نوعی تفتیش عقاید تلقی شده و ممنوع است. ثانیاً - قانون از اتباع خود اطاعت می‌خواهد نه اعتقاد. آیا از مشمولان مالیات سؤال می‌کنند که تو با این قانون مالیات موافق هستی یا نه؟ قانون می‌گوید چه موافق باشی چه مخالف باید از آن اطاعت کنی. ثالثاً - در خود قانون اساسی برای بازنگری و اصلاحات قوانین و حتی قانون اساسی ترتیبات خاصی مقرر شده است و بنابراین آماده پذیرش انتقادات و نتایج تجارب مردم و بالاخص مطبوعات است. لذا همان‌طور که می‌توان در عین اطاعت از قوانین عادی از آنها انتقاد کرده و کوشید تا از طریق مقرر آنها را اصلاح کرد، در مورد قانون اساسی نیز همین رویه قابل اتخاذ است: رابعاً - اگر التزام به قانون اساسی جزو شرایط باشد بیشتر موجب تزلزل قانون اساسی در اذهان می‌گردد و انگار مردم عادی می‌توانند به قانون اساسی ملزم نباشند و فقط برای نشریه داشتن این الزام ضروری است.

در تبصره ۵ ماده ۱۳ از نخست‌وزیران، وزرا و... نام برده شده است، ولی عبارت رسا نیست و مطلقاً نشان نمی‌دهد که آیا دارندگان این مشاغل در رژیم گذشته محروم شده‌اند، یا دارندگان این مشاغل به‌طور کلی. باید عبارت تصحیح شده و صریحاً بیان گردد: «کسانی که در... دارای این مشاغل بوده‌اند». در ضمن دارندگان فعلی این مشاغل که متکی به قدرت قسمتی از قوه مجریه هستند، مادام که در شغل خود باقی هستند محروم هستند. لذا باید تصریح گردد که در این مدت شخص دیگری را باید به قائم‌مقامی خود معرفی کنند و شخصاً هیچ‌گونه دخالتی در اداره نشریه نداشته باشند. همچنین از انتخاب شدن به عنوان نماینده مطبوعات محروم باشند.

عبارت نارسا و مجمل

بسیاری عبارات مجهول و به اصطلاح "کشدار" به کار برده شده است که این خود خطر بزرگی برای آزادی مطبوعات به شمار می‌رود؛ بخصوص هرگاه اختیار

مطبوعات کلاً در ید قدرت هیأت نظارت باشد. به هر جهت اگر اختیارات به دست محاکم سپرده می‌شد نگرانی کمتر بود. همچنین بعضی موارد زاید و غیر ضروری ذکر شده است که گروه اول باید به طریق روشن بیان شود و گروه دوم حذف گردد. به طور مثال: انتقاد وقتی با صفت سازنده همراه شود و فقط انتقاد سازنده مجاز شناخته شود، اختیار به کلی به دست هیأت نظارت می‌افتد. یک بار یکی از رجال حکومت انتقاد را در صورتی قابل استماع دانست که پیشنهاد اصلاحی نیز با آن توأم باشد. حال آنکه این تعریف صحیح نیست. فی‌المثل من به عنوان یک شخصی عادی می‌بینم و حس می‌کنم که گرانی بیداد می‌کند؛ تزلزل نرخ ارز، صادرات و واردات را آسیب رسانده است. خوار و بار فروش گرانی هر روز را ناشی از گرانی نرخ ارز می‌داند. من حق دارم این انتقادات را به عمل آورم اما من که نه اقتصاددان هستم، نه مدیرعامل بانک مرکزی، نه فلان وزیر و نه ادعای تجربه اقتصادی دارم، نمی‌دانم چه باید کرد. اگر جواب "چه باید کرد" نیز با من است، پس این همه وزرا و مدیران برای چه هستند؟ بروند و جای خود را به من و امثال من بدهند.

در بند ۷ و ۸ ماده ۸ یک جا از اهانت و جای دیگر از افترا به دین مبین اسلام یاد شده است و حال آنکه افترا در این مورد مصداق نمی‌یابد. زیرا افترا عبارت است از نسبت دادن امر ناروایی به دروغ. اهانت هم اعم است و حذف بند ۸ لطمه‌ای به مطلب نمی‌زند. اما منظور از هنجارهای دینی مذکور در بند ۹ همین ماده چیست؟ اصلاً لغت هنجار در اینجا به چه معناست؟ در مسائل مذهبی اختلاف عقیده بین علما، حکما، فلاسفه و عرفای اسلامی بوده و هست. آیا همان‌گونه که علمای زمان صفویه ملاًصدرا را تبعید کردند، امروز که به حکومت رسیده‌اند بایستی او را رسماً تبعید و از درس و داشتن نشریه محروم کنند؟

در تبصره ۵ ماده ۱۲ کوشیده شده است که به طور ضمنی تمام انقلاب را به واقعه ۱۵ خرداد نسبت دهند و حال آنکه در این خصوص یک سلسله جریانات

اجتماعی به یکدیگر متصل است: انقلاب مشروطیت و دیکتاتوری رضاخان موجب نهضت ملی ایران شد و به شادروان دکتر مصدق مجال داد که استعداد میهن دوستی و استقلال طلبی خود و ملت را به مرحله عمل برساند. سپس کودتای ۲۸ مرداد و فعالیت های نهضت مقاومت ملی، بیانات و فعالیت های آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان، شریعتی (پدر و پسر) ملت را آماده و متوجه روحانیت کرد و در به وجود آمدن قیام ۱۵ خرداد نقش داشت. حتی در همین دوران خفقان رجال مسلمان و میهن دوستی بودند که مقام را برای خدمت دوست داشتند. بنابراین به طور مطلق محروم کردن آنها صحیح نیست منتهی باید بررسی سوابق آنها به کمیسیون دیگری و یا به مرکز اسناد ارجاع گردد که اگر خیانتی از آنها مشهود نبود، محرومیتی بر آنها تحمیل نگردد. در همین بند اصطلاح کشدار "خدمتگزار تبلیغاتی رژیم گذشته" به کار رفته است که می توان آن را همه گونه تفسیر کرد. فی المثل وقتی رادیو تلویزیون رژیم گذشته عزاداری می کند و سخنران مذهبی دعوت می کند، این سخنرانی و فی المثل شادروان حسینعلی راشد اعلی الله مقامه آیا خدمتگذار رژیم است؟

در ماده ۱۴ از "تخلّف مکرّر" نام برده شده است. آیا دو دفعه تخلّف مکرّر تلقی می شود یا به اعتبار دوستی با هیأت نظار ممکن است ده بار هم مکرّر تلقی نشود.

جرایم و تخلفات

گذشته از جرایم خاصی که ذکر شد و نیز مواردی که صریحاً در قانون مجازات اسلامی در مبحث تعزیرات ذکر شده است، در موارد بسیاری متخلف را به قانون تعزیرات احاله کرده اند بی آنکه توجه شود که قانون تعزیرات در قانون مجازات اسلامی حل شده و قسمت تعزیرات مبحثی است از قانون مجازات اسلامی و نه قانونی مستقل. در ماده ۳۵ و ۳۸ لایحه مطبوعات یا در بعضی موارد (موارد ۴۱ -

۴۲) آمده است: «طبق نظر حاکم شرع با او رفتار خواهد شد» یا در ماده ۷ آمده است که «پیگرد قضایی خواهد داشت». این عبارت مبهم شاید ناشی از آن است که نویسندگان لایحه نخواستند زحمت مراجعه به قانون مجازات اسلامی را بر خود هموار ساخته و ببینند که آیا چنین مطلبی که مورد نظر آنهاست در آن قانون وجود دارد یا نه؟ و اگر وجود دارد شماره ماده را ذکر کنند. نویسندگان گویی به روش حکام قدیمی عادت کرده‌اند که خود مقتن و خود قاضی بوده‌اند و لذا متخلف را در اختیار حاکم قرار داده‌اند. در نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن، طبق مستفاد از مواد ۲ و ۱۱ قانون مجازات اسلامی، هیچ عملی جرم نیست مگر صریحاً در قانونی که قبل از وقوع عمل معتبر بوده است جرم شناخته شده باشد. بنابراین تخلفاتی که جرم نیست نمی‌تواند مورد رأی حاکم شرع قرار گیرد. زیرا «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است - اصل ۱۶۶ قانون اساسی». وجود چنین مواد مبهم و نادرستی نشان‌دهنده یک نیاز تشکیلاتی است به این معنی که مانند سایر طبقات مشاغل فرهنگی مانند نظام پزشکی و کانون وکلا، گذشته از ارتکاب جرم ممکن است شخصی تخلفی انجام دهد که جرم نباشد. همان‌طور که در آن مشاغل دادگاه‌های انتظامی که اعضای آن منتخب خود آنان هستند به این تخلفات رسیدگی می‌کنند. شایسته است «نظام مطبوعاتی» تشکیل شود که در این صورت این نظام می‌تواند دادگاه‌های انتظامی داشته و تخلفات را به مجازات‌های انتظامی محکوم کند. در ضمن استقلال مطبوعات را نیز ضامن باشد. البته در تنظیم عبارات و نیز بعضی مطالب بالنسبه جزئی دیگر ایراداتی وارد است که اگر مجال بود در مقاله دیگری به تفصیل بررسی خواهد شد ولی اهم مطالب که به اساس مربوط است ذکر گردید.

ایران‌فرهنگی

نامه به اداره مجله هستی^۱

با عرض سلام و تبریک عید نوروز ۱۳۷۵ به تمام دست‌اندرکاران آن مجله، از خداوند بزرگ خواستارم که توفیق، رفیقشان باشد. به مناسبت عید و نیز مقالات شماره بعد (زمستان ۱۳۷۴) نکاتی به خاطر رسیدگی به نظراتان می‌رسانم:

ساعت تحویل در تهران قبل از ظهر چهارشنبه بوده و بالنتیجه در تمام ایران همان روز چهارشنبه به‌عنوان اول فروردین اعلام گردید. در کشورهای مشرق ایران که کلاً یا اکثراً در قلمرو فرهنگ ایرانی می‌باشند (و حتی در شهرهای انتهای مشرق ایران نیز مانند خواف، تربت جام، سرخس و غیره) ساعت تحویل بعد از ظهر بوده و بالنتیجه علی‌القاعده آنان باید پنجشنبه را نوروز و اول فروردین به حساب آورند. حال آنکه آنها هم به تبعیت از تهران چهارشنبه را عید گرفتند. این نکته و همچنین توجه این کشورها به نوروز مرا وادار کرد که این نوشته را تنظیم کنم.

بعد از فروپاشی شوروی سابق امیدواری کاملاً منطقی می‌رفت که این کشورها با برادر فرهنگی خود یعنی ایران فعلی بدون مرزهای سیاسی هماهنگ شده، به‌دامان فرهنگ مادری خویش بازگردند. متأسفانه نه تنها چنین نشد بلکه همان

۱. این نامه در تاریخ ۱۳۷۵/۱/۲ نوشته شد.

مختصر اقبالی که در بدو امر از ناحیه آنها به عمل آمد از بین رفت و از ما دورتر شدند و این امر احساسات ملی و مذهبی هر ایرانی را به درد می آورد.

تقویم هر ملت رکن اساسی از فرهنگ و رسوم آن ملت است. روزهای شادی و یا سوگواری که برحسب این تقویم منطبق می گردد و آداب و رسوم مقرر در آن روزها، عرف و عاداتی است که طی قرون نسل به نسل منتقل می شود. چنین است که عید نوروز - یادگار جمشید باستانی - از چنان عظمتی برخوردار است که احساسات و عواطف تمام ایرانیان (فرهنگی) اعم از مسلمان، زرتشتی و غیر آنان را به تصرف خود درآورده است. بعد از اسلام آوردن ایرانیان، عادات و رسومی که با مبانی اسلامی مابینت نداشت باقی ماند و ایرانیان میراث پدران خود را حفظ کردند. عید نوروز مورد تأیید حضرت صادق (ع) قرار گرفت. رسم چهارشنبه سوری نیز باقی ماند. آنچه از این رسوم اجرا می شود مسلماً با اسلام مابینتی نداشته و ندارد و الا در طی قرون متروک می گردید. کما اینکه رسم روشن کردن آتش در چهارشنبه سوری که هنوز هم با تمام قدرت باقی مانده است، گرچه یادگار دوران مذهب زرتشتی است، ولی دو تأیید سمبلیک نیز در اسلام دارد: اول آیه قرآن: *إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا... ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ آمَنُوا؛* هیچ کس از شما نیست مگر اینکه وارد آن آتش می شود... و سپس ما آنانی را که ایمان آورده اند نجات می دهیم. دوم اینکه در اخبار و احادیث از پل صراط و عبور از شعله های آتش سخن به میان آمده است و به مؤمنین بشارت داده شده است که به سلامت از آن عبور می کنند.

رسم روشن کردن آتش و پرش از روی آن - چه در دین زرتشتی، چه در دین اسلام که هر دو منبع الهی داشته و در اصول مشترک اند - می تواند سمبلی از این آرزوی هر فرد متدین باشد، به هر جهت این رسم ملی را باید حفظ کرد و سعی در متروک کردن آن به جایی نمی رسد. هر که با عرف متداول جامعه به صورت

۱. سوره مریم، آیات ۷۱-۷۲. و هیچ کس از شما باقی نماند جز آنکه [به دوزخ] وارد شود... سپس کسانی را که به خدا ایمان آورده بوده اند، نجات می دهیم.

ضربتی درافتد، اگر هم به صورت ظاهر موفق شود؛ ولی بالنتیجه مطرود ملت و دفع می شود و عرف قبلی به محض برطرف شدن فشار با قوت تمام برمی گردد که نمونه آن ظهور مجدد اسلام در کشورهای جداشده از شوروی است. این مطلب طرداً للباب بیان شد. نکته اصلی موردنظر بحث تقویم عید نوروز بود.

سال در تقویم ایران قبل از اسلام و در قرون اولیه اسلام کاملاً با گردش زمین به دور خورشید (یا به عقیده قدما خورشید به دور زمین) منطبق نبود و لذا عید نوروز اول فروردین متدرجاً تغییر زمان می داد. خیام، فیلسوف، ریاضی دان و منجم نامدار ایرانی در قرن ششم هجری (متوفی ۵۲۵ یا ۵۲۷ ه. ۱۱۳۷ یا ۱۱۳۹ م.) با محاسبه دقیق تقویم متداول را اصلاح نمود و به نام سلطان جلال الدین آن را تقویم جلالی نامید که از آن پس در تمام ایران فرهنگی (و نه ایران سیاسی درون مرزهای تصنعی فعلی) این تقویم متداول شد و از اینجاست که می بینیم در افغانستان، قفقاز، ترکیه، عراق، تاجیکستان و اکثر کشورهای آزاد شده از شوروی سابق نوروز را عید می گیرند و بدان اهمیت می دهند. در افغانستان که ماه های سال نیز منطبق با ایران فعلی است (با این تفاوت که ماه ها به نام های حمل، ثور، جوزا و... نامیده می شود. شوروی با همه کوشش هایی که به کار برد تا در جمهوری های استقلال یافته خود مبانی ملیت آنها را محو کند و ملیت جدید (شوروی) به وجود آورد و در این مسیر خط و تقویم آنها را عوض کرد، موفق نشد و اعتقادات و عرف این ملت ها همچون آتش زیر خاکستر نگه داری شده، به محض وزیدن جریان بادی که شوروی را منحل کرد آتش درون هویدا شد.

در اینجا وظیفه ای که برای ما ایرانیان مقرر است آن است که این برادران خود را که مدتی در اسارت فکری بودند نجات دهیم و به ملیت اصلیشان و دامان مادر فرهنگی برگردانیم. بعد از استقلال این کشورها کوشش هایی که برای جذب سیاسی آنان به عمل آمده، نه تنها مفید نبوده است بلکه آنان را بیشتر از ما دور کرده است. اقبال شدید این ملت ها (و دولت های آنان) به فرهنگ مادر (که اسلام

رکن اساسی آن است) کم‌کم فروکش کرد. در جمهوری اران (آذربایجان) این رویگردانی و تغییر جهت کاملاً محسوس است و حتی در تاجیکستان حکومت با اسلام خواهان در جنگ و ستیز است.

وظیفه تماس با این ملت‌ها و دولت‌های آنان باید به وسیله رجال فرهنگی و ملی انجام پذیرد نه سیاستمداران و روحانیون. دخالت اینان قبل از هرگونه اثر مفید موجب جبهه‌گیری آنان شده و خاطره تسلط شوروی را در ذهن آنان تداعی می‌کند و احساس می‌کنند که ایران می‌خواهد به بهانه اسلام جای روسیه (شوروی) را بگیرد. بنابراین راه ارتباط مفید بسته می‌شود. درحالی که به واسطه فرهنگ قدیمی خود آنهاست که در این زمینه با ما اشتراک دارند. در این مسیر باید کوشید که با این جمهوری‌ها به داشتن تقویم واحدی توافق کنیم و خط روسی متداول را به خط فارسی - عربی برگردانیم.

چند قرن بعد از خیام، پاپ گرگوار سیزدهم (متوفی ۵۸۱ م. ۹۶۳ ه.ق) به نادرست بودن تقویم میلادی توجه کرده هیأتی را مأمور اصلاح تقویم نمود. هیأت تقویم میلادی را عیناً مانند اصلاح خیام و تقویم جلالی تصحیح نمود. آنان یا از کار چند قرن قبل خیام اطلاع نداشته یا از روی تعصب صلیبی نامی از خیام بردند و این تقویم را به نام تقویم گرگوار (Gregorian Calendar) نامیدند.

خیام گرچه اهل نیشابور بود، ولی در واقع به تمدن و فرهنگ جامعه اسلامی آن وقت تعلق داشت و لذا اصلاحیه او در تمام قلمرو ایران فرهنگی آن روز متداول گردید. اگر اکنون در تعلق خیام به ایران سیاسی امروز (و نه فرهنگی) تعصب داشته باشیم، تعصبات ملی درون مرزهای سیاسی این کشورها (که تصنعی بوده و با مرزهای فرهنگی در تضاد است) مقاومت می‌کنند و ملت‌ها را از دامن مادر فرهنگی خود دور می‌سازند. باید به این کشورهای جدیدالولادة مسلمان توصیه کرد و کمک نمود که تاریخ میلادی را کنار گذاشته و مبدأ تقویم خود را از هجرت رسول اکرم (ص) قرار دهند و با گذشته شوروی خویش قطع رابطه نمایند.

سپس برای اینکه توهم تعصبات مرزهای سیاسی مانع نگردد، از سیطره تهران در این امر فرهنگی انصراف حاصل کرده و ساعت تحویل به افق تهران را ملاک قرار ندهیم بلکه به افتخار خیام و برای تجلیل از او که در نیشابور زاده شد، نصف‌النهار نیشابور را برای تعیین اول فروردین به همه پیشنهاد نماییم که هرگاه ساعت تحویل در نیشابور قبل از ظهر بود، آن روز اول فروردین و عید نوروز تلقی گردد و اگر بعد از ظهر بود فردای آن روز اول فروردین باشد. بدین طریق با این دولت‌ها می‌توان توافق نمود.

به یاد دارم در دوران دانشجویی در پاریس با دانشجویی اهل ترکیه بحثی داشتیم، وی مولوی را شاعر و عارف ترکیه می‌نامید. در پاسخ به او گفتم: کسانی مانند مولوی به جهان بشریت تعلق دارند، ولی از این مطلب که بگذریم بعد از چند سؤال که می‌نمایم، پاسخ آن را از خودت خواهم پرسید که مولوی متعلق به چه ملتی است.

پرسیدم: مقبره مولانا در قونیه است. در کتیبه‌های مزار وی سطوری نوشته شده است. آیا می‌توانی آن را بخوانی؟ پاسخ داد: آتاتورک خط ما را تغییر داد و چون آن نوشته‌ها با رسم‌الخط سابق است نمی‌توانم آن را بخوانم. گفتم: اما من می‌توانم آن را بخوانم، و نیز در موزه‌ها جزئی از دستنوشته بعضی آثار مولانا به خط خود او موجود است. آیا اگر آن دستنوشته‌ها را در اختیار بگذارند می‌توانی بخوانی؟ پاسخ داد: به همان دلیل سابق قدرت خواندن آن را ندارم. گفتم: اما من می‌توانم آن را بخوانم و از این دو پاسخ تو منصرف می‌شوم و گناه آن را به گردن آتاتورک می‌گذارم. اما به شکرانه این نعمت که می‌توانم آنها را بخوانم، نوشته‌های مولانا را برای تو می‌خوانم (چند شعر از مثنوی خواندم) آیا تو معنای آنها را می‌فهمی؟ پاسخ داد: نه. گفتم: اما من معنای آنها را می‌فهمم و می‌توانم آنها را بنویسم و بخوانم. اینک تو خود بگو مولوی ایرانی است یا ترک؟ ساکت شد.

نظیر تمام یا قسمتی از این سؤال و جواب‌ها را با تاجیک‌ها و سایر ملل

مسلمان آزاد شده شوروی می‌توان مبادله نمود و گفت شما که جشن هزاره بوعلی سینا را به‌عنوان فیلسوف و دانشمند تاجیک برگزار می‌کنید و ابوریحان و بسیاری از دانشمندانی را که در تاجیکستان زندگی می‌کرده‌اند تاجیک می‌دانید، آیا می‌توانید کتاب‌های آنان را بخوانید؟ رودکی سمرقندی و بسیاری بزرگان دیگر که از افتخارات شهرهای شما هستند چرا نمی‌توانید آثار آنان را بخوانید.

در برخورد و رابطه این ملت‌ها و دولت‌هایشان نباید در ایرانی بودن نام‌بردگان تعصب به خرج دهیم تا تعصب متقابل آنها را برانگیزیم، بلکه باید با انتساب آنان به مردم مولدشان، غیرت ملی آنان را به کمک بگیریم. بدین طریق اشتیاق عظیم فرهنگی و جریان فکری ایجاد می‌شود که این ملت‌ها را به سوی تغییر خط روسی می‌کشاند و مهم‌ترین قدم برداشته می‌شود.

اسلام نمی‌تواند تکیه‌گاه چنین برنامه فرهنگی قرار گیرد. زیرا اولاً اسلام دارای فرق مختلفی است که حتی بعضی از آنان، شیعیان ایرانی ما را کافر می‌دانند، و نقش جماعت التقریب بین المذاهب که ایران پرچمدار فعلی آن شده است اثری نکرده و نمی‌کند؛ زیرا حاکمیت بین خطوط مختلف داخل شیعه نه تنها نقش تقریب را انجام نمی‌دهد بلکه با فشار بی‌جا نقش تفریق را اجرا می‌کند. ثانیاً دشمنان اسلام که از اتحاد ملل مسلمان نگرانند، اختلافات را دامن می‌زنند. علی‌هذا برای اجتناب از برخورد با این دو مانع باید مبنای روابط، ملیت و غرور ملی باشد که قابل فرقه‌بندی و مخالفت نیست. آن‌گاه که این غیرت ملی در این ملت‌ها موجب تغییر خط شد، آنان می‌توانند کتاب‌های بزرگان سابق‌الذکر را بخوانند یا آثار عرفای بزرگی مانند نجم‌الدین کبری و مجدالدین بغدادی را مطالعه کنند؛ لذا بینش اسلامی پیدا می‌کنند و بدین طریق است که می‌توان به‌طور غیرمستقیم اسلام را در آنجا احیا کرد، البته نه با اعزام واعظ و فقیه. به‌جای اینان باید عارف، حکیم، ادیب و اسلام‌شناس را به‌عنوان رابط اعزام نمود.

تهاجم فرهنگی و هویت^۱

تهاجم فرهنگی زمینه‌ای شده است که بسیاری اوقات به بهانه آن اقداماتی می‌شود که نه تنها مفید نیست، بلکه غالباً اثر معکوس دارد. این مطلب از آن جهت است که بسیاری اوقات در بسیاری زمینه‌ها تبادل فرهنگی با تهاجم فرهنگی اشتباه می‌شود. مبادله فرهنگی و تماس مداوم بین فرهنگ‌ها امری قهری است که نه تنها امکان جلوگیری از آن وجود ندارد، بلکه اگر همچنین امکانی در اختیار داشتیم؛ تمسک به آن زیان‌آور است و ملل را از تکامل بازمی‌دارد؛ زیرا فرهنگ‌ها از تماس با یکدیگر غنی می‌شوند. این تماس‌ها گاهی اصطلاحات، لغات و عاداتی را وارد فرهنگ عامه می‌سازد که گرچه خود نشانه خضوع و خشوع در برابر فرهنگ بیگانه است، ولی چندان ضرری نداشته و جامعه آن را در فرهنگ خود حل می‌کند. فی‌المثل رساله عملیه تاریخ میلادی را هم می‌نویسد و یا مثلاً عناوینی مانند "آیت‌الله دکتر..." متداول می‌شود و حال آنکه عنوان آیت‌الله در قلمرو حقوق اسلام لا اقل هم ردیف عنوان "دکتر" است در قلمرو حقوق عرفی.

لفظ "تهاجم" مبین آن است که از طرف بیگانه و غیردوست انجام می‌شود.

۱. افتخارات ملی، (یکشنبه ۱ مهر ماه ۱۳۷۵).

فرهنگ اسلامی که از وحی نشأت گرفته و جنبهٔ قدسی دارد، هرگز پذیرای تهاجم نیست و هیچ‌گونه تهاجمی بدان امکان پذیر نمی‌باشد. این فرهنگ ملی است که از طرف فرهنگ‌های ملی دیگر (و نه ادیان دیگر) ممکن است مورد تهاجم قرار گیرد. بنابراین توجه به ارکان ملیت و تقویت احساس ملی جامعه از اهم شرایط مقابله با تهاجم فرهنگی است. بدیهی است ملیت ایرانی از فرهنگ اسلامی جدا نیست و این دو به‌منزله دو روی یک سکه هستند. بی‌اعتنایی به این نکته و کوبیدن "ملیت" به بهانهٔ اسلام بالاترین ضربه را به استقلال فرهنگی ملت وارد می‌سازد و به‌منزله آن است که سکه‌ای را از وسط قطع کرده و به دو سکه کم عرض و نازک تبدیل کنیم. محکوم کردن هرگونه دلبستگی به ملیت به‌عنوان ملی‌گرایی مذموم، ایجاد خلأ فرهنگی می‌کند که این خلأ مانند یک تلمبه اجزا و ارکان فرهنگ‌های بیگانه را به خود می‌کشد. محکوم کردن همهٔ افراد، گروه‌ها و اعتقادات مخالف حاکمیت بدون هیچ‌گونه بررسی نیز چنین خلأیی را به‌وجود می‌آورد. یکی از این برنامه‌ها که به بهانه مقابله با تهاجم فرهنگی همه را درهم کوبید، برنامهٔ تلویزیونی "هویت" بود که در مسیر تسهیل ایجاد چنین خلأیی اجرا شد.

مدتی است برنامه‌ای به نام "هویت" از سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شود که اثر عمدهٔ آن (و چه بسا هدف تهیه‌کننده آن) بی‌هویت کردن بعضی شخصیت‌های تاریخی، اجتماعی و انقلابی است. در این برنامه به‌نحو شیطنت‌آمیزی افراد مختلف و جراید مختلف خائن و خادم در کنار هم آورده شده و خادمین را لجن‌مال می‌سازد. پخش چنین برنامه‌ای علی‌رغم ادعای آن مبنی بر مقابله با تهاجم فرهنگی خلأیی در ذهن تودهٔ مردم (بنخصوص جوانان) به‌وجود می‌آورد که به تهاجم فرهنگی مجال می‌دهد مطابق نقشه و هدف خویش این خلأ را پر کند و بیماری روانی که عرف عامه آن را "دایی جان ناپلئونیسیم" می‌نامد در جامعه شیوع دهد.

تهیه چنین برنامه‌ای علی‌القاعده از چنان ذهن علیل، کج‌اندیش و بخصوص کینه‌جویی می‌تواند تراوش کند که چون نمی‌تواند برای خود هویتی اصیل دست و پا کند، می‌کوشد دیگران را تخطئه کرده، لجن‌مال نماید، و چون می‌داند از هرکس بدگویی کند او را وجیه‌المله می‌نماید؛ لذا می‌خواهد از دهان یکی از آنها دیگری را بکوبد تا از این طریق میان آنان تفرقه بیندازد. بدون اینکه شرایط زمان و مکان و تاریخ دقیق را بیان کند، در مورد گذشتگان و وقایع به داوری می‌نشیند. مانند کسی که با مقایسه ناروا بین حسنین (ع) روش امام حسن (ع) و صلح او را محکوم می‌کند و پیرو آن کسی است که آن امام را (العیاذ بالله) "مذلل المؤمنین" خواند.

در رأس و قلّه آماج این تیرها شادروان دکتر مصدق، نهضت ملی او و ادامه‌دهندگان راه او قرار گرفته‌اند. نهضت ملی شدن نفت از مهم‌ترین مبارزات ضد استعماری قرن اخیر است که پشت استعمار را به خاک رساند، به طوری که ایدن نخست‌وزیر انگلستان در خاطرات خود اقرار می‌کند که بعد از آگاه شدن از سقوط دکتر مصدق آن شب خواب راحتی کرد. نهضت توانست رگ حیاتی انگلستان، یعنی نفت را قطع کند و توانست از او خلع‌ید نماید. در این مسیر حتی یک قطره خون به زمین نریخت که بهانه به‌دست استعمارگران و مجامع بین‌المللی بدهد که ایران را تروریست بنامند. تا سال‌ها بعد از او دیوان لاهه صندلی را که وی بر روی آن نشسته بود حفظ کرده بود و راهنمایان به‌عنوان افتخار دادگاه آن صندلی را به بازدیدکنندگان نشان می‌دادند و می‌گفتند از همین صندلی رهبر یک ملت جهان سوم از حقوق مردم خویش دفاع کرد و توانست بر عظیم‌ترین کشور جهان پیروز شود. جبهه ملی که پایه‌گذار اصلی‌اش دکتر مصدق بود در طی تاریخ خدماتی به ملت انجام داد.

نهضت ملی ایران هویت و شخصیت را به ملت برگرداند و این گمان و شایعه که هرچه در ایران می‌گذرد خواست و برنامه بیگانه است ذوب نمود. عقده حقارت ملت گشوده شد و آنان را متقاعد ساخت که دارای حقوقی هستند و باید با

مبارزه ملی و بین‌المللی آن را استیفا کنند.

همین روحیه جدید ملت و عقده‌گشایی بود که مردم را در مسیر تحوّل قرارداد و آماده انقلاب اسلامی نمود که به ندای رهبری شادروان امام خمینی لبیک بگویند. بنابراین، برنامه‌ای که بخواهد نهضت ملی ما را که مادر انقلاب اسلامی است تخطئه کند؛ انقلاب را بی‌ریشه جلوه می‌دهد.

شادروان مهندس بازرگان اولین مدیرعامل شرکت ملی نفت برای ادامه راه مصدق با همکاری شادروان آیت‌الله طالقانی، دکتر یدالله سبحانی و عده‌ای از وطن‌دوستان مؤمن توانست با کمک گروه‌ها نیز افراد ملی اسلامی و بخصوص یاران و پیروان راه مصدق و در واقع با کمک و حمایت معنوی اکثریت ملت، خدماتی به مردم و به پیروزی انقلاب اسلامی انجام دهد.

اینک برنامه‌ای تلویزیونی - که اگر نگوییم هدف ولی مسلماناً یکی از اهداف آن پایمال کردن حیثیت افرادی است که از افتخارات ملت ایران می‌باشند - می‌خواهد با نمک‌شناسی خدمات سایر خدمتگزاران ملت را نفی کند و به خیال خود بر سر سفره انقلاب بی‌رقیب بماند. صاحب اصلی انقلاب ملت ایران است که خادم را از خائن تمیز داده و می‌دهد.

مرحوم مهندس بازرگان در چند سخنرانی خود با لحن شوخی جدی گفت: آنچه در اینجا می‌گویم عین واقعیت و از صمیم قلب است. اگر فردا در تلویزیون سخنرانی یا مصاحبه‌ای از من دیدید و شنیدید که خلاف گفته امروز من بود باور نکنید (نقل به مضمون). وی حق داشت چنین مطلبی بیان کند، زیرا وقتی زندان قادر است احسان طبری را که از مهم‌ترین تئوریسین‌های احزاب کمونیست جهان بود به یک مسلمان مبدل سازد که حتی سمینار اسلام‌شناسی ترتیب دهد، مسلماناً قادر به هر کار دیگری خواهد بود!

از لحاظ فقهی حتی اقرار در شرایط غیر آزاد معتبر نیست.^۱ بعد از پیروزی انقلاب و کشف اسناد ساواک معلوم شد بسیاری از انقلابیون به پیروی از عمّار یاسر^۲ صحابی رسول الله (ص) ناچار شده‌اند مطالبی بر زبان و قلم آورند که از دل برنخاسته است و انقلاب اسلامی آنان را مسؤول ندانست. مصاحبه‌هایی که مدّت‌ها قبل و حتی در زندان و بازداشت، انجام شده است از این قبیل می‌باشد که اعمال و نوشته‌های بعدی غالباً خلاف آن است و شاید به همین جهت است که این برنامه تلویزیونی تاریخ انجام آن را ذکر نمی‌کند.

در بیان آغاز و اهداف مفسده‌انگیز این برنامه اعتراضات متعدّدی نوشته شد. وجه مشترک و اهدافی که از این‌گونه اقدامات برای حکومت و ملت حاصل می‌شود، درهم شکستن شخصیت افرادی است که به قول قرآن «... يَقُولُ رَبِّيَ اللَّهُ...» برنامه‌شان است و گناهی ندارند جز اینکه با قبول اساس نظام انحرافات حاصله و طرز اداره و حاکمیت موجود را قبول نداشته و اصل نظام را از دولت‌مردان جدا می‌دانند. هر سیستم و نظام حکومتی اعمّ از دیکتاتوری یا دموکراسی نیازمند جمع‌آوری اطلاعات است و اگر مأمورین مورد وثوق مردم باشند همگان خود را موظّف می‌دانند که آنان را در جمع‌آوری اطلاعات یاری کنند. اما اطلاعات

۱. گذشته از اخباری که حاکی است علی (ع) چنین اقراری را معتبر نمی‌دانست، اصل ۳۸ قانون اساسی نیز به پیروی از آن فرمایشات چنین مقرر می‌دارد: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

۲. چند نفر از مسلمین من جمله عمّار یاسر و والدین او (یاسر - سمیه) رحمة الله علیهم را مشرکان قریش گرفته و مغلول زیر شکنجه قرار دادند تا از پیامبر (ص) برائت جویند. یاسر و سمیه آن قدر مقاومت کردند که زیر شکنجه جلو چشم عمار جان سپردند. عمّار با این تفکّر که اگر مقاومت کرده، کشته شود از معدود مسلمانان یک نفر کم می‌شود، تقیّه کرد و به زبان برائت نمود. او را رها کردند. او هم به مدینه گریخت. با وجود اینکه بیانات عمّار (اگر از صمیم قلب ادا شده بود) او را مصداق مرتد قرار می‌داد، مع هذا حضرت بعد از آنکه دانستند وی تقیّه کرده و در قلبش ایمان راسخ دارد از او تجلیل کردند و به گفته بسیاری نزول آیه ۱۰۶ سوره نحل در این مورد است: مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ بَعْدَ اِيْمَانِهٖ... اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ - کسی که بعد از ایمان آوردن کافر به خدا شود... مگر آنکه از روی اکراه باشد و حال آنکه قلبش در ایمان راسخ است.

واقعی را با زور نمی‌توان کسب کرد. آیا چنین مأمورینی که این‌گونه می‌خواهند اطلاعات جمع‌آوری کنند، می‌توانند مورد وثوق باشند یا این‌گونه اطلاعات موثق بوده و می‌تواند ملاک عمل حکومت باشد؟ یکی از علل عمده شکست اقدامات امریکا علیه ایران آن است که آنان از وضع و خصوصیات ملت ایران آگاهی درستی ندارند و با اعتماد به گفته اشخاص مغرض قدم برمی‌دارند. اطلاعات غلط که با اجبار و شکنجه اخذ شود یا به گزارشات مغرضانه توجه گردد، موجب شکست حکومت‌ها می‌شود.

آیات قرآنی

احادیث

اسامی اشخاص

اسامی شهرها و مکان‌های جغرافیایی

اشعار فارسی

اسامی کتاب‌ها

اسامی نشریات

فهرست‌ها

آيات قرآني

إِن الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَافِرًا / ١٨١	إِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ / ١٠٤
إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا... ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ آمَنُوا / ٢٨٩	أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنكُمْ / ١٩٥، ٩١
أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ / ١٣٠	إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُضُوا عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ / ١٩٢
بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ / ٤٥	إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ / ١٩٢
خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً / ١٢٧	أَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذَّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ / ١٢٨
خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ / ٢٧	أَلْيَوْمَ اكْتَمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ / ٤٥
فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ / ١٠٣	أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ / ١٨٧
فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ / ١٥٠	إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا / ١٠٢
فَأَمَّا الرُّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكِّثُ / ٨٩	إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ / ٥٤
فَبِمَا نَقُضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً / ١٩٢	
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ / ٢٢٤، ١٥٢	

- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ / ١٩٢
- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ / ١٢٨
- كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ / ١٧٨
- كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ / ١٧٨
- لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ / ٢٧
- لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ / ١٢٩، ٢٠٦
- لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا / ٥٩
- مَثَلِ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ / ١٢٧
- مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ / ١١٢
- وَآخِذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً / ١٩٢
- وَأُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا / ٢٧٨
- وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ / ١١٣
- وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ / ١٩٢
- وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي حَتَّى تَنْفَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ / ٦٣، ١١٣
- وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ / ١٩٢
- وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ / ٥٢
- وَاجْعَلْنَاكُمْ سُعُوباً وَقَبَائِلَ لِيَتَعَارَفُوا / ٥٤، ١٥٤
- وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ / ١١٠
- وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ / ١٩
- وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعُدُّوا فِي السَّبْتِ وَآخِذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً / ١٩٢
- وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ / ١٥١

احاديث

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ / ١٠١
نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصَّحَّةُ وَالْأَمَانُ / ١٢٩

الْمُلْكُ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ / ٩٩
الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ / ٩٩
شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ / ١٠٣

اسامی اشخاص

امیرکبیر / ۱۴، ۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴	آتاتورک / ۲۹۲
اینشتین / ۲	آخوندوف / ۳۹
بازرگان (مهندس) / ۹۳، ۱۰۱، ۱۴۶، ۱۴۷	آغا محمدخان / ۸۸
۲۶۶، ۲۸۶، ۲۹۷	آکر، خان / ۱۲
باقرخان / ۱۴۶	آل احمد، جلال / ۲۵۶
بروجردی (آیت الله) / ۶۷، ۲۶۳	ابراهیم (ع)، حضرت / ۱۰۴، ۱۶۷
بزرگ امید / ۱۹۸، ۱۹۹	ابوبکر / ۴
بوعلی سینا / ۲۹۳	ابوسفیان / ۱۵۰
پروین گنابادی، محمد / ۱۴۱	احمدشاه قاجار (سلطان) ← احمدشاه / ۲۴،
تابنده، نورعلی (دکتر) / ۱۴۱، ۱۷۰	۱۸۱، ۱۴۶
تفرشی، علی اکبر (سید) / ۸۸	اردشیر ساسانی / ۲۵۶
تقی زاده، حسن (سید) / ۳۹، ۱۴۷	ارموی / ۱۵۳
تنکابنی / ۱۵۳	استالین / ۱۸۲
جلال الدین حسن / ۲۰۱	اسدآبادی، جمال الدین (سید) / ۱۴۳، ۱۴۴
جلال الدین (سلطان) / ۲۹۰	۱۵۲
چائوشسکو / ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳	اصفہانی، ابوالحسن (حاجی سید) / ۲۶۰

- حجاج بن یوسف / ۲۴۶
- حسن (ع)، (امام) / ۲۹۶
- خامنه‌ای (آیت الله) / ۲۵۴
- خراسانی، کاظم (آخوند ملا) / ۴۰
- خلخالی (آیت الله) / ۱۰۱
- خمینی (امام) ← امام امت ← امام (ره) /
- ۴۲، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۴۰
- ختیام / ۸۶، ۲۵۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲
- دوورژه، موریس / ۱۲
- دهقانی، علیرضا / ۱۳۲
- راشد، حسینعلی / ۲۸۶
- رتانی املشی (آیت الله) / ۱۰۱
- رتانی شیرازی (آیت الله) / ۱۰۱
- رجایی / ۱۲۱، ۱۵۷
- رسول اکرم (ص) ← پیامبر اکرم (ص) ←
- نبی اکرم (ص) ← پیامبر معصوم (ص)
- ← پیامبر ← پیغمبر (ص) / ۴۵، ۶۲،
- ۸۶، ۹۱، ۹۶، ۱۳۷، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۷،
- ۱۹۱، ۲۹۱، ۲۹۸
- ریگان / ۷۸، ۸۲
- رضاخان ← رضاشاه / ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۷،
- ۱۵۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۵، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۶۱،
- ۲۸۵
- رکن الملک / ۱۵۲
- ریپر، ژرژ / ۱۴، ۲۶۷
- زنجان، سید ابوالفضل (آیت الله) ←
- زنجان (آیت الله) / ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۵۹،
- ۲۷۲
- زنجان، رضا (آیت الله حاج آقا) / ۲۶۳،
- ۲۶۴
- ساونارولا (کشیش) / ۱۹۸
- ستارخان / ۱۴۶
- سجاد (ع)، (حضرت) / ۱۷۷
- سجادیه، محمدعلی (دکتر) / ۱۹۷
- سحابی، یدالله (دکتر) ← سحابی / ۱۴۶،
- ۱۴۷، ۲۶۶، ۲۹۷
- سعدی / ۱۷۱
- سلطان حسین (شاه) / ۹۰
- سلمان فارسی ← سلمان / ۴، ۵۴
- سلماسی / ۱۵۳
- سلیمان (شاه) / ۹۰
- سمیه / ۲۹۸
- سنجایی، کریم (دکتر) / ۲۴۳
- سنائی / ۱۴۸
- سهروردی / ۱۴۸
- شریعتی (دکتر) ← شریعتی / ۳۰، ۴۲، ۱۴۴،
- ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۶۳، ۲۸۶
- شمس / ۱۴۸

فرانکو (ژنرال) / ۱۸۲	صادق (ع)، (حضرت) / ۲۸۹، ۱۳۳، ۱۰۷
فروید / ۲	صباح، حسن / ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷
قائم مقام / ۱۴۳	صدر وثیقی / ۱۴۹
کاتوزیان، ناصر (دکتر) / ۱۵۸	صدیقی، غلامحسین (دکتر) / ۲۵۹
کوروش کبیر / ۲۵۶	صفی الدین اردبیلی (شیخ) / ۲۰۲، ۱۵۳
کیابزرگ امید / ۲۰۰	۲۴۸، ۲۰۳
گانندی / ۴	طباطبایی، محمد (سید) / ۴۰
گرگوار سوم (پاپ) / ۲۵۷، ۸۶	طباطبایی، (علامه) / ۲۶۴
گرگوار سیزدهم (پاپ) / ۲۹۱	طالقانی، (آیت الله) ← طالقانی / ۴۳، ۴۲
لطفی، عبدالعلی (شیخ) / ۲۲۷، ۲۱۵	۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۸۲، ۲۶۳، ۲۶۵
لمبسر / ۱۹۹	۲۷۲، ۲۸۶، ۲۹۷
لئوپلد / ۲۴، ۲۳	طاهری (آیت الله) / ۱۰۱، ۱۰۰
لوتونی کس، لاسر (کشیش) / ۲۲۲	ظلّ السلطان / ۱۵۲
لویی چهاردهم / ۱۴	عاقلی، باقر (دکتر) / ۲۷۶
مبشری، اسدالله (دکتر) / ۲۳۴، ۲۲۳	عبدالله بن بنی عمر / ۲۴۶
مجدالدین بغدادی / ۲۹۳	عبدالتاصر / ۸۲
محمد بن بزرگ امید / ۲۰۰	عثمان / ۴
محمد رضاخان ← محمد رضا ← محمد رضا شاه / ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۴۷، ۱۳۸، ۱۱۷، ۷۰	علی (ع) / ۹۱، ۶۰، ۵۴، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۱۹
۲۵۶، ۲۰۶	۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۹۵
محمد علیشاه / ۱۳۷	۲۹۸، ۲۱۸
مرتضی میرزا / ۹۰	علیخان، محمد (میرزا) / ۲۷۶
مشیرالملک / ۱۵۲	عمار یاسر / ۲۹۸
مصدق، محمد (دکتر) / ۱۸۲، ۱۴۴، ۲۶	عیسی (ع) / ۳
	فتحعلی شاه / ۸۸

میرزا ملکم خان / ۳۹	۲۹۶، ۲۸۶، ۲۷۶، ۲۶۲، ۲۱۵
میرزای شیرازی / ۶۷، ۸۷، ۱۴۴، ۱۴۵	مصطفائی / ۲۷۶
میرزای نائینی / ۱۸۲	مطهری، مرتضی (آیت الله) ← استاد شهید
میلانی (آیت الله) / ۲۶۴	← استاد مطهری / ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۱،
میلیان (پرفسور) / ۱۳	۲۷۲، ۱۶۴، ۱۵۲
نائینی، محمدحسین (آیت الله حاج شیخ) /	معاویہ / ۱۳۳، ۴۵
۲۶۰	ملا صدرا / ۲۸۵
ناصرالدین شاه / ۲۹، ۳۹، ۴۹، ۸۷، ۸۸، ۹۰،	منتسکیو / ۱۴، ۱۰
۲۵۶، ۱۴۴، ۱۳۱	منتظری (آیت الله) / ۴۳، ۱۲۴
ناصرالملک / ۱۴۷	منصوری، ذبیح الله / ۱۹۷
نجم الدین کبری / ۲۹۳	موسولینی / ۱۸۲
نخشب / ۱۴۶	موسوی، سیدرضا (آیت الله حاج) / ۲۶۱
نهر و / ۵، ۴	موسوی اردبیلی (آیت الله) / ۲۱۹
نوربخش / ۸۲	موسوی خوئینی ها (حجت الاسلام) / ۱۷۰
نیکسون / ۷۸	موسوی زنجانی، رضا (حاج آقا) / ۲۶۱
هادوی، مهدی ← هادوی / ۲۴۹، ۲۵۲	موسوی زنجانی، ابوالفضل (آیت الله حاج
هاشمی رفسنجانی (حجت الاسلام) / ۲۲۰	سید) / ۲۵۹
هیتلر / ۱۳، ۱۸۲	مولانا ← مولوی / ۲۹۲
یشربی (آیت الله) / ۲۶۳	موسی (ع) / ۲، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۵۰
یزدی (آیت الله) / ۲۲۵، ۲۲۸	مهدوی کنی (آیت الله) / ۱۲۰، ۱۲۱
یزدی، عبدالکریم (شیخ) / ۲۶۰	مهرپور / ۲۴۹

اسامی شهرها و مکان‌های جغرافیایی

انگلستان ← انگلیس / ۴، ۹، ۱۲، ۱۷، ۵۵،	آذربایجان / ۲۹۱
۱۴۱، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۳، ۲۹۶	آلمان / ۱۳، ۲۳، ۲۴، ۱۵۴
ایران / ۵۶، ۵۷، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۹۸، ۱۵۳،	آمل / ۲۴، ۲۵، ۱۰۱
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۴۳،	اران / ۲۹۱
۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۰،	اروپا / ۲۶، ۳۹، ۲۰۲
۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶	اروپای شرقی / ۲۲۴
بریتانیا / ۹۹	ارومیه ← رضائیه / ۱۵۳
بلژیک / ۱۳، ۲۳، ۲۴	اسرائیل / ۸۲
بلوچستان / ۴۶	اصفهان / ۱۰۱
بوسنی / ۲۷۹	افغانستان / ۲۹۰
پاریس / ۱۳، ۲۳	الجزایر / ۵۴، ۷۵
پاوه / ۲۴	امریکا / ۱۴، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸،
تانزانیا / ۵۱	۷۹، ۸۱، ۸۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰،
تربت جام / ۲۸۸	۲۰۷، ۲۲۰
ترکیه / ۲۹۰، ۲۹۲	اندیمشک / ۲۴
بیدخت گناباد / ۱۳۲	انزلی ← پهلوی (بندر) / ۳۳، ۱۵۳

پاریس / ۲۹۲	شوروی ← روسیه / ۲۹۳، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۲۰
تاجیکستان / ۲۹۳، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۵۷، ۲۵۶	شیراز / ۱۰۱، ۴۸، ۴۷
تونس / ۲۰۶	عراق / ۲۹۰
تنکابن ← شهسوار / ۱۵۳	فرانسه / ۲۲۰، ۲۰۶، ۵۶، ۵۵، ۱۴، ۱۱، ۴، ۳
تهران / ۲۶۲، ۲۳۱، ۲۲۲، ۱۰۱، ۳۶، ۱۶	۲۶۷، ۲۲۱
۲۹۲، ۲۸۸	قققاز / ۲۹۰
خرمشهر / ۲۱۹	قم / ۲۸۲، ۲۶۰
خواف / ۲۸۸	قونیه / ۲۹۲
دزفول / ۲۴	قهستان / ۱۹۹
رُم / ۲۴۸، ۲۰۳، ۱۵۳	کاشان / ۲۶۳
رودسر / ۲۴	کردستان / ۴۶
رومانی / ۲۲۲	کرمانشاه / ۱۵۳، ۲۴
زابل / ۱۶۰	کویت / ۸۵، ۵۱
زنجان / ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵	لندن / ۲۳، ۱۳
ژاپن / ۵۶، ۵۵	مشهد / ۱۲۱
ساری / ۱۰۱	مصر / ۲۲۱، ۲۲۰، ۱۵۰
سانفرانسیسکو / ۵۷	نیشابور / ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۵۷
سرخس / ۲۸۸	وین / ۷۴
سلماس ← شاهپور / ۱۵۳	هند ← هندوستان / ۱۴، ۵، ۴
سوئیس / ۱۳	همدان / ۲۴
شاهرود / ۱۵۳	

اشعار فارسی

- آب در کشتی هلاک کشتی است
آب در بیرون کشتی پشتی است / ۷،
۱۳۹، ۹۷
از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش / ۲۵۹
آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو
بر درگه او شهان نهادندی رو / ۱۵۰
بر کاخ ستمکاران
تا خود چه رسید خذلان / ۱۵۰
تپیدن‌های دل‌ها ناله شد آهسته آهسته
رساتر چون شود این ناله‌ها فریاد می‌گردد /
۱۹۴
چشم باز و گوش باز و این عمی
حیرتم از چشم بندی خدا / ۲۲۳
که از چنگال گرگم در ربودی
- چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی / ۲۶۱
چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید
گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست /
۱۶۸
خوش تر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران / ۱۵۶
دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌ای
بنشسته و می‌گفت که کوکوکو / ۱۵۰
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای
چند گنجد قسمت یک روزه‌ای / ۲۳۴
ما بارگه دادیم
این رفت ستم بر ما / ۱۵۰
مرد خداشناس که تقوا طلب کند
خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش /
۴۴

اسامی کتاب‌ها

درباره مرجعیت و روحانیت / ۱۶۴	اسماعیلیه / ۱۹۷
صحیفه نور / ۲۴۵	تحریر الوسیله / ۱۶۷
قرآن / ۱۵۰، ۱۹۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۸۹، ۲۹۸	تکملة المنهاج / ۶۷
لغت نامه دهخدا / ۱۹۹	تنبيه الامة و تنزيه الملة / ۱۸۲
مثنوی مولوی / ۲۰	جامع عباسی / ۶۷، ۶۸، ۱۲۳
مرجعیت و روحانیت / ۲۷۲	جُنگ مثنوی / ۲۳۳
مسالك / ۶۷	حکومت در اسلام / ۱۸۲
مقدمه ابن خلدون / ۱۴۱	خاطرات حاج سیاح / ۱۵۲
هزار و یکشب / ۹۸	خدمات متقابل اسلام و ایران / ۱۳۱، ۱۵۱
	داور و عدلیه / ۲۷۶

اسامی نشریات

رسالت (روزنامه) / ۲۲۸	افتخارات ملی (روزنامه) / ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۱۹
صور اسرافیل (روزنامه) / ۱۳۷	۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۹۴، ۲۵۹
عدالت (روزنامه) / ۱۴۳	اطلاعات (روزنامه) / ۱۹، ۴۹، ۵۵، ۱۵۹
فردوسی (مجله) / ۱۷	۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۳
کانون وکلا (مجله) / ۱۰، ۲۳، ۱۰۸	۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۵۹
کیهان (روزنامه) / ۱۷۵، ۲۳۳، ۲۴۰	انقلاب اسلامی (روزنامه) / ۳۸، ۶۲، ۸۷
کیهان فرهنگی (هفته‌نامه) / ۱۴۹	۱۰۲، ۹۵
کیهان هوایی (هفته‌نامه) / ۲۶۷	برگ سبز (مجله) / ۲۸۰
میزان (روزنامه) / ۷۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۳	جاما (روزنامه) / ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۸
۱۲۷	جهان امروز (مجله) / ۱
	دانستنیها (مجله) / ۱۹۷